شیعیان بقیع



وهاب عسکرپور

مجمع جهانی شیعه شناسی

بسم الله الرحمن الرحیم

شیعیان بقیع: ستارگان درخشان امامت شیعیان علوی و پیروان اهل بیت علیه السلام

نویسنده:

وهاب عسگرپور

ناشر چاپی:

مجمع جهانی شیعه شناسی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

شیعیان بقیع: ستارگان درخشان امامت شیعیان علوی و پیروان اهل بیت علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : عسگرپور، وهاب، ۱۳۳۱ -

عنوان و نام پدیدآور : شیعیان بقیع: ستارگان درخشان امامت شیعیان علوی و پیروان اهل بیت (ع)/ وهاب عسگرپور؛ [به سفارش] مجمع جهانی شیعه شناسی.

مشخصات نشر : قم: دارالتهذیب، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری : ۵۰۲ ص.

شابک : ۱۶۵۰۰۰ ریال: شومیز ؛ ۱۹۵۰۰۰ ریال: گالینگور ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۶۴-۵۲-۳ :

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتابنامه: ص. ۴۸۹ - ۵۰۲؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : بقیع

موضوع : چهارده معصوم -- آرامگاه ها

موضوع : شیعیان

شناسه افزوده : مجمع جهانی شیعه شناسی

شناسه افزوده : The World Center for Shite Studies

رده بندی کنگره : BP۳۶/ع۵ش۹ ۱۳۹۵

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵

شماره کتابشناسی ملی : ۴۲۱۸۰۲۳

ص: ۱

اشاره

فهرست مطالب

ص: ۷

ص: ۹

۱۵- تاریخ شهادت حضرت صادق آل محمد: ۲۶۰

فضائل حضرت امام جعفر الصادق : ۲۶۰

ص: ۱۰

ص: ۱۲

ص: ۱۳

تقدیم به:

بـا عنـایت و الطاف خداونـد متعال اثر محقر را به مقام والای رحمه للعالمین رسول أعظم صـلی الله علیه وآله و محضـر مبارک مولی الموحدین امیر المؤمنین علیه السّلام و سیده النساء العالمین علیهاالسّلام بضعه الرسول و فرزندان اطهر ایشان علیهما السلام بویژه ائمه البقیع تقدیم می نمایم.

انشاءالله مورد توجه حضـرت بقیه الله الاعظم روحی له الفداء واقع شود همچنین موجب خوشـنودی و شادی روح پدر گرامی و مادرمهربانم و ارواح طیبه شهدا انقلاب اسلامی و امام شهدا خمینی کبیر(قدس سره) گردد.

ص: ۱۴

پیشگفتار مدیر مجمع:

شیعه بودن، از زمان پیامبرصلی الله علیه وآله بر پیروان حضرت مولی الموحدین علی بن ابی طالب علیه السّلام گفته می شد، بر خلاف مدعیان دروغین امروز که می گویند این مذهب را ایرانیان به تلافی شکست از اعراب و عمر ساخته اند پس این مکتب اصالت ندارد، برخی پنداشته اند که شیعه در آغاز اسلام و در عصر خلفا سابقه نداشته، و بعدها پدید آمده است، و گاه آن را به بعد از شهادت امام حسین علیه السّلام، با زمان «آل بویه» و صفویه نسبت می دهند، ولی با نگاهی به تاریخ اسلام، و سیره پیامبرصلی الله علیه وآله و جوامع حدیثی شیعه و اهل سنت، به روشنی در می یابیم که واضع این اسم برای پیروان علی علیه السّلام کسی جز صاحب شریعت و شخص پیامبرصلی الله علیه وآله نبوده است.

«ابن حجر هیثمی»، با وجود موضع گیری شدید علیه شیعه، ذیل آیات مربوط به فضیلت اهل بیت علیه السّلام به موارد بسیاری اشاره می کند که پیامبرصلی الله علیه وآله لفظ «شیعه» را درباره پیروان علی علیه السّلام به کار برده است؛ از جمله، ذیل آیه (اولئک هم خیر البریه) می گوید: پیامبرصلی الله علیه وآله پس از نزول این آیه به علی علیه السّلام فرمود: «مقصود از خیر البریه، تو و شیعه (و پیروان) تو است که در قیامت وارد می شوید در حالی که از خداوند راضی، و خدا نیز از شما راضی است»(1).

ص: ۱۵

۱- ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقه، ذیل آیه یازدهم و آیه هشتم «ولسوف یعطیک ربک فترضی» و مظفر، تاریخ شیعه (قم، مطبعه بصیرتی)، ص ۴ - ۶.

همچنین وی در ذیل آیه (وانی لغفار لمن تاب وعمل صالحا ثم اهتدی) نیز می نویسد: که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «یا علی انک ستقدم علی الله وشیعتک راضین مرضیین»(۱). «تو و شیعه تو بر خداوند وارد می شوند در حالی که خداوند از تو و شیعه ات راضی است و آنان نیز از خدا خشنودند»(۲) ابن اثیر و ابن عباس نیز همین نکته را آورده اند(۳) سیوطی در الدرالمنثور و ابن مغازلی در ذیل همین آیه می گویند که پیامبرصلی الله علیه وآله به علی علیه السّلام فرمود: (والذی نفسی بیده ان هذا وشیعته هم الفائزون یوم القیامه ...»(۴) به خدائی که جانم به دست او است (این علی علیه السّلام) و شیعه اش پیروز و رستگار در روز قیامت می باشند. و در روایتی دیگر، آمده است: پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: خداوند علی و ذریه اش و شیعیان و دوستانش را می آمرزد و ملائکه برای او و شیعیانش استغفار می کنند. و نیز فرمود: من شفیع شیعیانش هستم.(۵) هم چنین صاحب «خطط الشام» می نویسد: جماعتی از بزرگان صحابه در عصر پیامبرصلی الله علیه وآله معروف به موالی (و شیعه) علی بودند(۶). از این عده می توان: سلمان، ابوذر، مقداد و عمار یاسر را نام برد. این گروه در زمان پیامبرصلی الله علیه وآله ملقب به شیعه علی علیه السّلام بودند. ابو سعید خدری نیز می گوید:

۱- . ابن حجر هیثمی، همان.

۲- مظفر، همان، ص ۶.

۳- . همان.

۴- جلال الدین سیوطی، تفسر الدر المنثور ذیل آیه و علامه جزایری، غایه المرام، تهران، چاپ اسلامیه

۵- قاضی نور الله حسنی مرعضی شوشتری، احقاق الحق، تصحیح آیت الله مرعشی نجفی، ج ۶، ص ۱۱۳ - ۱۱۵ وج ۷، ص ۳۲۱ وج ۱۷، ص ۲۷۲ وج ۱۸، ص ۵۲۴.

۶- خطط الشام، ج ۵، ص ۲۵۱ - ۲۵۶ و رک: محمد کردعلی و خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۲۸۹.

«مسلمانان به پنج چیز: نماز، زکات، روزه، حج، و ولایت علی علیه السّلام امر شدند، به چهار تا عمل و پنجمی را ترک کردند»(۱) ابان بن تغلب به ابو العلاء می گوید: می دانی شیعه کیست؟ شیعه کسی است که وقتی مردم در قول پیامبرصلی الله علیه وآله اختلاف کنند، قول علی علیه السّلام را بگیرد و اگر در قول علی علیه السّلام اختلاف کردند، قول جعفر بن محمدعلیه السّلام را اخذ نماید»(۲).

بقیع الغرقد مقدس ترین و با فضیلت ترین امکنه و بقاع پس از مدفن رسول خداصلی الله علیه وآله در مدینه منوّره است. بقیع اولین مدفن و مزاری است که به دستور رسول اکرم صلی الله علیه وآله و به وسیله مسلمانان صدر اسلام به وجود آمده است. قبرستان بقیع، مدفن چهار ستاره درخشان امامت شیعه، امام حسن المجتبی، امام علی السجاد، امام محمد الباقر و امام جعفرالصادق علیه السّلام است.

اولین جایگاهی که توجه مسلمانان را در زیارت این بقعه متبرکه و بافضیلت به خود جلب می کند جایگاه حرم مطهر چهار امام معصوم از ائمه هدی علیه السّلام و مدفن همسران و فرزندان و اقوام و عشیره پیامبر اسلام و جمع کثیری از صحابه و یاران آن حضرت و تعداد بی شماری از شهدا و علما و تاریخ سازان در طول تاریخ است و لذا از دیدگاه معنوی دارای جایگاهی والا و از نظر تاریخی از ارزش فوق العاده برخوردار می باشد(۳).

مطری گفته است: بیشتر صحابه رضی الله عنهم از کسانی هستند که در دورهٔ

۱- همان، مظفر، تاریخ الشیعه، ص ۹ - ۱۰ و سید محمد حسین طباطبائی، شیعه در اسلام.

۲- رجال نجاشی، ص ۱۲، و علامه شوشتری، قاموس الرجال، ص ۹۹.

۳- . محمد صادق نجمی، تاریخ حرم ائمه بقیع، ناشر مؤسسه تحقیقاتی و هنری مشعر، ۱۳۹۱، صص ۵۷ - ۵۸.

حیات پیامبرصلی الله علیه وآله و بعد از وفات ایشان، در بقیع دفن شده اند و همچنین بزرگان اهل بیت پیامبرصلی الله علیه وآله و سادات تابعین هستند و در «مدارک عیاض» از مالک منقول است که مقبره ای در مدینه است که حدود ده هزار نفر از صحابه در آن مدفون اند و مجدی گفته است: شکی نیست که مقبرهٔ بقیع در بردارندهٔ جمع بزرگی از بزرگان امت اسلامی است(۱).

جایگاه دوم که در این بقعه مقدس و بافضیلت (قبرستان بقیع) مهم و برجسته می باشد بیت الاحزان زهرای مرضیه علیهاالسّلام است. هر زائر شیعی، از هر نقطه دنیا که وارد مدینه منوره می گردد، پس از زیارت قبر مطهر حضرت رسول صلی الله علیه وآله و اقامه نماز در مسجد آن حضرت و پس از زیارت قبور پاک ائمه بقیع علیه السّلام و سایر قبور متعلق به اقوام و عشیره پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله عازم زیارت بیت الاحزان می شود، به این امید که اگر به قبر مطهر زهرای مرضیه علیهاالسّلام دسترسی ندارد، آن حضرت را در محل دیگری که به وی منتسب است زیارت کند و اگر نمی تواند که صورت خود را به خاک قبر دردانه دخت گرامی یادگار رسول خدا بگذارد و ضریح مقدس آن حضرت را با اشک دیده بشوید، حداقل در جایگاهی که دخت گرامی پیامبرصلی الله علیه وآله پس از رحلت پدر بزرگوارش و در ایام آخر عمرش هر روزچند ساعت از وقت خویش را در آنجا به عبادت و گریه و ناله سپری می نمود، نماز بخواند و به یاد اشک های آن حضرت اشک بریزد. اما اینک نه از چنین محلی خبری است و نه از بیت الاحزان در بقیع، اثری(۲).

گرچه پس از گذشت قریب به یک قرن از تخریب حرم مطهر ائمه بقیع و از

۱- جهان نیوز - هادی شریفی، سبک زندگی حضرت فاطمه زهرا(س) چگونه بود؟ ۱۶/۹/۱۳۹۳.

۲- خبرگزاری رسا، بیت الاحزان یک حقیقت فراموش ناشدنی، ۲۳/۱/۱۳۹۲.

بین رفتن تمام آثار این بنای باشکوه و معنوی، نمی توان از آثار آن به عظمت و قدمتش همانند سایرا ابنیه تاریخی و مذهبی پی برد و تاریخ ساختمان آن را به دست آورد، ولی آنچه از منابع مختلف به دست می آید تا حدّی می تواند ما را با تاریخ و چگونگی این حرم شریف آشنا سازد و بیانگر وضع این بنای فخیم و پرشکوه معنوی در طول تاریخ گردد.

اجمال تاریخ این حرم مقدس این است که قبور ائمه بقیع علیه السّلام مانند سایر قبرها در محوطه مکشوف و بدون دیوار و سقف نبوده؛ بلکه قبر آنان مانند تربت پاک رسول خداصلی الله علیه وآله وحضرت امام رضاعلیه السّلام از آغاز دفن اجساد مبارک و پیکر مطهرشان در داخل خانه ای که متعلق به عقیل بوده، قرار داشته است و به مرور زمان این خانه به ساختمان مناسب، به شکل مسجد تبدیل گردیده، سپس در محل همان ساختمان، بزرگترین و مرتفع ترین گنبد و بارگاه بنا شده است و در قرون متمادی دارای خادم و دربان و دارای ظریفترین و گرانبهاترین ضریح و صندوق با زیباترین روپوش و دارای فش و قندیل بوده است و بالاخره در هشتم شوال سال ۱۳۴۴ ه- ق به وسیله وهابی ها منهدم گردیده است(۱).

بیت الاحزان؛ تا اواخر قرن دوم و اوائل قرن سوم، دارای ساختمان بوده که «ابن شبه» را وادار نموده است کمّ و کیف و انگیزه به وجود آمدن این ساختمان را از افراد خبیر و مطلع جویا شود و یکی از افراد مطلع و مورد وثوق نیز تا آنجا که در این مورد اطلاع داشته با وی در میان گذاشته است و سابقه آنجا را که زمانی به صورت خیمه بوده، بازگو نموده است(۲). بیت الأحزان در قرن چهاردهم

۱- المدینه المنوره تطورها العمرانی وتراثها المعماری، ص ۱۵.

۲- . قدیمی تر از این کتاب، تاریخ المدینه ابن زباله است که وی در سال ۱۹۹ در قید حیات بوده و در کتاب هائی که تا قرن دهم در تاریخ مدینه تألیف گردیده، از جمله در وفاء الوفا، از تاریخ ابن زباله مطالب فراوان نقل شده است ولی متأسفانه از این کتاب در قرن های اخیر خبری نیست.

هجری در هشتم شوال سال ۱۳۴۴ ه- تخریب گردید(۱)

وهابی های آل سعود حرم مطهر چهار تن از ائمه اهل بیت علیه السّلام و سایر قبور منتسبین به اهل بیت و صحابه آنان و بیت الاحزان زهرای مرضیه علیهاالسّلام در این بقاع مقدس (قبرستان بقیع)را تخریب و این عمل شنیع اوج مظلومیت شیعیان را نشان می دهد. اینک بقیع همچنان به عنوان یک سند زنده، مظلومیت شیعه را به تصویر می کشد و همچنان چشم به انتظار موعود امم است تا غبار غربت را از آن بر کند(۲).

و در راستای جهت نشان دادن مظلومیت شیعیان اهل بیت رسول الله صلی الله علیه وآله در تخریب قبور ائمه آنان در این بقعه متبرکه به دست وهابیت آل سعود و افشای دشمنی و کینه توزی آنها نسبت به مذهب اهل بیت علیه السّلام و پیروان آنان و معرفی چهره های پاک و نورانی چهار امام مظلوم و سایر منتسبین به آنان و صحابه اهل بیت علیه السّلام ، محقق و پژوهشگر ارجمند جناب آقای «وهاب عسگرپور» با تلاش

۱- . در طول تاریخ تعداد زیادی از جهانگردان غربی در قیافه مسلمانان و در زی حجاج وارد مکه و مدینه گردیده اند و اکثر آنان نیز که از نویسندگان بوده اند، توانسته اند مشاهدات و برداشت های خود را به صورت کتاب و سفرنامه در اختیار دیگران قرار دهند. یک از جهانگردان همان «ریچارد بورتون» انگلیسی است که در سال ۱۸۵۳ میلادی به صورت یک مسلمان افغانی به نام «عبدالله» به مکه و مدینه مسافرت کرده و در تمام مراسم حج شرکت و از همه اماکن و بقاع متبرّکه دیدن نموده و به همه جزئیات پرداخته است و سفرنامه خود را در دو جلد بزرگ منتشر ساخته است. موسوعه العتبات المقدسه، ج۳، ص ۲۶۰.

۲- الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد / شیخ مفید / ج / ۹۴ / خطبه الامام الحسین(ع) بأصحابه فی کربلاء قبل عاشوراء، ص۹۱ .

فراوان اقدام به تألیف کتاب «شیعیان بقیع» نموده اند. امید است این اثر ارزنده مورد استفاده امت اسلامی به ویژه شیعه پژوهان قرار گرفته و

ذخیرهٔ آخرت مؤلف ارجمند باشد. انشاء الله جزاه الله عن الاسلام اجراً ودامت توفیقاته والسلام علیکم وعلی جمیع اخواننا المؤمنین بولایه علی بن ابی طالب علیه السّلام فی اقطار العالم ورحمه الله وبرکاته.

دکتر آیت پیمان

مدیر مجمع جهانی شیعه شناسی

ص: ۲۱

پیشگفتار مؤلف:

در سفر بنده به سرزمین وحی مکه مکرمه و مدینه منوره و زیارت بقعه متبرکه قبرستان بقیع، مراقد چهار امام مظلوم علیهم السلام و منتسبین به آنان و نیز شیعیان علوی و صحابه صادق رسول الله صلی الله علیه وآله آرمیدگان در این بقعه متبرکه را زیارت نمودم. در این بقعه متبرکه قبرستان بقیع (مسجد بیت الاحزان حضرت فاطمه زهراء علیهاالسّلام روحی لها الفداء و مراقد این امامان) تخریب و با زمین یکسان شده بود مشاهده گردید. این رفتار شنیع وهابیت آل سعود (مدعی خادم الحرمین شریفین) با قبور بقیع، سند مظلومیت این امامان است که در ذهن هر انسان آزاده این مظلومیت ترسیم می گردد.

از این جهت برای احیای ذکر این اولیاء الله مؤلف این کتاب تصمیم گرفت این مظلومیت را به رشته تحریر در آورد. مطالب و مدارک و اسناد زندگینامه این اولیاء الله، آرمیدگان

در این بقعه متبرکه مورد مطالعه و بررسی قرار گرفت و سپس عزم و جزم را در تألیف این کتاب در راستای نشان دادن اوج مظلومیت این مظلومین گرفته شد. در این راستا، جا دارد جهت اطلاع از فرایند تألیف این کتاب به سه نکته اشاره شود:

اولاـ در جمع آوری مطالب این کتاب از کتب رجال اهل تسنن کتابخانه مؤسسه جهانی السبطین در قم و از نرم افزار کتب رجال اهل تسنن آیت الله کورانی در قم و نیز از مطالب مجله میقات سازمان حج و اوقاف قم تحت عنوان خفتگان در بقیع به قلم علی اکبر نوایی و از مطالب تحت عنوان (گویه)ی در این

ص: ۲۲

زمینه به قلم حجت الاسلام والمسلمین بحر العلوم در پژوهشکده سازمان حج و امور خیریه قم و کتب دیگر، استفاده گردید.

ثانیا: از باب «من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق» از حجت الاسلام والمسلمین شریعت زاده مشوق اصلی و پیشنهاد کننده تألیف این کتاب، از مرحوم خلد آشیان حجت الاسلام والمسلمین استاد انصاری بویراحمدی،مؤسس مجمع شیعه شناسی، از حجت الاسلام والمسلمین محمد صالح دانشیار روحانی فاضل، از حجت الاسلام والمسلمین سید مرتضی موسوی اصفهانی مسئول مؤسسه جهانی السبطین و از آقایان ربیعی مدیر و موسوی کارشناس آن مؤسسه، از آیت الله کورانی مسئول المصطفی للدراسات الاسلامیه، از حجت الاسلام والمسلمین بحر العلوم مسئول گروه اجتماعی پژوهشکده سازمان حج و امور خیریه قم، از استاد علی اکبر نوایی نویسنده مطالب خفتگان در بقیع در مجله میقات حج سازمان حج و اوقاف، از مسئولین و کارگزاران مجله میقات حج سازمان حج و اوقاف، از آقای شجاعی رئیس محترم مرکز دار الفکر الاسلامی قم، از دکتر آیت پیمان مدیر محترم مجمع جهانی شیعه شناسی، از حجت الاسلام والمسلمین دکتر زارع خورمیزی معاونت پژوهشی مجمع جهانی شیعه شناسی و حجت الاسلام سید ابراهیم امینی، به خاطر همکاری های خالصانه و صمیمانهٔ آنان کمال تشکر و تقدیر می شود.

ثالثا: تلاش های زیادی جهت استفاده ازمنابع موجود در کشورهای پیرامونی ایران جهت غنی شدن هرچه بیشتر مطالب این تحقیق نموده، به علت عدم همکاری و... آنان موفق نشدم. امیدوارم روزی بیاید که محققان مذهبی و دینی در مقابل ائمه اطهار به ویژه ائمه بقیع علیهم السلام و شیعیان مظلوم بقیع احساس

ص: ۲۳

مسئولیت کنند و این تحقیق و سند مظلومیت شیعیان را کامل تر کنند.

سرانجام، با تحمل سختی ها و مشکلات و موانعی که وجود داشت، با استقامت و صبوری و توکل بر خداوند منان این کتاب در این سطح تهیه و تقدیم محبان اهل بیت علیهم السلام می گردد و الصلاه والسلام علی سیدنا ونبینا محمد وعلی آله وسلم و الحمد لله رب العالمین.

وهاب عسگرپور

خادم خاک زیر پای ائمه اطهار(علیهم السلام)

ص: ۲۴

مقدمه:

پیشینه ی تاریخی بقیع به دوران قبل از اسلام می رسد ولی درکتب تاریخی به روشنی قدمت تاریخی آن مشخص نشده است. مردم مدینه قبل از آمدن مسلمانان به آنجا، اجساد مردگان خود را در دو گورستان «بنی حرام» و «بنی سالم» و گاهی نیز در خانه های شان دفن می کردند. بعد از هجرت مسلمانان به مدینه، بقیع تنها قبرستان مسلمانان بوده،(۱)

در واقع بقیع اولین قبرستانی است که به دستور پیامبر اسلام و توسط مسلمانان صدر اسلام ساخته شد. اولین کسی که در آنجا به توصیه پیامبر دفن شد عثمان بن مظعون بود که از دوستان نزدیک حضرت پیامبرصلی الله علیه وآله و حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام به شمار می رفت؛ حضرت علی علیه السّلام در سخنانش از او بسیار یاد می کرد. حضرت محمدصلی الله علیه وآله برخی از کشته شدگان جنگ اُحُد را و یکی از فرزندانش بنام ابراهیم را درآنجا به خاک سپرد.(۲)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در زمان حیات خویش مکرراً به قبرستان بقیع می رفت و برای مردگان مدفون در آن طلب استغفار می کرد تا آنجا که یکی از همسران پیامبرصلی الله علیه وآله نقل کرده که آن حضرت، هر شب به زیارت قبور بقیع می رفته است.

قبرستان بقیع مدفن چهار امام شیعه، امام حسن مجتبی علیه السّلام، امام سجادعلیه السّلام، امام باقرعلیه السّلام و امام صادق علیه السّلام،

ص: ۲۵

۱- تاریخ حرم ائمه بقیع / ص۶۱

۲- سفرنامه میرزا محمدحسین فراهانی، ص۲۳۸

«فاطمه بنت اسد» مادر امیر المومنین علی علیه السّلام، همسران پیامبرصلی الله علیه وآله ام سلمه، ماریه و ...، «ام البنین» مادر حضرت عباس علیه السّلام، عقیل بن ابیطالب، «عبدالله بن جعفر» همسر حضرت زینب، و بسیاری از صحابه پیامبر نظیر عثمان بن مظعون ، ابوسعید خدری، همچنین عقیل بن ابیطالب، «عبدالله بن جعفر» همسر حضرت زینب، مقداد بن اسود، عباس بن عبدالمطلب، اسماعیل فرزند امام صادق علیه السّلام، عاتکه و صفیه عمه های پیامبرصلی الله علیه وآله، جابر بن عبدالله انصاری، شهدای واقعه حره و ... (۱) آرمیده اند و رازهای نهفته بسیار دارند. بقیع همچنان به عنوان یک سند زنده، مظلومیت شیعه را به تصویر می کشد. در این پژوهش از صحابه ای صحبت می شود که موالی و پیروان اهل بیت تا اخر باقی مانده اند.

حتی در منابع متون تاریخی نقل شده است که حضرت زهراعلیهاالسّلام با توجه به سیره پدر بزرگوارش به دو مکان عنایت ویژه ای داشتند: نخست احد؛ آن حضرت بعد از رحلت پدرشان به احد، سر قبر حضرت حمزه علیه السّلام می رفت و می گریست و دوم؛ بقیع که باز هم با اقتدا به پیامبر خدا همواره به بقیع می رفت که این مطلب نیز دارای شهرت تاریخی است. (۲)

شیعیان، بقیع را به بیت الاحزان می شناسند. بیت الاحزان نام مکانی در بقیع بوده که حضرت زهراعلیهاالسّلام درروزهای پایانی عمر شریفشان؛ هر روز چند ساعت از وقت خویش را در آنجا به عبادت و گریه و ناله سپری می

نمودند.(۳)

این جایگاه در قبرستان بقیع، از آن جهت شهرت یافت که فاطمه علیهاالسّلام تا ۲۷

۱- ۱/۵/۱۳۹۳ info@shia-news.com

۲- همان قبلی

۳- خبرگزاری رسا، بیت الاحزان یک حقیقت فراموش ناشدنی، ۱۳۹۲/۱/۲۳

روز پس از مرگ (پدرش پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله) محمد، در آنجا به سوگ می نشست و می گریست.(۱)

امام ابومحمد غزالی ۴۵۰ – ۵۰۵ که یکی شخصیت های معروف و از علما و دانشمندان اهل سنت است، می گوید: «مستحب است که زائران، هر روز صبح، پس از زیارت قبر حضرت رسول در بقیع حضور بهم رسانند و قبور پیشوایان دینی و صحابه را که در آنجا مدفون هستند زیارت کنند». سپس می گوید: «و مستحب است در مسجد فاطمه (علیهاالسّلام) نیز نماز بخوانند». (۲)

حرم ائمه ی بقیع مانند سایر حرم ها دارای ضریح، روپوش، چلچراغ، شمعدان و فرش بوده است. ابن جبیر (جهان گرد اندلسی/ ۱۱۴۵—۱۲۱۷ م) می نویسد: «قبرشان بزرگ وازسطح زمین بلند تر ودارای ضریحی از چوب می باشد که بدیع ترین وزیبا ترین نمونه است از نظر فن و هنر. ونقوشی برجسته از جنس مس بر روی آن ترسیم شده ومیخ کوبی هایی به جالب ترین شکل در آن تعبیه شده که نمای آن را زیبا تر و جالب تر نموده است.».(۳) وهابیان ۸ شوال سال ۳۴۴ ه- ق.آرامگاه امامان بقیع را ویران کردند. تخریب بناها در بقیع، درراستای حرکتی از سوی جریان وهابیت در عربستان سعودی برای زدودن ابنیه ی تاریخی از کلیه ی اماکن زیارتی بود.(۴)

همچنین، کارشناسان شبکه های وهابی وصال حق و نور، وجود بیت

ص: ۲۷

۱- علامه مجلسی، بحارالانوار، جلد ۴۳، صفحه ۱۷۷

۲- احیاءالعلوم، ج ۱، ص ۲۶۰

۳- رحله ابن جبیر، ص۱۷۳

۴- سفرنامه میرزا محمدحسین فراهانی، ص۲۳۸

الاحزان در بقیع و گریه های حضرت زهرا علیهاالسّلام در آن را که واقعیتی غیر قابل انکار و یک حقیقت فراموش ناشدنی است را تکذیب کرده، ونیز مدعی شدند که هیچ مدرک تاریخی وروایی در این مورد در منابع شیعه وسنی وجود ندارد.(۱)

از این رو، هدف از تدوین این کتاب نشان دادن واقعیت و فضیلت بقعه مبارکه بقیع و مسجد بیت الاحزان است و نیز معرفی قبور مقدّس و با فضیلت جایگاه حرم مطهّر چهار امام معصوم ائمه الهدی و مدفن همسران و فرزندان و اقوام و عشیره پیامبر اسلام و جمع کثیری از صحابه و یاران صادق اهل البیت است.

امروز وهابی ها، این حقیقت فراموش ناشدنی را انکار کرده و فردا حقیقت بقیع را انکار می کنند و از این رو تکلیف گردید که پژوهشی پیرامون آرمیدگان شیعه در این مکان پر فضیلت به ویژه ستارکان درخشان چهار امام معصوم علیهما السلام و منسوبین و پیروان آنان و نیز بیان سند مظلومیت حضرت فاطمه الزهرا علیهاالسّلام تدوین گردد. لازم به ذکر است که در این کتاب از شیعیانی نام برده شده که تا آخر پیرو چهارده معصوم علیهم السلام بودند و از اهل بیت علیهم السلام دفاع کردند. بنا براهمیت وضرورت بحث های این تحقیق، این کتاب در شش بخش تنظیم گردیده است.

بخش اول: شناخت بقعه مبارکه قبرستان بقیع

بخش دوم: بیت الاحزان حضرت فاطمه زهرا علیهاالسّلام در قبرستان بقیع

بخش سوم: مظلومیت حضرت فاطمه زهراء علیهاالسّلام پس از رحلت پیامبر

۱- خبرگزاری رسا، بیت الاحزان یک حقیقت فراموش ناشدنی، ۵/۸/۱۳۹۳

بخش چهارم : چهارستاره درخشان امامت(علیهما السلام) در بقیع

بخش پنجم: شیعیان علوی و منسوبین به اهل بیت (علیهما السلام) در قبرستان بقیع

بخش ششم: صحابه صادق رسول الله صلی الله علیه وآله در قبرستان بقیع

این کتاب، تحت عنوان؛ مسجد بیت الاحزان فاطمه زهرا علیهاالسّلام، ستارگان درخشان امامت علیهما السلام، شیعیان علوی و صحابه صادق رسول الله و آله در بقیع، تدوین گردید. نگارنده با اذعان به اینکه این کتاب خالی از ایراد و نقص نیست، از صاحب نظران ومحققان محترم، انتقادها و پیشنهادها و راهنمایی های خود را مبذول داشته تا در بازنگری آینده مورد توجه قرار گیرد انشاءالله.

امید است، این کتاب مقدمه ای برای بررسی تحقیقات عمیقتر در این زمینه باشد و با عنایت پروردگار منان قدم های مؤثرتر و مفیدتری در این زمینه برداشته شود انشاءالله والحمد لله رب العالمین.

ص: ۲۹

بخش اول:شناخت بقعه مبارکه بقیع

اشاره

ص: ۳۰

تعرِیف بقیع:

«بقیع الغرقد» مقدس ترین و با فضیلت ترین امکنه و بقاع پس از مدفن رسول خداصلی الله علیه وآله در مدینه منوّره است. بقیع اوّلین مدفن و مزاری است که به دستور رسول اکرم صلی الله علیه وآله و به وسیله مسلمانان صدر اسلام به وجود آمده است..

بقیع جایگاه حرم مطهّر چهار امام معصوم از ائمه هدی علیهما السلام و مدفن همسران و فرزندان و اقوام و عشیره پیامبر اسلام و جمع کثیری از صحابه و یاران آن حضرت و تعداد بی شماری از شهدا و علما و تاریخ سازان در طول تاریخ است و لذا از دیدگاه معنوی دارای جایگاهی والا و از نظر تاریخی از ارزش فوق العاده برخوردار است.(۱)

معنای لغوی بقیع

این مدفن مقدّس و تاریخی در اصل «بقیع الغرقد» و «بقیع» نامیده می شد و در قرن های اخیر گاهی «جنّه البقیع» نیز گفته می شود. ابن اثیر می گوید: «البقیع المکان المتّسع من الأرض ولا یسمّی بقیعاً إلاّ وفیه شجر أو أصولها».در لغت بقیع به محلّ وسیعی که دارای درخت و یا ریشه درخت باشد گفته می شود او می افزاید: چون بقیع قبلا دارای درخت «غرقد» و ریشه های آن بود پس از سمهودی از امام مالك نقل می کند:

ص: ۳۱

۱- محمد صادق نجمی، تاریخ حرم ائمه بقیع ،ناشر موسسه تحقیقاتی و هنری مشعر،۱۳۹۱، صص۵۷-۵۸.

«تعداد ده هزار نفر از صحابه رسول خداصلی الله علیه وآله در مدینه از دنیا رفته اند و طبیعی است که همه یا اکثر آنان در بقیع به خاک سپرده شده اند. »(۱)

چگونگی ایجاد مدفن در بقیع

پس از فوت ابراهیم فرزند رسول خداصلی الله علیه وآله که در محلّه بنی مازن و خارج از مدینه واقع شد. صحابه عرض کردند: «أینَ نَدفَنهِ!». رسول خدا فرمود: «الحقوه بسلفنا الصالح عثمان بن مظعون» او را به سلف صالح ما عثمان لاحق کنید و در کنار او به خاک بسپارند.

سمهودی می گوید: پس از دفن شدن ابراهیم در بقیع، مردم مدینه علاقمند شدند پیکر اقوام و عشیره خود را در آنجا دفن کنند و هر یک از قبایل مدینه درختان و ریشه های بخشی از بقیع را قطع و زمین آن را برای همین منظور آماده نمودند و تدریجاً دو مدفن قدیمی مدینه به نام «بنی سلمه» و «بنی حرام» متروک گردید.

علاوه بر دفن عثمان بن مظعون و دیگران، منظور سمهودی این است که با دفن شدن جناب ابراهیم در بقیع و دستور و عملکرد رسول خداصلی الله علیه وآله، مسلمانان مدینه از این تاریخ به تأسی از آن حضرت توجّه بیشتری به بقیع پیدا نموده و آنجا را مدفن عمومی خود قرار دادند. (۲)

ص: ۳۲

۱- سعادت پرور، جلوهء نور ،پرتویی از فضائل معنوی فاظ فاطمه زهراء، انتشارات احیاء کتاب، ۱۳۸۰ص ۱۵

۲- محمد صادق نجمی، تاریخ حرم ائمه بقیع ،ناشر موسسه تحقیقاتی و هنری مشعر،۱۳۹۱،ص ۶۰

حضور رسول خدا در بقیع

درباره حضور شبانه رسول خداصلی الله علیه وآله در بقیع و دعا و طلب مغفرت آن حضرت نسبت به اهل بقیع که گاهی روز و گاهی شب هنگام انجام می گرفت. در حدیث و تاریخ مطالب فراوان نقل شده است.

در حدیثی چنین آمده است؛رسول خداصلی الله علیه وآله در بقیع حضور می یافت و اهل قبور را بدین گونه مورد خطاب قرار میداد: «السّلامُ عَلَیکُم یا أَهلَ الْقُبُور یَغفِرُ اللهُ لَکُم وأنتم لَنا سلف ونحن بالأثر»

درود بر شما خدا ما و شما را بیامرزد. شما پیش آهنگان ما بودید و ما هم در پی شما خواهیم آمد. در حدیث دیگر آمده است که می فرمود:

«السلام علیکم قومٌ مؤجلون أتانا وأتاکم ما توعدون. اللّهم اغفر لأهل البقیع الغرقد»

درود بر شما ای کسانی که اجل شما و آنچه به ما و شما وعده داده اند فرا رسید. خدایا اهل بقیع غرقد را بیامرز، خداوند متعال بمن دستور داد برای اهل بقیع دعاکنم.

یکی ازهمسران پیامبر نقل می کند که رسول خداصلی الله علیه وآله شب هنگام و آنگاه که همه چشمها به خواب می رفت به آرامی رختخواب را ترک نموده و از منزل خارج می شد. خود من و گاهی «بریره» خدمتکارم به دستور من او را تعقیب می کردیم و می دیدیم که به بقیع می آمد و در آنجا توقّف طولانی می نمود و مکرّر دست ها را به سوی آسمان برمی داشت و به دعا و استغفار بر اهل بقیع مشغول می گردید.

یکبار پس از مراجعت رسول خداصلی الله علیه وآله از علّت این عمل استفسار نمودم; در

پاسخ من فرمود: «إنّی أَمرت أن أدعو لهم»; «من از طرف خدا مأموریت دارم که بر اهل بقیع استغفار کنم.» او می گوید: عرض کردم اگر من به بقیع رفتم چه بگویم و بر آنان چگونه درود بفرستم. فرمود بگو: «السلام علی أهل الدیار من المؤمنین والمسلمین ویرحمهم الله المستقدمین منّا والمستأخرین وإنّا إنشاءالله للاحقون»(۱)

گوناگونی بقیع

بر اساس گزارش های تاریخی و روایی، در شهر مدینه چندین بقیع وجود داشته است که برای نمونه می توان به اینها اشاره کرد: «بقیع الخنجه، بقیع الخیل، بقیع الزبیر، بقیع المصلی، بقیع الغرقد».

منظور ما «بقیع الغرقد» است و قبرستان مقدس بقیع را بقیع غرقد می گفتند؛ زیرا «درخت غرقد» در آن فراوان بوده است. در تعریفی دیگر از بقیع غرقد می خوانیم: بقیع الغرقد، والغرقد بفتح الغین المعجمه و القاف ، بینهما راء ساکنه، کبار العوسج و هو مقبره أهل المدینه علی سورها بجنب البستان.(۲)

رسمیت یافتن دفن در بقیع، توسط پیامبر:

بقیع، نخستین مزاری است که به دستور واقدام پیامبر گرامی اسلام بنا شد. این قبرستان در دوران پیامبر، در خارج شهر مدینه و دیوارهای آن قرار داشت، که در حال حاضر، با توسعه مدینه، وسط شهر واقع است. نخستین اقدام پیامبر، دفن اسعد بن زراره از مهاجرین و فرد بلند مرتبه ای در نظر پیامبر بود.

۱- محمد صادق نجمی، تاریخ حرم ائمه بقیع ،ناشر موسسه تحقیقاتی و هنری مشعر،۱۳۹۱،ص ۶۰

۲- همان قبلی

«حضرت رسول، اسعد بن زراره را در بقیع، در خاک سپرد.»(۱)

دومین شخص، «عثمان بن مظعون» مهاجر، برادر رضاعی پیامبر بود که حضرت، هنگام مرگ او فرمود: «ادفنوا عثمان بن مظعون فی البقیع یکون لنا سلفا فنعم السلف سلفنا عثمان».(۲)یعنی عثمان بن مظعون را در بقیع دفن کنید تا شاخص و یادگاری از گذشتگان ما باشد و چه شاخص نیکی است عثمان! پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بعد از دفن او، سنگی برای نشان، بر مزارش گذاشت.(۳)فوت عثمان بن مظعون در ذی الحجه سال دوم هجرت بود. فرزند پیغمبر اسلام، «ابراهیم»، در سال ۱۰ هجری وفات کرد و بنا به فرمایش حضرت، او را به عثمان ملحق کرده، در کنار او به خاک سپردند.(۴)

پس از دفن آنان، مسلمانان به تأسی ازپیامبر، مردگان خود را که جزو صحابی آن حضرت بودند در این قبرستان مطهر دفن نمودند. «سپس پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله دستور دادند آنجا را (بقیع که از بوته های خار پر بود) از خارها تمییز کنند و به مسلمانان ساکن مدینه اختصاص داده شود».(۵)دو مدفن قدیمی مدینه، به نام «بنی سالم» و «بنی حرام» به تدریج متروک شد و مسلمانان، بقیع را مدفن و قبرستان عمومی خود دانستند.(۶)

ص: ۳۵

۱- وفاء الوفاء، ج۳، ص ۸۹۲

۲- همان، ص ۸۹۳

۳- الاستیعاب، ج۲، ص ۴۹۴، وفاء الوفاء، ج۳، ص ۸۹۳، اسدالغابه، ج۳، ص ۳۸۶

۴- دائره المعارف تشیع ، ص ۸۶

۵- فصلنامه بانوان شیعه، مهدی عزیزان، رنج های فاطمه(س) از زبان علی(ع)، تابستان ۱۳۸۴، شماره۴

۶- جهان نیوز - هادی شریفی- سبک زندگی حضرت فاطمه زهرا(س) چگونه بود؟ ۱۶/۹/۱۳۹۳

جایگاه بقیع در اندیشه نبوی:

«قال المطری: انّ أکثر الصحابه رضی الله تعالی عنهم ممّن توفّی فی حیاه النبی و بعد وفاته مدفونون بالبقیع و کذالک سادات أهل بیت النبی علیه السّلام و سادات التابعین. و کذالک فی مدارک عیاض عن مالک: إنّ هناک بالمدینه من الصّحابه نحو عشره آلاف و قال المجدی، لاشکّ أنّ مقبره البقیع محشوه بالجماع الغفیر من سادات الأمّه»(۱)

مطری گفته است: بیشتر صحابه رضی الله عنهم از کسانی هستند که در دوره حیات پیامبر و بعد از وفات ایشان، در بقیع دفن شده اند و همچنین بزرگان اهل بیت پیامبر و سادات تابعین هستند و در مدارک عیاض از مالک منقول است که مقبره ای در مدینه است که حدود ده هزار نفر از صحابه در آن مدفون اند و مجدی گفته است: شکی نیست که مقبره بقیع در بردارنده جمع بزرگی از بزرگان امّت اسلامی است.

پیامبر برای مدفونین در بقیع، عظمت فراوانی قائل بودند و آنان را شخصیت های بزرگی می دانستند، که پیامبر را در دوران سختی و عسرت یاری نموده اند.

واقدی در مغازی نقل کرده است: پیامبر خدا هنگام دفن سعد بن معاذ در بقیع الغرقد تکبیر گفتند و همه مسلمانان و صحابه تکبیر گفتند. سپس سعد بن معاذ را وارد لحد نمودند و پس از آن هم تکبیر گفتند. از ایشان پرسیدند چرا تکبیر گفتید؟ فرمودند: «رأیت الملائکه تحمله»(۲) دیدم فرشتگان او را حمل

۱- جهان نیوز - هادی شریفی- سبک زندگی حضرت فاطمه زهرا(س) چگونه بود؟ ۱۶/۹/۱۳۹۳

۲- همان قبلی

می کردند.

ابن شبّه در تاریخ المدینه المنوره آورده است: «حدّثنا هوده بن خلیفه، قال: حدّثنا عوف عن الحسن:

إنّ النبی قام علی أهل البقیع، فقال: السّلام علیکم یا أهل القبور من المؤمنین و المسلمین، لو تعلمون ما نجاکم الله منه ممّا هو کائن بعدکم ! ثمّ نظر إلی أصحابه، فقال:

هؤلاء خیر منکم، قالوا: یا رسول الله ما یجعلهم الله خیراً منا؟ قد أسلمناکم أسلموا و هاجرناکما هاجروا، و أنفقناکما أنفقوا، فما یجعلهم الله خیراً منا؟ قال: إنّ هؤلاء مضوا لم یأکلوا من أجورهم شیئاً و شهدت علیهم و إنّکم قد أکلتم من أجورکم بعدهم، و لا أدری کیف تفعلون بعدی»(۱)

«هوده بن خلیفه برای ما نقل کرد که عوف از حسن نقل نموده که پیامبر خدا، که درود خدا بر او و آلش باد، به بقیع آمد و فرمود: درود بر شما ای اهل قبور! درود بر مؤمنان و مسلمانان، شما اگر بدانید که خداوند شما را از چه شرّی نجات داده است! سپس نگاهی به اصحابشان نموده، فرمودند: آن ها از شما بهترند. گفتند: ای پیامبر خدا، چه چیزی آن ها را بهتر از ما قرار داده است ؟ ما اسلام آوردیم، همانگونه که آن ها اسلام آوردند و هجرت نمودیم، چنانکه هجرت نمودند، انفاق کردیم، چنانکه انفاق کردند. پس، چه چیزی آن ها را بهتر از ما قرار داد؟

فرمود:آن ها از دنیا رفتند در حالی که از نتیجه زحمات خود بهره ای نبردند و

۱- همان قبلی

من شاهد اعمال آنان بودم و لکن شما نتیجه اعمالتان را دیده اید و از آن بهره می برید و من نمی دانم که شما بعد از من چه کار خواهید کرد.

همچنین سمهودی به نقل از طبرانی گوید که وی این حدیث را نقل کرده است: «روی الطبرانی فی الکبیر، محمد بن سنجر فی مسنده، و ابن شبّه فی أخبار المدینه من طریق نافع مولی حمنه، عن امّ قیس بنت محصل، و هی أخت عکاشه إنّها خرجت مع النبی إلی البقیع، فقال: «یحشر من هذه المقبره سبعون ألفاً یدخلون الجنّه بغیر حساب و کان وجوههم کالقمر لیلهالقدر»(۱)

طبرانی در تاریخ کبیرش روایت نموده که محمد بن سنجر در مسندش آورده و ابن شبّهه در اخبار المدینه از طریق نافع، برده حمنه و از امّ قیس دختر محصل نقل نموده که امّ قیس با پیامبر خدا به بقیع رفت. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: محشور می شوند از این مقبره، هفتاد هزار تن که بدون حساب وارد بهشت می شوند، گویا صورت هایشان همانند ماه شب چهارده است.

از مصادر شیعه، صفوان جمال از امام موسی بن جعفر نقل کرده که فرمود: پیامبرصلی الله علیه وآله غروب هر پنجشنبه با اصحاب خود به بقیع می رفتند و می فرمود: سلام بر شما اهل خانه های قبور،سه مرتبه.(۲)

اهتمام پیامبر صلی الله علیه وآله به حضور در بقیع:

پیامبرصلی الله علیه وآله تا آخر عمر شریفشان، نسبت به حضور در بقیع، اهتمام فراوانی داشتند و بر اهل بقیع سلام می کردند و برای آن ها دعا و استغفار می نمودند.

۱- وفاء الوفاء، ج۳، ص ۸۹۲

۲- جهان نیوز - هادی شریفی- سبک زندگی حضرت فاطمه زهرا(س) چگونه بود؟ ۱۶/۹/۱۳۹۳

صاحب موسوعه الفقهیه میسره، چنین آورده است:

در صحیح مسلم از قول عایشه که گفته است:

حضرت رسول« شب هایی را که نوبت ورود به خانه عایشه بود، در آخر شب به بقیع می رفتند و می فرمودند، سلام بر شما، خانه قومی مؤمن، آمد شما را آنچه که خدا وعده تان داده بود و ما هم به خواست خدا به شما ملحق خواهیم شد. خدایا برای اهل بقیع غرقد، (مردگان آن) بخشش نما.» (۱)

طبق نقل های مسند و موثقِ تاریخی؛ «در قبرستان بقیع بیش از ده هزار نفر از اصحاب، تابعین و بنی هاشم مدفون هستند.» (۲)

روایت فوق را «ابن شبّه» نقل ونیز صاحب «مرآه الحرمین» هم آنرا تکرار کرده و همین گزارش را در کتاب خویش آورده است. نقل های تاریخی فراوان آورده اند که پیامبر، در هفته مکرّر به بقیع مدینه می رفتند و دست به دعا برمی داشتند و از خدا چنین می خواستند: «اللّهم اغفر لاهل بقیع الغرقد». (۳)خدایا! اهل بقیع غرقد را ببخش. در روایتی دیگرآمده است: «پیامبر خدا که درود خدا بر او و آلش باد، به هدف بقیع، از خانه خارج می شد و می فرمود: سلام بر شما خانه های قومی مؤمن، ما هم به خواست خدا به شما ملحق می شویم، خدایا! اهل بقیع غرقد را ببخش!»(۴)

«از ابو مویهبه، که غلام پیامبر است نقل شده است که گفت: پیامبرصلی الله علیه وآله مرا

۱- کنز الفواید، ۱/۱۵۰ ، ط قم

۲- کافی، ۱/ ۴۹۸

۳- طبری، «دلائل الامامه» / ۴۵.]

۴- بلادی بحرانی «وفات فاطمه الزهراء»

فرمان داد که با ایشان باشم، و آن در دل شب بود. پس فرمود: من مأمور شده ام که برای اهل بقیع، طلب مغفرت کنم. پس با من باش. من با ایشان شدم و رفتم؛ چون در مقابل آن ها ایستاد، فرمود: درود بر شما ای اهل قبرها، آسان صبح کردید، به خاطر آنچه که مردم، الآ ن در آن گرفتارند، فتنه ها همچون پاره های شب تار بر آن ها هجوم برده، سرای آخرت برای آن ها بدتر از امروزشان است. سپس برای اهل بقیع به صورتی طولانی استغفار کردند.»(۱)

در منابع تاریخی شیعه آمده است: پس ازآن که پیامبرصلی الله علیه وآله در آخر عمر شریفشان، سپاه اسامه را تجهیز نمودند و به آن ها فرمان دادند که از مدینه خارج شده، به مرز روم بروند، احساس مریضی سختی نمودند و به همراه علی و عده ای از اصحاب باقیمانده، به قبرستان بقیع رفتند. به همراهان فرمودند: من مأمور شده ام برای اهل بقیع طلب مغفرت کنم. حضرت مقابل اهل قبور ایستاده، فرمودند: سلام بر شما اهل قبور، تهنیت می گویم بر شما از آنچه که شما صبح نموده و در وضع مردم قرار ندارید، فتنه هایی همچون پاره های شب تار بر مردم هجوم آورده اند... سپس به صورت طولانی برای اهل بقیع مغفرت طلب کردند.(۲)

حرم ائمه بقیع:

حرم ائمه بقیع که در کتب تاریخ بعنوان «مشهد» و «حرم» اهل بیت معروف گردیده، در سمت غربی و منتهی الیه بقیع واقع شده است که در این

۱- در تذکره الخواص / ۳۱۹ آمده است که علی غسل می داد و اسماء بر آن آب می ریخت

۲- بحار ۴۳/۱۱۱۸ ب

حرم مطهر قبرچهارتن از ائمه اهل بیت امام مجتبی، امام سجاد، امام باقر و امام صادق(علیهم السلام) است و این قبرها در کنار هم می باشند وهمچنین بفاصله ۳-۲ متری این قبرها، قبر عباس عموی گرامی رسول خداصلی الله علیه وآله قرار گرفته و در کنار آن نیز قبر دیگری است متعلق به فاطمه بنت اسد و به احتمال ضعیف متعلق به فاطمه دختر رسول خداصلی الله علیه وآله که قبل از ویرانی ساختمان این حرم مطهر، همه این قبور ششگانه در زیر یک گنبد و بجز قبر فاطمه دارای ضریح و صندوق زیبا بودند.

وهابی ها و تخریب حرم مطهر چهارتن از ائمه اهل بیت علیه السّلام

گرچه پس از گذشت قریب به یک قرن از تخریب حرم مطهر ائمه بقیع و از بین رفتن تمام آثار این بنای باشکوه و معنوی نمی توان همانند سایر ابنیه تاریخی و مذهبی، از آثار آن به عظمت و قدمتش پی برد و تاریخ ساختمان آن را بدست آورد، ولی آنچه از منابع مختلف بدست می آید، تا حدّی می تواند ما را با تاریخ و چگونگی این حرم شریف آشنا سازد و بیانگر وضع این بنای فخیم و پرشکوه معنوی در طول تاریخ گردد.

اجمال تاریخ این حرم مقدس این است که قبور ائمه بقیع(علیهم السلام) مانند سایر قبرها در محوطه مکشوف وبدون دیوار وسقف نبوده; بلکه قبرآنان مانند تربت پاک رسول خداصلی الله علیه وآله و حضرت امام رضاعلیه السّلام از آغاز دفن اجساد مبارک و پیکر مطهرشان در داخل خانه ای که متعلق به عقیل بوده، قرار داشته است و به مرور زمان این خانه به ساختمان مناسب، به شکل مسجد تبدیل گردیده، سپس در محل همان ساختمان بزرگترین و مرتفع ترین گنبد و بارگاه بنا

شـده است و در قرون متمـادی دارای خـادم و دربان و دارای ظریفترین و گرانبهاترین ضـریح و صـندوق با زیباترین روپوش و دارای فرش و قندیل بوده است و بالاخره در هشتم شوال سال ۱۳۴۴ه- . ق. به وسیله وهابیّها منهدم گردیده است.

جایگاه دعای رسول خدا در خانه عقیل

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در اوقات مختلف در کنار

بقیع، مناجات می کرد و بر اهل بقیع دعا و از خداوند متعال برای آنان استغفار و استرحام می فرمود و گاهی نیمه شب به همین مقصود، رختخواب خود را ترک و به سوی بقیع می رفت.

در روایت است که:«خالـد بن عوسـجه» می گویـد: شبی به سوی خانه عقیل که در جنب در این خانه بقیع قرار داشت، دعا می کردم، جعفر بن محمد (علیهما السـلام) که به همراه خانواده اش عازم عریض بود، مرا در آن حال دید و پرسـید آیا درباره این محل خبر خاصی شنیده ای؟ گفتم: نه، فرمود: اینجا جایگاه دعای رسول خداست. شب هنگام که به استغفار برای أهل بقیع می آمد در این موضع توقف می کرد.(۱)

موقعیت و مساحت بقیع

«جنت البقیع» (باغ بقیع) از جنوب شـرقی نزدیک مسـجد نبوی و خارج دیوار قـدیمی مـدینه، قرار داشت که امروزه از بین رفته است و از شرق، دری در آن

۱- المدینه المنوره تطورها العمرانی و تراثها المعماری، ص ۱۵

دیوار بود که بقیع را به مدینه وصل می کرد و به نام در بقیع معروف بود.(۱)

اکنون بقیع، داخل مدینه واقع است وحدود آن ۱۵۰۰ متر مربع است و از چهار طرف با دیوار احاطه شده است.

در سال های اخیر پس از تعمیر دیوارها، راه های سیمانی برای سهولت رفت و آمد و تدفین، به ویژه در فصل زمستان، احداث شده است. و زمین های جدیدی به آنها اضافه شده و توسعه بیشتری یافته است.(۲)می گویند که مساحت آن ۸۲۴ متر مربع است. (۳)

بخشی از بقیع، به جهت اینکه عمه های رسول خدا صلی الله علیه وآله در آن مدفون اند، به «بقیع عمات» معروف است. مساحت بقیع در حدود ۳۴۹۳ متر مربع است.(۴) و کوچه ای، به نام «عمقه»،آن را از بقیع جدا کرده که امروز دو بقیع به هم متصل است. طول کوچه از بین رفته است و به نام «رب صیران» و «باب الجمعه» معروف است. (۵)و سعودی ها دیوار را در سال ۱۳۷۳ هجری قمری برداشتند.

در شمال بقیع، زمینی است که عثمان بن عفان برای مغربه وقف کرد. اداره توسعه و نوسازی آن را تصاحب کرد و نرده های آهنی، اطراف آن کشیده است. در شمال این زمین، زمینی است که برای اشراف بود. فردی آن را خریداری نمود و ملکیت آن را به حکومت سعودی واگذار کرد.(۶)

۱- المدینه المنوره الترکیب الوظیفی، المتطورات و المتغیرات، ص ۱۴

۲- بقیع، یوسف الهاجری، ص ۳۴

۳- مدینه شناسی، ج۱، ص ۳۹۴

۴- همان.

۵- المدینه بین الماضی و الحاضر، ابراهیم بن علی العیاشی، ص ۱۶۹

۶- بقیع، ص ۳۴

تعداد صحابه مدفون در بقیع

از تعداد دقیق صحابه مدفون در بقیع، اطلاع نداریم. با این حال ، مرحوم مجلسی می نویسد:(۱) قاضی عیاض در مدارک خود آورده است: تعداد مدفونان بقیع، اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله، ده هزار نفرند. لیکن آثار بیشتر آنها، از جهت اصل و نام و نشان، مخفی است. به سبب اینکه گذشتگان، قبور آنها را با نگاشتن کتیبه ها و ساختن بناها مشخص نکردند. مضاف اینکه، گذر ایام موجب زوال نشانه ها شد.

۱- بحار الانوار ج ۴۸-ص ۲۹۷

بخش دوم: مسجد بیت الاحزان حضرت فاطمه زهرا علیهاالسّلام

اشاره

ص: ۴۵

واقعیت بیت الاحزان

هر زائر شیعی، از هر نقطه دنیا که وارد مدینه منوره می گردد، پس از زیارتِ قبر مطهر حضرت رسول صلی الله علیه وآله و اقامه نماز در مسجد آن حضرت و پس از زیارت قبور پاک ائمه بقیع علیه السّلام و سایر قبور متعلق به اقوام و عشیره پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله عازم زیارت بیت الاحزان می شود، به این امید که اگر به قبر مطهر زهرای مرضیه علیهاالسّلام دسترسی ندارد، آن حضرت را در محل دیگری که به وی منتسب است زیارت کند و اگر نمی تواند که صورت خود را به خاک قبر یگانه یادگار رسول خدا بگذارد و ضریح مقدس آن حضرت را با اشک دیده بشوید، حداقل در جایگاهی که دخت گرامی پیامبر صلی الله علیه وآله پس از رحلت پدر بزرگوارش و در ایام آخر عمرش هر روز چند ساعت از وقت خویش را در آنجا به عبادت و گریه و ناله سپری نمود، نماز بخواند و به یاد اشک های آن حضرت اشک بریزد. اما اینک نه از چنین محلی خبری است و نه از بیت الأحزان در بقیع، اثری.

محل واقعی و تاریخ ساختمان بیت الاحزان را از کتب حدیث و تاریخ و از کسانی که از نزدیک این بیت احزان را زیارت کرده و شاهد ساختمان آن بوده اند در طول تاریخ و از قرن اول تا دوران تخریب بیت الاحزان ارائه می گردد. ساختمان بیت الأحزان ویران گردیده وجای این بیت درگوشه بقیع بوده که اکنون اثری از این ساختمان باقی نمانده است.

منابع حدیثی و تاریخی متقن از محدثان، مورخان، نویسندگان معروف و

ص: ۴۶

دانشمندان مشهور از شیعه و اهل سنت در طول تاریخ آن را تأیید و تثبیت نموده اند که اینک نمونه هایی از روایات و اعتراف مورخان را از نظر خوانندگان می گذرانیم.بیت الاحزان در منابع حدیثی:

از جمله منابع حدیثی که در آن از انگیزه به وجود آمدن بیت الاحزان سخن به میان آمده، خصال شیخ صدوق(ره) می باشد که آن محدث بزرگ، در ضمن روایتی با اسناد از

امام صادق علیه السّلام نقل می کند:

« و اما فاطمه فبکت علی رسول الله حتی تأذّی بها اهل المدینه فقالوا لها قد آذیتنا بکثره بکائک فکانت تخرج الی المقابر...»

صریح تر و روشن تر از روایت صدوق، گفتار فضه (خادمه حضرت زهرا علیهاالسّلام است که مرحوم علامه مجلسی در ضمن بیان جریان مفصل شهادت حضرت زهرا از زبان فضه، چنین نقل می کند که:

«امیر مؤمنان علی علیه السّلام برای فاطمه علیهاالسّلام ، در بقیع و در خارج مدینه، خیمه ای را بپاداشت که آن حضرت به همراه حسنین علیه السّلام بدان جا می آمد و پس از گریه طولانی به خانه اش مراجعت می نمود».(۱)

«ثم انه بنی لها بیتاً فی البقیع نازحاً عن المدینه» امیر مؤمنان علیه السّلام برای فاطمه علیهاالسّلام ، «در بقیع و در خارج مدینه، خیمه ای را بپا داشت که آن حضرت به همراه حسنین بدانجا می آمد و پس از گریه طولانی به خانه اش مراجعت می نمود».

۱- (خبرگزاری رسا، بیت الاحزان یک حقیقت فراموش ناشدنی، ۱۳۹۲/۱/۲۳)

بیت الاحزان از نظر علما و مورخان

اشاره

عـده ای از علمای بزرگ و شخصـیت های علمی که در تاریخ مدینه و یا درباره زیارت بقیع مطلبی نوشـته اند، از بیت الأحزان نیز سخن گفته و وجود آن را تأیید و تثبیت نموده اند که نظرات چند تن از آنان را به ترتیب تاریخ زندگی آنان، می آوریم:

١- قدیمی ترین تاریخ موجود دربّاره مدینه منوره، تاریخ المدینه، تألیف ابوزید عمر بن شبه النمیری

١- قدیمی ترین تاریخ موجود دربّاره مدینه منوره، تاریخ المدینه، تألیف ابوزید عمر بن شبه النمیری(١)است.

او که یکی از شخصیّت های علمی و از فقها و محدثان مورد وثوق و از مورخان مورد اعتماد، نزد علما و دانشمندان اهل سنت است، در کتاب خود، آنجا که آثار و قبور بقیع موجودِ در زمان خودش را معرفی می کنـد، چنین می نویسـد:«شـخص موثق و مورد اعتمـادی بر من نقل نمود مسـجدی که در طرف شـرقی آن به جنازه اطفال نماز خوانـده می شود، دراصل خیمه ای بوده برای زن سیاهی بنام «رقیه»(٢) که به دسـتور حسین ابن علی (علیهما السلام) در آنجا می نشست تا از قبر فاطمه (علیها السلام) مراقبت کند زیرا قبر فاطمه را کسی بجز همان زن نمی شناخت.(٣) از این گفتارِ ابن شبه که مشهود و مسموع خود را در مورد بیت الاحزان نقل نموده است، دو مطلبِ زیر بوضوح به دست می آید:

الـف- بیت الاـحزان؛ در دوران حسـین بـن علی (علیهمـا السـلام) یعنی تـا سـال ۶١ هجری،ماننـد حـال حیـات حضـرت زهرا علیهاالسّلام بصورت خیمه و چادر و محلی

ص: ۴٨

١- خصال ابواب الخمسه - وسائل الشیعه، ج ٢ ، ص ٩٢٢ ، باب ٨٧ از ابواب دفن.

٢- بحارالانوار، ج ۴٣ ، ص ١٧٧

٣- البیت المسکن سواء کان من شعر او مدر - اقرب الموارد.

بوده است مشخص و معین و حسین بن علی (علیهما السلام) بر حفظ آن عنایت و اهتمام داشته; بطوری که یکی از بانوان و ارادتمندان حضرت زهرا علیهاالسّلام را مأموریت داده است، در این بیت و خیمه که یادآورِ دورانِ حساس زندگی مادر بزرگوارش بوده، اقامت نموده و از آنجا حراست و نگهبانی کند و لابد براساس همین دید و اهتمام و به پیروی از روش آن حضرت، افرادی از اهل بیتِ عصمت پس از آن حضرت نیز همین روش را ادامه داده و خیمه را به ساختمان مبدّل نموده اند.

ب - بیت الاحزان؛ پس از این دوران و در اواخر قرن دوم و اوائل قرن سوم، دارای ساختمان بوده که ابن شبه را وادار نموده است کمّ و کیف و انگیزه بوجود آمدن این ساختمان را از افراد خبیر و مطلع جویا شود و یکی از افراد مطلع و مورد وثوق نیز تا آنجا که در این مورد اطلاع داشته با وی در میان گذاشته است و سابقه آنجا را که زمانی بصورت خیمه بوده، بازگو نموده است.

۲- فتوای امام غزالی بر استحباب خواندن نماز در بیت الاحزان:

امام ابومحمد غزالی ۴۵۰ - ۵۰۵ که یکی شخصیت های معروف و از علما و دانشمندان اهل سنت است، در ضمن بیان وظایف زایران مدینه منوره و کسانی که به زیارت بقیع مشرف می شوند می گوید: «مستحب است که زائران، هر روز صبح، پس از زیارت قبر حضرت رسول صلی الله علیه وآله در بقیع حضور به هم رسانند و قبور پیشوایان دینی و صحابه را که در آنجا مدفون هستند زیارت کنند». سپس می گوید: «و مستحب است در مسجد فاطمه (علیها سلام) نیز نماز بخوانند».(و یستحب ان یخرج کل یوم الی البقیع بعدالسلام علی رسول الله

ص: ۴۹

ویصلی فی مسجدفاطمه(رضی الله عنها). (۱)

۳ – ابن جبیر، جهانگرد معروف و دانشمند اسلامی ۵۴۰ – ۶۱۴

سومین کسی که بیت الأحزان را از نزدیک زیارت و در باره آن سخن گفته است، رحاله و جهانگرد معروف اسلامی ابوالحسین احمد بن جبیر اندلسی(۲). او که در ماه محرم سال ۵۸۰ه- . ق. وارد مدینه شده و بقیع را زیارت نموده است می گوید: «و در کنار قبّه عباسیه، خانه ای قرار گرفته است که به فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله منتسب می باشد، می گویند این همان خانه ایست که فاطمه زهرا به آنجا می آمد و در آنجا اقامت و حزن و اندوه خود را در مرگ پدر بزرگوارش ابراز می نمود».(۳)

۴–سمهودی۸۴۴–۹۱۱

چهارمین شخصیت و مورخی که وجود بیت الأحزان را تأیید و تثبیت نموده است; مقتدا و پیشوای مورخان، نورالدین علی بن احمد سمهودی مصری است; شخصیتی که پس از وی هیچ مورخ ونویسنده ای در باره مدینه کتابی ننوشته و هیچ گوینده و خطیبی، از تاریخ مدینه سخن نگفته، مگر اینکه به گفته اواستناد جسته و از کتاب «وفاءالوفا» استمداد نموده است. او می گوید: «والمشهور ببیت

ص: ۵۰

۱- قدیمی تر از این کتاب، تاریخ المدینه ابن زباله است که وی در سال ۱۹۹ در قید حیات بوده و در کتاب هائی که تا قرن دهم در تاریخ مدینه تألیف گردیده، از جمله در وفاءالوفا، از تاریخ ابن زباله مطالب فراوان نقل شده است ولی متأسفانه از این کتاب در قرن های اخیر خبری نیست.

۲- ابوزید عمر بن شبه نمیری فقیه و محدث و مورخ نامی در سال ۱۷۳ متولد و در سال ۲۶۲ وفات نموده است. در شرح حال ابن شبه چنین نوشته اند، او شخصی است ادیب، فقیه، مورخ، صادق و دقیق، عالم به آثار، ناقل اخبار و صاحب تألیفات بسیار و...

۳- ابن حجر عسقلانی (در اصابه) ج ۳ ، ص ۳۰۵ با استناد به همین مطلب این بانو را نیز در ردیف سایر زنان، یکی از صحابه رسول خدا معرفی نموده است.

الحزن انما هو الموضع المعروف بمسجد فاطمه فی قبله مشهد الحسن و العباس».(۱)

«مشهور به بیت الاحزان، همان محلی است که به مسجد فاطمه معروف و در طرف قبله حرم (امام) حسن و (جناب) عباس واقع گردیده است». آنگاه می گوید: «واظنه فی موضع بیت علی بن ابی طالب الذی کان اتخذه بالبقیع و فیه الیوم هیأه قبور».(۲)

«و به عقیده من، این بیت الأحزان در محل همان بیت و مسکنی است که علی بن ابی طالب علیه السّلام آن را در بقیع آماده ساخت». و اضافه می کند که فعلاً در میان آن، شکل چند قبر نیز موجود است.

ص: ۵۱

۱- واخبرنی خبر ثقه قال یقال ان المسجد الذی یصلی جنبه شرقیاً علی جنائز الصبیان کان خیمه لامرئه سوداء یقال لها رقیه کان جعلها هناک حسین بن علی -ع - تبصر قبر فاطمه - علیهاالسلام - و کان لایعرف قبر فاطمه رضی الله عنها غیرها. تاریخ المدینه ج ۱، ص ۱۰۶.

۲- احیاءالعلوم، ج ۱، ص ۲۶۰.

۵- سِر ریچار بورتون - «۱۸۵۳ - «SIR RICHARD BURTON میلادی = ۱۲۷۶ قمری

یکی از جهانگردانِ غربی که به مکه و مـدینه مسافرت نموده(۱) و در سـیاحتنامه خود از آثار و ابنیه حجاز و از اخلاق و رسوم مسلمانان در موسم حج و از جزئیات زندگی مردم حجاز سخن گفته است. از جمله حرم ها و گنبدها و بارگاه های موجود در بقیع را معرفی و با قلم خود ترسیم و تصویر نموده است.

«سِر ریچارد بورتون» جهانگرد انگلیسی است که در سال ۱۸۵۳ میلادی تقریباً ۱۳۹ سال قبل بقیع را از نزدیک مشاهده نموده و در بـاره بیت الأ‌حزان چنین گفته است: «در بقیع مسـجدکوچکی است که در سـمت جنوبی گنبـد عبـاس بن عبـدالمطلب واقع گردیـده و این مکان را بیت الأحزان نیز می نامند; زیرا فاطمه زهرا آخرین روزهای عمر خویش را در این محل بسـر می برد و برای از دست دادن پدر عزیزش نوحه سرایی می نمود.(۲)

مطالبی که از آقای بورتون نقل شد، دلیل روشـنی بر مشـخص بودن ساختمان بیت الأحزان در زمان وی و اشتهار وجه تسمیه و انگیزه ایجاد آن می باشد که

ص: ۵۲

۱- ابن جبیر از علمای اندلس و در علم فقه و شعر و نویسندگی از بارزترین دانشمندان دوران خویش و از معروفترین و قدیمی ترین جهانگردان اسلامی است، او رحله و سیاحتنامه خود را چنین نامیده است: «تذکره بالاخبار عن اتفاقات الأسفار» این کتاب قبلًا در لیدن و اخیراً در بیروت چاپ شده است.در شـرح حال ابن جبیر، رجوع شود به دائره المعارف اسـلامی، ج ۳ ، ص ۲۰۴ - ۲۰۷ و مقدمه رحله، چاپ لبنان والکنی و الألقاب، ج ۱ ، ص ۲۳۲ .

۲- ویلی هـذه القبه العباسـیه بیت ینسب لفاطمه بنت الرسول - ص - یقال انه الذی آوَتْ الیه والتزمت فیه الحزن علی موت ابیها المصطفی - ص - رحله ابن جبیر چاپ لیدن، صفحه ۱۹۶ و چاپ دارالکتب اللبنانی صفحه ۱۴۴ .

یک جهانگرد انگلیسی و غیرمسلمان در اندک زمان و با مختصر تماس با مسلمانان توانسته است همه این مطالب را همانگونه که در منابع محکم تاریخی و حدیثی آمده است، دریافت و درسیاحتنامه خود منعکس نماید.(۱)

۶ – فرهاد میرزا ۱۲۹۲ ه–

فرهاد میرزا معتمدالسلطنه که در ۱۸ ذیقعده ۱۲۹۲ ه– به زیارت بقیع نائل گردیده، پس از بیان زیارت حرم ائمه بقیع و نثار فاتحه بر قبور علما که در کنار این حرم مطهر واقع بودند، می گوید: «از آنجا به بیت الأحزان رفتم و از آنجا به زیارت حلیمه سعدیه...»(۲)

بیت الاحزان در آستانه تخریب

تا اینجا همراه با تاریخ بیت الأحزان از بدو پیدایش آن، تا اواخر قرن سیزده (۱۲۹۲)، قرن به قرن حرکت نمودیم. اینک در قرن چهاردهم هجری و در آستانه تخریب بیت الأحزان که در سال ۱۳۴۴ ه– ق واقع گردیده است قرار گرفته ایم. در این برهه محدود و مدت کمتر از نیم قرن، از میان میلیون ها زائر بیت الأحزان، تعدادی از علمای برجسته و نویسندگان را می بینیم که در تألیفات خود از بیت الأحزان سخن به میان آورده و از این بنای تاریخی و اثر فراموش نشدنی یاد نموده اند، از جمله:

۱– علما و دانشمندان سمهودی را چنین معرفی نموده اند: «الشیخ نورالدین علی بن احمد سمهودی مصری شافعی، شخصیت دانشمند و مفتی مدینه، مدرس و مورخ این شهر، پیشوا و مقتدای مورخان. سلسله نسبش به حسن مثنی فرزند امام مجتبی –ع – منتهی می شود. او به سال ۸۴۴ در سمهود مصر متولد و پس از تحصیلات و حفظ نمودن قرآن و نیل به مدارج علمی، در فنون مختلف از سال ۸۷۳ در مدینه منوره متوطن و از اساتید بزرگ حرم شریف نبوی – ص – گردید.

۲– وفاءالوفا، ج ۳، ص ۹۱۸ .

۱ - ابراهیم رفعت پاشا (۱) نویسنده و امیرالحاج مصری است که برای آخرین بار در سال ۱۳۲۵ ه- ق بقیع را زیارت کرده و مشاهدات خود را در باره بیت الأحزان چنین نقل می کند: «و هناك قبه تسمی قبه الحزن یقال انها فی البیت الذی آوت الیه فاطمه بنت النبی صلی الله علیه وآله والتزمت الحزن فیه بعد وفات ابیها رسول الله صلی الله علیه وآله و کان فی البقیع قباب کثیره هدمها الوهابیون».(۲) «در بقیع، گنبد دیگری نیز وجود دارد که «قبه الحزن» نامیده می شود و می گویند که این گنبد در بالای همان محل ساخته شده است که فاطمه علیهاالسّلام پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله بدانجا می آمده و حزن و اندوه خود را ابراز می نموده است، سپس می گوید در بقیع گنبدهای زیادی بود که وهابی ها از بین برده اند».

۲- حاج سید احمد هدایتی: یکی دیگر از کسانی که در آستانه تخریب بیت الأحزان و پنج سال قبل از این حادثه تأسف بار، بیت الأحزان را زیارت نموده و در سفرنامه خود به نام «خاطرات مکه» منعکس نموده است، مرحوم حاج سید احمد هدایتی یکی از سادات مکرّم و از اولاد محترم رسول اکرم صلی الله علیه وآله است که وی ضمن بیان موارد و نقاط مختلفی که حضرت زهرا علیهاالسّلام را زیارت نموده است، می گوید: «پنجم در بیت الأحزان که درقبرستان بقیع واقع است».(۳)

ص: ۵۴

۱- در طول تاریخ تعداد زیادی از جهانگردان غربی در قیافه مسلمانان و در زی حجاج وارد مکه و مدینه گردیده اند و اکثر آنان نیز که از نویسندگان بوده اند، توانسته اند مشاهدات و برداشت های خود را به صورت کتاب و سفرنامه در اختیار دیگران قرار دهند. یکی از جهانگردان همان «ریچارد بورتون» انگلیسی است که در سال ۱۸۵۳ میلادی به صورت یک مسلمان افغانی به نام «عبدالله» به مکه و مدینه مسافرت کرده و در تمام مراسم حج شرکت و از همه اماکن و بقاع متبرّکه دیدن نموده و به همه جزئیات پرداخته است و سفرنامه خود را در دو جلد بزرگ منتشر ساخته است. موسوعه العتبات المقدسه، ج ۳، ص ۲۶۰ .

۲- موسوعه العتبات المقدسه، ج ۳، ص ۲۸۵ .

۳- فرهاد میرزا معتمدالسلطنه متوفای ۱۳۰۵ ه- در میان شاهزادگان قاجار، از نظر علمی دارای شخصیت بارزی است که از وی شش جلد کتاب، در فنون مختلف به جای مانده از جمله آنها «قمقام ذخار» در مقتل و «هدایه السبیل» که سفرنامه حجِ اوست و هر دو کتاب در موضوع خود در زبان فارسی از بهترین کتاب ها به شمار می رود.

۳ – سید شرف الدین (قدس سره) ۱۲۹۰ – ۱۳۷۷: مرحوم علاّمه، سید عبدالحسین شرف الدین، (۱) سومین کسی است که بیت الأحزان را پنج سال قبل از تخریب، زیارت و به تناسب بحثی در کتاب خود «النص و الاجتهاد» به این مطلب تصریح نموده است که گفتار او را بعنوان «ختامه مسک» می آوریم:

«... سپس علی بن ابی طالب علیه السّلام در بقیع محلی را آماده ساخت که فاطمه زهرا برای گریه کردن بدانجا می آمد و بیت الأحزان نامیده می شد و شیعیان در طول تاریخ این بیت را همانند مشاهد و حرم های مقدس زیارت می نمودند تا اینکه در این ایّام که سال ۱۳۴۴ ه- است، ملک عبدالعزیز بر سرزمین حجاز مسلط و با دستور وی بر اساس پیروی اش از وهابیگری، منهدم گردید و در سال ۱۳۳۹ هجری که خداوند توفیق سفر حج و زیارتِ پیامبر و مشاهد اهل بیتش در بقیع را بر من عنایت فرمود، بیت الاحزان را زیارت کردم». (... و کنّا سنه ۱۳۳۹ تشرفنا بزیاره هذا البیت (بیت الاحزان) . فی البقیع...).(۲)

۱- هدایه السبیل چاپ مطبوعاتی علمی تهران، ص ۱۴۱ .

۲- ابراهیم رفعت پاشا، در سال ۱۳۱۸ ق فرمانده نگهبانان محمل مصری و در سال ۱۳۲۰ و ۲۱ و ۲۵ به عنوان امیرالحاج از طرف خدیو مصر به حج مشرف شده و خاطرات خود را به نام مرآت الحرمین نگارش نموده است. این کتاب به نوبه خود یکی از کتاب های سودمند که در دو جلد در مصر چاپ و در اولین سال پیروزی انقلاب اسلامی در قم افست شده است.

بخش سوم: مظلومیت حضرت فاطمه زهراءعلیهاالسّلام

اشاره

فصل اول: عظمت مقام حضرت فاطمه زهرا علیهاالسّلام

فصل دوم: منزلت معنوی حضرت فاطمه زهراعلیهاالسّلام

از زبان پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله

فصل سوم: سند مظلومیت حضرت فاطمه زهراعلیهاالسّلام

ص: ۵۶

فصل اول: عظمت مقام حضرت فاطمه زهرا علیهاالسّلام

اشاره

درباره ی شأن حضرت زهرا علیهاالسّلام نباید به این کتاب ها و امثال آن اکتفا کرد، و در شأن آن بانوی گرانقدر هر چه بیشتر در روایات و کتابهای علمای پیشین، جستجو می کنیم مطالب تازه تری می یابیم، کوتاه سخن آنکه ناگفته ها در شأن حضرت زهرا علیهاالسّلام بسیار بیشتر از گفته ها است.

در اینجا نظر شما را به دو حدیث جالب و جامع در شأن حضرت زهرا علیهاالسّلام که نشانگر اوج عظمت مقام آن دخت گرانقدر پیامبر صلی الله علیه وآله است جلب می کنیم:

۱- به طور مسند، از جابر بن عبداللّه انصاری نقل شده که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) فرمود: جبرئیل بر من نازل شد و فرمود: یا اَحْمَدُ لَوْلاکَ لَما خَلَقْتُ الاَفْلاکَ، وَ لَوْ لا عَلِیٌّ لَما خَلَقْتُکَ وَ لَوْ لا فاطِمَهُ لَما خَلَقْتُکُما:

اگر تو نبودی موجودات را نمی آفریدم، و اگر علی علیه السّلام نبود، تو را نمی آفریدم، و اگر فاطمه علیهاالسّلام نبود شما دو نفر (پیامبر و علی) را نمی آفریدم.».(۱)

ص: ۵۷

۱- عوالم العلوم، علّامه شیخ عبداللّه بحرانی (شاگرد علّامه مجلسی) تحقیق سید محمد باقر ابطحی، ج ۱۱، ص ۲۶- مرحوم علّامه نمازی (متوفی ۱۴۰۵ ه.ق) در کتاب مستدرک سفینهالبحار، جلد ۳، صفحه ۳۳۴، این حدیث را از کتاب «مجمع النّورین و ملتقی البحرین» تألیف مولی ابوالحسن فاضل مرندی (متوفی ۱۳۴۹ ه.ق) صفحه ۱۸۷، نقل نموده است، و نیز از کتاب «ضیاءالعالمین» تألیف شیخ ابوالحسن، جدّ مادری صاحب جواهر، نقل کرده است. و نیز این حدیث را در کتاب الخصائص الفاطمیّه، تألیف مولی باقر بن مولی اسماعیل (متوفّی ۱۳۱۳ ه.ق) نقل نموده است (مستدرک السفینه، ج ۸، ص ۲۳۹).]

۲- پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: را ئحهُ الأنْبیاءِ رائحَهُ السَّفَرْجَلِ، وَ رائحَهُ الْحُورِ الْعَیْنِ رائحهُ الآسِ، وَ رائحَهُ الْمَلائِکَهِ الْوَرْدُ، وَ رائحَهُ اِبْنَتِی فاطِمَهُ الزَّهراء، رائَحهُ السَّفَرجَلِ وَالآسِ وَالْوَرْدِ:«بوی پیامبران همچون بوی «به» است، و بوی بانوان بهشت (حور العین) همچون بوی درخت مُوردْ (شبیه درخت انار که برگ و گل خوشبو دارد) می باشد، و بوی فرشتگان همچون بوی گل سرخ است، و بوی دخترم زهرا علیهاالسّلام همچون بوی به و مورد و گل سرخ می باشد.».(۱)

این دو حدیث پرمعنی بیانگر آن است که وجود مقدّس فاطمه علیهاالسّلام در جهان معنی، عصاره ی نیکیها و ارزشها است، و خوی و سرشت پیامبران و بانوان بهشت و فرشتگان در یکجا در وجود گرانقدر زهرا علیهاالسّلام جمع است. چنانکه حضرت مهدی امام قائم در سخنی فرمود: و َفِی اِبْنَهِ رَسُولِ اللَّهِ لی اُسْوَهٌ حَسَنَهٌ: «در زندگی دختر رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله الگوی شایسته ای برای من است.».(۲)

فاطمه لیله القدر است

خداوند در سوره قدر می فرماید: بسم الله الرحمن الرحیم، انا انزلناه فی لیله القدر، و ما ادراک ما لیله القدر لیله القدر خیر من الف شهر،تنزل الملائکه و الروح، فیها باذن ربهم من کل امر، سلام هی حتی مطلع الفجر.

ص: ۵۸

۱- بحار، ج ۶۲، ص ۱۷۷

۲- بحار، ج ۵۳، ص ۱۸۰

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر. ما آن (قرآن) را در شب قدر نازل کردیم. و چه چیز تو را دانا کرد که بدانی شب قدرچیست؟ شب قدر بهتر از هزار ماه است. فرشتگان و روح آن شب به اذن پروردگارشان برای(تقدیر) هرکاری نازل می شوند. شبی است سرشاراز سلامت و (برکت و رحمت) تا طلوع سپیده. از جمله تعبیراتی که خدای منان درباره فاطمه بیان کرده است، (لیله القدر) است. این تعبیر قرآنی، بسیار عجیب و دارای نکات ارزشمندی است که دریایی از معارف را در خود جای داده است.

شأ ن نزول سوره قدر

مرحوم محمد تقی مجلسی در کتاب (روضه

المتقین) و همچنین مرحوم ملا ـ محسن فیض کاشانی در (تفسیر صافی) درباره شأن نزول این سوره چنین می نویسد: پیامبر اکرم در یکی ازشب ها خواب وحشتناکی دیدند. بدین ترتیب که آن حضرت رحلت فرموده و بنی امیه یکی پس از دیگری از منبر آن حضرت بالامی روند و بر مردم حکومت می کنند. و مسیر اسلام را تغییر داده ومردم را منحرف و مسخ (معنوی) می کنند. حضرت از خواب بیدار شدند، در حالی که خیلی ناراحت بودند. ناراحتی پیامبر شخصی نبود ، بلکه به آن جهت بود که چرا مردم به سوی حق حرکت نمی کنند و در مسیر گمراهی قرار گرفته، و آن همه زحمت و رنج هایی را که در طول ۲۳ سال متحمل شده اند، هدر می دهند . در این جا جبرئیل نازل شد و سوره قدر را نازل کرد.

تفسیر ملکی و ملکوتی

برای قرآن دو نوع تفسیر وجود دارد: یکی ظاهری و ملکی و دیگری باطنی

ص: ۵۹

و ملکوتی همچنان که هر چیزی دارای ظاهر و باطنی است. ملک مربوط به ظاهر اشیا است. ولی ملکوت ارتباط با باطن دارد. به طور مثال انسان ها همه در ظاهر یکسان انـد، ولی باطنشان متفاوت است زیرا ملکوت آنها گوناگون است. انسان اهل هرچه باشد، ملکوت او را شکل میدهد. به همین جهت بسیاری درباطن، حیوان هستند .

حتی ملـک و ملکوت در میـان نباتـات و میوه هـا نیز وجود دارد. به طور مثـال انـار که یـک میوه است ظاهر و ملک آن شـکم پرکن است، ولی باطن و ملکوتش دل را نورانی می کنـد. مال حلال و حرام نیز از نظر ظاهری یکسان اند، ولی از نظر ملکوتی بسـیار بـا همـدیگر تفاوت دارنـد. قرآن می فرمایـد: « ان من شـی ء الا یسـبح بحمـده و لکن لا تفقهون تسبیحهم» هر موجودی تسبیح خدا را می گوید ولی شما تسبیح آنها را نمی فهمید.

علت این که ما تسبیـح اشـیاء را در عالم وجود نمی فهمیم چیست؟ آیا غیر ازآن است که ما فقط ملکی و ظاهری شده ایم و از ملکوت و بـاطن و حقـایق امور غـافلیم . گناه ، چشم باطن را می بنـدد و مانع ارتباط انسان با ملکوت اشـیاء می شود. از این رو آنها که مهذب ترند و به تزکیه مشغول اند ، انس ویژه ای با ملکوت و حقایق عالم هستی دارند.

بنـابر این قرآن کریم هم دارای ملـک وملکوت است. ملـک قرآن ظـاهر آیه های آن است . و ملکوت آن باطن آن هاست. از این رو ظاهر این سوره مربوط به شب قدر است. ولی باطنش مطلب دیگری را بیان می کند.

ص: ۶۰

تفسیر ملکوتی سوره قدر

در تفسیر ملکوتی این سوره گفته اند: مراد از شب قدر، حضرت صدیقه طاهره است یعنی ای پیغمبر ما به تو فاطمه را ارزانی کردیم . تمام این قرآن در فضیلت و زیبایی زهرای توست. ما به تو لیله القدر دادیم. یعنی تمام قرآن فضیلت زهرای اطهر است. بنابر این همه حقایق ومعارف موجود در قرآن را به تو عطا کردیم و آن را در ظرف وجود شریف فاطمه گنجاندیم.

از این رو حضرت زهرا در بردارنده تمامی نورها ، حقیقت ها ، معارف و ... است.امام صادق فرمودند : (اللیله فاطمه ، القدر الله) اللیله ، فاطمه است و قدر خداوند است .

یعنی فاطمه الله . در این تعبیر امام صادق علیه السّلام، فاطمه به الله اضافه شده است . یعنی فاطمه منسوب به خداست . یعنی فاطمه خدایی است . و تنها خدا باید اورا معرفی کند.(۱)

۱- حسین گنجی- کوثر رسول بررسی شخصیت و منزلت والای بانوی دوسرا حضرت فاطمه زهرا موسسه فرهنگی طوبای محبت – ۱۳۸۴ ص ۹۰

فصل دوم: منزلت معنوی حضرت زهراعلیهاالسّلام از زبان پیامبر اعظم(ص)فاطمه زهرا علیهاالسّلام کیست؟

فاطمه زهراعلیهاالسّلام کیست؟

(بسم الله الرحمن الرحیم * انا اعطیناک الکوثر * فصل لربک و انحر * ان شانئک هو الابتر) (قرآن کریم)

بی تردیـد، مـا به تو خیر فراوان (که برکت در نسـل است و از فـاطمه ریشه می گیرد) عطـا کردیم. پس (به شـکرانه آن) برای پرورگارت نماز بخوان و شتر قربانی کن. یقینا دشمن (که به) تو (زخم زبان می زند) خود بدون نسل (و بریده از همه خیرات و برکات) است.

ولادت

روز بیسـتم جمـادی الثـانی سـال پنجم بعثت در خـانه نبوت نوزاد دختری چشم به جهـان هستی گشود که محفـل نورانی پیامبر اکرم صـلی الله علیه وآله را بیش از پیش روشن ساخته و به زنـدگی پیامبر و خـدیجه طراوت و شادابی مضاعف بخشـید. پیامبر خاتم صـلی الله علیه وآله آن چنان از وجود این مولود به شوق آمـده بود که می فرمود:«و هی روحی هی بضـعةٌ منّی و هی نور عینی و ثمره فؤادی الّتی بین جنبی و هی الحوراء الانسـیه» این دختر پـاره تن من، روشـنایی چشـمانم و میوه دلم،روح وجان من است. او فرشته ای است به صورت انسان.

یگـانه دختر رسـالت که خداونـد با عناوین کوثر، مشـکاه، واز مصادیق عبادتگران نیمه شب، صالحین، به شـمار آورده است از منظر حضـرت خاتم الانبیاء صـلی الله علیه وآله منزلت برجسـته ای دارد. نقطه اوج عظمت فاطمه علیهاالسّلام زمانی است که از کلام گهربار رسول خدا بشنویم که خداوند متعال وجود حضرت زهرا علیهاالسّلام را

ص: ۶۲

علت و فلسفه خلقت قرار داده است.(۱)

خلقت نوری فاطمه زهرا علیهاالسّلام

سدیر صیرفی از امام صادق علیه السّلام و ایشان از پدران بزرگوارش نقل می کند که رسول الله فرمودند:«خلق نور فاطمه قبل ان یخلق الارض و السماء».نور فاطمه علیهاالسّلام پیش از خلقت زمین و آسمان آفریده شد. بعضی از حاضرین عرض کردند: ای پیامبرخدا ،پس او از بشر نیست؟ حضرت فرمود: فاطمه حوراء انسیه. فاطمه علیهاالسّلام حوریه بشری است. عرض کردند:ای پیامبرخدا چگونه وی حوریه بشرگونه است؟حضرت فرمود: «خلقها الله عزوجل من نوره قبل ان یخلق آدم اذ کا نت

الارواح... کانت فی حقه تحت ساق العرش» خداوند عزوجل، پیش از آنکه آدم را بیافرید او را از نور خود آفرید، آن هنگام که ارواح بودند.... عرض شد: ای پیامبرخدا، در آن هنگام فاطمه کجا بود فرمود: او در حقه ای در زیر ساق عرش بود. عرض شد:

ای پیامبر الهی، غذایش چه بود؟ فرمود: «التسبیح و التقدیس و التهلیل و التحمید...» تسبیح و تقدیس و لا اله الا الله و حمد و ثنای الهی... وقتی خداوند متعال مرا از نسل آدم آفرید نور فاطمه را به صورت سیبی در بهشت درآورد و جبرئیل آن را به من داد و گفت: «یا محمد انّ هذه تفّاحهٌ اهداها اللّه عزّ وجلّ الیك من الجنّه». ای محمد، این سیب را از بهشت خداوند عزیز و جلال بر تو هدیه کرده است. من آنرا گرفته و بر سینه ام گذاشتم و جبرئیل گفت: آن سیب

۱- محمد صادق نجمی، تاریخ حرم ائمه بقیع ،ناشر موسسه تحقیقاتی و هنری مشعر،۱۳۹۱، صص۵۷-۵۸.

را بخور. وقتی که آنرا شکافتم از داخل آن نوری درخشید و من بیمناک شدم، جبرئیل گفت: ای محمد! آنرا بخور و نگران نباش. این نور در آسمان منصوره و در زمین فاطمه نامیده می شود. پرسیدم: ای دوست من (جبرئیل) چرا به این نامها موسوم گردیده است.

پاسخ داد: در زمین «فاطمه» نامیده شده

زیرا پیروان خود را از آتش جدا می کند.

و در آسمان «منصوره» نامیده شده، زیرا دوستان خود را نصرت ویاری می کند. واین تفسیر گفتارخداوند متعال است که می فرماید: و یومئذٍ یفرح المؤمنون بنصر اللّه ینصر من یشاء؛(۱) در آن روز مؤمنان بخاطر یاری خداوند خوشحال می شوند و او هر که را بخواهد یاری می کند. مقصود از این نصرت، یاری فاطمه به شیعیان و دوستارانش می باشد.(۲)

ریحانه بهشتی

رسول خدا صلی الله علیه وآله به دختر دلبندش بیش از حد علاقه داشت و آن حضرت فاطمه علیهاالسّلام را آنچنان مورد مهر و محبت قرار می داد که موجب شگفتی دیگران می شد. چرا که فاطمه علیهاالسّلام خلاصه وجود پیامبرصلی الله علیه وآله نسیم آرام بخش پدر، کوثر قرآن، سرور بانوان جهان، ریحانه بهشتی، یادگار خدیجه، همسر علی و مادر حسنین بود.

وقتی به پیامبر گفته شد: شما فاطمه را در آغوش می گیری بسیار می بوسی و این همه عطوفت و مهربانی برایش ابراز می داری در حالی که به سایر

۱- محمد صادق نجمی، تاریخ حرم ائمه بقیع ،ناشر موسسه تحقیقاتی و هنری مشعر،۱۳۹۱،ص ۶۰

۲- همان قبلی

دخترانت این همه اظهار محبت نمی کنی؟ رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود:« نطفه فاطمه از غذاهای بهشتی است من بوی بهشت از وجود او استشمام می کنم ».(۱)

وقتی عایشه در مورد علاقه زیاد پیامبر صلی الله علیه وآله به دخترش فاطمه علیهاالسّلام اعتراض کرد، حضرت خاتم الانبیاءصلی الله علیه وآله فرمود: ای عایشه! هنگامی که در شب معراج مرا به آسمانها بردند، داخل بهشت شدم جبرئیل مرا به نزد درخت طوبی برد و از میوه های آن درخت خوردم و خداوند متعال از همان میوه های درخت طوبی وجود فاطمه را خلق کرد هر وقت او را می بوسم و می بویم بوی دلپذیر درخت طوبی و عطرهای بهشتی به مشامم میرسد.(۲)

رسول خداصلی الله علیه وآله همواره به حضرت زهراعلیهاالسّلام می فرمود: «یا فاطمه انّ اللّه تبارک و تعالی لیغضب لغضبک و یرضی لرضاک »؛(۳)فاطمه جان! به راستی که خدای تبارک و تعالی به خاطر خشم تو خشم می گیرد و به خاطر خشنودی تو خشنود می شود.»

حضرت زهرا سرور زنان عالم

وجود حضرت زهراعلیهاالسّلام مصداق عینی این حقیقت است که اسلام او را برترین بانوی عالم و سرور زنان بهشتی معرفی می کند در این مورد به چند سخن از رسول خدا صلی الله علیه وآله بسنده می کنیم:

۱- یکی از همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله گفته است: روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله

۱- معارف و معاریف،سید مصطفی حسینی دشتی جلد۳

۲- تاریخ المدینه ابو زید عمر ابن شبه ج ۱و۲

۳- دائره المعارف تشیع، ج ۳، ص ۳۸۳

نشسته بود که فاطمه علیهاالسّلام به سوی آن حضرت آمد و سوگند به خدائی که معبودی جز او نیست او مانند رسول خدا راه می رفت چون حضرت او را دید دوبار فرمود: دخترم خوش آمدی، دخترم خوش آمدی! سپس فرمود: «اما ترضین ان تأتی یوم القیامه سیده نساء المؤمنین» آیا راضی؛ نیستی که در روز قیامت سرور بانوان اهل ایمان باشی.

۲- سعید بن جبیر از ابن عباس نقل می کندکه روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله در مورد اهل بیت خود سخنانی بیان کرد تا اینکه به فاطمه رسید و در ستایش از دخت ارجمند خویش فرمود: دخترم فاطمه، سرور بانوان عالم از اولین تا آخرین است او پاره تن من، روشنائی چشمانم، میوه دلم، روح و جانم است که تمام وجودم را فرا گرفته، فاطمه انسانی فرشته خو است هرگاه در محراب عبادتش در پیشگاه الهی به نماز می ایستد نور او برای ملائکه آسمان می درخشد همچنانکه ستارگان آسمان بر اهل زمین نور افشانی می کنند در آنحال خدای بزرگ به فرشتگانش می فرماید: {ای فرشتگان من، به بنده ام فاطمه بنگرید که چگونه در پیشگاهم به راز و نیاز ایستاده است خوف و شوق من به تمام وجودش لرزه انداخته و با قلب و دل به عبادت من روی آورده است شما گواه باشید به خاطر او تمام پیروانش را از آتش جهنم امان دادم}(۱)

۳- زمانی که فاطمه بر آن حضرت وارد می شد آن حضرت به او خوشامد می گفت، دست های او را می بوسید و در جای خود او را می نشاند. وقتی هم که پیامبر به خانه فاطمه می رفت او نیز به استقبال پدر می شتافت و

۱- وفاء الوفاء، ج۳، ص ۸۹۲

خوشامد می گفت و دست های پدر ارجمندش را می بوسید.(۱)

۴- ابوثعلبه خشنی می گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هرگاه از سفر بر می گشت اول نزد فاطمه علیهاالسّلام می رفت، فاطمه نیز با مشاهده پدر می ایستاد و به استقبالش می شتافت پدر را در آغوش می گرفت و میان دو چشم پدر را می بوسید.(۲)

فاطمه علیهاالسّلام در قرآن کریم

آیه مباهله بر صداقت و عصمت گفتاری و رفتاری اصحاب کساء علیهم السلام دلالت دارد. به اعتراف دانشمندان فریقین، روایات متواتری وجود دارند که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله به جای «انفسنا»، حضرت علی علیه السّلام را و به جای «نسائنا» حضرت فاطمه علیهاالسّلام را و به جای «ابنائنا» حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام را برای مباهله با نصارای نجران به عنوان گواه نبوّت از میان همه امّت به همراه بردند.

برخی از دانشمندان اهل سنّت این امر را متّفقٌ علیه و برخی دیگر اجماعی می دانند. روایات مباهله با بیش از ۵۱ طریق متفاوت از ۳۷ تن از بزرگان دین روایت شده اند. برخی دانشمندان اهل سنّت شبهاتی را نیز مطرح کرده اند، اما این شبهات هیچ پایگاه علمی ندارند. (۳)

ص: ۶۷

۱- همان، ص ۸۹۳

۲- الاستیعاب، ج۲، ص ۴۹۴، وفاء الوفاء، ج۳، ص ۸۹۳، اسدالغابه، ج۳، ص ۳۸۶

۳- دائره المعارف تشیع ، ص ۸۶

فعالیت اجتماعی حضرت فاطمه زهرا علیهاالسّلام

فاطمه هشت سال در مکه پا به پای پدر در اعتلا و پیشرفت اسلام کوشید و در آزار کفار و مشرکان و منافقان یار و مددکار پدر بود . در دره و شعب ابوطالب، سه سال درکنار پدر تحمل کرد و زمانی که مشرکان پیامبر صلی الله علیه وآله را آزار و اذیت و زخمی و یا جسارتی می کردند، پیامبر صلی الله علیه وآله را دلداری می داد و زخم هایش را مداوا می کرد؛ این گونه بود که پیامبرصلی الله علیه وآله ایشان را «ام ابیها» (مادر پدرش) نامید.

حضرت فاطمه زهرا علیهاالسّلام در همه حال به یاد پدر گرامی خویش بود و از هیچ نعمت و کمکی برای یاری به پدر دریغ نمی کرد. در روایت است که: سه روز بود که پیامبر صلی الله علیه وآله غذایی نخورده بودند به طوری که بر حضرت سخت می گذشت. در نزد همسرانش خوراکی یافت نمی شد.

نزد فاطمه آمد و گفت: دخترم نزد تو چیزی برای خوردن هست که بسیار گرسنه ام؟ عرض کرد: نه بخدا سوگند! وقتی پیامبر صلی الله علیه وآله بیرون رفت ، دخترش از اینکه نتوانسته پدر را سیر کند محزون شد. ناگهان دختر همسایه در زد و دو قرص نان و یک تکه گوشت خدمت فاطمه علیهاالسّلام آورد. او خوشحال شد و گفت خود را بر رسول خدا مقدم نمی داریم .

در حالیکه همه گرسنه بودند آن را زیر سبد نهاده و سرپوش بر آن گذاشت . حسن وحسین علیمها السلام را خدمت پیامبر صلی الله علیه وآله فرستاد ، تا جدشان را برای غذا دعوت کنند. پیامبرصلی الله علیه وآله تشریف آوردند و غذای بسیار معطری زیر سبد یافت. سوال کرد این غذا از کجاست ؟ فاطمه علیهاالسّلام جواب داد : از جانب خدایی که به هر کس بخواهد بدون حساب روزی می دهد.پیامبر صلی الله علیه وآله و همه

ص: ۶۸

اعضـای خانواده علی علیه السّـلام و همسـران پیامبر صـلی الله علیه وآله از آن غـذا خوردنـد و برای همسایه ها هم فرسـتادند}. حضـرت زهرا علیهاالسّـلام همیشه رفتاری سـرشار و آمیخته از ادب و تواضع و فروتنی نسبت به پدر داشت. گرچه رابطه ایشان بسـیار عاطفی و سراسـر محبت و صمیمیت بود ، اما این مانع احترام و تواضع ویژه ایشان نسبت به پیامبر صلی الله علیه وآله نمی شد. حضـرت فاطمه علیهاالسّلام فرمودند: وقتی بر پیامبر صلی الله علیه وآله آیه ای نازل شد (که پیامبر صلی الله علیه و آله را با نامش خطاب نکنید)، هیبت پیامبر صلی الله علیه وآله مرا گرفت، بطوری که نتوانستم به او "یا ابه" بگویم و رسول الله به او می گفتم. حضرت از من روی گرداند. چند بار به همین ترتیب صدا کردم و او جواب نداد. سپس فرمود: دخترم این آیه درباره تو و خانـدان تو نـازل نشـده است.تو از منی و من از تو هسـتم. این آیه دربـاره اهل جفا و تکبر و کسانی که فخر می ورزنـد نازل شده است. تو "یا ابه" بگو. چون برای قلب من محبوب تر و برای پروردگار رضایت بخش تر است.(۱)

ساده زیستی حضرت فاطمه زهرا و پرهیز از تجمل

ساده زیستی و پرهیز از تجمل از نکات بارز زندگی حضـرت فاطمه زهراعلیهاالسّلام است. مهریه کم، جهیزیه مختصر، اکتفا به غـذای انـدک و معـاش کم، اسـتفاده از حـداقل امکانـات برای زنـدگی و... و این هـا از خصوصـیات آشـکار سـیده زنان عالم است.(۲)

۱- فصلنامه بانوان شیعه، مهدی عزیزان، رنج های فاطمه(س) از زبان علی(ع)، تابستان ۱۳۸۴، شماره۴

۲- جهان نیوز - هادی شریفی- سبک زندگی حضرت فاطمه زهرا(س) چگونه بود؟ ۱۶/۹/۱۳۹۳

عبادت حضرت فاطمه زهرا علیهاالسّلام

امام حسن مجتبی علیه السّلام فرمود: در دنیا کسی عابدتر از مادرم فاطمه علیهاالسّلامنبود؛ آن قدر به عبادت می ایستاد تا پاهایش ورم می کرد. همینطور ابن عمره از پدرش نقل می کند که گفت: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: چرا فاطمه علیهاالسّلامزهرا نامیده شد؟ فرمود: برای آن که وقتی فاطمه زهراعلیهاالسّلام در محراب عبادت می ایستاد، نورش برای اهل آسمان می درخشید، همان طوری که نور ستارگان برای اهل زمین می درخشد. پیامبر صلی الله علیه وآله درباره حضرت فاطمه علیهاالسّلام می فرمود: {ایمان به خدا در اعماق دل و باطن روح زهراء چنان نفوذ کرده که برای عبادت خدا خودش را از همه چیز فارغ می سازد}(۱)

فاطمه دخترم بهترین زن عالم است. پاره تن من و نور چشم من و میوه دل من و روح و روان من است. حوریه ای است به صورت انسان. آنگاه که در محراب عبادت می ایستد نورش برای ملائک آسمان درخشندگی دارد و خداوند به ملائکه خطاب می کند: بنده مرا ببینید! چطور در مقابل من به نماز ایستاده و اعضای بدنش از خوف می لرزد و غرق عبادت است! ای ملائکه گواه باشید که پیروان فاطمه را از عذاب دوزخ در امان قرار دادم.

در حدیث دیگری به سلمان می فرماید: ای سلمان! خدای تعالی چنان دل و جان و تمام اعضاء و جوارح دخترم فاطمه را به ایمان پرکرده که یک سره برای عبادت و فرمانبرداری حق تعالی خود را از همه چیز فارغ ساخته است.(۲)

ص: ۷۰

۱- همان قبلی

۲- همان قبلی

حجاب و عفاف حضرت فاطمه زهرا

حضـرت زهراعلیهاالسّـلام الگوی یـک بـانوی اسـلامی است. او حتی خود را بر نـا محرم نابینـا می پوشانـد. حضـرت علی علیه السّـلام می فرمایـد: نزد پیـامبر بودیم و او در منبر بود پرسـید: به من خـبر دهیـد و بگوئیـد چه چیز برای زن از همه چیز بهـتر است؟ هر کس سخنی گفت و به نتیجه ای منجر نشد. مردم درمانده و متفرق شدند.

من به نزد فاطمه آمـدم و سؤال پیامبر را تکرار کردم. فاطمه فرمود: بهترین چیز برای زن این است که او مردی را نبینـد و مردی هم او را نبیند. (۱)

دفاع حضرت زهرا از حریم ولایت

از مهمترین و بـارزترین قله هـای زنـدگی بـانوی بزرگ اسـلام حضـرت فـاطمه زهراعلیهاالسّـلام دفـاع ایشـان از حریم ولاـیت امیرمومنـان علی علیه السّـلام و خطبه فـدکیه آن حضـرت است. که سـرانجام آن حضـرت در راه دفاع از ولایت مجروح شـده، نوزادش محسن علیه السّلام را سقط کردند و به شهادت رسید.

زنـدگی اهـل بیت عصـمت و طهارت (علیهم السـلام) راهنمای بسـیار روشـنی است برای کسانی که بخواهنـد به بهترین حیات دنیوی و اخروی دست یابنـد. این مسـاله آنقـدر پر اهمیت است که در برخی احـادیث، شـیعه گی و پیروی از ایشـان به التزام و تبعیت عملی از سبک زندگی ایشان در آمده است. در زیارت مقدسه جامعه کبیره که از امام هادی علیه السّلام نقل شده است می خوانیم:« اَلسَّلامُ عَلی مَحالِّ مَعْرِفَهِ اللّهِ... مَنْ اَتاکُمْ نَجی وَمَنْ لَمْ یأْتِکُمْ

هَلَک... طیباً لِخَلْقِنا وَطَهارَهً لِاَنْفُسِنا

ص: ۷۱

۱- همان قبلی

وَتَزْکِیَهً لَنا وَکَفّارَهً لِذُنُوبِنا» سلام بر جایگاههای شناسایی خدا؛ آنچه از این فراز بر می آید این است که بهترین راه و جایگاه برای شناخت خدا و راه رسیدن به خدا بررسی زندگی ائمه و معصومین (علیهم السلام) است.

همینطور در فرازی دیگر از این زیارت امده است: هرکس به نزد شما آمد نجات یافت و هر کس نیامد هلاک شد. و ثمره وصال انسان به آن بزرگواران را موجب پاکی اخلاق ما و پاک شدن خود ما و تزکیه ما و کفاره گناهان ما، بیان می کند.در زیارت عاشورا که به اعتقاد شیعه از احادیث قدسی است می خوانیم:اللهُمَّ اجْعَلْ مَحْیایَ مَحْیا مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَمَماتی مَماتَ مُحَمَّد وَآل مُحَمَّد.که همان اشاره به خواست خداوند و دعای شیعه برای قرارگرفتن در مسیر سبک زندگی اهل بیت (علیهم السلام) است.

از ویژگی های مهم حضرت فاطمه علیهاالسّلام این بود که آن بزرگوار بهترین یار و یاور شوهرش علی علیه السّلام در اجرای فرامین الهی بود. پیامبرصلی الله علیه وآله از علی علیه السّلام سوال کرد: همسرت را چگونه یافتی؟

و علی علیه السّلام پاسخ گفت: « نِعْمَ الْعَوْنُ علی طاعَهِ اللَّهِ». بهترین یار ویاور برای اطاعت و بندگی خدا).(۱)

مقام حضرت فاطمه علیهاالسّلام در قیامت

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از مقام معنوی و شکوه حضرت زهراعلیهاالسّلام در روز قیامت خبر داده و فرمود: دخترم فاطمه در روز قیامت سوار بر یک شتر بهشتی به محشر می آید پوشش آن شتر از حریر و لجامش از لؤلؤ تازه است. روی آن قبه ای

۱- وفاء الوفاء، ج۳، ص ۸۹۲

از نـور است که بیرونش از درون و درونش از بیرون دیـده می شود درون آن را عفو الهی و بیرونش را رحمت واسعه اش فرا گرفته بر روی آن تـاجی از نور است که هفتـاد پـایه دارد که به درّ و یـاقوت آراسـته است و چون سـتاره درخشـان در آسـمان روشنی می دهد.

در سمت راست حضرت فاطمه زهرا علیهاالسّلام هفتاد هزار فرشته و در سمت چپش هفتاد هزار فرشته در حال حرکتند جبرئیل در حـالی که افسـارمرکب مجلـل فـاطمه علیهاالسّـلام را در دست دارد با صـدای رسا به اهل محشـر اعلام می کنـد که:« غضّوا ابصارکم حتّی تجوز فاطمه بنت محمّدٍ ».

ای اهل محشـر چشـمان خود را فرو بندیـد تا فاطمه دختر محمد صـلی الله علیه وآله بگذرد. تمام پیامبران، رسولان، صدیقان و شهیـدان که در آنجا حضور دارنـد چشـمان خود را فرو می بندنـد تا فاطمه از میان جمعیت عبور کرده و مقابل عرش خـداوند توقف می کند.

به تنهائی از شترش پایین می آیـد و به درگاه خداونـد عرضه می دارد: بارالها! ای مولای من، بین من و کسانی که به من سـتم کردند و فرزندانم را کشـتند خودت داوری کن! از سوی خداوند بزرگ ندا می رسد: « یا حبیبتی و ابنه حبیبی سـلینی تعطیی و اشفعی تشفّعی فبعزّتی و جلالی لاجازنی ظلم ظالمٍ»

ای حبیبه من و دختر حبیب من! هر چه دوست داری از من بخواه تا برایت عطا کنم برای هر کسـی می خواهی شفاعت کن که پذیرفته خواهد شد به عزت و جلالم قسم که سـتم سـتمگر را نادیده نخواهم گرفت. در این لحظه حضـرت زهرا علیهاالسّلام به خداوند عرضه می دارد:« الهی و سیدی ذرّیتی و شیعتی و شیعه ذرّیتی

و محبّی و محبی ذرّیتی ».ای آقا و مولای من! ذریه، فرزندان و شیعیانم و پیروان فرزندانم و دوستدارانم و دوستداران ذریه ام را نجات بده و به فریادشان برس.

از سوی خدا ندا می رسد: « این ذرّیه فاطمه و شیعتها و محبّوها و محبّو ذرّیتها ».ذریه و شیعیان و دوستداران فاطمه و دوستداران فرزندان فاطمه علیهاالسّلام کجایند؟ آنان همگی حاضر می شوند و در حالی که فاطمه زهرا علیهاالسّلام در پیشاپیش آنان در حرکت است و فرشتگان رحمت گرداگرد آنان حلقه زده اند به سوی بهشت روانه می شوند.(۱)

حضرت زهراعلیهاالسّلام در مشارکت در مسائل سیاسی و اجتماعی شرکت می نمود. ابن ابی الحدید از واقدی نقل می کند که پس از جنگ احد فاطمه علیهاالسّلام با گروهی از زنان مدینه از خانه خارج شد و چون چهره مجروح پدرش را دید او را درآغوش گرفت و خون از صورت مبارکش پاک کرد؛ سپس آبی فراهم نمود و خونهای چهره رسول خدا را شست و شمشیر او را پاک کرد.(۲)

حضرت فاطمه زهرا علیهاالسّلام ضامن بقای اسلام

بنابراین باید راه دیگری باشد که به واسطه آن بقای مکتب تضمین گردد. به همین جهت خداوند دست به آفرینش شخصیتی زده که ضامن بقای امر توحید و عبودیت باشد وتا قیامت از پرتو وجود او دین و قرآن محفوظ بماند و آن آفرینش حضرت راضیه مرضیه علیه السّلام است. به همین دلیل فرمود، اگر فاطمه نبود پیامبر و علی را نمی آفریدم«یا احمد لولاک لما خلقت الافلاک و لولا علی لما

۱- جهان نیوز - هادی شریفی- سبک زندگی حضرت فاطمه زهرا(س) چگونه بود؟ ۱۶/۹/۱۳۹۳

۲- همان قبلی

خلقتک ولولا فاطمه لما خلقتکم» پس با خلقت فاطمه آفرینش تکمیل شد. زیرا از وجود بی بی یازده امام معصوم متولد شدند که هر کـدام به گونه ای هـدایت مردم را به عهده گرفتند. وخلق را به سوی عبودیت و بندگی هدایت کردند از این رو کلاس بندگی با خلقت زهرای اطهر تضمین شد.(۱)

ص: ۷۵

۱- حسـین گنجی- کوثر رسول بررسـی شخصـیت و منزلت والای بانوی دوسـرا حضـرت فاطمه زهرا موسـسه فرهنگی طوبای محبت – ۱۳۸۴ ص ۴۵

فصل سوم: مظلومیت حضرت فاطمه زهراء علیهاالسّلام

اشاره

واضح است که مظلومیت حضرت فاطمه زهرا علیهاالسّلام انکار نشدنی است.اما باید بگونه ای بازگو شود که علاوه بر اینکه پرده از حقایق برداشته می شود، بدعت را از سند مظلومیت آن حضرت دور کند.لذا در اینجا به بیان چند باب از اسناد مظلومیت حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا علیهاالسّلام می پردازیم.

باشد که انشاءالله در شناخت این بانوی بزرگ، قدمی برداریم تا در عصر ظهور منتقم خونش مهدی فاطمه آماده یاری مولایمان باشیم. (۱)

قنفذ و سقط محسن

در بیان علت اصلی و کیفیت شهادت حضرت زهرا علیهاالسّلام ابوبصیر، از حضرت صادق علیه السّلام در ضمن حدیثی آورده است: سبب و علت درگذشت حضرت آن بود که «قنفذ» غلام آن مرد به دستور وی با غلاف شمشیر بر آن حضرت نواخت، ایشان بر اثر ضربات محسن را سقط کرده و بدین جهت به سختی بیمار شد و به هیچ کس از آزار کنندگانش اجازه عیادت نداد.(۲)

شدت جراحات وارده بر حضرت بسیار سنگین بود و ایشان متحمل رنج

۱- کافی، ۱/ ۴۹۸

۲- طبری، «دلائل الامامه» / ۴۵.

بسیاری شدند و به شوق وصال حق و دیدار پدر بزرگوارشان رسول گرامی اسلام حضرت محمدصلی الله علیه وآله در خانه خود چشم از این جهان فرو بست.در روایتی حضرت به اسماء فرمود: آبی برایم آماده کن، بعد با آن غسل کرده و سپس فرمود: جامه های جدیدم را به من بده، آنها را پوشیده و فرمود: بقیه حنوط پدرم را از فلان جا برایم بیاور و زیر سرم بگذار و مرا تنها گذاشته و از اینجا بیرون برو، می خواهم با پروردگارم مناجات کنم. و فرمود : قدری مرا به خود واگذار و بعد مرا بخوان، اگر پاسخ تو را دادم که بسیار خوب و اگر جوابی ندادم بدان که من به سوی پدر خود، (یا پروردگارم) رفتم.اسماء لحظه ای حضرت را به حال خود واگذاشت و بعد صدا زد و جوابی نشنید، صدا زد ای دختر محمد مصطفی صلی الله علیه وآله،ای دختر بهترین کسی که بر روی ریگ های زمین پای گذارده... اما جوابی نیامد چون جامه را از روی صورت حضرت برداشت، مشاهده کرد از دنیا رخت بر بسته است. (۱)

کیفیت شهادت حضرت زهرا علیهاالسّلام

شهادت حضرت زهرا علیهاالسّلام بعد از رحلت حضرت رسول صلی الله علیه وآله در زمانی بود که اندازه آن به اختلاف نقل شده است، آن کس که خواسته آن مدت را خیلی زیاد بداند تا شش ماه گفته و کمتر از چهل روز گفته نشده است. لذا شیخ کلینی رحمه الله گوید:فاطمه علیهاالسّلام درسال پنجم بعثت حضرت رسول صلی الله علیه وآله متولد شد و در هنگام فوت هیجده سال و هفتاد و پنج روز داشت و بعد از رحلت رسول خدا هفتاد و پنج روز زندگی کرد. از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده و می

۱- بلادی بحرانی «وفات فاطمه الزهراء» ۷۸

گوید:

همانا فاطمه علیهاالسّلام بعد از رحلت رسول خدا هفتاد و پنج روز زنده بود و در این مدت از درگذشت و فقدان پدرش بسیار اندوهگین بود. جبرئیل نزد آن حضرت آمده و او را تسلیت و دلداری می داد و جایگاه پدرش را به او می گفت، و از حال آن حضرت و رویدادهای آینده ای که بر فرزندان آن حضرت وارد می شود به او خبر می داد و حضرت علی علیه السّلام آنها را می نوشت. (۱)

شهادت حضرت زهرا علیهاالسّلام بعد از رحلت حضرت رسول صلی الله علیه وآله در زمانی بود که اندازه آن به اختلاف نقل شده است. حضرت صادق علیه السّلام از آبائش و آنها از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کنند که آن حضرت فرمود: ملعون است، ملعون است کسی که بعد از من به فاطمه ستم روا دارد، حقش را برباید و او را بکشد.(۲)

نخستین تابوت در اسلام برای حضرت زهرا علیهاالسّلام

از آنجایی که حضرت زهرا علیهاالسّلام سیده زنان عالم شناخته شده اند،می توان به از زوایای مختلف به شخصیت ایشان پرداخت.در مورد حجاب حضرت که زبانزد عام و خاص جهانیان است و در روایات متعدد از توجه ایشان به این امر ذکر شده است،این مطلب قابل ذکر است که ایشان به این امر در واپسین لحظات عمرشان هم توجه داشته اند.

ابن عباس گوید: فاطمه علیهاالسّلام به سختی بیمار شد، به اسماء بنت عمیس

۱- کافی، ۱/ ۴۹۸.

۲- کنز الفوائد، ۱/ ۱۵۰، ط قم

فرمود: نمی بینی وضع من به کجا رسیده، مرا بر روی تخت به صورت آشکارا حمل نکنی، اسماء گفت: به جان خودم سوگند که چنین کاری نخواهم کرد لکن تابوتی می سازم به همان صورت که در حبشه دیده ام، فرمود: چگونه بود، وی چند قطعه چوب تر آورده و آنها را از ساقه برید و بعد بر روی تختخواب تابوتی ساخت، و آن نخستین تابوتی بود که ساخته می شد، حضرت فاطمه تبسمی نمود، که تا آن روز به حال تبسم دیده نشده بود، بعد او را با آن تابوت برداشته و دفن کردیم.

غریبانه ترین خاکسپاری برای حضرت زهرا علیهاالسّلام

بعد از وفات حضرت زهرا علیهاالسّلام، حضرت علی علیه السّلام تمام سفارشات وصایای او را انجام داد، او را در پیراهنش غسل داد و اسماء بنت عمیس در غسل به آن حضرت کمک می کرد، و دستور داد حسنین آب بیاورند و غیر از آنها و زینب و ام کلثوم و کنیزش فضه کسی دیگر آن جا نبود، او را در هفت پارچه کفن کرد و بر آن حضرت نماز خواند و پنج تکبیر در نمازش گفت و در دل شب او را دفن کرد و قبرش را با خاک یکسان کرد و جز علی و حسنین و گروهی از بنی هاشم و دوستان خاص و ویژه حضرت کسی دیگر در آن مراسم شرکت نداشت.(۱) روایت شده: هنگامی که بدن حضرت زهرا علیهاالسّلام سرازیر قبر شد دستی بیرون آمد و او را گرفته و برگشت. (۲)

ص: ۷۹

۱- در تذکره الخواص / ۳۱۹ آمده است که علی غسل می داد و اسماء بر آن آب می ریخت

۲- بحار ۴۳/ ۱۱۱۸ ب

گوشه ای از مظلومیت حضرت فاطمه زهرا علیهاالسّلام

از مسائل مهم و حزن انگیز زندگی فاطمه علیهاالسّلامکه در عین حال نکته آموز و سازنده است مسأله مظلومیت فاطمه علیهاالسّلام است. او مظلومه ای است فداکار، و شهیده ای است مظلوم. او و خاندانش از پدر و همسر عمری برای مردم کار کردند و مردم را به سر و سامانی رساندند، از بدبختی نجات شان دادند و امروز توسط همان مردم صدمه خوردند . مردم آن روزگار قبل از اسلام چه داشتند؟ و امروز از مدنیت واخلاق و حتی زندگی چه دارند؟ و آنچه بود از برکت چه کسی بود؟ جز از برکت اسلام و قرآن؟ و جز از راه پدر و همسرش؟ و امروز سرنوشت فاطمه علیهاالسّلام به جائی رسید که از همین مردم کتک می خورد و به بستر می افتد. از نظر ما فاطمه علیهاالسّلام از علی علیه السّلام هم مظلوم تر است. زیرا او مرد بیرون بود و با صحابه راستینی چون ابوذر و سلمان و عمار و مقداد و کمیل هم سخن و آشنا. آنها در بسیاری از موارد به پاخاسته و از حق دفاع می کردند. اما درباره فاطمه علیهاالسّلام مسأله چنین نبود. او در جامعه

کمتر ظاهر می شد. عزادار بود حامله بود. و کتک خوردن و به خاک افتادن او، آن هم در خانه خود مسأله دردناکی است. بویژه که او نسبت به غیرت علی علیه السّلام آگاه است و می داند که حضرت علی علیه السّلام از تماشای آن صحنه چقدر زجر می کشد.(۱)

مصائب وارده برحضرت فاطمه زهرا علیهاالسّلام

اشاره

فاطمه در عمر کوتاهش با مصائب بسیار مواجه شده، مصائبی بودند که اگر بر کوه وارد می آمدند آنها را از هم می پاشاند. ما را توان آن نیست که مشکلات و

۱- باشگاه خبرنگاران؛ مظلومیت حضرت فاطمه زهرا(س)، ۱۴ فروردین ۱۳۹۳

مصائب او را لیست کنیم. ولی به عنوان ذکر مورد چند نمونه را معرفی می کنیم:

۱– مرگ رسول خدا:

که پیامبر عزیزتر از جانش بود و وقتی که از دنیا رفت همه زندگی در برابر چشمانش تیره و تار شده بود. او اوقات خود را به گریه و اشک ریزی می گذراند و بزحمت می توانست آرام بگیرد. رسول خدا صلی الله علیه وآله از قبل او را تسلیت داد و از چهره های مهم تسلیت او این بود که به او خبر داده بود نخستین کسی است که به او ملحق می شود وفاطمه علیهاالسّلام از شنیدن آن خوشحال شد و خندید. (۱)رسول خدا صلی الله علیه وآله به او در مرض فوق فرموده بود: فاطمه جان! گریه مکن، در مرگ من صورت خود را مخراش، گیسوان پریشان نکن، واویلا مگو، مجلس گریه و نوحه سرائی برپا مکن... و بعد فرمود خدایا اهلبیتم به تو می سپارم...(۲)

۲– دستبرد به حرمت ها:

فاطمه علیهاالسّلام مظلومه است از آن بابت که بحرمت او دستبرد زدند وشأن او را که آن همه مورد سفارش و توصیه پیامبر بود نادیده گرفتند و کار به جائی رسید که مسعودی می نویسد: در را بر فاطمه علیهاالسّلام انداختند، او را در بین درو دیوار فشردند، محسن او را سقط کردند ،شوهر او را به زور وادار به بیعت کردند...(۳)

در اندیشه فاطمه علیهاالسّلام دستبرد به حرمت علی علیه السّلام و ولایتش رنج آورتر از

۱- بنقل از عایشه

۲- بحار ۲۲ ص ۴۶۰

۳- ص ۲۶۲ اثبات الوصیه.

دستبرد به حرمت خود بود. او نمی توانست این مسأله را برای علی علیه السّلام بپذیرد که شوهرش را به زور وادار به بیعت کنند و یا بگفته مسعودی او را تهدید به مرگ نمایند.

مسعودی گوید: دست علی علیه السّلام را گرفتند و به زور خواستند با دست ابوبکر به نشانه بیعت اصطکاک دهند و علی علیه السّلام مشت خود را فشرد.(۱) و فاطمه علیهاالسّلام نگران و متأثر از این امر که این هوی پرستان چرا چنین می کنند؟ و چرا توصیه های رسول خدا صلی الله علیه وآله را نادیده می گیرند؟.

۳- آتش زدن در خانه حضرت فاطمه زهراعلیهاالسّلام

این هم مسأله دردناکی برای فاطمه علیهاالسّلام بود که به درخانه اش آتش افروختند و این امرتوسط عمر انجام شد. (۲)سخن این است که برای بردن علی علیه السّلام به مسجد به او پیام فرستادند، علی علیه السّلام اطاعت نکرد، بار دیگر هم او را خواستند نرفت و برای بار سوم عمر به همراهی جمعی آمد، با هیاهوئی که دم به دم نزدیکتر میشد که این خانه را با اهلش آتش می زنم، پرسیدند که حتی اگر فاطمه علیهاالسّلام در آن باشد؟ گفت آری و... (۳). الباقی را از زبان فاطمه علیهاالسّلام بشنویم:

(فجمعوا الحطب الجزل علی بابی؛ بر در خانه ام هیزم و خاشاک آوردند و آتوا بالنار لیحرقوه و یحرقونا) آتش آوردند که آن را شعله ور سازد و ما را بسوزانند، (فوقعت بعضاده الباب)، من در آستانه در قرار داشتم، (و ناشدتهم

۱- همان منبع.
۲- العقد الفرید ج ۲ ص ۱۹۷ و ص ۲۴۰ شافی سید مرتضی
۳- ص ۶۴ طرائف.

بـالله و بـأبی ان یکفـوا و ینصـرونا)، آنهـا را قسم دادم به خـدا، و به پـدرم که دست از مـا برداریـد و به دادمـان برسـید، (فـاخذ عمرالسوط من یـد قنقـذ مولی ابی بکر)، عمر تازیـانه را از دست قنفـذغلام ابوبکر گرفت، (فضـرب به علی عضـدی حتی صار کالدملـج) آن را بر بازویم زد، چنان که کبود شـد. (و رکل الباب برجله فرده علی و انا حامل)، لگد محکمی بر در زد و آن را بر رویم انـداخت در حـالیکه حـامله بودم، (فسـقطت بوجهی)، به رو در خاک افتادم، (و النار تسـعر و یسـفع فی وجهی)، آتش زبان می کشـید و چهره ام را داغ می کرد،(فیضربنی بیده حتی انتثر قرطی من اذنی)، مرا چنان سیلی زد که گوشواره از گوشم فرو افتاد؛ (فجاءنی المخاض فاسقطت محسناً بغیر جرم)،درد زایمان مرا گرفت و محسنم را بدون جرم سقط کردم. (۱)

۴- ضربات قنفذ:

جریان آتش افروزی عمر را گفتیم و ضـربات وارده بر فاطمه زهرا علیهاالسّـلام را برشـمردیم. در اینجا سـند دیگری را نقل می کنیم که در رابطه با قنفـذ است. او از آزاد شـدگان مکه بود که بعـدها بعنوان کارگزار عمر سـرگرم کار شـد. عمر در یکی از اقـدامات نصف اموال همه کارگزاران خود را بسـبب خیانتی که از آنها دیـده بود مصادره کرد، ولی این امر را درباره او انجام نـداد. حـتی بیست هزار درهمی را که از او سـتانده بـود به او بـاز پس داد. علی علیه السّـلام بعـدها می فرمود این اقـدام و طرز برخورد عمر بخاطر تقدیر عمر از ضربت تازیانه ای بود که به بازوی فاطمه علیهاالسّلام

۱- ص ۹۷ بیت الاحزان.

زد و آن را متورم ساخت.(1) آری، او در خوان نعمت پیامبر بزرگ و آزاد شده بود ولی برای حفظ شرایط و موقعیت خود آن رذالت را از خود بروز داد.

۵- غصب فدک:

هنوز چند صباحی از مسأله سقیفه نگذشته بود که حادثه دیگری رخ داد و آن اخراج کارگزاران فاطمه علیهاالسّلام از مزرعه فدك و تصرف آن توسط ابوبکر بود که گفتیم طرح و نقشه آن را عمر ریخته بود. در این مشی سیاسی هدف ورشکست کردن علی علیه السّلام و پراکنده ساختن یاران او بود، بویژه مستمندانی که بعلت طرفداری از علی علیه السّلام و فاطمه علیهاالسّلام از بیت المال محروم شده بودند .

این کار بر حضرت فاطمه علیهاالسّلام بسیار گران آمد مخصوصاً از آن بابت که صاحب حق بود و براساس زور و عوام فریبی آن را از دستش ربودند و فریاد او بجائی نرسید. او باور نمی کرد که دشمن تا بدین حد بی شرم و بی حیا باشد. البته فدك سالها در دست ابوبکر و بعد در دست عمر بود، ولی پاره ای از اسناد نشان می دهند عمر پس از چندی آن را به علی علیه السّلام پس داد و مدتها در دست فرزندان فاطمه علیهاالسّلام بود و پس از او مجدداً دست به دست می شد. ولی واقعیت این است روح فاطمه علیهاالسّلام از این امر شدیداً متألم بود. و این عدم رعایت حق را یک مصیبت تلقی می کرد فرزندان فاطمه علیهاالسّلام مادر را از دست داده بودند دیگر فدك را می خواستند چه کنند؟

۱- ص ۱۰۷ سلیم بن قیس.

۶- نگرانی از عوام فریبی:

از موارد مظلومیت حضرت فاطمه علیهاالسّلام این بود که خصم عوامفریبی می کرد. مثلاً فدک را که حق فاطمه علیهاالسّلام بود از او گرفت ولی برای حق بجانب نشان دادن خود گفته بود اگر مایل باشی اموال شخصی من در اختیار تو باشد یا به صورت مستقیم میراث او را گرفت بدین بهانه که پدرت دستور داده ومن نمی توانم تخلف کنم. برای حضرت فاطمه علیهاالسّلام این شگفتی وجود داشت که خدا و انسانیت و اخلاق چه شدند؟ چرا چیزی را به پدرش نسبت می دهند که روح پیامبر از آن آزرده است؟ چگونه می شود مسأله ای توسط پیامبر صورت گرفته باشد و فاطمه علیهاالسّلام از آن بی خبر باشد؟ فاطمه ای که مرکز اسرار پیامبرصلی الله علیه وآله بود چگونه از حدیث میراث که امروز ابوبکر آن را اعلام می کند بی خبر است؟ و این عوامفریبی روح فاطمه علیهاالسّلام را آزرده می ساخت زیرا بخاطر تقوا و انسانیت توان مقابله به مثل را نداشت.

۷- اهانت ها:

حضرت فاطمه علیهاالسّلام در مورد شخصیت خود از رسول خدا صلی الله علیه وآله سندها داشت. جمله معروف «فاطمهُ بضعه منی» بر سر زبانها بود و یا عبارت پیامبر هر که فاطمه علیهاالسّلام را اذیت کند مرا اذیت کرده همگان شنیده بودند. بدین سان بسیار شگفت آور بود که با وجود آن همه سخنان احترام آمیز رسول خدا صلی الله علیه وآله نسبت به او به فاطمه علیهاالسّلام اهانت کنند و یا او را تحقیر نمایند .

ابوبکر پس از خطبه فاطمه علیهاالسّلام در مسجد به بالای منبر رفت و سخنان رکیکی درباره او گفت. پناه بر خدا از تکرار آن کلمات! او را نعوذ بالله به روباه

ص: ۸۵

پیری تشبیه کرد که شاهد او دم او می باشد. و هم او گفت فاطمه علیهاالسّلام برای اثبات حقانیت خود به ضعیفه ها متمسک شده و از زنان یاری می طلبد...(۱)

ام سلمه به دفاع برخاست و معترضانه گفت آیا درباره فردی چون فاطمه علیهاالسّلام این سخنان رواست؟ او که روز تولد ملائکه او را در بر گرفتند در خور این سخنان است؟ آیا رسول خدا صلی الله علیه وآله فاطمه علیهاالسّلام را از میراث محروم کرده و به او خبر نداده؟ وای بر شما - زود است بر خدا وارد شوید و ثمره تلخ کردار خود رابچشید (و بر اثر این سخنان ابوبکر مقرری ام سلمه را قطع کرد).(۲)

البته ابوبکر بعدها از کار و تلاش خود علیه فاطمه علیهاالسّلام پشیمان بودو در دم مرگ گفته بود من سه کار را انجام داده ام که ای کاش نمی دادم:... ای کاش وارد خانه فاطمه علیهاالسّلام نمی شدم اگر چه علیه من به جنگ می ایستادند...(۳)

۸- حزن و اندوه

حضرت فاطمه علیهاالسّلام برای زدودن این آثار و اقدام تلاش ها کرد ولی به ثمر نرسید. ازوجود و جان خود و خانواده اش مایه گذارد ولی در آن موفق نشد. او در واقع اسیر انتقام جوئی خصم در شمشیر برافراختن علی علیه السّلام علیه مشرکین بود. آن روز که علی علیه السّلام برای احیای دین همه همت خود را مصروف می کرد کینه هائی در دل مشرکان شکل می گرفت و امروز همان کینه ها بصورت موضعگیری ها و بی تفاوتی ها درآمد.

ص: ۸۶

۱- ص ۳۶۲ الزهراء.

۲- ص ۳۶۳ همان منبع .

۳- ص ۲۸۶ ریاحین الشریعه ج ۱.

حضرت فاطمه علیهاالسّلام پس از همه فریادها از میدان به در نرفت مقاومت صبورانه ای در پیش گرفت و در آن راه ایستاد خود فرمود صبر می کنم همانند صبر کسی که در قلب خود تیری و در درونش نیزه سنگینی را احساس می کند. (نصبر منکم علی مثل حز المدی،و وخزالسنان فی الحشاء) (۱) والحق چه صبر جانکاهی بود.

او از اینکه اسلام را غریب و بی یاور می دید دیدگانش گریان و قلبش سوخته بود. جهان را در برابر خود تاریک می یافت و دیگر کسی او را خندان ندید تا به دیدار پدر در جهان باقی شتافت (ان فاطمه لم ترمتبسمه بعد وفات رسول الله و لم یعلم ابوبکر و عمر بموتها) (۲)نگران ومتأثر بود که مردم پاره تن اورا فراموش کرده و در میان انبوهی از دشواری ها تنهایش گذاشتند. مگر پیامبرصلی الله علیه وآله بارها و بارها او را بضعه خود معرفی نکرده بود. (۳)

۹- پیش بینی پیامبر (صلی الله علیه وآله)

رسول خدا صلی الله علیه وآله مظلومیت فاطمه علیهاالسّلام را پیش بینی کرده و رهنمودهای خود را از پیش به او داده بود. براساس آن چه که صاحب کشف الغمه می نویسد: پیامبر روزی به فاطمه علیهاالسّلام فرمود: دخترم، تو پس از من مورد ستم قرار خواهی گرفت و مورد استضعاف واقع خواهی شد. آنکس که ترا اذیت کند مرا آزار داده، و آنکس که ترا بخشم آورد مرا بخشم آورده ،کسی که به تو جفا کند بمن جفا

۱- سخنان فاطمه (س) در خطبه اش.

۲- اثبات الوصیه.

۳- ص ۱۸۸ صواعق المحرقه.

کرده، هر کس از تو ببرد از من بریده، آنکس که به تو ستم کند به من ستم روا داشته، آنکس که ترا شادان کند مرا مسرور کرده، آنکس که به تو پیوند مهر داشته باشد به من پیوند دارد، زیرا تو از منی و پاره تن منی، و جان من و روح منی، از ستمکاران امتم بر تو به خدا شکوه می کنم.(۱)

براساس سند دیگری، رسول خدا صلی الله علیه وآله در حین مرگ گریست، و در پاسخ علت گریه اش فرمود

بدان خاطر است که از اشرار امتم به آنها ستم می رسد. گوئی می بینم که دخترم فاطمه علیهاالسّلام پس از من اسیر ظلم و ستم می شود و فریاد پناه خواهی می زند و کسی از امتم او را کمک نکند (و کانّی بک یا بنیه ستغثین فلا یغنیک احد من امتی).(۲) و هم در سخن دیگری خطاب به فاطمه علیهاالسّلام فرمود قسم به آنکس که مرا بحق مبعوث کرده عرش خدا از گریه اش می گرید و هم آنچه از فرشتگان آسمانها و زمین و ما بین آن دوانند از گریه اش بگریه می آیند. (والذی بعثنی بالحق، لقد بکی لبکائک عرش اللّه و ما حوله من الملائکه والسموات و الارضون و ما فیهما).(۳)

۱۰- مظلومیت حضرت فاطمه علیهاالسّلام از زبان علی علیه السّلام

امیر المومنین علی علیه السّلام در حین دفن حضرت فاطمه علیهاالسّلام طی جمله هائی کوتاه در حالی که می گریست چنین فرمود:خداوندا از دختر پیامبر تو راضیم، خصم او را به تنهائی ووحشت انداخت تو او را انس بده، مردم از او بریدند تو

۱- ص ۱۴۸ کشف الغمه .

۲- بحار ۴۳ ص ۱۵۶.

۳- همان منبع.

او را پیونـد ده، به او سـتم کردنـد تـو ای احکم الحـاکمین دربـاره او داوری کن. (اللهم انی راض عن ابنه نبیـک اللهم انهـا قد اوحشت فانسها ،و هجرت فصلها و ظلمت فاحکم لها یا احکم الحاکمین)(۱)

و هم در حین دفن خطاب به رسول خدا صلی الله علیه وآله چنین گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله فاطمه علیهاالسّلام به تو خبر خواهد داد که امت چگونه برای از بین بردن او همدست شدند، تو از او بپرس و خبر بگیر....

ای رسول خدا صلی الله علیه وآله دختر ترا از بیم دشـمن نیمه شب بخاک سپردم، حق او را بردند، میراث او را گرفتند... (۲)از دشمنی خصم به خدا شکایت می برم و به تو در مرگ و عزای دخترت سر سلامت باد می گوید: فبعین اللّه تدفن ابنتک سرّاً و یهضم حقها قهراً و یمنع ارثها جهراً... والی اللّه و رسول اللّه المشـتکی و فیک احمل العزاء فصلوات اللّه علیها و علیک و رحمه الله و برکاته.

۱۱- مظلومیت او از زبان فضه و دیگران:

فضه در خـانه فـاطمه علیهاالسّلام بود و به اسـرار او واقف، در خانه کعب سـرگرم مناجات بود و زمزمه ها داشت، فردی که به مناجاتش توجه داشت علاقمند به او شد و گفت معلوم است از دوسـتداران خاندان پیامبری. فضه از شـنیدن این سخن گریست و عقده اش باز شد و گفت؛ ای بنده خدا اندوه و غصه ای که در دل داشتم بجوش آوردی سؤال خود را بپرس.

آن شخص از مظلومیت فاطمه علیهاالسّلام پرسید و صدای گریه فضه را بلند کرد.

۱- همان منبع.

۲- نهج البلاغه

آنگاه فضه گفت؛ تو مایلی از مظلومیت فاطمه علیهاالسّلام برای تو حرف بزنم و من مضایقه نخواهم کرد و شروع کرد به بیان حالات و صدمات و ستم دیدگی های فاطمه علیهاالسّلام که شرح آن را بیش یا کم شنیده ایم .

از زبان ام سلمه هم نمونه هائی از اینگونه سخنان داریم. روزی بر فاطمه زهرا علیهاالسّلام وارد شد و گفت حالت چگونه است و شب راچگونه به صبح رسانیدی؟ فرمود شب را در حالی به صبح رساندم که از فقدان پیامبر و ظلمی که بر جانشین او رفت رنجور بودم. در اینجا چهره مظلومیت فاطمه علیهاالسّلام در رابطه با علی علیه السّلام مطرح شده و این نکته را بیفزائیم که فاطمه علیهاالسّلام از بزرگترین مدافعان علی علیه السّلام بود و بخشی از ستمدیدگی او در این رابطه بود که دفاعش درباره علی علیه السّلام به ثمر نرسیده بود .

براساس سندی که در دست است فاطمه علیهاالسّلام در دم مرگ می گریست و علی علیه السّلام علت گریه اش را پرسید. فاطمه علیهاالسّلام گفت برای گرفتاری های آینده تو می گریم و علی علیه السّلام دلداریش داد که گریه مکن، که آن امور برای من مهم نیستند...(1) و این است معنی کفویت وهمسری و همدمی مرد و زن که فاطمه علیهاالسّلام و علی علیه السّلام نمونه آن بودند .

۱۲- محتوای سخن او در عیادت ها

عیادت های بسیاری در حین بیماری از فاطمه علیهاالسّلام بعمل آمد و در ضمن آن پرس و جوها و حقایق و اسراری از زبان فاطمه علیهاالسّلام درمظلومیتش جاری شد. او شرایط روانی خود رادر عیادت زنان انصار چنین بیان کرد: بخدا قسم شب را به

۱- بحار ۴۳ ص ۲۱۸.

صبح آوردم در حالیکه از دنیای تان متنفر و از مردان تان بیزار بودم. (اصبحت والله عائقه لدنیاکم و قالیه لرجالکم...)(۱)

ابن عباس به عیادت آمد و حالش را دید و نگران شد. به علی علیه السّلام گفت دوست دارم مرا از اسرار فاطمه علیهاالسّلام و اینکه چرا بدین روز افتاده است آگاه کنی ، فرمود مرا معاف دار که فاطمه علیهاالسّلام از من خواسته است آن را پوشیده دارم، اما بصورت مختصر عرض می کنیم: پس از پیامبرصلی الله علیه وآله حق او را غصب کردند، از ارث محرومش داشتند، حرمت او را نادیده گرفتند، به او ستم کردند، خداوند میان او و ستمکاران داوری کند .

سلمان به عیادت او آمد با فاطمه علیهاالسّلام سخن می گفت؛ ناگهان صدای فاطمه علیهاالسّلام در حین سخن تغیر یافت و نفسش به شماره افتاد، سلمان پریشان شد که تو را چه می شود (۲)فاطمه علیهاالسّلام را از درد سینه یا پهلو نالید. و از جراحت ناشی از فشار در و گویا قطعه آهن یا میخی که در آن هنگام بر سینه اش فرو رفته بود .

و دیگر عیادت هائی که از او بعمل آمد همه حکایت از صدمه دیدن او، غصب حقوق او، مظلومیت او و مظلومیت علی علیه السّلام است و تحمل و صبر فاطمه علیهاالسّلام درد کشیدن او، بروز دادن دشمن کینه های بدر و احد را و فریفتگی شان به دنیا، و فکر و فریبکاری شان و در کل مظلومیت خود و علی علیه السّلام که تجسم مظلومیت اسلام بودند .

۱- خطبه فاطمه (س).

۲- انساب الاشراف ص ۳۱۸

۱۳- بازگو کردن مظلومیت حضرت فاطمه علیهاالسّلام

حضرت فاطمه علیهاالسّلام نمی خواست آنچه را که بر او رفته بود از مردم مخفی دارد بر عکس اصرار داشت که مردم دریابند و بفهمند بر او چه می گذارد. در تمام مدت پس ازوفات رسول خدا صلی الله علیه وآله تا دم مرگ خود حقایق را علنی کرد و به افشای عمل ناروای خصم پرداخت. حضورش درجامعه و مسجد، سخنانش در عیادت دیگران از او، همه حکایت از این وقایع دارند.

اینکه فاطمه علیهاالسّلام به دنبال بلال می فرستد که پس از مرگ پدر بیاید و یکبار دیگر اذان بگوید خود مدعی اعلان مظلومیت است و می خواهد به همه بفهماند که بر او چه می گذرد. اینکه روزهای دوشنبه و پنجشنبه می رود و بر مزار شهیدان حاضر می شود و صحنه ها را بیان می کند که اینجا محل استقرار پیامبرصلی الله علیه وآله بود، آنجا محل شهادت حمزه، آنجا...(۱) همه و همه نوعی عرضه وضعیت را نشان می دهد.

و اینکه فاطمه علیهاالسّلام می گرید و گریه ای بلند و آشکارا دارد و یا به خانه شهدا می رود و با آنها سخن می گوید (۲) حکایت از اعلام وضعیت دارد که مردم بدانند که او در چه شرایطی و موقعیتی است و فکر نکنند فاطمه علیهاالسّلام از شرایط موجود راضی است و به اوضاعی که پدید آورده رضایت دارد. کار و برنامه خود را انجام می دهد ونارضائی خود را هم اعلام می دارد.

۱- کافی به نقل از امام صادق علیه السّلام

۲- انساب الاشراف ص ۳۱۸.

۱۴- مظلومه مغصوبه حضرت فاطمه علیهاالسّلام

اشاره

آری، حضـرت فاطمه علیهاالسّـلام تنها زنی است که واجد چنان شرایط و مقاماتی است و در عین حال حق او غصب و خود او مظلوم واقع شده است هم حق مادی او را غصب کرده اند و هم حق معنوی او را..

السلام علیک ایها المظلومه المغصوبه،

السلام علیک ایها المضطهده المقهوره،

السلام علیک ایتها الصدیقه: الشهیده...(۱)

جواد خراسانی قصـیده ای درباره فاطمه علیهاالسّـلام سـرود که ترجمه بخشـی از آن این است: خـدا لعنت کند آن گروهی که فاطمه علیهاالسّـلام را انکار کرده و با سـتم به او، حق و حرمت پدرش را مراعات نکردند درب خانه او را آتش زده و او را بین در و دیوار فشردند و پهلویش را شکستند و محسن او را سقط کردند.

سلام بر فاطمه علیهاالسّلام، سلام بر همسر مظلومت، سلام بر حسن مسمومت، سلام بر حسین مظلومت،

سلام بر شهادت مظلومانه ات و سلام بر پیکرهای بی سر فرزندانت .

شهادت فاطمه علیهاالسّلام سندی دیگر بر مظلومیت اهل بیت علیه السّلام

در طول تاریـخ حوادث و وقـایع زیـادی موجود است که بعض آنها در خاطره ها مانـده و برخی دیگر در میان سـطرهای کتب تاریخی، مدفوننـد. از جمله این حوادث تلـخ، واقعه شـهادت فاطمه زهرا علیهاالسّـلام می باشـد. حادثه ای که شـعله آن، بعد از گذشت سالها، همواره در دلهای شیعیان و محبین اهل بیت روشن و فروزنده

۱- زیارت حضرت فاطمه (س) - مفاتیح الجنان.

است. بسیاری از متعصبین و دشمنان خدا و اهل بیت، اراده بر محو این واقعه از کتب و یا کتمان و مردود دانستن آن کرده اند. غافل از اینکه خداوند همواره پشتیبان نور خود می باشد.

(یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره و لو کره الکافرون)

در این رساله ، برآنیم که سیری داشته باشیم در وقایع بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و واقعه شهادت بی بی مظلومه دو عالم ، با استمداد از کتب معتبر تاریخی.سند های حمله عمر به خانه وحی:

۱- بلاذری ، محدث و مورخ معروف اهل سنت متوفی سال ۲۷۹ هجری قمری در کتاب خود روایت کرده است که : ابوبکر ، علی علیه السّلام را برای بیعت طلبید ولی ایشان قبول نکردند. عمر را فرستاد . عمر، آتشی آورد که خانه رابسوزاند . حضرت فاطمه علیهاالسّلام را بر در خانه ملاقات کرد. ایشان فرمودند : ای پسر خطاب آمده ای خانه را بر من بسوزانی ؟ گفت : آری ! این عمل قوی تر است در آنچه پدرت آورده است.(۱)

۲- طبری ، مورخ و مفسر معروف اهل سنت متوفای ۳۱۰ هجری قمری ، در تاریخ خود نقل می کند که : عمر به در خانه علی علیه السّلام رفت و گفت : والله خانه را بر شما می سوزانم مگر اینکه برای بیعت بیایید.(۲)

۳- ابن خزابه در کتاب " غرر " از زید بن اسلم نقل می کند که : من از آنها بودم که با عمر هیزم برداشتم و بر درخانه فاطمه بردیم در وقتی که علی علیه السّلام و

۱- انساب الاشراف ج۱ ص ۵۸۶ – ۵۸۸) یا (انساب الاشراف ج۲ ص ۲۶۸ – ۲۶۹ چاپ دارالفکر

۲- تاریخ طبری ج ۲ ص۴۴۳) یا (تاریخ طبری ج۳ ص۲۰۲ – ۲۰۳ و ج۳ ص ۴۳۰- ۴۳۱ چاپهای دیگر

اصحابش از بیعت ابا نمودند. عمر به فاطمه علیهاالسّلام گفت : بیرون کن هر که در این خانه است و الا خانه و هر که در خانه است را می سوزانم.

۴- ابو بکر عبداللّٰه بن محمد بن ابی شیبه ، شیخ و استاد بخاری ، در کتاب المصف ، می گوید : « آنگاه که بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله برای ابوبکر بیعت می گرفتند. علی علیه السّلام وزبیر برای مشورت در این امر نزد فاطمه علیهاالسّلام دختر پیامبر صلی الله علیه وآله رفت وشد می کردند . عمر بن خطاب با خبر گردید وبنزد فاطمه علیهاالسّلام آمد وگفت : ای دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله! به خدا در نزد ما کسی از پدرت محبوبتر نیست وپس از او محبوبترین تویی ! ! وبه خدا قسم این امر مرا مانع نمی شود که اگر آنان نزد تو جمع شوند ، دستور دهم که خانه را با آنها به آتش کشند . اسلم گفت: چون عمر از نزد فاطمه علیهاالسّلام بیرون شد، علی علیه السّلام به خانه بر گشتند.پس فاطمه علیهاالسّلام گفت : می دانید که عمر نزد من آمد، وبه خدا قسم یاد کرده اگر شما (بدون اینکه با ابوبکر بیعت کنید) به خانه برگردید خانه را با شما آتش می زند ؟ وبه خدا قسم که او به سوگندش عمل خواهد کرد». (۱)

۵- جلال الدین سیوطی ، از استوانه های علمی اهل سنت و مجدد و احیا کننده سنت و جماعت (بنا به نقل صاحب فتح المتعال) ، در کتاب "مسند فاطمه " ص۱۷ ، ۲۰ – ۲۱ روایاتی دارد با مضامین ذکر شده در بالا. (وی روایاتی مشابه و راجع به این موضوع در کتاب خود ، جامع الاحادیث الکبیر ، ج ۱۳ ص ۸۳، ۹۱ ، ۱۰۰ – ۱۰۱ و ج ۱۵ ص ۴۲۰ دارد)

۶- ابن عبدربه ، از مشاهیر علمای اهل سنت در العقد الفرید میگوید : علی

۱- المصنف ، ابن ابی شیبه ج۸ ص۵۷۲ چاپ دارالفکر) یا (المصنف ج۱۴ ص ۲۶۷ چاپ دیگر

علیه السّلام و عباس در خانه فاطمه نشسته بودند. ابوبکر به عمر گفت : برو و اینها را بیاور. اگر ابا کنند با آنان قتال کن. پس عمر قبسی آتش برداشت و آمد که خانه فاطمه علیهاالسّلام را بسوزاند.فاطمه علیهاالسّلام بر در خانه آمد وفرمود: ای پسر خطاب ! آمده ای خانه ما را بسوزانی ؟ عمر گفت : آری ! مگر اینکه این جمع امری را که امت پذیرفته ، بپذیرند. (۱)

۷- ابن عبدالبر ، از بزرگان اهل سنت ، در الاستیعاب می گوید : (و عمر) سپس با مشعلی بر در خانه فاطمه آمد و در جواب فاطمه که فرمود : آیا من نظاره گر باشم و تو خانه مرا آتش بزنی ؟ گفت : بلی ! (۲)

۸- مسلم بن قتیبه دینوری ، عالم بزرگ اهل سنت و قاضی دینور ، در کتاب معروف خود " الامامه و السیاسه " بیان میدارد که : چون ابوبکر مطلع شد که گروهی از مخالفین با بیعت ، در خانه علی علیه السّلام جمع شده اند ، عمر را به سوی آنان فرستاد . ..... (تا جاییکه می گوید :) عمر هیزم طلبید . و گفت : به خدایی که جان عمر در قبضه قدرت اوست ، یا بیرون بیایید یا خانه را با اهلش میسوزانم. به او

گفتند : ای اباحفص (کنیه عمر) فاطمه در این خانه است ! گفت : میسوزانم هر چند او در خانه باشد. (۳)

۹- ابن ابی الحدید معتزلی ، از علمای برجسته اهل سنت در شرح خود بر

۱- العقد الفرید ج۴ ص ۲۴۲ ، ۵۰ ، ۳۰۸ – ۳۰۹ چاپ بیروت)یا(العقد الفرید ج۴ ص ۲۵۹ ،۲۶۸ ، ۳۳۴ – ۳۳۵ چاپ مصر

۲- الاستیعاب ج۲ ص۲۵۴ در حاشیه الاصابه) یا (الاستیعاب ج۳ ص۹۷۵ چاپ دارالجیل ، او قسمتی از روایت یعنی سخن عمر را تحریف شده نقل کرده است

۳- الامامه و السیاسه ج۱ ص۳۰ تحقیق شیری و ج۱ ص ۱۹ تحقیق زینی

نهج البلاغه چنین میگوید : عمر بر در خانه فاطمه علیهاالسّلام رفت که گروهی از انصار و اندکی از مهاجرین در آنجا بودند. گفت : قسم به کسی که جان من در دست اوست یا برای بیعت خارج شوید و یا خانه را به آتش میکشم.(۱)

۱۰- ابوبکر جوهری در کتاب " السقیفه " (آنچنان که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج۲ ص۵۰ می گوید) بیان می کند که : جمعی از اصحاب و مهاجرین در اینکه چرا بـا آنان در مورد بیعت ابوبکر مشورت نشـده ، و همچنین علی علیه السّلام و زبیر ، غضب کرده و وارد خانه فاطمه علیهاالسّلام شدند. پس عمر به همراه اسید بن خضیر و سلمه بن سلامه به خانه فاطمه (علیها السـلام) با عصبانیت حمله برد و هر چه فاطمه علیهاالسّلام فریاد زد و آنها را به خدا قسم داد فایده نکرد.پس آنها شمشیر علی علیه السّلام و زبیر را گرفتند و بر دیوار زدند و شکستند.

۱۱- محمد بن شحنه ، عالم و قاضی حنفی مذهب در حلب ، در کتاب تاریخ خود به نام " روضه المناظر فی الاخبار الاوائل و الاواخر " در شرح جریان سقیفه می نویسد : عمر به در خانه علی علیه السّلام آمد تا هر که در آن است را آتش بزنـد. پس فاطمه علیهاالسّلام را ملاقات نمود . عمر گفت : داخل شوید در چیزی که امت در آن داخل شده است.(۲)

ص: ۹۷

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج۶ ص ۴۸) و (وی قریب به ۴۰ مورد روایـات مختلف و نظریات دیگران و خودش را ذر شرح نهج البلاغه آورده است . مراجعه شود به شرح نهج البلاغه ج۱ ص ۱۷۴ ، ۲۱۲ ، ۴۶ – ۴۸ ، ۵۹ – ۶۰ و ج۳ ص ۱۹۰ و ج۶ ص ۱۲ – ۱۳ ، ۴۸ – ۴۹ ، ۵۱ و ج۹ ص ۱۹۸ و ج۱۰ ص ۲۶۵ و ج۱۱ ص ۱۴ ، ۱۱۱ و ج۱۳ ص ۳۶ – ۳۷ ، ۳۰۲ و ج۱۴ ص ۱۹۳ و ج۱۵ ص ۷۴ ، ۱۸۳ ، ۱۸۶ و ج۱۶ ص ۲۱۰ ، ۲۸۶ ، ۲۳۴ – ۲۳۵ و ج۱۷ ص ۱۶۸ و ج۲۰ ص ۱۶- ۱۷ ، ۱۴۷

۲- تاریخ ابن شحنه در حاشیه الکامل (ابن اثیر) ج۱۱ ص ۱۱۳ چاپ افندی سال ۱۳۰۱) و (روایاتی مشابه در ج۱۱ ص ۱۰۶ – ۱۰۷ دارد.

۱۲- ابی الفداء در تاریخ خود نقل می نماید : عمر قبسی آتش در دست داشت . تهدید به آتش زدن خانه فاطمه علیهاالسّلام کرد. وقتی فاطمه علیهاالسّلام پرسید : آیا واقعا قصد چنین کاری داری ؟ او گفت : آری ! مگر اینکه این جمع ، امری را بپذیرند که امت پذیرفته است.(۱)

۱۳- علی بن الحسین مسعودی ، مورخ فاضل مقبول الفریقین در تاریخ خود می گوید : عروه بن زبیر در مقام عذرخواهی از برادرش ، عبدالله که برای تسلیم کردن بنی هاشم و محمد حنفیه در شعب ابیطالب اقدام به آوردن هیزم و آتش زدن آنجا کرد ، میگوید که او این عمل را بر اساس سرمشق خود از سلف که برای بیعت گرفتن ، اقدام به آتش زدن خانه نمودند ، فرا گرفته است.(۲)

این جریان را ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج۲۰ ص ۱۴۷ بیان کرده و از قول عروه می گوید: (عبدالله این عمل را انجام داد) همانطور که عمر بن خطاب برای افرادی از بنی هاشم که با ابوبکر بیعت نکردند ، هیزم آورد تا خانه را بر آنها بسوزاند. (وی راجع به حمله به خانه وحی در مروج الذهب ج۳ ص ۱۲ – ۱۳ ، ۷۷ ، ۳۰۱ – ۳۰۲ صحبت کرده است)

۱۴- آنچنان جریان حمله عمر در تاریخ معروف و مشهود است که شاعر معروف اهل سنت ، عالم نبیل حافظ ابراهیم مصری در قصیده عمریه در باب تعریف و تمجید از خلیفه دوم میگوید :

و کلمه لعلی قالها عمر اکرم بسامعها اعظم بملقیها

حرقت بیتک لا ابقی علیک بها ان لم تبایع و بنت المصطفی فیها

ص: ۹۸

۱- المختصر فی تاریخ البشر معروف به تاریخ ابوالفدا ج۱ ص۱۵۶

۲- مروج الذهب ج۳ ص۸۶ یا ج۲ ص۱۰۰ چاپ دیگر

ما کان غیر ابی حفص بقائلها یوما لفارس عدنان و حامیها

یعنی : هیچکس غیر از ابی حفص (کنیه عمر) کسی نمی توانست به علی علیه السّلام که یکه سوار قبیله عدنان بود و به حمایت کنندگان اوبگوید : اگر بیعت نکنید خانه ات را آتش میزنم و کسی را در خانه باقی نمیگذارم با اینکه دختر مصطفی فاطمه علیهاالسّلام در این خانه باشد. (این اشعار در شرح قصاید عمریه طبع مصر (در ۹۰ صفحه) نوشته مصطفی الدمیاطی بیک ص ۳۸ و احمد امین، احمد الزین و ابراهین الابیاری در کتابی در شرح قصاید ابراهیم مصری طبع سال۹۳۷ م در ج۱ ص ۸۲ این قصیده را تصدیق کرده و شرح داده اند.)

۱۵- عبدالفتاح عبدالمقصود ، نویسنده معاصر اهل سنت ، می گوید : آنچه از نوشتار مورخان بدست می آید آن است که عمر رفتار تند و خشنی داشته است . و او میخواست علی را بکشد و یا آنکه خانه اش را با اهل آن به آتش بکشد. (۱) اینها اندک اخباری بودند از منابع اهل سنت مبنی بر حمله عمر به خانه وحی و تهدید و ارعاب و آتش زدن آن خانه توسط وی.

هجوم به خانه وحی و آزار و اجبار علی علیه السّلام برای بیعت در کلام بزرگان.

۱ – ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه ج ۲ ص ۶۰ بعد ازبیان جریان بیعت گرفتن علی علیه السّلام میگوید : " واعلم ان الاثار و الاخبار فی هذا الباب کثیره جدا " یعنی : " بدان که اخبار راجع به این موضوع بسیار زیاد است . "

۲- ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه ج ۱۱ ص ۱۱۱ راجع به

۱- السقیفه و الخلافه ص ۱۴

اینکه علی علیه السّلام در جریانات سقیفه مورد ظلم قرار گرفت میگوید : " روی کثیر من المحدثین " یعنی : " بسیاری از دانشمندان علم حدیث آن را روایت کرده اند . "

۳- شیخ ابی یعقوب لمعانی معتزلی که از بزرگان اهل سنت بوده و ابن ابی الحدید در مورد وی میگوید : " و کان شدیدا فی الاعتزال " یعنی : " او شدیدا معتزلی بود " ، به ظلم به علی علیه السّلام در جریان بیعت اشاره می کند . این موضوع را ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج۹ ص ۱۹۸ بیان می کند.

۴ – شرفی اهنومی زیدی(متوفی ۱۰۵۵ هجری)

می گوید:" حکایت به آتش کشیدن خانه فاطمه زهرا علیهاالسّلام مشهور و روایات آن مستفیض است و دوست و دشمن آن را نقل کرده اند . "(۱)

۵- محمد حسین هیکل ، نویسنده بنام اهل سنت و صاحب کتاب حیات محمد ، می گوید : " هجوم به خانه زهرا علیهاالسّلام و آزار و اذیت نمودن او مشهور است ". (۲)

سقط شدن حضرت محسن علیه السّلام

برخی از معاندین و متعصبین در توجیه این اعمال می گویند که : این اخبار صرفا نشان از تهدید عمر دارد و حال آنکه شیعیان جعل نموده و می گویند که فاطمه در میان در و دیوار قرار گرفت و فرزند ۶ ماهه اش سقط شد. حال به بررسی برخی از منابع در مورد اخبار سقط جنین فاطمه علیهاالسّلام می پردازیم. اولین

۱- شفاء صدور الناس ص ۴۷۹ (تعلیقه))

۲- الصدیق ابوبکر ص ۶۳

مطلب مورد بررسی این است که آیاعلی بن ابیطالب علیه السّلام فرزندی به نام محسن داشته است یا خیر؟

در روایات داریم که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرزندان ذکور علی علیه السّلام و فاطمه علیهاالسّلام را به نامهای حسن و حسین و محسن نامگذاری کرد ، مشابه نامهای فرزندان حضرت هارون علیه السّلام که شبر و شبیر و

مشبر بود. منابع زیادی از اهل سنت بر این مطلب دلالت دارند.

۱- مسند (احمد بن حنبل) ج۱ ص ۱۱۸

۲- مستدرک علی الصحیحین (حاکم نیشابوری) ج۳ ص ۱۶۵ و ۱۶۸ . وی میگوید : این حدیث از لحاظ سند صحیح است ولی شیخین (بخاری و مسلم) آن را نگفته اند.

۳- تلخیص (ذهبی) : وی این حدیث را صحیح میداند.

۴- السنن الکبری (بیهقی) ج۶ ص ۱۷۷ و ج۷ ص ۶۳

۵- مجمع الزوائد (هیثمی) ج۸ ص ۵۲

۶- الادب المفرد (بخاری) ص ۱۷۸

۷- صحیح ان حبان ج۱۵ ص ۴۱۰

۸- المعجم الکبیر (طبرانی) ج۳ ص ۹۶ – ۹۷

۹- کنزالعمال (متقی هندی) ج ۱۳ ص ۶۶۰

حال که معلوم شد که علی بن ابیطالب (علیه سلام) دارای چنین فرزندی بود ، سوال اینجاست که حال او چه شد ؟ به کجا رفت ؟ چگونه میشود فردی وجود داشته باشد ولی بخواهند او را نفی کنند و وجودش را منکر شوند.

۱- از پیامبر اکرم (ص) نقل می کند که فرمود: « چون به دخترم فاطمه علیهاالسّلام

می نگرم بیاد می آورم آنچه را که بعد از من بر سر او خواهد آمد و حال آنکه در خانه اش ذلّت وارد گردیده، از وی هتک حرمت شده، حقش غضب، و ارثش منع شده، پهلویش شکسته و جنینش سقط گردیده و او فریاد برمی آورد«یا محمداه».پس او اولین کسی از اهل بیتم می باشد که به من ملحق می گردد، پس بر من وارد می شود، محزون، مکروب، مغموم ، مقتول . . . (۱)»

۲- ابن ابی دارم ؛ آنکه ذهبی وی را الامام الحافظ الفاضل . . . کان موصوفاً بالحفظ و المعرفه خوانده – جمله « إنّ عمر رفس فاطمه حتّی اسقطت بمحسن » . عمر لگدی بر حضرت زهرا علیهاالسّلام زد تا محسن سقط گردید » . را مورد تقریر و تأیید قرار داده ، تا مورد نکوهش گروهی قرار گرفت. (۲)

۳- ابن شهر آشوب ، از علمای برجسته شیعه در کتاب خود " مناقب آل ابی طالب " (ج۳ ص ۱۳۳ دوره ۳ جلدی) از کتاب " المعارف " ابن قتیبه نقل می کند که : محسن بوسیله زخم و ضربه قنفذ از بین رفت. و حال اینکه در حال حاضر این عبارت در کتاب المعارف نیست. با مراجعه به کتاب " کفایت الطالب " نوشته گنجی شافعی ، پی به تحریف این کتاب می بریم. گنجی شافعی در کفایت الطالب ص ۴۱۳ می گوید : فاطمه زهرا علیهاالسّلام بعد از رسول الله پسری را سقط کرد که رسول الله او را محسن نامیده بود. و این مساله ای است که هیچیک از علمای اهل نقل به آن دست نیافتند مگر ابن قتیبه". این مطلب بیانگر تحریف کتاب المعارف است زیرا در نسخ جدید آن آمده است که: " و اما محسن بن علی فهلک و هو صغیر " .

۱- فرائد السمطین ، ج ۲ ، ص ۳۴ ، ۳۵ طبع بیروت

۲- سیر اعلام النبلاء ج۱۵ ص ۵۷۸) و (میزان الاعتدال ج۱ ص۱۳۹

۴- ابراهیم بن سیار معروف به نظّام معتزلی، از علمای بزرگ معتزله میباشد. وی بیان کرده است که : " در روز بیعت عمر بر شکم فاطمه علیهاالسّلام ضربه ای زد که محسن در شکمش سقط شد. و عمر فریاد میزد که خانه و اهلش را آتش بزنید. در حالیکه در آنجا کسی نبود غیر از علی و فاطمه و حسن و حسین. " این مطلب را شهرستانی در " الملل و النحل " ج۱ ص ۵۷ نقل کرده است. شیخ صلاح الدین صفدی در کتاب " الوافی بالوفیات " ج۶ ص ۱۵ از او مشابه این جمله را نقل کرده است.

۵- علی بن الحسین مسعودی ، مورخ فاضل مقبول الفریقین در کتاب " اثبات الوصیه " بعد از شرح قضایای روز بیعت ، می نویسد: " فهجموا علیه و احرقوا بابه و استخرجوه منه کرها و ضغطوا سیده النساء بالباب حتی

اسقطت محسنا " یعنی : پس هجوم آوردند بر او (علی بن ابیطالب) و در خانه اش را آتش زدند و ایشان را با اکراه و اجبار از خانه بیرون کشیدند و سیده زنان (فاطمه زهرا) را در میان در فشار دادند تا محسن را سقط کرد.(۱)

۶- ابن ابی الحدید نقل می کند : برای استاد خود ، شیخ ابی نقیب ، نقل نمودم که وقتی خبر به رسول الله صلی الله علیه وآله دادند که هبار بن اسود با نیزه به هودج زینب (دختر رسول الله) حمله برده و زینب از ترس فرزندش را سقط کرد و رسول الله خون او را مباح نمود ، ابی نقیب گفت : " لو کان رسول الله حیا لاباح دم من روع فاطمه حتی القت ذا بطنها " یعنی : اگر رسول الله زنده بود حتما مباح می کرد خون کسی را که فاطمه را ترسانید تا بچه اش سقط شد. (۲)

۱- اثبات الوصیه ص ۱۴۲ تا ۱۴۶ ، ۲۱۸) یا (اثبات الوصیه ص ۱۲۲ تا ۱۲۵ چاپ دیگر

۲- شرح نهج البلاغه ج۱۴ ص ۱۹۳

وی در ادامه می افزاید که از وی(ابی نقیب) پرسیدم که : آیا من قضیه ترساندن فاطمه و سقط شدن محسن را از تو روایت کنم؟ شیخ جواب داد : من در این قضیه متوقفم . نه آن را می پذیرم و نه آن را انکار می کنم.

حال این شیخ معتزله با چگونه اخباری رو به روست ؟ آیا جز این نیست که اخبار سقط محسن علیه السّلام و حمله عمر و شهادت فاطمه زهرا علیهاالسّلام از لحاظ سند و مدرک صحیح است ، که وی در بین قبول کردن یا نکردن آنها در خوف و رجاست ؟؟؟؟!!!!!

۷- عباس محمود عقاد ، نویسنده بنام اهل سنت ، چنین می نگارد : " زهرا (علیها سلام) مرضی که موجب فوت نا بهنگام او در بهار جوانی شود ، نداشت. خانواده او در وصف اینگونه مطالب مهارت داشتند و اگر مطلبی بود ، بیان مینمودند . آنچه از سخن آنان بدست می آید ، آن است که علت رحلت وی , از پای درآمدن و ضعف و غم و اندوه بوده و چه بسا ناتوانی های زایمان (نابهنگام) نیز در این نکته دخیل بوده است. اگر این مطلب صحیح باشد (چنان که در برخی روایات آمده است) فاطمه پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) محسن را سقط نمود. "(۱)

۸- علمای زیر در کتابهایشان اشاره کرده اند که محسن سقط شد ولی اشاره ای به چگونگی آن نکرده اند :

محمد بن طلحه شافعی (متوفی ۶۵۲ ه) در مطالب السئول ص ۶۲ فصل یازدهم

ص: ۱۰۴

۱- فاطمه الزهرا و الفاطمیون ص ۶۸ چاپ دوم

حافظ جمال الدين مزی (متوفی ۷۴۲ ه) در تهذیب الکمال ج ۲۰ ص۴۷۹

حسنی فاسی مکی (متوفی ۸۳۲ ه) در العقد الثمین ج۶ ص۲۰۳

ابن صباغ مالکی (متوفی ۸۵۵ ه) الفصول المهمه ص ۱۲۶

صفوری شافعی (متوفی ۸۹۴ ه) در نزهه المجالس ج۲ ص۱۹۴ (ص ۵۷۹ چاپ دارالجیل)

جمال الدين مقدسی (متوفی ۹۰۹ ه) در الشجره النبويه فی نسب خير البريه ص ۶۰محمد صبان (متوفی ۱۲۰۶ ه) در اسعاف الراغبين ص ۹۳ (حاشيه نور الابصار)

عدوی حمزاوی در مشارق الانوار ص ۱۳۳

۹- علمای زیر جریان سقط شدن محسن علیه السّلام را به هنگام هجوم به خانه وحی بیان کرده اند :

ملطی شافعی (متوفی ۳۷۷ ه) در التنبيه و الرد ص ۲۵ — ۲۶

مقاتل بن عطيه (متوفی ۳۷۷ ه) در موتمر علماء بغداد ص ۶۳ یا الخلافه و الامامه ص ۱۶۰-۱۶۱

جوینی شافعی (متوفی ۷۲۲ ه) در فرائد السمطين ج۲ ص ۳۵

مظلومیت فاطمه علیهاالسّلام پس از وفات پیامبرو دفاع از ولایت

اما فاطمه پس از این جنایات هولناك كه باعث سقط جنین او شد، باز دست از فداکاری و حمایت خود بر نداشت و با همان حال به دنبال امیرالمؤمنین علیه السّلام

به مسجد رفت و با استفاده از مقام و شخصیت خود، علی علیه السّلام را از دست غاصبین نجات داد و سپس به خانه آمد ودر بستر بیماری افتاد.(۱)

خطبه فدک

غاصبین حق امیرالمومنین علیه السّلام و زهرا علیهاالسّلام به این هم بسنده نکردند و فدک را که حق مسلم حضرت زهرا علیهاالسّلام بود، غصب کردند تا دست آنها را از مال دنیا هم کوتاه کرده باشند.

در این جریان، فاطمه علیها سلام بارها با ابوبکر و عمر احتجا جاتی داشت و امیرالمؤمنین علیه السّلامنامه تندی به ابوبکر نوشت و حق مسلم فاطمه را اثبات کرد. فاطمه علیها سلام هم خطبه ی تاریخی فدک در حضور جمع بسیاری از مسلمین ایراد فرمود و مدعیان دروغین خلافت و غاصبین فدک را رسوا نمود،اما آنان بر اجرای مقاصد خویش همچنان پافشاری وبه دادخواهی آن مظلومان تاریخ ،پاسخ صحیح نگفتند بلکه افکار عمومی را علیه آنان شوراندند و با نسبت های ناروا و زشت به ساحت قدس امیرالمؤمنین علیه السّلام و فاطمه زهرا علیهاالسّلام، مقصود و منظورخودرا بر ملاـ ساختند. اما امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا با سربلندی و افتخار از این آزمایش بزرگ الهی خارج شدند و برای بقاء اسلام، در مقابل این همه ظلم و ستم از حقوق مسلم خود چشم بستند و دم نزدند.

حتی وقتی امیرالمؤمنین علیه السّلام به خلافت دست یافت، باز هم به فدک که سرمایه هنگفتی بود،اعتنایی نکرد و فدک در طول تاریخ به تاراج رفت .

به هر حال فاطمه علیها سلام هر روز رنجورتر می شد و کم کم حالش رو

۱- دانشنامه رشد، حضرت فاطمه زهرا علیهاسلام ، ۱۰/۴/۱۳۹۳

به وخامت می رفت. همه مسلمین از این پیش آمدها ناراحت بودند. زنان مدینه به عیادت آن حضرت آمدند و حضرت خطبه ای برای آنها ایراد فرمود که چرا شوهران شان امیرالمؤمنین را یاری نکردند. (۱)

عیادت عمر و ابوبکر از بی بی مظلومه

بعد از آنکه داعیان خلافت رسول الله صلی الله علیه وآله ، به خانه وحی حمله بردند و آن را آتش زدند و علی بن ابیطالب علیه السّلام را برای بیعت به زور به مسجد بردند و بعد از خطبه قرّاء فاطمه زهراعلیهاالسّلام در مسجد ، حال بی بی مظلومه دو عالم رو به وخامت گذاشت.

« عمر و ابوبکر تصمیم به عیادت از بی بی مظلومه گرفتند؛ حضرت فاطمه زهرا علیهاالسّلام به آنها اجازه ندادند ولی آنها علی علیه السّلام را واسطه قرار دادند. بعد از ورود آنها به خانه ، فاطمه زهرا علیهاالسّلام از آنها روی برگرداند و جواب سلامشان را ندادند».

حضرت فرمودند: آیا می خواهید حدیثی از رسول الله برای شما بیان کنم تا آن را بدانید و بدان عمل کنید ؟ آنها گفتند : آری، فاطمه زهرا علیهاالسّلام فرمودند : آیا از رسول خدا این سخن را نشنیدید که :" رضای فاطمه از رضای من است و خشم فاطمه از خشم من است، هرکه او را دوست بدارد قطعا مرا دوست داشته و هر که فاطمه را راضی کند مرا راضی کرده و هرکه فاطمه را به غضب آورد مرا به غضب آورده ؟ "

پاسخ دادند : آری. ما این سخن را از رسول خدا شنیده ایم. فاطمه زهرا علیهاالسّلام

۱- منبع قبلی

فرمودنـد : (خـدا و ملائکه او را شاهد میگیرم که شـما دو نفر مرا به غضب آوردید و رضای خاطر مرا بجا نیاوردید و وقتی که پیامبر را ملاقـات کنم از شـما دو نفر نزد او شـکایت خواهم نمود) .ابوبکر گفت : پنـاه میبرم به خـدا از غضب خـدا و غضـب فاطمه. آنگاه شروع کرد به گریه به نحوی که نزدیک بود جان از تنش برود.

فاطمه زهرا علیهاالسّلام فرمودند: سوگند به خدا در هر نمازی که بخوانم تو را نفرین خواهم کرد.(۱)

حضـرت فاطمه زهرا علیهاالسّـلام، وصیت کرد که او را شبانه غسل و تدفین کنند و اینکه هیچیک از کسانی که او را آزار داده بودند در مجلس تدفین وی نباشند.

همانطور که بخاری ومسـلم می گویند: فاطمه علیهاالسّـلام تا آخر عمر با ابوبکر قهر بود « فغضـبت فاطمه بنت رسول اللَّه صـلی الله علیه وآله فهجرت ابابکر فلم تزل مهاجرته حتی توفّیت » (۲)

« فوجـدت فـاطمه ابی بکر فی ذلـک فهجرته فلم تکلّمه حتّی تـوفّیت . »(۳) در بخـاری آمـده است : فاطمه علیهاالسّـلام پنهان بخاک سپرده شد ؟ « فلمّا توفّیت دفنها زوجها علیٌّ لیلاً ولم یؤذن بها أبابکر وصلّی علیها » .(۴)

ص: ۱۰۸

۱- (الامـامه و السـیاسه (ابن قتیبه) ج۱ ص۲۰ (تحقیـق زینی) و ج۱ ص۳۱ - (تحقیق شـیری) و اعلاـم النساء (کحاله) ج۴ ص۱۲۳ - والسیده فاطمه الزهرا (بیومی مهران) ص ۱۴۵ - و الامام علی(عبدالفتاح عبدالمقصود) ج۱ ص۱۹۳- و فاطمه الزهرا (عبدالفتاح عبدالمقصود) ج۲ ص ۲۵۳ - و اهل البیت (توفیق ابو علم) ص ۱۶۸

۲- صحیح بخاری، ج ۴ ،ص ۴۲، باب فرض الخمس

۳- صحیح بخاری ج۵ ص ۸۲ کتاب المغازی – باب غزوه خیبر). و(صـحیح مسلم ج۵ ص ۱۵۴ – تاب الجهاد و السیر – باب قول النبی

۴- منبع قبلی

باری ! این بود واقعه هولناکی که بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله رخ داد. حادثه ای که با مرور آن، دل هر محب و شیفته خاندان عترت، به درد می آید. حادثه ای که بعد از آن، مزار متبرک بی بی مظلومه دو عالم از دیدگان جهانیان مخفی شد. و این قبر مخفی می ماند تا زمان ظهور فرزند برومندش مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف تا او بیاید و انتقام پهلوی شکسته مادرش را بگیرد. (۱)

۱- shia-sonni.com ، شهادت فاطمه (س) سندی دیگر بر مظلومیت اهل بیت، Apr ۱, ۲۰۱۴

بخش چهارم:ائمه بقیع علیهم السلام

اشاره

ص: ۱۱۰

ستارگان درخشان امامت در بقیع

فصل اول: امام حسن بن علی(المجتبی) ؑ، اولین ستاره درخشان در بقیع

فصل دوم: امام علی بن حسین (السجاد) ؑ، دومین ستاره درخشان در بقیع

فصل سوم: امام محمد بن علی(الباقر) ؑ، سومین ستاره درخشان در بقیع

فصل چهارم:امام جعفر بن محمد (الصادق) ؑ، چهارمین ستاره درخشان در بقیع

ص: ۱۱۱

ائمه البقیع:

اشاره

قبرستان بقیع، مدفن چهار ستاره درخشان امامت شیعه، امام حسن المجتبی، امام علی السجاد، امام محمد الباقر و امام جعفر الصادق علیه السّلام است. اینک بقیع همچنان به عنوان یک سند زنده مظلومیت شیعه را به تصویر می کشد و همچنان چشم انتظار موعود امم تا غبار غربت از آن رخت بر بندد.(۱) صاحب «تاریخ المدینه» و صاحب «عمده الاخبار» می نویسد: وقتی که از دفن امام حسن مجتبی در کنار قبر جدش رسول خدا صلی الله علیه وآله جلوگیری شد، امام حسین علیه السّلامطبق وصیت برادرش او را کنار مقبره بنی هاشم و در کنار قبر فاطمه بنت أسد دفن کرد. به مرور اجساد مطهر سه امام دیگر علی بن الحسین زین العابدین و ابو جعفر محمد بن علی الباقر و ابو عبدالله جعفر

بن محمد الصادق علیه السّلام در این مدفن جا گرفت.

«امام فخر رازی» که از علمای بزرگ اهل سنت است د رکتاب خود می آورد: «یستحب أن یزور قبر الحسن بن علی و فیه أیضاً علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد رضی الله عنهم» ؛ «مستحب است زیارت قبر حسن بن علی و همچنین در آنجاست قبر علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد که خدای تعالی از ایشان راضی باشد.

ص: ۱۱۲

۱- الإرشادفی معرفه حجج الله علی العباد/ شیخ مفید/ ج/ ۹۴/ خطبه الإمام الحسین علیه السلام بأصحابه فی کربلاء قبل عاشوراءص: ۹۱.

فصل اول: امام حسن مجتبی علیه السّلام اولین ستاره درخشان امامت در بقیع

۱- حسب و نسب امام حسن مجتبی:

پدر بزرگوار امام حسن مجتبی، حضرت علی بن ابیطالب بن عبدالمطلب (علیهم السلام) است. مادر امام حسن مجتبی، حضرت فاطمه دختر حضرت محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب است. (۱)

۲- جریان ولادت امام حسن مجتبی :

امام حسن مجتبی علیه السّلام درمدینه طیبه در خانه حضرت امیر المومنین علیه السّلام، یک ساعت بعد از طلوع آفتاب در نیمه ماه مبارک رمضان روز جمعه و به قولی دیگر، چاشت روز سه شنبه چشم به جهان گشود. وقتی امام حسن متولد شداو را بحضور رسول خدا آوردند ،رسول اکرم زبان خود را در زبان امام حسن نهاد و آن بزرگوار زبان پیغمبر را می مکید.

هنگام ولادت امام حسن مجتبی علیه السّلام و جهت نامگذاری او خدای علیم بجیرئیل فرمود: برای محمد صلی الله علیه و اله پسری متولد شد ،تو بجانب زمین میروی سلام ما را بآن حضرت میرسانی تهنیت و مبارکباد میگویی و

ص: ۱۱۳

۱- محمد جواد نجفی، ستارگان درخشان ،زندگانی امام حسن مجتبی، ناشر کتابفروشی اسلامیه،سال ۱۳۴۴ ، جلد ۴، ص۱۶.

میگویی که علی بن ابیطالب از برای تو مثل هارون است برای موسی نام پسر هارون را برای این مولود بگذارید.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: نام پسر هارون چه بود، جبرئیل گفت: شبر، رسول خدا فرمود: لغت من عربی است جبرئیل گفت: نام او را حسن بگذار. لذا آنحضرت را حسن نامیدند که بمعنای شبر است.

محب الدین طبری که یکی از نویسندگان اهل تسنن بشمار میرود، نظیر این حدیث را با اندکی اختلاف در صفحه ۱۲۰ کتاب ذخایر العقبی روایت کرده است. در کتاب ناسخ التواریخ می نویسد: موقعی که امام حسن متولد شد مانندجد و پدر خود طاهر و مطهر و ناف بریده بود، در هنگام ولادت مشغول تسبیح و تهلیل خدا و تلاوت قرآن بود.

ابن بابویه از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السّلام روایت می کند موقعی که امام حسن مجتبی را نزد پیامبر اکرم آوردند آن حضرت بگوش راستش آذان و بگوش چپش اقامه گفت. (۱)

۳- نام، لقب، کنیه امام حسن مجتبی:

نام او حسن است. ابن شهر آشوب می نویسد: قبل از امام حسن و امام حسین کسی دارای این دو نام مبارك نبود. همچنان که قبل از حضرت محمد و علی کسی دارای این دو نام مقدس نبود و خدای سبحان در قرآن راجع به یحیی پیغمبر می فرماید: ما قبل از یحیی برای او همنامی قرار نداده بودیم.

۱- محمد جواد نجفی، ستارگان درخشان ،زندگانی امام حسن مجتبی، ناشر کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۴۴،جلد۴ ، ص ۲۰

مجدالدین فیروز آبادی که از نویسندگان لغوی اهل تسنن به شمار می رود در کتاب قاموس، لغت شبر می گوید: شبر و شبیر و مشبرنام فرزندان هارون بود. پیغمبر اکرم هم به همین مناسبت فرزندان علی بن ابیطالب را (حسن وحسین و محسن) نام نهاد.

در کتاب جنات الخلود تعداد پانزده لقب برای امام حسن شماره می کند که از آن جمله است: مجتبی، سبط، سید، امین، حجت، بِرّ، نقی و زکی. کنیه او ابو محمد است. این کنیه ای است که پیغمبر اکرم، برای امام حسن تعیین کرد. (۱)

۴- پرورش و علم و ادب آموختن امام حسن مجتبی علیه السّلام:

مسعودی در کتاب اثبات الوصیه می نویسد: موقعی که حضرت امام حسن مجتبی متولد شد پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله شخصاً متصدی پرورش و علم و ادب آموختن به آن حضرت شد.

در آن وقتی که رسول خدا از دنیا رحلت کرد، مدت هفت سال و چند ماه از عمر شریف حضرت امام حسن مجتبی گذشته بود.امام حسن مجتبی،مدت سی سال ازعمر مبارک حضرت امیرالمؤمنین رادرک کرد وعلی در مدت این

سی سال امامت و خلافت امام حسن را بوسیله آیاتی از قرآن مجید و اخبار و احادیث ثابت می کرد.

۵- فضائل و مناقب امام حسن مجتبی:

۵/۱- متقی هندی، یکی از نویسندگان اهل تسنن به شمار می رود، در کتاب

۱- همان ص۲۱

کنزالعمال، جلد ششم، صفحه (۲۲۲) از انس بن مالک روایت می کند که گفت: در آن بِینی که رسول خدا خوابیده بود، امام حسن آمد و روی سینه مبارک پیغمبر خدا نشست و به سینه آن حضرت بول کرد. من به تعجیل آمدم و امام حسن را از روی سینه رسول خدا برداشتم. پیغمبر به من فرمود: وای بر تو! ای انس فرزند و میوه دل مرا بگذار! زیرا کسی که این (حسن مرا) اذیت کند مرا اذیت کرده و کسی که مرا اذیت کند خدا را اذیت نموده.

۵/۲- ابن بابویه می نویسد: مردی از اهل عراق نزد عبدالله عمر آمد و پرسید: کسی که پشه ای را در حال احرام بکشد چه حکمی دارد؟ عبدالله عمر گفت: نگاه کنید! این مرد آمده ازخون پشه پرسش می کند، در صورتی که ایشان فرزند پیغمبر اسلام (یعنی امام حسین) را شهید کردند. و حال آنکه من از حضرت محمد شنیدم می فرمود: حسن و حسین در دنیا دو گل بوستان من هستند!

۵/۳- ابن حجر که یکی از علماء و نویسندگان اهل تسنن بشمار می رود؛ در جلد دوم کتاب تهذیب التهذیب، صفحه (۲۹۸) از ابوهریره (بضم هاء و فتح راء) روایت می کند که گفت: ما با رسول خدا خارج شدیم، در بین راه بودیم که پیغمبر اکرم صدای گریه امام حسن و امام حسین را که با مادرشان فاطمه اطهر بودند شنید، رسول خدا خود را به سرعت نزد ایشان رسانید و فرمود:فرزندان من برای چه گریه می کنند؟! فاطمه زهراءعلیهاالسّلام گفت: برای تشنگی می گریند. پیغمبر اکرم برای طلب آب در آن مکانی که در آنجا وضو می گرفتند آمد، آب در آن روز خیلی کمیاب بود و مردم همه طلب آب می کردند. رسول خدا در میان مردم صدا زد: آیا با کسی از شما آب پیدا می شود، ولی قطره آبی با هیچکدام از آنان یافت نشد. پیغمبر خدا به فاطمه زهرا فرمود: یکی از این دو فرزند مرا نزد من

بیاور آن حضرت یکی از ایشان را بالای سینه خود جای داد و زبان مبارک خویش را در دهان او نهاد. آن بزرگوار هم زبان پیغمبر اکرم را مکید تا ساکت شد، آنگاه دومی را خواست و همین عمل را با او انجام داد.

۵/۴- محب الدین طبری که یکی از علماء و نویسندگان برجسته اهل تسنن به شمار می رود؛ در کتاب ذخائر العقبی، صفحه (۱۳۰) از ابن عباس روایت می کند که گفت: در یکی از روزها که ما نزد پیغمبر اسلام بودیم فاطمه زهرا با چشم گریان به حضور آن حضرت آمد، رسول خدا به فاطمه زهرا فرمود: پدرت به قربانت چرا گریه می کنی؟! فاطمه زهرا گفت: حسن و حسینم از خانه خارج شدند و نمی دانم کجا رفته اند؟! پیامبر اکرم به فاطمه فرمود: گریه نکن که خدا از من و تو به ایشان مهربان تر است. آنگاه آن حضرت دو دست خود را به دعا بلند کرد و گفت: پروردگارا! حسنین را حفظ کن و سالم بدار!

در همین موقع بود که جبرئیل آمد و گفت: یا رسول الله! محزون مباش، زیرا که آنان در حظیره بنی نجار به خواب رفته اند و خدا ملکی را به آنان موکل کرده که ایشان را حفظ و حراست نماید.

وقتی پیغمبر اکرم با یاران خود بلند شدند و به حظیره بنی نجار آمدن رسول خدا دید امام حسن و امام حسین دستهای خود را به گردن یکدیگر در آورده اند و بخواب رفته اند و آن ملکی که موکل ایشان است یکی از بالهای خود را زیر آنان گسترده و بال دیگر را برای ایشان سایبان قرار داده.

رسول خدا، خود را روی حسنین ، انداخت و آنان را بوسید تا از خواب بیدار شدند، آن گاه امام حسن را بالای شانه راست و امام حسین را بالای شانه چپ خود سوار کرد.در این موقع بود که ابو بکر نزد رسول اکرم آمد و

گفت: یـا رسول الله! یکی از این دو کودک را به من بـده تا بیاورم! پیغمبر اکرم فرمود: « نعم المطی مطیهما و نعم الراکبان هما و ابوهمـا خیر منهمـا »یعنی شتر حسـنین خوب شتری است و آنـان هم خوب سوارانی هسـتند و پـدر حسـنین از خود آنـان بهتر است.

همین که وارد مسـجد شدند رسول خدابه احترام آنها برخواست و فرمود: ای گروه مسلمانان:آیا خبر ندهم شما را از کسی که از لحاظ جد و جده از همه مردم بهترند؟ گفتند: چرا یا رسول الله؟ فرمود: حسن و حسـین زیرا جد ایشان پیغمبر اسلام است که خاتم پیغمبران است. جده ایشان خدیجه بنت خویلد است که بزرگ زنان بهشت می باشد.

آیا خبر ندهم شـما را از کسی که از لحاظ عمو و عمه بهترین مردم است؟ گفتند: چرا یا رسول الله؟فرمود: حسن و حسین، زیرا عموی ایشان جعفر بن ابی طالب و عمه ایشان ام هانی دختر ابیطالب است.

ایها الناس! آیا خبر ندهم شـما را از کسـی که از لحاظ دائی و خاله بهترین مردمند؟ گفتند: یا رسول الله! فرمود: حسن وحسین، زیرا دائی ایشان قاسم پسر رسول خدا است و خاله ایشان زینب دختر پیغمبر اسلام است.

آنگاه پیغمبر فرمود: بار خـدایا: تو میـدانی که عمو و عمه حسـنین اهل بهشـتند و کسـی که حسـنین را دوست داشـته باشد اهل بهشت و کسی که بغض ایشان را داشته باشد اهل جهنم خواهد بود.

۵/۵- نیز در کتـاب سـابق الـذکر از انس بن مالک روایت می کنـد که گفت: رسول اکرم برای شخصـی عهـد نامه ای نوشت، یک وقت آن شخص به حضور پیغمبر خدا آمد، دید آن حضرت مشغول نماز است و حسنین گاهی بر گردن آن

بزرگوار و گاهی بر پشت مبارک آن حضرت سوار می شدند و در جلو و عقب آن بزرگوار گردش می کنند. همین که رسول خدا از نماز فارغ شد آن مرد گفت: یا رسول الله! آیا این عملی که حسنین انجام می دهند نماز شما را باطل نمی کند؟ پیغمبر اکرم در غضب شد و فرمود: عهدنامه را گرفت و پاره کرد و فرمود: کسی که بصغیر ما رحم نکند و کبیر ما را احترام ننماید از ما نخواهد بود و من هم از او نخواهم بود.

۵/۶- ترمذی در جلد دوم صحیح خود، صفحه

(۳۰۶) از ابو بریده روایت می کند که گفت: در یکی از روزها که پیغمبر اکرم برای ما سخنرانی می کرد امام حسن و امام حسین در حالی آمدند که هر کدام یک پیراهن قرمزی پوشیده بودند و دامن آنها بپاهای آنان می پیچید و ایشان به زمین می خوردند. پیغمبر معظم اسلام از منبر بزیر آمد حسنین را بر داشت و درجلو خود نشانید، آنگاه فرمود: خدا راست می گوید که می فرماید:{ إِنَّما أَمْوالُكُمْ وَ أَوْلادُكُمْ فِتْنَةٌ}همین که من با این دو کودک نظر کردم و دیدم راه می روند و زمین می خوردند نتوانستم صبر کنم تا اینکه سخن خود را قطع کردم و ایشان را برداشتم.

۵/۷- ابن شهر آشوب از حضرت علی بن موسی الرضا روایت می کند که فرمود: عیدی پیش آمد، امام حسن و امام حسین جامه نو نداشتند، نزد مادر خود آمدند و گفتند: پس چرا تو به ما لباس نو نمی پوشانی؟فاطمه اطهر فرمود: لباسهای شما نزد خیاط است موقعی که خیاط لباسهای شما را آورد به شما می پوشانم همین که شب عید فرا رسید دوباره نزد مادر خود آمدند و گفتند: ما لباس عید می خواهیم فاطمه زهرا همان جواب را به ایشان داد.

وقتی که شب شد (و قسمتی از شب گذشت) شخصی آمد و در زد، زهرای

ص: ۱۱۹

اطهر فرمود: کیه؟ گفت: من خیاطم، لباسهای فرزندان تو را آورده ام همین که فاطمه زهرا در را باز کرد مردی را دید که دارای جلالت و مهابت و صورت نیکوئی است دستمال بسته ای را بدست حضرت زهرا داد و برگشت؛ موقعی که زهرای اطهر وارد اطاق شد و آن دستمال را گشود دید دو پیراهن، دو جامه پشمین، دو زیر جامه، دو رداء دو عمامه و دو جفت کفش سیاه که عقب آنها از پوست سرخ بود در میان آن دستمال قرار دارد.

فاطمه زهرا حسنین را از خواب بیدار کرد و لباسهای آنان را به تنشان پوشانید، در آن موقعی که آن لباسها را به حسنین می پوشانید پیغمبر اکرم داخل شد و حسنین را در برگرفت و بوسید، آنگاه به فاطمه زهرا فرمود: آن شخص خیاط را دیدی؟ گفت: آری آن لباسهایی را که شما برای ما فرستاده بودی آورد.

رسول اکرم فرمود: او خیاط نبود، بلکه رضوان خازن بهشت بود. فاطمه زهرا گفت: چه کسی این خبر را به شما داد؟ فرمود: آن ملک، نزد من نیامد و به جانب آسمان بالا نرفت.

۵/۸- در مجالس مفید از جابر بن عبدالله انصاری روایت می کند که گفت: پیغمبر خدا در حالی که دست امام حسن و امام حسین را بدست گرفته بود نزد ما آمد و فرمود: من این دو کودک کوچک خود را در حال کودکی پرورش دادم و در حالی که بزرگ شدند برای ایشان دعا کردم و سه چیز از خدا برای آنان خواستم که خدا دوتای آنها را به من عطا فرمود و یکی را اعطا نکرد.

یکی از آن دو موضوعی که به من عطا فرمود این بود: از خدا خواستم که ایشان را طاهر و پاک پاکیزه کند؟ خدا هم دعای مرا مستجاب کرد. دومی اینکه از خدا خواستم: حسنین و فرزندان و شیعیان ایشان را از آتش جهنم

نگاهداری

ص: ۱۲۰

کند؟ خدا هم این ادعا را به حاجت رسانید. سوم اینکه از خدا خواستم، جمیع امت من، این دو فرزند مرا دوست داشته باشند؟ خطاب آمد: یا محمد من این طور قضاوت کردم و مقدر نمودم که گروهی از امت تو درباره یهود و نصاری و مجوس نسبت به عهد تو وفا خواهند کرد ولی درباره عهد و پیمان تو نسبت بفرزندانت وفا نخواهند کرد و من هم بر خودم واجب کرده ام: آن کسی را که این بی وفائی را نسبت به فرزندان تو بکند در محل کرامت و عزت خود جای ندهم و او را در بهشت خود ساکن ننمایم و در روز قیامت به چشم رحمت خود به او نگاه نکنم.

۵/۹- علامه مجلسی در جلد دهم بحار می نویسد: امام حسن و امام حسین هر کدام خطی نوشتند و هر کدام خط خود را بهتر می دانستد، این قضاوت را نزد مادرشان فاطمه زهراء آوردند، آن بانوی بزرگوار راضی نشد که هیچکدام از آنان را رنجیده کند و درباره بهتر بودن خط یکی از ایشان قضاوت نماید، لذا فرمود: نزد پدر خود روید و این داوری را از او بخواهید!!

حضرت حسنین به ناچار به حضور حضرت امیرالمؤمنین آمدند. آن حضرت نیز راضی نشد که ایشان را برنجاند لذا آن دو بزرگوار را به خدمت پیغمبر روانه کرد، رسول اکرم هم فرمود: من درباره این موضوع قضاوت نمی کنم تا وقتی جبرئیل نازل شود. موقعی که جبرئیل نازل شد گفت: من نیز این قضاوت را نخواهم کرد تا اینکه اسرافیل درباره این امر داوری نماید، اسرافیل هم گفت: من یک چنین قضاوتی را نخواهم نمود مگر اینکه از خدای علیم پرسش نمایم؟همین که اسرافیل این جریان را از خدای سبحان سؤال کرد، خطاب رسید: من هم این حکومت را نخواهم کرد، این حکومت به عهده فاطمه زهرا است. فاطمه اطهر

فرمود: من اکنون قضاوت خواهم نمود. گلوبند خود را آورد و به فرزندان خود فرمود: من جواهر این گلوبند را بین شما پراکنده می کنم، هر کدام شما از جواهر آن بیشتر جمع کند خط او بهتر است! فاطمه اطهر پس از این پیشنهاد، جواهر آن گلو بند را در میان ایشان پراکنده نمود، در همین موقع بود که خدای توانا جبرئیل را از قائمه عرش فرو فرستاد تا آن جواهر را بدو نیم کرد که هیچکدام از ایشان بیشتر از دیگری از جواهر آن گلوبند بدست نیاوردند.

۱۰/۵- ابن شهر آشوب در کتاب مناقب می نویسد: به مجنون گفتند: امام حسن افضل است یا امام حسین؟ گفت: امام حسن زیرا که خدای تعالی در قرآن می فرماید: «ربنا آتنا فی الدنیا حسنه» «ولی نفرموده: حسینه».

۱۱/۵- احمد حنبل که رئیس و امام یکی از مذهب های چهارگانه اهل تسنن به شمار می رود؛ در کتاب مسند (بضم میم و سکون سین) خود، جلد پنجم، صفحه (۴۴) از ابوبکر روایت می کند که گفت: پیغمبر اکرم با مردم نماز (جماعت) می خواند، موقعی که آن حضرت به سجده می رفت امام حسن چند مرتبه بالای دوش آن بزرگوار می رفت. مردم گفتند: یا رسول الله این عملی را که تو با امام حسن انجام می دهی ما ندیدیم که با کسی انجام دهی؟! رسول اکرم در جواب فرمود: این پسر من (یعنی امام حسن) سید و بزرگ است و طولی نمی کشد که خدا بوسیله این فرزندم بین دو طائفه از مسلمین را اصلاح خواهد کرد.(۱)

۱- همان ص ۳۱

۶- بخشش و سخاوت

بعد از ایمان به خدا چیزی از بخشش و سخاوت افضل نیست. موقعی که حضرت موسی برای قتل سامری تصمیم گرفت از طرف خدا وحی شد: او را معاف کن! زیرا مرد با سخاوتی است!!

صادق آل محمد می فرماید: در میان آن عده ای که از یمن بر پیغمبر اسلام وارد شدند مردی بود که از همه بیشتر با رسول خدا محاکمه و پر حرفی می کرد و پیغمبر اکرم بقدری در غضب شد که عرق غضب در میان چشمان مبارکش جاری شد و رنگ صورتش تغییر کرد و سر خود را بزیر انداخت. در همین موقع بود که جبرئیل نازل شد. گفت: خدا سلام می رساند و می فرماید: این مرد شخص با سخاوتی است، غذا به مردم می دهد، غضب پیغمبر اکرم تسکین یافت سر مبارک خود را بلند کرد و فرمود:

اگر غیر از این بود که جبرئیل از طرف خدا خبر می دهد: تو مرد با سخاوتی هستی تو را کیفر می کردم تا برای مردم آینده عبرتی باشی! آن مرد گفت: مگر خدای تو سخاوت را دوست می دارد؟ فرمود: آری گفت: اشهد ان لااله الا الله و انک رسول الله.

قسم به حق آن خدائی که تو را به پیغمبری مبعوث کرده من احدی را از مال خودم جلوگیری نخواهم کرد.

این حدیث به ما نشان می دهد که صفت سخاوت ولو اینکه از شخص کافر باشد نزد خدای سبحان محبوب و پسندیده است. روایت شده که حاتم طائی به جهت کافر بودنش وارد بهشت نخواهد شد و برای سخاوتش در جهنم نخواهد رفت.

۶/۱- خطیب بغدادی در جلد ششم تاریخ خود صفحه ۳۴ می نویسد:

امام حسن مجتبی در بعضـی از بسـتانهای مدینه عبور می کرد غلام سیاهی را دید که گرده نانی بدست داشت، آن غلام از آن نـان می خورد و لقمه لقمه به آن سـگی که نزد اوبود می داد تـا اینکه نصف آن نان را به آن سگ داد و نصف آن را خودش خورد.

امام مجتبی به آن غلام فرمود: چه باعث شـده که تو این نان را با این سگ نصف می کنی و این حیوان را مغبون (ناامیـد) نمی کنی؟! غلاـم گفت: چشـمان من از چشـمان این سـگ خجالت می کشـد که آن را مغبون نمایم! امام حسن فرمود: تو کیستی؟ گفت غلام ابان بن عثمانم.امام حسن فرمود: این بستان مال کیست؟ گفت: مال ابان بن عثمان.

امـام مجتبی فرمود: تو را قسم به خـدا می دهم که از اینجا نروی تا من نزد تو برگردم، آنگاه آن حضـرت رفت و آن غلام را با بسـتان خریـد و نزد آن غلاـم مراجعت نمود و به غلاـم فرمود: من تو را خریـده ام. غلام بر خواست و گفت: سـمعاً و طاعته من مطیع خدا و رسول و شما هستم.

امام حسن فرمود: من این بسـتان را نیز خریده ام. تو را در راه خدا آزاد کردم و این بسـتان را هم به تو بخشیدم. غلام گفت:ای آقای من! من هم این بستان را در راه آن کسی بخشیدم که تو مرا در راه او آزاد کردی؟!

۶/۲- ابن شـهر آشوب در کتاب مناقب می نویسـد: مردی به حضور امام حسن آمد و اظهار فقر کرد. امام مجتبی دسـتور فرمود تـا مبلغ پنجاه هزار درهم و پانصـد دینار به او دادنـد. آن شـخص سائل حمالی را خواست که پولها را برای او حمل کنـد، امام حسن پوستین خود را نیز به آن شخص سائل داد و فرمود: این پوستین را در عوض کرایه حمال بده! اعرابی

۶/۳- شخصـی پیش امام حسن آمد، قبل از اینکه او اظهار فقر کند حضرت مجتبی فرمود: آنچه که در خزانه است به او بدهند. مبلغ بیست هزار درهم نیز به او عطـا شـد. اعرابی گفت: ای مولای من چرا نگـذاشتی که من مـدح و ثنای تو را بگویم و اظهار فقر بکنم؟امام مجتبی اشعاری انشاد(سـرود) کرد که مضـمون بعضی از آنها این است: ما خانواده بدون اینکه کسی به ما چشم امید و انتظاری داشـته باشد قبل از اینکه آبروی سائل ریخته شودبذل و بخشـش می کنیم. اگر دریا از کثرت بخل و بخشش ما با خبر می شد در عرق خجلت خود غرق می گردید؟

۶/۴- نیز در کتاب سابق الـذکر از ابوجعفر مـدائنی روایت می کنـد که گفت: یک وقت امام حسن و امام حسـین و عبـدالله بن جعفر به حـج می رفتنـد. در بعضـی از منازل شیر و آذوقه ایشان تمام شد وقتی که تشـنه و گرسـنه شدند خیمه ای نظر آنان را بخود جلـب کرد، نزدیـک آن خیمـه رفتنـد، پیرزنی را در آن خیمه دیدنـد از او آب خواسـتند؟ آن پیر زن گفت: از شـیر این گوسـفندان که حاضرند بدوشید و بیاشامید، همین که از آن پیر زن غذا خواستند گفت: یکی از این گوسفندان را ذبح کنید تا برای شـما غذا تهیه نمایم. ایشان یکی از آن گوسـفندان را سـر بریدند آن پیر زن برای آنان غذائی آماده کرد تا خوردند و در میان خیمه بخواب قیلوله رفتند. همین که امام حسن و همسفرانش خواستند از آنجا حرکت کنند با آن پیر زن گفتند: ما از قبیله قریشیم قصد حج داریم وقتی به مدینه برگشتیم بیا تا ما در مقابل این پذیرایی تو تلافی نمائیم.

موقعی که شوهر آن زن به خیمه آمـد و از این جریـان مطلع شـد زن خود را اذیت و آزار کرد. طولی نکشـید که آن زن دچار فقر و بیچارگی شد و

ص: ۱۲۵

جانب مـدینه آمد. وقتی حضـرت امام حسن مجتبی او را دید هزار گوسـفند و هزار دینار طلا به او عطا کرد. آنگاه شخصـی را دسـتور داد تا آن زن را به حضور امام حسین برد و آن بزرگوار هم تعداد هزار گوسفند و هزار دینار طلا به آن زن بخشید و او را نزد عبدالله روانه کرد و او نیز همین مقدار به آن زن بخشید. (۱)

۷- منصب امامت امام حسن مجتبی:

مسـعودی در کتاب اثبات الوصیه می نویسد: موقعی که پیغمبر اکرم از دنیا رفت مدت هفت سال و چند ماه از عمر امام مجتبی گذشته بود. امام حسن مدت سی سال از زمان امامت حضرت علی بن ابیطالب را درک کرد. علی بن

ابیطالب در مدت آن سـی سال امامت و خلافت امام حسن مجتبی را به وسیله آیاتی از قرآن مجید و اخبار و احادیث ثابت می کرد. شیخ کلینی از مسلم بن قیس هلالی روایت می کند که گفت: من در موقع وصیت کردن حضرت علی بن ابیطالب حاضر بودم. علی، امـام حسن را وصـی خود نمود، و امـام حسـین، محمـد بن حنفیه و جمیع فرزنـدان و اهل بیت خود و اعیان شـیعیان خود را بر آن وصیت گواه گرفت.

آنگاه نامه ها و اسـلحه خود را به من تسلیم نمود مرا مأمور فرموده تا به تو دستور دهم که در موقع وفات خود، این امانتها را به برادرت امام حسـین بسـپاری و او را خلیفه خود نمائی. آنگاه آن حضرت متوجه امام حسین شد و به آن بزرگوار فرمود: پیغمبر اکرم، تو را مأمور کرد که در موقع شهادت خود این امانتها

۱- همان ص۴۸

را به فرزند خود علی بن الحسین تحویل دهی.

شیخ کلینی از حضرت امام محمد باقر روایت می کند که فرمود: وقتی وفات علی بن ابیطالب نزدیک شد فرزند خود امام حسن راخواست و فرمود:نزدیک من بیا تا آن اسراری را که پیغمبر خدا به طور پنهانی به من فرمود من هم به تو بگویم و تو را به آن چیزهایی امین کنم که آن حضرت مرا بر آنها امین نمود. امام حسن نزدیک آن بزرگوار رفت و آن حضرت اسرار الهی را بگوش او خواند.

شیخ مفید می نویسد: بعد از شهادت حضرت امیرالمؤمنین امام حسن بر فراز منبر رفت و خطبه ای خواند که حاوی معارف و حقائق ربانی بود و فرمود: مائیم حزب خدا که غالبیم. مائیم عترت پیغمبر اسلام که از هر کسی به آن حضرت نزدیک تریم. ماهمان اهل بیت پیغمبری هستیم که از گناهان، معصوم و مطهریم. ما یکی از آن دو چیز بزرگی(ثقلین) هستیم که پیغمبر معظم اسلام در میان امت خود به یادگار نهاده و فرموده: انی تارک فیکم الثقلین: کتاب الله و عترتی. مائیم که رسول خدا، ما را در جفت قرآن قرار داده. علم تأویل قرآن را به ما داد ما درباره معنی قرآن به طور یقین سخن می گوییم و آیات آن را به مظنه و گمان تأویل نخواهیم کرد.

پس شما از ما اطاعت کنید! زیرا که اطاعت ما از طرف خدا بر شما واجب گردیده خدای توانا فرمان برداری ما را با اطاعت خویش و اطاعت پیغبمر اکرم خود مقرون نموده چنانکه می فرماید: { یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا أَطیعُوا اللّهَ وَ أَطیعُوا

الرَّسُولَ وَ أَولِی ٱلأَمْرِ مِنْکَمْ}(۱)

در این شب مردی از دنیا رفته که هیچ یک از گذشتگان در عمل خیری بر او سبقت نگرفتند. احدی از بندگان خدا در هیچ سعادتی به او نخواهد رسید او با پیغمبر عظیم الشأن اسلام در راه خدا جهاد می نمود، او جان عزیز خود را فدای رسول خدا می کرد. پیغمبر اکرم آن حضرت را با بیرق بهر طرفی که می فرستاد جبرئیل از طرف راست و میکائیل از طرف چپش بودند و بر نمی گشت تا اینکه خدا فتح و پیروزی را بدست او انجام می داد. او در شبی از این دنیا رحلت کرد که حضرت عیسی به جانب آسمان بالا رفت و

یوشع بن نون که وصی آن حضرت بود رحلت نمود.

در همین موقع بود که گریه گلو گیر امام حسن شد و مردم دچار خروش و فغان گردیدند و... ابن عباس پس از اینکه امام حسن مجتبی راجع بشرافت و بزرگواری های خویش بیاناتی ایراد کرد گفت: ای مردم این فرزند پیغمبر و وصی امام شما است، با او بیعت نمائید.

مردم با امام حسن مجتبی بیعت می کردند و می گفتند: این آقا نزد ما فوق العاده محبوب است حق این حضرت فوق العاده بر ما واجب است پس از این گفتارها بود که در بیعت کردن با آن حضرت بر یکدیگر سبقت می گرفتند. این موضوع در روز جمعه (۲۱) ماه مبارک رمضان چهلم هجری اتفاق افتاد، در آن موقع از عمر شریف حضرت امام حسن سی و هفت سال گذشته بود. پس از این جریان بود که امام مجتبی نمایندگان خود را به اطراف و نواحی فرستاد. (۲)

۱- سوره نساء آیه(۶۲)

۲- همان ص ۶۵

۸- بیعت مردم با امام حسن مجتبی:

هنگامی که حادثه دهشتناک ضربت خوردن علی علیه السّلام در مسجد کوفه پیش آمد و مولی علیه السّلام بیمار شد به حسن دستور داد که در نماز بر مردم امامت کند، و در آخرین لحظات زندگی ، او را به این سخنان وصی خود قرار داد: (پسرم ! پس از من ، تو صاحب مقام و صاحب خون منی). و حسین و محمّد و دیگر فرزندانش و رؤسای شیعه و بزرگان خاندانش را بر این وصیت گواه ساخت و کتاب و سلاح خود را به او تحویل داد و سپس فرمود: (پسرم ! رسول خدا دستور داده است که تو را وصی خود سازم و کتاب و سلاحم را به تو تحویل دهم . همچنانکه آن حضرت مرا وصی خود ساخته و کتاب و سلاحش را به من داده است و مرا مامور کرده که به تو دستور دهم در آخرین لحظات زندگیت ، آنها را به برادرت حسین بدهی).

امام حسن علیه السّلام به جمع مسلمانان درآمد و بر فراز منبر پدرش ایستاد. خواست درباره فاجعه بزرگ شهادت پدرش ، علی علیه السّلام با مردم سخن بگوید. آنگاه پس از حمد و ثنای برخداوند متعال و رسول مکرم صلی الله علیه وآله چنین گفت : (همانا در این شب آن چنان کسی وفات یافت که گذشتگان بر او سبقت نگرفته اند و آیندگان بدو نخواهند رسید).

و آن گاه درباره شجاعت و جهاد و کوشش هایی که علی علیه السّلام در راه اسلام انجام داد و پیروزی هایی که در جنگها نصیب وی شد، سخن گفت و اشاره کرد که از مال دنیا در دم مرگ فقط هفتصد درهم داشت از سهمیه اش از بیت المال ، که می خواست با آن خدمتکاری برای اهل و عیال خود تهیه کند.

در این موقع در مسجد جامع که مالامال از جمعیت بود، عبداللّه بن

عباس بپا خاست و مردم را به بیعت با حسن بن علی تشویق کرد.مردم با شوق و رغبت با امام حسن بیعت کردند. و این روز همان روز وفات پدرش ، یعنی روز بیست و یکم رمضان سال چهلم از هجرت بود.

مردم کوفه و بصره و مدائن و عراق و حجاز و یمن همه با میل با حسن بن علی بیعت کردند جز معاویه که خواست از راهی دیگر برود و با او همان رفتار پیش گیرد که با پدرش پیش گرفته بود. پس از بیعت مردم، به ایراد خطبه ای پرداخت و مردم را به اطاعت اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه وآله که یکی از دو یادگار گران وزن و در ردیف قرآن کریم هستند تشویق فرمود، و آنها را از فریب شیطان و شیطان صفتان بر حذر داشت .

باری، روش زندگی امام حسن علیه السّلام در دوران اقامتش در کوفه او را قبله نظر و محبوب دلها و مایه امید کسان ساخته بود. حسن بن علی علیه السّلام شرایط رهبری را در خود جمع داشت زیرا اولا- فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله بود و دوستی او یکی از شرایط ایمان بود، دیگر آنکه لازمه بیعت با او این بود که از او فرمانبرداری کنند.

امام علیه السّلام کارها را نظم داد و والیانی برای شهرها تعیین فرمود و انتظام امور را بدست گرفت . امّا زمانی نگذشت که مردم چون امام حسن علیه السّلام را مانند پدرش در اجرای عدالت و احکام و حدود اسلامی قاطع دیدند، عده زیادی از افراد با نفوذ به توطئه های پنهانی دست زدند و حتی در نهان به معاویه نامه نوشتند و او را به حرکت به سوی کوفه تحریک نمودند،و ضمانت کردند که هرگاه سپاه او به اردوگاه حسن بن علی علیه السّلام نزدیک شود، حسن را دست بسته تسلیم او کنند یا ناگهان او را بکشند. خوارج نیز بخاطر وحدت نظری که در

دشمنی با حکومت هاشمی داشتند در این توطئه ها با آنها همکاری کردند.

در برابر این عده منافق، شیعیان علی علیه السّلام و جمعی از مهاجر و انصار بودند که به کوفه آمده و در آنجا سکونت اختیار کرده بودند. این بزرگمردان مراتب اخلاص و صمیمیت خود را در همه مراحل، چه در آغاز بعد از بیعت و چه در زمانی که امام علیه السّلام دستور جهاد داد، ثابت کردند. (۱)

۹- جنگ با معاویه

شیخ مفید می نگارد: موقعی که خبر شهادت

امیرالمؤمنین علی علیه السّلام و بیعت کردن مردم با امام مجتبی علیه السّلام بگوش معاویه رسید، دو نفر جاسوس به جانب کوفه و بصره فرستاد تا آنچه را که واقع شود برای وی بنویسند و بر علیه خلافت امام مجتبی اقدام نمایند.

همین که امام مجتبی علیه السّلام درکوفه از این جریان اطلاع حاصل کرد، جاسوس معاویه را احضار کرد و گردن زد و نامه ای هم به بصره نوشت که آن جاسوس دیگر معاویه را نیز گردن زدند. پس از انجام این دو موضوع نامه ای به معاویه نوشت که مضمون آن این بود.

جاسوسهایی می فرستی عجب مکر و حیله هایی بکار می بردی؟! به نظر من این طور می رسد که تو سر جنگ داری؟ اگر این طور باشد من نیز برای جنگ آمادگی دارم.وقتی که نامه امام مجتبی علیه السّلام به معاویه رسید جواب های ناملائمی از برای امام حسن مجتبی علیه السّلام نوشت و بعد از این جریان بود که دائماً بین معاویه وامام حسن علیه السّلام نامه هایی رد و بدل می شد تا اینکه معاویه با لشگر

۱- ویکی پدیا، دانشنامه، زندگینامه امام حسن مجتبی علیه السلام، ۱۷/۴/۱۳۹۳

فراوانی متوجه عراق شد و جاسوس های متعددی به طرف کوفه فرستادتا به وسیله آن منافقینی که از قبیل: عمرو بن حریث و اشعث بن قیس و شبث بن ربعی در میان اصحاب امام حسن علیه السّلام بودند و از ترس شمشیر حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام اطاعت می کردند امام مجتبی علیه السّلام را شهید کنند.

برای هر یک از ایشان نوشت اگر تو امام حسن علیه السّلام را شهید کنی من مبلغ (۲۰۰۰۰۰) هزار درهم به تو خواهم داد یکی از دختران خود را برای تو تزویج می نمایم، لشگری از لشگرها شام را تابع تو خواهم نمود. بدین مکر و حیله ها بود که بیشتر منافین را تطمیع و متوجه خود کرد و آنان را از حضرت امام حسن علیه السّلام منحرف نمود.

برای همین تبلیغات و فعالیت ها بود که امام مجتبی زرهی برای حفاظت خود در زیر لباس هایش می پوشید و برای نماز حاضر می شد یک روز در اثناء نماز یکی از خارجی ها تیری به جانب امام حسن انداخت ولی چون آن حضرت در زیر لباس های خود زره پوشیده بود آن تیز اثری نبخشید.

منافقین مخفیانه نامه هائی به معاویه نوشتند و برای موافقت با معاویه پیشنهاد نمودن همین که خبر حرکت معاویه به طرف عراق منتشر شد و به گوش امام مجتبی رسید آن بزرگوار بر فراز منبر رفت و پس از حمد و ثنای خدا مردم را برای جنگ با معاویه دعوت کرد. ولی هیچ کدام از اصحاب آن بزرگوار جوابی نگفتند!

عدی بن حاتم از پای منبر بلند شود و گفت: سبحان الله عجب مردم بدی هستید امام شما فرزند پیغمبر شما، شما را برای جهاد دعوت می کند و جواب او را نمی گویید! مردان شجاع شما کجا رفتند. آیا از غضب خدا نمی

ترسید، از ننگ و عار پروا ندارید. پس از این گفتارها بود که عده ای بر خواستند و با عدی بن حاتم موافقت نمودند.امام حسن مجتبی، در جنگ با معاویه ، مردی بنام حکم از قبیله کنده و مردی از قبیله بنی مراد را برای مقابله و جنگ با معاویه فرستاد، معاویه آنها را با پول وزر خریداری کرد و آنان به معاویه پیوستند.

همچنین امام حسن مجتبی عبیدالله بن عباس رابا قیس بن سعد و تعداد (۱۲۰۰۰) نفراز دیر عبدالرحمان به جنگ معاویه فرستاد. پس از این جریان بود که امام مجتبی از دیر عبدالرحمان حرکت کرد و به ساباد مدائن آمد..

پس از سخنرانی امام حسن مجتبی در میان لشگریان و ارشاد آنان منافقین که عده ی از آنان در باطن مذهب خوارج داشتند، گفتند: کفر و الله الرجل یعنی بخدا قسم که این مرد یعنی امام حسن کافر شده. درآن موقع بود که آنان بر امام حسن مجتبی علیه السّلام حمله کردند و به خیمه آنحضرت ریختند دست غارت از آستین در آوردند حتی جانماز آن بزرگوار را از زیر پایش کشیدند عبدالرحمان بن عبدالله از همه سبقت گرفت و ردای امام حسن را از دوش مبارکش کشید و برد.

پس از این جریان بود که امام مجتبی اسب خود را خواست و سوار شد. در میان راه در تاریکی های ساباط، شخصی از قبیله بنی اسد که جراح بن سنان نام داشت بر ران آنحضرت نواخت و بقولی آنچنان با خنجر برهنه برران امام علیه السّلام زد که تا استخوان شکافته شد. شیعیان امام را بالای تختی نهاده متوجه

مدائن شدند و در خانه سعد بن مسعود ثقفی وارد گردیدند.(۱)

۱۰- صلح با معاویه

وقتی امام حسن از اصحاب خود مأیوس شد در جواب معاویه نوشت: من در نظر داشتم که حق را احیاء و باطل را نابود کنم، قرآن و سنت پیغمبر خدا را بجریان بیندازم ولی چه کنم که مردم با من موافقت نکردند لذا با تو صلح می کنم مشروط بر چند شرط گرچه می دانم تو به آن شرط ها عمل نخواهی کرد ولی چه باید کرد

ای معاویه به این پادشاهی خوشحال نباش زیرا به زودی آن طور پشیمان خواهی شد که افراد قبل از تو که غضب خلافت کردند نادم شدند و ندامت از برای آنان سودی نبخشید. امام حسن (پس از این سرزنش های که از

معاویه کرد) پسر عموی خود را که عبدالله بن حارث بود پیش معاویه فرستاد تا عهد و پیمانها از او بگیرد و صلح نامه را بنویسد. موقعی که امر صلح خاتمه یافت معاویه متوجه کوفه شد و در روز جمعه وارد نخیله گردید بعد از ورود نماز خواند و پس از نماز سخنرانی کرد که مضمون آخر آن سخنرانی این بود.

من با شما نجنگیدم که نماز بخوانید یا روزه بگیرید یا زکات بدهید بلکه با شما جنگیدم که بر شما مسلط شوم و خدا هم، آنچه را که شما نمی خواستید به من داد و همه آن شروطی را که با امام حسن کرده ام پایمال می نمایم و به هیچ کدام از آنها عمل نخواهم کرد.(۲)

۱- ویکی پدیا، دانشنامه، زندگینامه امام حسن مجتبی علیه السلام، ۱۷/۴/۱۳۹۳

۲- محمد جواد نجفی، ستارگان درخشان ،زندگانی امام حسن مجتبی، ناشر کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۴۴،جلد۴ ، ص ۷۶

۱۱- جریان شهادت امام حسن مجتبی:

روز پنجشنبه، هنگام چاشت (تقریباً یک ساعت بعد از طلوع آفتاب)، روز هفتم ماه صفر. به قولی روز بیست و هشتم، به قول روز آخر ماه صفر، پنجاهم هجری و به قولی سال چهل و نهم که حضرت چهل و هفت سال سن داشت، توسط جعده زوجه آن حضرت به دستور معاویه، با خوراندن ریزه های الماس و... امام شهید شد و در قبرستان بقیع دفن گردید.

شیخ مفید می نویسد: موقعی که امام حسن با معاویه صلح کرد آن بزرگوار متوجه مدینه شد همیشه کظم غیظ می کرد در میان خانه خود می نشست، در انتظار امر پروردگار خود بود تا این که مدت ده سال از حکومت معاویه گذشت، معاویه تصمیم گرفت که از برای فرزندش یزید از مردم بیعت بگیرد ولی چون بیعت گرفتن از برای یزید بر خلاف صلح و مصالحه ای بود که با امام حسن کرده بود. و از طرفی هم معاویه برای اینکه قلوب مردم متوجه امام حسن بود از آن حضرت بیمناک بود لذا کمر به قتل آن بزرگوار بست.

ناسخ التواریخ می نگارد: چون معاویه قدرت و بهانه ای نداشت که امام حسن را شهید کند، لذا نامه ای به پادشاه روم که نامش پوکانا و در قسطنطنیه بود نوشت، از پادشاه روم تقاضا کرد که مقداری زهر نقی برای من بفرست تا به وسیله آن بدون اینکه در کشور من انقلابی ایجاد شود یا لشکر خود را مأمور کنم، یکی از دشمنان خود را از پای درآورم؟

پادشاه روم در جواب نوشت: شریعت و دین ما به ما اجازه نمی دهد نیرو

ص: ۱۳۵

بفرستیم برای جنگ بـا آن کسـی که بـا مـا سـر جنـگ نـدارد. معـاویه در جواب پادشـاه روم نوشت: در تهامه مردی برای امر خلافت پـدر خود قیام کرده و انقلاب عجیبی به پا نموده من در نظر دارم که او را مخفیانه بکشم این فتنه و انقلاب را بر طرف کنم مردم را از این مزاحمت آسایش دهم.

پادشاه روم هدیه های نفیسـی با زهر کشـنده ا ی از برای معاویه فرسـتاد، معاویه شخصـی را مخفیانه نزد جعده دختر اشـعث بن قیس کنـدی که زوجه امام حسن بود فرسـتاد و به او پیغام داد، اگر این زهری را که برای تو فرسـتاده ام به امام حسن دهی و او را مسـموم و شـهید نمایی مبلغ صد هزار (۱۰۰۰۰۰)درهـم و به قـولی مبلغی ده هزار (۱۰۰۰۰) دینـار به تـو خواهم داد و مزرعه هـایی از کوفه و سوراء (بر وزن طوبی که مکانی است در بلاد جزیره عراق) به تو واگـذار می نمایم و تو را برای فرزنـدم یزید عقد خواهم کرد.

مروان جعـده را به وسـیله وعـده های معاویه تطمیع کرد تا آن شبی که امام حسن می خواست افطار کند جعده از آن زهر نقی در میـان یـک لیوان شـیر ریخت تـا حضـرت مجتبی را به وسـیله آن مسـموم کنـد وقتی امام حسن آن پیمانه شـیر را آشامیـد و احساس مسـمومیت نمود فرمود: انالله و انا الیه راجعون، خـدا را ، برای نعمت ملاقات جـدم حضـرت محمـد که بزرگ انبیاء به شمـار می رود، پـدرم که بزرگ اوصـیاء است، مادرم که بزرگ زنان عالمین است عمویم جعفر که در بهشت است، حضـرت حمزه که سید الشهداء به شمار می رود سپاس گذارم.

آنگاه حضرت امام حسن متوجه جعده شد و فرمود: ای دشمن خدا مرا کشتی؟به خدا قسم که کسی را نظیر من نخواهی یافت. معاویه تو را فریب

داد و مسخره کرد. خدای توانا، توو او را رسوا خواهد کرد. تو از معاویه فاسق که ملعون و دشمن خدا به شمار می رود ابدا خیری نخواهی دید.

حضرت امام حسن مجتبی علیه السّلام پس از اینکه مسموم شد مدت چهل روز دربستر بیماری جایگزین شد.

ابن ابی الحدید از ابوالحسن مدائنی روایت می کند که گفت: امام حسن چهار مرتبه مسوم شد. امام حسن در این مسمومیت اخیر فرمود: من مکررا مسموم شدم ولی هیچ وقت مثل این مرتبه دچار مشقت نشدم.

محمد جواد مغنیه در کتاب الشیعه التشیع از صادق آل محمد روایت می کند که فرمود: اشعث بن قیس در ریختن خون حضرت علی بن ابیطالب دست داشت و دخترش که جعده باشد امام حسن را مسموم نمود و پسرش محمد هم در ریختن خون حضرت ابی عبدالله الحسین شرکت کرد.

در کتاب کفایه الاثر از جناده (بضم جیم) بن ابی امیه روایت می کند که گفت: در آن مرضی که امام حسن از دنیا رفت، من به حضور آن حضرت رفتم دیدم طشتی در میان آن بزرگوار نهاده بودن و پارهای جگر مبارکش در میان آن طشت فرو می ریخت ! من گفتم ای مولای من چرا خود را معالجه نمی کنی؟! فرمود: ای بنده خدا اجل را به چه چیزی می توان علاج نمود؟ من گفتم: انا لله و انا الیه راجعون.

آنگاه آن حضرت به من توجه ی کرد و فرمود پیغمبر اکرم اسلام به ما خبر داد: بعد از آن حضرت دوازده خلیفه و امام خواهد بود که یازده نفر از ایشان از فرزندان علی و فاطمه می باشند و همه ایشان به وسیله شمشیر یا زهر کشته خواهند شد در همین موقع بود که طشت را از جلوی آن بزرگوار برداشتند و آن

حضـرت مشـغول گریه شـد من به امـام مجتبی گفتم یـابن رسول الله مرا موعظه کن فرمود: آری آماده سـفر آخرت باش زاد و توشه این مسافرت را قبل از این که اجل تو فرا رسد تحصیل کن؛ (و اعلم انک تطلب الدنیا والموت یطلبک)

یعنی بـدان که تو دنیا را طلب می کنی و مرگ تو را تعقیب می نمایـد. در این روزی که هستی متحمل غم و انـدوه آن روزی که هنوز نیامـده مشو بـدان در آن مالی که بیشتر از انـدازه رزق و قوت خود، تعجیل می کنی بهره ای نخواهی داشت. و خزینه دار دیگران خواهی بود. (واعلم ان فی حلالهـا حسـاب و فی حرامها عقاب و فی الشـبهات عتاب). یعنی بـدان که در مال حلال دنیا حساب و در حرام آن عقاب و در شبهه های آن عتاب خواهد بود.

پس تو دنیـا را نزد خود بمنزله مرداری فرض کن و گرد بیشتر از آن انـدازه ای که تو را کفـایت کنـد مگرد تـا اگر آن مقـدار حلال باشد در باره اش زهد ورزیده باشی و اگر حرام باشد جرم و گناهی نکرده باشی زیرا آنچه را که از دنیا برگفته ای بر تو حلال است همان طور که مردار در حال ضرورت و ناچاری حلال است و چنانچه عتابی در کار باشد کمتر خواهد بود.

از برای دنیـا خـود آن طـور کـارکن که گویـا همیشه در دنیـا خـواهی بود ولی از برای کارهـای آخرت خود طوری جـدیت و فعالیت نما که گویا فردا خواهی مرد (مراد تعادل بین

این دنیا و دنیای آخرت می باشد و دنیا را به خاطر آخرتت رها مکن و آخرتت را به این دنیا مفروش).

چنانچه بخواهی بدون داشـتن قوم و قبیله ای عزیز باشـی و بدون داشـتن سـلطنت و حکومت دارای شخصیت و مهابتی باشی از ظلت و معصیت خدا متوجه عبادت و اطاعت خدا شو. امام مجتبی از این قبیل موعظه و سخنان معجزه

نما می فرمود، تا این که نفس مقدسش قطع و رنگ مبارکش زرد شد.

در همین موقع بود که امام حسین با اسعد بن ابی الاسود وارد شد و برادر بزرگوار خود را در برگرفت سر مبارك و میان دو چشمان امام حسن را بوسید. نزد امام حسن نشست و راز بسیاری با یکدیگر گفتن، در همین موقع بود که اسود گفت: اناالله و انا الیه راجعون؛ مثل اینکه امام حسین خبر مرگ امام حسن را شنیده باشد.(۱)

۱۲- مظلومیت امام حسن مجتبی:

امام حسن مجتبی کریم اهل بیت علیهم السلام است. تجربه نشان داده است کسانی که به این امام توسل پیدامی کنند حاجتشان سریع برآورده می شود. امام حسین علیه السّلام به خواهرشان حضرت زینب می فرماید: برادرم حسن از من بهتر بود «وَأَخِی خَیرٌمِنِّی»(۲) روایت داریم که برادر بزرگ تر، حکم پدر انسان را دارد. امام حسن ده سال امامت بر امام حسین کرده بود. امام بعدی باید تابع امام قبلی باشد.

همه عالم برای غربت آقا اباعبدالله اشک می ریزند اما امام حسین علیه السّلام بر غربت و مظلومیت برادرش اشک می ریزد. خیلی از بزرگان ما معتقد بودند مظلومیت امام حسن علیه السّلام حتی از امام حسین علیه السّلام هم بالاتر بوده است. امام حسین علیه السّلام بالاخره یک یارانی باوفایی داشتند اما امام مجتبی علیه السّلام کنار اصحاب و یارانشان زره می پوشیدند. در نماز سجاده را از زیر پای آقا کشیدند و آقا را به

۱- همان ص ۱۰۳

۲- شیعه نیوز - خفتگان در بقیع ۱۲- اردیبهشت ۱۳۹۲

زمین انداختند و به آقا حمله کردند و به بدن آقا خنجر زدند.

آقا اباعبدالله علیه السّلام همسرهایی داشتند که یکی از دیگری بهتر بود. حضرت رباب علیها سلام یک سال زیر آفتاب ماند و گفت: چون آقا اباعبدالله را با لب های تشنه و زیر آفتاب کربلا به شهادت رساندند؛ من هم باید بنشینم برایش عزاداری کنم. اما همسر امام مجتبی قاتلش بود و در خانه هم غریب بوده است. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: چشمی که برای حسنم اشک بریزد کور وارد صحرای محشر نمی شود.

آن قدم هایی که برای زیارت حسنم برود بر پل صراط نمی لرزد. یک عمر خون دل خورد و مصائب فراوان دید. از دوست و دشمن و نزدیکان صدمه دید. امام توسط جعده نانجیب مسموم می شود. صدا می زند برایم طشتی بیاورید. خواهر برادرها خوشحال شدند که آقا سم ها را برمی گرداند و حالش خوب می شود. اما دیدند لخته های خون در طشت ریخت. اینجا هم یک طشت بود که دل اهل بیت علیهم السلام را آتش زد. در شام و در مجلس یزید هم یک طشت بود که دل اهل بیت علیهم السلام را آتش زد. همه جا به قاری قرآن احترام می گذارند. به خانواده شهید احترام می کنند. اما پیش روی بچه ها و عزیزان امام حسین علیه السّلام آن نانجیب چوب خیزرانش را برداشت و به سر بریده امام زد.(۱)

۱۳- جلوگیری از دفن امام حسن در روضه منوره

شیخ طوسی از ابن عباس روایت می کند که گفت: موقعی که امام حسن از دنیا رفت امام حسین مرا با عبدالله بن جعفر و پسر علی خواست و فرمود: پسر

۱- أسد الغابه ف ج ۲، ص ۱۵۸، وفاء الوفاء، ج ۳، ص ۹۴۱

عموی خود را غسل دهید ما جنازه امام حسن را غسل دادیم حنوط نمودیم دفن کردیم آنگاه جنازه آن بزرگوار را در مسجد بردیم و بر آن حضرت نماز خوانیدم.

موقعی که امام حسین در نظر گرفت در روضه منوره پیغمبر اکرم را باز کند و جنازه امام مجتبی را در آنجا ببرد مروان، ابوسفیان، فرزندان عثمان اجتماع کردند واز دفن امام حسن جلوگیری نمودند و گفتند: عثمان شهید و مظلوم در بدترین مکان که بقیع باشد دفن شود و حسن نزد رسول خدا به خاک سپرده شود؟ این موضوع هرگز عملی نخواهد شد مگر اینکه نیزه و شمشیرها شکسته شود و جعبه هائی خالی از تیر گردد.امام حسین فرمود: به حق آن خدایی که مکه را محترم نموده امام مجتبی که فرزند علی و فاطمه است به رسول خدا و خانه او اولی و سزاوارتر می باشد از آن افرادی که بی اجازه داخل خانه آن حضرت شدند.

به خدا قسم که امام حسن به رسول خدا سزاوارتر است. از حمال خطاها (یعنی عثمان) که ابوذر را از مدینه تبعید کرد. با عمار و ابن مسعود آن عملی را انجام داد که نباید انجام بدهد، اطراف و چراگاه مدینه را قدغن نمود. آن افرادی را که پیغمبر اسلام، رانده بود پناه داد.

بنابر روایت دیگری مروان بر استر خود سوار شد و نزد عایشه رفت و گفت: حسین جنازه برادرش حسن را آورده و در نظر داردکه او را نزد پیغمبر به خاک بسپارد تو بیا و از این عمل جلوگیری نما. عایشه گفت: چگونه جلوگیری نمایم؟ مروان از استر خود پیاده شد و عایشه را بر آن استر سوار کرده او را نزد قبر پیغمبر اکرم آورد. عایشه فریاد می زد ، بنی امیه را تحریص می کرد و می گفت: مگذارید حسن را در جوار جدش دفن نمایند.

ابن عباس می گوید: ما مشغول این گونه گفتگوها بودیم که ناگاه سر و صداهایی شنیدیم و شخصی را که اثر شر و فتنه از او ظاهر بود دیدیم که به جانب ما می آید همین که نگاه کردم دیدم عایشه با تعداد چهل سوار متوجه ما شده و مردم را برای جنگ ترغیب و تحریص می نماید. وقتی نظر عایشه بر من افتاد مرا صدا زد و گفت: ای پسر عباس شما نسبت به من این جرئت را پیدا کرده اید که هر روزه مرا آزار کنید، می خواهید کسی را داخل خانه من کنید که من او را دوست ندارم؟! گفتم: واسوأتاه!

و یوم الحسن الهادی علی بغلک أسرعت مانَست و ما نعت و خاصمت و قاتلت و فی بیت رسول الله بالظلم تحکمت هل الزوجه أولی بالواریث من البنت

لک التسع من الثمن و بالکل تحکمت جملت تبغلت و إن عشت تفیلت یعنی یک روز بر استر و یک روز بر شتر سوار می شوی در نظر داری نور خدا را خاموش کنی و با دوستان خدا بجنگی و بین رسول خدا و حبیب او امام حسن حائل شوی. پس از این گفتگو ها بود که عایشه نزد قبر پیغمبر اکرم آمد، خود را از بالای استر بزیر افکند، فریاد می زد به خدا قسم که تا یک تار مو به سر من باشد نمی گذارم حسن را در اینجا دفن نمائید.

۱۴- تیرباران جنازه امام حسن مجتبی

بنابر روایت دیگری جنازه امام حسن مجتبی را تیرباران کردند تا اینکه تعداد هفتاد تیر از جنازه آن امام مظلوم بیرون کشیدند. بنی هاشم خواستند شمشیر بکشند و جنگ کنند ولی حضرت امام حسین فرمود: شما را به حق

خدا قسم می دهم که وصیت برادرم را ضایع نکنید و باعث ریختن خونی نشوید. آنگاه امام

حسـین متوجه عایشه و تابعین او شد و فرمود: اگر برای وصیت برادرم امام حسن نبود می دیدید که چگونه جنازه امام حسن را نزد پیغمبر اکرم به خاک می سپردم و بینی های شما را به خاک میمالیدم.

بعـد از این گفتگو ها بود که جنازه امام حسن را به جانب بقیع حرکت دادنـد و نزد جده اش فاطمه بنت اسد به خاک سپردند. ابوالفرج مینگـارد: موقعی که جنـاز ه امـام حسن را به جـانب بقیع حرکت دادنـد و آتش فتنه خـاموش شـد مروان نیز جنازه آن بزرگوار را تشییع کرد و تابوت آن حضرت را به دوش گرفت!

امام حسـین به مروان فرمود: جنازه امام حسن را حمل میکنی و حال آن که تا آن بزرگوار زنده بود دل او را خون می کردی و همیشه به او جـام غیـظ می خورانیـدی مروان گفت: من این کارهـا را بـا کسـی انجـام می دادم که حلم و بردبـاری او بـا کـوه هابرابری می کرد.

سبط بن جوزی در کتاب تـذکره می نویسد: موقعی که حضـرت امام حسن را به خاک سپردن محمد بن حنفیه که برادر پدری آن حضـرت بود با چشـمی گریان بالای قبر آن بزرگوار می گفت: یا ابا محمـد (کنیه امام حسن) خدا تو را رحمت کند همان طور که زنـده بودن تو بـاعث عزت و بزرگی ما بود، همان طور هم شـهید شـدن تو موجب شـکست خوردگی ما گردیـد، آن روحی که در بدن تو جاری و ساری بود روح نیکویی بود، بدن تو بدن نیکویی بود که کفن تو آن را در بر گرفت.

دسـتهای (قدرت) خدا به تو غذا داد، پسـتان ایمان، تو را شیر داد، در کنار اسلام پرورش یافتی، تو دارای سوابق بزرگ و نیکو و رسیدن به نهایت حق الیقین هستی، خدا به وسیله تو بین دو لشگر از مسلمین را اصلاح کرد و

پراکندگی های دین را فراهم نمود. سلام بر تو باد، تو در زمان حیات و ممات طیب و طاهر بودی، گرچه ما جان خود برای دوری توبذل نکردیم.(۱)

۱۵- ثواب زیارت و گریه برای امام حسن علیه السّلام

۱- در کتاب علل الشرایع از صادق آل محمد روایت می کند: حضرت امام حسن به پیغمبر اکرم عرض کرد کسی که تو را زیارت کند چه جزائی خواهد داشت؟ رسول اکرم فرمود: ای پسرک عزیز من کسی که مرا در حال حیات و ممات زیارت کند یا پدر یا برادر تو را یا تو را زیارت نماید بر من لازم است که در روز قیامت او را زیارت کنم و او را از گناهانش خلاص نمایم.

۲- محدث قمی در کتاب سفینه از کتاب فرحه الغری می نویسد: پیغمبر عظیم الشأن اسلام به حضرت علی بن ابیطالب فرمود: ثواب کسی که قبور شما را زیارت کند معادل با ثواب هفتاد حج است که بعد از حجت الاسلام به جا آورده باشد و موقعی که از زیارت شما برگردد به نحوی از گناهان خود خارج می شود که مادرش او را زاییده باشد.

یا علی مژده باد تو را و دوستان و محبین تو را از آن نعمت و چشم روشنی که چشمی آن را ندیده و گوشی نشنیده و به قلب هیچ بشری خطور نکرد ولی گروهی از مردمان پست (و بی ارزش و بی وجدان) زوار قبور شما را سرزنش و ملامت می کنند، (کما تعیر الزانیه بزنائها) آنان افراد شرور امت من هستند خدا شفاعت مرا نصیب آنان نکند و وارد حوض (کوثر) من نشوند!! یقول المؤلف: آمین! آمین! آمین!

۱- همان ص۱۱۴

۳- علامه مجلسی در جلد دهم بحار از پیغمبر معظم اسلام روایت می کند که فرمود: کسی که بعد از وفات من مرا زیارت کند مثل این است که مرا در حال حیات زیارت کرده باشد، کسی که فاطمه (دخترم) را زیارت کند مثل این است که مرا زیارت کرده باشد. کسی که علی بن ابیطالب را زیارت کند مثل این است که فاطمه را زیارت کرده باشد کسی که حسن و حسین را زیارت کند مثل اینکه علی را زیارت کرده باشد کسی که فرزندان ایشان را زیارت کند مثل این است که خود آنان رازیارت کرده باشد.

۴- شیخ صدوق در مجلس بیست و چهارم کتاب امالی از ابن عباس روایت می کند که گفت: یکی از روزها که پیغمبر عظیم الشأن اسلام نشسته بود، امام حسن آمد. همین که چشم رسول خدا به امام حسن افتاد گریه کرد و او را صدا زد و به خود نزدیک کرد تا او را روی زانوی راست خود جای داد و... آنگاه فرمود: حسن پسر، نور چشم، روشنی قلب، و میوه دل من است.حسن بزرگ جوانان اهل بهشت است.حسن حجت خدا است بر امت، امر حسن امر من و قول او قول من است. کسی که از حسن متابعت کند از من است و کسی که او را نافرمانی کند از من نخواهد بود.

موقعی که من به حسن نظر کردم بیاد آن مظلومیتی که بعد از آن دچار او خواهد شد، وضع حسنم به همان نحو خواهد بود تا این که از راه ظلم و ستم او را به وسیله زهر شهید خواهند کرد. در همان موقع است که ملائکه آسمانهای هشت گانه برای شهید شدن او گریه می کنند آن موقع است که هر چیزی برای حسن گریه می کند حتی پرندگانی که در جو هوا و ماهیان که در میان آب باشند. کسی که برای حسن گریه کند چشم او کور نمی شود در آن

ص: ۱۴۵

روزی که چشم ها همه کور می گردند.

کسی که برای حسن محزون شود قلب او محزون نمی شود در آن روزی که همه قلبها محزون خواهند شد. کسی که حسن رادر بقعه اوزیارت کند قدم اوصراط ثابت خواهد بود درآن روزی که قدمها همه می لغزند.(۱)

۱۶- کمالات انسانی امام حسن مجتبی

امام حسن علیه السّلام در کمالات انسانی یادگار پدر و نمونه کامل جدّ بزرگوار خود بود. تا پیغمبر صلی الله علیه وآله زنده بود، او و برادرش حسین در کنار آن حضرت جای داشتند، گاهی آنان را بر دوش خود سوار می کرد و می بوسید و می بویید.

از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله روایت کرده اند که درباره امام حسن و امام حسین علیه السّلام می فرمود: این دو فرزند من ، امام هستند خواه برخیزند و خواه بنشینند (کنایه از این که در هر حال امام و پیشوایند چه در حال صلح و چه در حال جنگ).

امام حسن علیه السّلام بیست و پنج بار حج کرد، پیاده ، در حالی که اسبهای نجیب را با او یدک می کشیدند. هرگاه از مرگ یاد می کرد می گریست و هرگاه از قبر یاد می کرد می گریست ، هرگاه به یاد ایستادن به پای حساب می افتاد آن چنان صیحه ی می زد که بیهوش می شد و چون به یاد بهشت و دوزخ می افتاد؛ همچون مار گزیده به خود می پیچید. از خدا طلب بهشت می کرد و به او از آتش جهنم پناه می برد. چون وضو می ساخت و به نماز می ایستاد بدنش به لرزه می افتاد و رنگش زرد می شد. سه نوبت دارائیش را

ص: ۱۴۶

۱- همان ص۱۱۶

با خدا تقسیم کرد و دو نوبت از تمام مال خود برای خدا گذشت.گفته اند: (امام حسن علیه السّلام در زمان خودش عابدترین و بی اعتناترین مردم به زیور دنیا بود).(۱)

۱۷- سرشت و طینت امام حسن مجتبی:

در سرشت و طینت امام حسن علیه السّلام برترین نشانه های انسانیت وجود داشت . هر که او را می دید به دیده اش بزرگ می آمد و هر که با او آمیزش داشت ، بدو محبت می ورزید و هر دوست یا دشمنی که سخن یا خطبه او را می شنید، به آسانی درنگ می کرد تا او سخن خود را تمام کند و خطبه اش را به پایان برد.

محمّد بن اسحاق گفت : پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله هیچکس از حیث آبرو و بلندی قدر به حسن بن علی نرسید. بر در خانه اش فرش می گستردند و چون از خانه بیرون می آمد و آنجا می نشست راه بسته می شد و به احترام او کسی از برابرش عبور نمی کرد و او چون می فهمید؛ بر می خاست و به خانه می رفت و آن گاه مردم رفت و آمد می کردند.در راه مکه از مرکبش فرود آمد و پیاده به راه رفتن ادامه داد.در کاروان همه از او پیروی کردند حتی سعد بن ابی وقاص پیاده شد و در کنار آن حضرت راه افتاد. ابن عباس که از امام حسن علیه السّلام مسن تر بود، رکاب اسبشان را می گرفت و بدین کار افتخار می کرد و می گفت : اینها پسران رسول خدایند.

با این شأن و منزلت ، تواضعش چنان بود که روزی بر عده ای مستمند می

۱- ویکی پدیا، دانشنامه، زندگینامه امام حسن مجتبی علیه السلام، ۱۷/۴/۱۳۹۳

گذشت، آنها پاره های نان را بر زمین نهاده و خود روی زمین نشسته بودند و می خوردند، چون حسن بن علی را دیدند گفتند: ای پسر رسول خدا بیا با ما هم غذا شو. امام حسن علیه السّلام فورا از مرکب فرود آمد و گفت : خدا متکبران را دوست نمی دارد و با آنان به غذا خوردن مشغول شد. آنگاه آنها را به میهمانی خود دعوت کرد، هم غذا به آنان داد و هم پوشاک.(۱)

۱۸- فضائل امام حسن مجتبی از زبان علمای اهل تسنن

۱. أخرج الشیخان عن البراء قال: رأیت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و الحسن علیه السّلام علی عاتقه و هو یقول: «اللهم إنّی احبّه فأحبّه.

۲. اخرج النجاری عن ابن عمر قال: قال النبی صلی الله علیه وآله هما ریحانتای من الدنیا، یعنی الحسن و الحسین.

۳. اخرج الترمذی و الحاکم عن ابی سعید الخدری قال: قال رسول الله: الحسن و الحسین سید شباب اهل الجنه.

۴. اخرج الترمذی عن اسامه بن زید قال: رأیت النبی و الحسن و الحسین علی رکبیه فقال: هذا ابنای و ابنا ابنتی،اللهم إنی أحبهما فأحبهما،و أحب من یحبهما.

۵. اخرج الترمذی عن انس قال: سئل رسول الله صلی الله علیه وآله. ای اهل بیتک احب الیک؟ قال: الحسن و الحسین.

۶. اخرج الحاکم عن ابن عباس قال اقبل النبی و قد حمل الحسن علی رقبته، فلقاه رجل فقال نعم المرکب رکبت یا غلام. فقال رسول الله و نعم الراکب هو.

۱- همان قبلی

۷. اخرج ابن سعد عن عبدالله بن عبدالرحمن بن الزبیر قال: اشبه اهل النبی به واحبهم الیه الحسن، رأیته یصلی و هو ساجد فیرکب رقبته، او قال ظهره فما ینزله حتی یکون هو الذی ینزل. و لقد رایته و هو راکع فیفرج له بین رجلیه حتی یخرج من الجانب الآخر.

۸. اخرج ابن سعد عن ابی سلمه بن عبدالرحمن قال: کان رسول الله یدفع لسانه للحسن بن علی فلما رأی الصبی حمره اللسانی یهش الیه.

۹. اخرج الشیطان عن ابی هریره ان النبی؛ قال: اللهم انی احبه و احب من یحبه یعنی الحسن. و فی روایه: اللهم انی احبه فاحبه و احب من یحبه. قال ابوهریره فما کان احداً احب الی من الحسن بعد ان قال رسول الله ما قال. و فی حدیث ابی هریره ایضاً: عن الحافظ السلفی قال: ما رأیت الحسن بن علی قط الا ـ فاضت عینای دموعاً و ذلک ان رسول الله خرج یوماً و انا فی المسجد فأخذبیدی و اتکأ علی حتی جئنا سوق بنی قینقاع فنظر فیه ثم رجع حتی جلس فی المسجد ثم قا ادع ابنی، قال فانی الحسن بن علی یشتا حتی وقع فی حجره فجعل رسول الله یفتح فمه ثم یدخل فمه فی فمه و یقول: اللهم انی احبه فاحبه و احب من یحبه قالها ثلاث مرات.(۱)

ترجمه فضائل حضرت امام حسن مجتبی علیه السّلام از

زبان علمای اهل تسنن:

۱- بروایت شیخان (بخاری و مسلم) از برآء رضی الله عنه که گفت: رسول اکرم صلی الله علیه وآله را دیدم، حسن علیه السّلام بر دوش آن حضرت بود و فرمود: خدایا من دوستش دارم پس تو هم دوستش بدار.

ص: ۱۴۹

۱- صواعق صفحه ۸۴

۲-بروایت بخاری از ابن عمررضی الله عنهما که گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: اینان دوخوش بوی من اند از دنیا. یعنی: حسن و حسین علیهما صلوه الله و سلامه.

۳- بروایت ترمذی و حاکم از ابی خدری رضی الله عنه که گفت: رسول اشرف صلی الله علیه وآله و سلم فرمودند: حسن و حسین علیهما صلوه الله و سلامه بزرگ جوانان اهل بهشت اند.

۴- بروایت ترمذی از اسامه بن زید رضی الله عنهما که گفت: پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله را دیدم حسن و حسین روی هر دو ران او بودند و فرمودند: اینان دو پسر من اند و دو پسر دختر من اند، خدایا من اینان را دوست دارم تو هم دوستشان بدار و دوست بدار کسی را که این دو را دوست دارد.

۵- بروایت ترمذی از انس رضی الله عنه که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله پرسیدند کدام از اهل بیتت نزد تو محبوب ترند فرمود: حسن و حسین علیهما السلام.

۶- بروایت حاکم از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله تشریف می آورد و حسن را برگردن گرفته بود. مردی بآن حضرت رسید و گفت: چه مرکب خوبی سوار شده یی ای پسر رسول اکرم صلی الله علیه وآله. پیامبرنیز فرمودند: و چه سوار خوبی است او.

۷- بروایت ابن سعد از عبدالله بن عبدالرحمن بن الزبیر رضی الله عنه که گفت: شبیه ترین اهل پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله به او و محبوب ترین شان در نزد آن حضرت حسن علیه السّلام بود. دیدم او آمد و آن حضرت در حال سجده بود، برگردن مبارکش رفت (یا گفت) بر پشت مبارکش. رسول خدا صلی الله علیه وآله او را فرود نیاود تا

خود فرود آمـد. رسول افضل صـلی الله علیه وآله را در حال رکوع دیدم که هر دو پای مبارکش را برای حسن علیه السّلام باز کرد تا از بین آن عبور نمود و بجانب دیگر رفت.

۸- بروایت ابن سعد از ابی سلمه بن عبدالرحمن رضی الله عنه که گفت: رسول روؤف صلی الله علیه وآله زبان مبارک خود را بحسن علیه السّلام بنمود، چون سرخی زبانش را دید باخنده و نشاط بجانب آن حضرت میرفت.

۹- بروایت شـیخان (بخاری و مسـلم) از ابی هریره رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: خدایا من او را دوست دارم و دوست دارم کسی را که او را دوست دارد. منظور حسن بن علی علیه السّلام بود.

و در روایتی فرمود: خـدایا من او را دوست دارم تو هم او را دوست بـدار و دوست بدار کسـی را که او را دوست می دارد. ابو هریره گفت هیچ کس نزد من از حسن محبوبتر نبود پس از آنکه رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود آنچه را که فرمود. و نیز در حـدیث ابی هریره نزد حافظ سـلفی آمـده است که گفت: هیچگاه حسن بن علی علیه السّلام را ندیـدم مگر اینکه اشک از چشـمانم فروریخت و این بدان واسـطه بود که یکروز رسول افضل صلی الله علیه وآله بیرون تشریف آورد. من در مسجد بودم دست مرا گرفت و برمن تکیه کرد تـا رسـیدیم ببازار بنی قینقاع، نگاهی ببازار انـداخت و بازگشت تا در مسـجد جلوس فرمود. آنگاه فرمود: پسـر مرا بخوان. ابو هریره گفت: حسن بن علی علیه السّلام می تازیـد تا خود را در آغوش آن حضـرت انداخت رسول اشرف صلی الله علیه وآله دهان او را باز کرد و دهان را در دهان او گذاشت و فرمود:

خدایا،من او را دوست دارم تو هم دوستش بدار و دوست بدار کسی را

که دوستش دارد و سه مرتبه این عبارت را تکرار کردند.(۱)

۱- محمـد طاهرهاشـمی شـافعی،کتـاب منـاقب اهل بیت از دیـدگاه اهل تسـنن، فضائل الامام امیرالمؤمنین حسن المجتبی(علیه الصلاه و السلام) (ص۱۳۵)

فصل دوم: امام علی بن الحسین علیه السّلام دومین ستاره درخشان امامت مدفون در بقیع

۱–حسب و نسب امام زین العابدین:

حسب و نسب امام زین العابدین از طرف پدری بدین قرار است؛ علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب بن عبدالمطلب. حسب و نسب از طرف مادری: مادر حضرت زین العابدین شهربانو دختر یزدجرد آخرین پادشاه فارس بوده نام اول این بانو جانشاه و به قولی شاه زنان بوده است. نگارنده گوید: گرچه قرآن مجید در سوره مؤمنون آیه ۱۰۳/ راجع به حسب و نسب می فرماید:

آن روزی که در صور دمیـده می شود حسب و نسبی در کار نخواهد بود ولی در عین حال پیغمبر بزرگوار اسـلام چنان که در تفسـیر مجمع البیان در ذیل آیه سابق الـذکر روایت می کنـد می فرماید: هر حسب و نسبی در روزقیامت منقطع خواهد شد غیر از حسب و نسب من.(۱)

۲– تاریخ ولادت امام زین العابدین

امام علی بن الحسـین علیه السّـلام دومین ستاره امامت مدفون در بقیع موقع چاشت (یکساعت بعد از طلوع آفتاب) ، روز جمعه یاپنج شنبه، پانزدهم ۱۵ جمادی

ص: ۱۵۳

۱- محمد جواد نجفی، ستارگان درخشان ،زندگانی امام حسن مجتبی، ناشر کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۴۴،جلد ۴ (ص۷).

الاولی به قولی ۱۵ جمادی الثانیه، سال (۳۸) به قولی (۳۷) به قولی

(۳۶) هجری، درمدینه طیبه پیغمبر اسلام متولد شد. (۱)

۳- جریان ولادت امام زین العابدین

در اصول کـافی از باقر آل محمـد روایت می کنـد که فرمود: وقتی دختر یزد جرد را که آخرین پادشاه عجم بود در مـدینه نزد عمر آوردند جمیع دختران مدینه برای تماشای جمال وی خارج شدند، مسجد مدینه از شعاع جمال آن بانو روشن شد.

موقعی که عمر در نظر گرفت صورت شـهربانو را ببینـد جهت ازدواج با او ؟) وی مانع شد و گفت: اف بیروج بادا هرمز : یعنی روز هرمز سیاه باد که فرزندانش بدین نحو اسیر شده اند.

عمر گفت: این زن مرا دشنام می دهد؟ لذا در نظر گرفت که آن مخدره را اذیت کند. ولی حضرت علی بن ابیطالب

به عمر فرمود: حق نداری او را اذیت کنی!! این بانو هر یک از مسلمین را که بخواهد انتخاب نماید و با او ازدواج کند.

بعـد از این گفتگو هـا بود که آن بـا سـعادت از جـای برخواست و دست خود را بر سـر مبـارک امـام حسـین نهاد و او را برای همسـری خویش برگزید. پس از این جریان حضرت علی بن ابیطالب به امام حسین فرمود: بهترین اهل زمین از این زن برای تو متولد خواهد شد. آنگاه حضرت علی بن الحسین از آن بانو متولد گردید.

و از روایت ابن شهر آشوب این طور به دست می آید که شهربانو در

۱- همان ص۸

مسافرت کربلا- بوده و خود را به فرات افکند. پس اینکه از افواه شنیده می شود و شهرت یافته که در شهر ری کوهی به نام کوه بی بی شهربانو مادر امام زین العابدین (۱)

۴- نام، لقب، کنیه امام زین العابدین

نام او علی بن الحسین و لقب او بر اساس کتاب جنات الخلود تعداد ده (۱۰) لقب از برای آن حضرت می نگارد:

الف. سجاد از این نظر آن حضرت را سجاد می گفتند که زیاد سجده به جای می آورد. ابن بابویه از باقر آل محمد روایت می کند که فرمود: پدرم حضرت علی بن الحسین هرگز بیاد نعمتی از نعمت های خدا نمی افتاد مگر اینکه برای آن نعمت سجده می کرد، موقعی که خدا گرفتاری و مکر مکاری را از آن حضرت دفع می کرد آن بزرگوار سجده می نمود. هر وقت از نماز فارغ می شد سجده (شکر؟) به جای می آورد. وقتی موفق می شد که بین دو نفر را

اصلاح می کرد سجده مینمود، اثر سجده در جمیع مواضع سجده پیشانی، کف دستها، سر زانوها و شصت پاها آن بزرگوار مشاهده می شد، بدین لحاظ بود که آن حضرت را سجاد می گفتند.

ب -زین العابدین. در کتاب کشف الغمه می نویسد: علت اینکه آن بزرگوار دارای لقب زین العابدین شد این بود که یک شب آن حضرت در محراب عبادت به نماز شب مشغول بود شیطان در آن اثناء به شکل مار بزرگی ظاهر شد تا آن حضرت را از عبادت غافل کند؟! امام توجهی به وی نکرد. لذا شیطان آمد و

۱- همان ص ۱۰

انگشت ابهام حضرت سجاد را به نحوی گزید که او را ناراحت نمود و آن بزرگوار به او اعتنائی ننمود. وقتی از نماز فارغ شد و دریافت که او شیطان است به وی بدگوئی کرد و فرمود ای ملعون از من دور شو! و برای دومین بار به نماز مشغول گردید، در همین موقع سه مرتبه صدای هاتفی شنیده شد که می گفت: أنت زین العابدین. یعنی تو زینت عبادت کنندگانی.

حضرت امام زین العابدین چند کنیه داردکه از آن جمله است: ابوالحسن اول بنا به نظر آن افرادی که کنیه حضرت علی بن ابیطالب را در نظر گرفته اند کنیه آن بزرگوار: ابوالحسن، کنیه زین العابدین، ابوالحسن اول، کنیه موسی بن جعفر. ابوالحسن ثانی، کنیه امام رضا، ابوالحسن ثالث است. (۱)

۵- منصب امامت امام زین العابدین

حضرت امام زین العابدین در روز عاشورا دهم ماه محرم سنه (۶۱) هجری به منصب امامت رسید. مسعودی در کتاب اثبات الوصیه می نگارد: امام حسین در روز عاشورا حضرت امام زین العابدین را که مریض بود خواست (بعد از اینکه وی را وصی خود نمود) اسم اعظم خدا و میراثهای انبیاء را به آن حضرت سپرد. آنگاه فرمود: علوم الهی و قرآن و شمشیری که نزد ام سلمه است (تحویل می گیری) و قبلا به ام سلمه دستور داده بود که آنها را به حضرت زین العابدین تسلیم نماید. بعداز امام حسین فرزند بزرگوارش امام زین العابدین مخفیانه با ترس و تقیه شدیدی در زمان سختی برای امر امامت قیام کرد.از صادق آل محمد روایت شده که فرمود: آیه ۶ سوره احزاب که ترجمه آن این

ص: ۱۵۶

۱- همان ص ۱۱

است: بعضی از صاحبان قرابت و خویشاوندان نسبت به بعض دیگر در کتاب خدا (قرآن) سزاوارترند. درباره امامت حضرت زین العابدین نازل شد.(۱)

۶- فضائل و مناقب امام زین العابدین

در کتاب حدیقه الشیعه از زهری (بضم زاء و سکون هاء) روایت می کند که گفت: من در حضور امام زین العابدین بودم که مرد عیالواری از شیعیان آن بزرگوار نزد آن حضرت آمد و از پریشان حالی و مبلغ چهارصد (۴۰۰) درهم قرض خود شکایت کرد. امام علی بن الحسین پس از اظهار حاجت کردن آن شخص گریان شد. وقتی از سبب گریه آن بزرگوار پرسیدند؟ فرمود: چه محنتی از این بزرگترکه انسان برادر مؤمن خود را مقروض ببیند و نتوانند درد او را علاج نماید؟ وقتی اهل آن مجلس متفرق شدند یکی از منافقین گفت: تعجب می کنم از این خانواده که گاهی می گویند: زمین و آسمان مطیع و منقاد ما هستند و گاهی می گویند: ما از اصلاح امر برادر مؤمن خود عاجزیم؟! آن مرد شیعه از شنیدن این سخن فوق العاده رنجیده شد لذا به حضور امام آمد و پس از نقل آن سخن گفت: من غم و اندوه خود را فراموش نمودم.

حضرت زین العابدین فرمود: خدا حاجت تو را روا کرد آنگاه کنیز خود را صدا زد و به وی فرمود: آن غذائی را که برای افطار من تهیه کرده ای حاضر کن! امام به آن شیعه فرمود: این دو قرض نان را بگیر! چیز دیگری در خانه ما نبود، امید است که خدا بوسیله این دو قرص نان مال زیادی به تو عطا کند! آن مرد نان را گرفت و متوجه بازار شد، شیطان و نفس اماره در بین راه وی را وسوسه

۱- همان ص ۱۳

می کردند و می گفتند: دندان کودکانت به این نانها کارگر نخواهد شد، این نانها شکم تو واهل بیت تو را سیر نخواهند کرد، این نانها را طلب کاران از تو قبول نمی نمایند!! با داشتن اینگونه افکار در بازار گردش می کرد که ناگاه با شخص ماهی فروشی مصادف شد، وی یک ماهی گندیده ای داشت که کسی آن را نمی خرید، به ماهی فروش گفت: ماهی خود را با یک قرص نان جوین سودا می کنی؟ گفت: آری، وی نان را داد و ماهی را گرفت. همین که چند قدمی راه رفت با نمک فروشی مواجه شد وی مقداری نمک داشت که با خاک مخلوط بود و کسی آن را نمی خرید، به نمک فروش گفت: بیا نمک خود را با این نان سودا کنیم؟ نان را داد و نمک را گرفت.

موقعی که وارد خانه شد و در فکر تمیز کردن ماهی بود ناگاه شنید که در میزنند وقتی در را باز کرد دید ماهی فروش و نمک فروش آمده و نانها را آورده اند، اظهار کردند که دندان کودکان ما به این نانها کارگر نمی شود. ما نمی دانستیم که تو از فشار فقر این نانها را فروختی، اکنون که این موضوع را دریافتیم این نانها را به تومی دهیم و نمک و ماهی را هم به تو می بخشیم. وی ایشان را دعا کرد و برگشت، چون دندان اطفالش به آن نانها کارگر نمی شد لذا به فکر پختن ماهی افتادند وقتی شکم ماهی را شکافتند دو دانه مروارید در شکم آن یافتند که بهتر از آنها در هیچ دریائی یافت نمی شد، موقعی که با این منظره مواجه شدند شکر خدای را به جای آوردند و در این فکر بودند که مرواریدها را چه کنند و چگونه بفروشند؟

در همین موقع بود که قاصد امام زین العابدین آمد و گفت: حضرت زین العابدین می فرماید: اکنون که خدا حاجت تو را روا نمود و تو را از پریشان حالی

نجات داد آن نانهـا را برای ما بفرست که کسـی غیر از ما نمی توانـد آنها را بخورد، آن دو قرص نان را برای امام آورد و آن حضرت افطار کرد!! آن مرد بی نوا مرواریدها را به قیمت زیادی فروخت، قرض خود را ادا کرد و از توانگران گردید.

موقعی که منافقین از این جریان مطلع شدنـد گفتنـد: این خانواده چه اخلاقی دارند؟ در ابتداء امر بر اصـلاح کار وی قادر نبود ولی در انتهاء او را بدین ثروت زیاد رسانید!! وقتی این جریان را به عرض امام زین العابدین رسانیدند فرمود: این گونه سـخنان را درباره پیغمبر خدا نیز می گفتند.

طبرسـی در کتـاب احتجاج از ثابت بنانی (بفتـح باء) روایت می کنـد که گفت: یک سال با عـده ای از عابـدین بصـره از قبیل: ایوب سجسـتانی، صالـح مری (بضم میم و تشدیـد راء) عتبه الغلام (بضم عین و سـکون تاء) حبیب و مالک بن دینار، بعزم حج حرکت نمودیم، موقعی که به مکه معظمه رسـیدیم، آب به جهت نیامـدن بـاران خیلی کمیاب بود، ما نزد کعبه آمـدیم، طواف کردیم، بـا خضوع و خشوع زیـادی از خـدای رؤف طلب باران نمودیم، ولی اثری از اجابت دعاء ندیـدیم؟ در این اثناء دیـدیم جوانی متوجه مـا شـد و فرمود:ای مالـک بن دینـار! ای ثـابت بنـانی! ای ایوب سجسـتانی! ای صالـح مری! ای عتبه الغلـام! وای حبیب! مـا گفتیم: لبیـک. فرمود: آیـا در میان شـما کسـی نیست که خـدا او را دوست داشـته باشـد؟گفتیم: از ما دعا و از خـدا حاجت کردن است. فرمود: از کعبه دور شویـد! زیرا چنانچه در میان شـما یکنفر بود که خدا او را دوست می داشت دعای وی را مسـتجاب می کرد. آنگاه حضـرت وارد کعبه شد و پس از اینکه سـر مبارک خود را به سجده نهاد و فرمود:ای خدای من به حق آن محبتی که به من دادی این مردم را به وسیله

باران سیراب کن! هنوز دعای آن بزرگوار به پایان نرسیده بود که ابری نمایان شد و باران فراوانی فرو ریخت! راوی می گوید: گفتم: ای جوان! از کجا فهمیدی که خدا تو را دوست می دارد؟! فرمود: اگر خدا مرا دوست نمی داشت زیارت خود را به من نصیب نمی کرد، چون مرا به زیارت خود دعوت کرده پس معلوم می شود که مرا دوست می دارد و... ثابت می گوید: من از مردم مکه پرسیدم این جوان کیست؟ گفتند: وی علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب است.

در کتاب حلیه الاولیاء که نویسنده آن از اهل تسنن به شمار می رود و چندین کتاب معتبر روایت می کنند که در زمان خلافت عبدالملک مروان پسر وی که هشام باشد به حج رفت موقعی که هشام مشغول طواف شد و خواست استلام حجر کند (یعنی حجر الاسود را ببوسد)از کثرت ازدحام جمعیت نتوانست و کسی هم به وی اعتنائی نکرد.

بعد از این جریان در میان مسجد الحرام منبری از برای هشام نصب کردند، وی بر فراز منبر رفت و اهل شام بدور او اجتماع نمودند. در این اثناء دیدند: حضرت زین العابدین و سید الساجدین در حالی که ازار (پیراهن عربی) و ردائی در برداشت، وارد شد، صورت آن بزرگوار بقدری زیبا بود که از تمام آن خلائق نیکوتر بود، بوی آن حضرت از تمام آن خلایق خوشتر بود، پیشانی مبارکش از کثرت سجده پینه بسته بود. حضرت زین العابدین پس از ورود مشغول طواف کعبه شد، وقتی که به حجر الاسود رسید مردم برای هیبت و جلالت آن بزرگوار از نزد حجر الاسود دور شدند تا آن برگزیده خدا حجر الاسود را استلام نمود. همین که هشام بن عبدالملک بااین منظره مواجه شد فوق العاده ناراحت و در غضب گردید!! مردی از اهل شام از هشام پرسید این شخص

کیست که مردم برای وی این همه ارزش و عظمت قائل می شوند؟! هشام برای اینکه اهل شام حضرت زین العابدین را نشناسند گفت: نمی شناسم. فرزدق شاعر که مداح خاندان امیرالمؤمنین علی علیه السّلام به شمار می رفت پس از شنیدن این مقال گفت: ولی من آن حضرت را خوب می شناسم.

گفت: من میشناسمش نیکو زو چه پرسی به سوی من کن رو آن مرد شامی گفت: یا ابا فراس! (کنیه فرزدق) این مرد کیست؟ فرزدق همان قصیده طولانی و معروف را سرود که اول آن این است.

هذا الذی تعرف البطحاء و طئته والبیت یعرفه و الحل و الحرم هذا بن خیر عباد الله کلهم هذا التقی النقی الطاهر العلم هشام پس از استماع این قصیده خشمناک شد، دستور داد تا جایزه فرزدق را قطع کردند و او را در عسفان که موضعی است ما بین مکه ومدینه زندانی نمودند. موقعی که این خبر به حضرت امام زین العابدین رسید مبلغ دوازده هزار (۱۲۰۰۰) درهم برای فرزدق فرستاد و از او معذرت خواست که اگر من بیشتر از این می داشتم برای تو می فرستادم. فرزدق آن مبلغ پول را نپذیرفت، آن را به حضور زین العابدین فرستاد و پیغام داد. من این قصیده را برای گرفتن صله نگفته ام بلکه آن را به جهت خدا و رسول سروده ام.

حضرت سجاد آن پول را برای دومین بار فرستاد و پیغام داد، به حق من این پول را بپذیر!! لذا فرزدق آن پول را پذیرفت. موقعی که فرزدق از زندان آزاد شد و به حضور زین العابدین آمد گفت: هشام نام مرا از دیوان عطا و بخشش خود حذف نموده. امام فرمود: هشام چقدر به تو عطا می کرد؟ گفت: فلان و فلان، حضرت امام زین العابدین به قدر مخارج چهل سال بفرزدق عطا کرد و

ص: ۱۶۱

فرمود: اگر می دانستم که به بیشتر از این مقدار احتیاج داری به تو عطا می نمودم. وقتی که سال چهلم به پایان رسید فرزدق از دنیا

رفت. (۱)

۷– زهد و عبادت امام زین العابدین

در کتاب عین الحیات از صاحب کتاب حلیه الاولیاء که یکی از نویسندگان اهل تسنن به شمار می رود روایت می کند که گفت: وقتی امام زین العابدین از وضو فارغ می شد و آماده نماز می گردید لرزه بر اعضاء بدن آن حضرت مستولی می شد! وقتی راجع به این موضوع از آن بزرگوار سؤال می کردم می فرمود: مگر نمی دانید که من در حضور چه خدای بزرگی می ایستم؟! و با چه پروردگار عظیم الشأنی مناجات می نمایم؟!

ابن بابویه از باقر آل محمد روایت می کند که فرمود: مواضع سجده پدرم (یعنی پیشانی، کف دستها سر زانوها و شصت پاها) از کثرت سجود پینه می بست در هر سالی دو مرتبه آن برآمدگی و پینه ها را می بریدند و... ابوالفرج بن جوزی در کتاب منتظم از حسن بصری که می گویند: از دشمنان حضرت علی بن ابیطالب بوده نقل می کند که گفت: یک روز در کعبه معظمه بودم، جوانی را که صورتش نظیر ماه شب چهارده بود دیدم، وی تضرع و زاری می کرد و این اشعار را می خواند.

الا ایها المأمول فی کل حاجتی

کوت الیک الضر فارحم شکایتی

الا یا رجائی انت کاشف کربتی

فهب لی ذنوبی کلها و اقض حاجتی

أتیت بأفعال قباح ردیه

فما فی الوری خلق جنی کجنایتی

ص: ۱۶۲

۱– همان ص ۱۹

فزادی قلیل لا اراه مبلغی

أ للزاد أبکی أم لبعد مسافتی

أتحرقنی بالنار یا غایه المنی

فأین رجائی ثم أین مخافتی

۱. یعنی ای خدائی که در هر حاجتی امیدواری من توئی! من درباره ضرر به تو شکایت کردم، تو به شکایت من رحم و نظر مرحمت بیفکن!

۲. ای خدائی که امید من هستی! تویی که غم و اندوه مرا برطرف می کنی. پس کلیه گناهان مرا ببخش و حاجتم را روا کن.

۳. من اعمال و رفتارهای زشت و پستی را انجام داده ام جنایتی را که من مرتکب شده ام کسی مرتکب نگردیده.

۴. زاد و توشه آخرت من آنقدر اندک است که من گمان ندارم مرا به جائی برساند. آیا برای کمی زاد گریه کنم یا برای دوری مسافت آخرتم

۵. ای خدائی که منتهی درجه آرزوی منی آیا مرا بوسیله آتش می سوزانی؟! اگر مرا به آتش بسوزانی پس آن امیدواری و خوفی که نسبت به تو دارم کجا خواهند رفت.حسن می گوید: همینکه من نزدیک آن جوان رفتم دیدم وی حضرت زین العابدین است، عرض کردم: یا بن رسول الله! این چگونه مناجات و گریه و زاری است؟ در صورتی که تو از آن اهل بیتی هستی که خدا دباره ایشان می فرماید:

{ إِنَّما یُرِیدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا} در جوابم فرمود:

دست از این سخنان بردار! بهشت از برای آن کسی خلق شده که خدا را اطاعت می کند و لواینکه بنده حبشی باشد.آتش از برای آن کسی خلق شده که خدا رامعصیت می کند و لواینکه سید قرشی باشد. پیغمبر اکرم می فرماید:

ص: ۱۶۳

اعمال خوب خود را نزد خدا بیاورید نه حسب و نسب را.

ابن شـهر آشوب در کتاب مناقب از طاوس فقیه نقل می کند که گفت: من حضـرت زین العابدین را دیدم که از اول شب تا به سحر مشـغول طواف و عبـادت بود، همین که (حجاج رفتنـد) و آن بزرگوار کسـی را ندیـد یک نظر طولانی به جانب آسـمان کرد و فرمود: بار خـدایا! سـتارگان آسـمان هایت غروب کردنـد و چشم بنـدگانت به خواب رفته انـد، درهای رحمت تو برای نیازمنـدان باز است. من نزد تو آمـدم که مرا بیامرزی، به من ترحم کنی، در عرصه قیامت جمال جدم حضـرت محمد را به من نشان دهی.

آنگـاه گریان شـد و فرمود: پروردگارا! به عزت و جلال خودت قسم که منظور من از معصـیت مخالفت با تو نبوده، موقعی که معصـیت تو را می کردم درباره تو شـکی نداشـتم، راجع به عقوبت تو جاهل نبودم، قصدم این نبود که مشـمول عقاب تو شوم، بلکه نفس من و پرده پوشی تو مرا گناه وادار نمودند.

اکنون کیست که مرا از عـذاب تو نجات دهـد؟ اگر تو رشـته امیـد مرا قطع کنی به کی امیدوار شوم؟ ای وای! برای آن موقعی کـه در مقابـل تـو بایسـتم و به بی گناهـان گفته شـود: شـما آزاد هستیـد (به جـانب بهشت) برویـد و به گنهکـاران گفته شـود: (بجهنم) فرو ریزید!

آیـا در آن موقع من با سـبکباران خواهم بود یا با گنه کاران به جهنم خواهم رفت وای بر من که هر چه عمرم طولانی می شود خطاهای من بیشتر می گردد و توبه نمی کنم، آیا وقت آن نرسیده که از خدای خودم حیا کنم؟

پس از این مناجات گریه کرد و فرمود: ای خـدای پاک و منزه به نحوی تو را معصـیت می کنند که گویا تو (به چشم دل دیده نمی شوی! آنقدر حلم

می ورزی که گویا تو را معصیت نمی کنند. با مخلوقین خود به قدری خوش رفتاری و دوستی می کنی که گویا: به ایشان احتیاجی داشته باشی؟! در صورتی که تو از آنان غنی و بی نیاز هستی.

بعد از این سخنان بر زمین افتاد و سجده کرد، من نزدیک آن حضرت رفتم، سر مبارکش را برداشتم و روی زانوی خویش نهادم و آن قدر گریه کردم که اشکهایم به صورت مقدس چکید. ناگاه دیدم آن حضرت برخواست و نشست و فرمود: کیست که مرا از یاد خدا غافل نمود؟! گفتم: منم طاوس، یابن رسول الله! چرا اینقدر جزع و فزع می کنی؟ در صورتی که ما باید بدین نحو باشیم؟! زیرا که ما گنهکار و جفاکاریم ولی شما پدرت حسین بن علی مادرت فاطمه زهرا جدت پیغمبر خدا صلی الله علیهم اجمعین است.

راوی می گوید: آن بزرگوار متوجه من شد و فرمود: هیهات! هیهات! ای طاوس گفتگوی پدر و مادر و جدم را رها کن زیرا که: «خلق الله الجنه لمن اطاعه و احسن ولو کان عبداً حبشیاً و خلق النار لمن عصاه و لو کان سیدا قرشیاً»یعنی خدا بهشت را برای کسی که مطیع و نیکوکار باشد آفریده و لو اینکه غلام حبشی باشد و جهنم را برای گناهکار خلق

کرده ولو اینکه شخص قرشی باشد.

آیا کلام خدای عزیز را نشنیدی که می فرماید: موقعی که در صور دمیده شود حسب و نسبی در آن روز در کار نخواهد بود؟ به خدا در آن روز هیچ چیزی به حال تو نفع ندارد مگر آن اعمال نیکوئی که پیشاپیش فرستاده باشی.

محدث قمی در کتاب سفینه البحار در لغت: عبد می نویسد: از عباده روایت شده که گفت: در آن موقعی که حضرت علی بن الحسین مشغول نماز بود فرزند

آن حضرت که محمد نام داشت به چاه افتاد.حضرت زین العابدین با اینکه جزع و فزع فرزند خود را از قعر چاه می شنید نماز را قطع نکرد. موقعی که از نماز فارغ شد دست مبارک خود را به قعر چاه فرو برد و محمد را بیرون آورد. آن گاه فرمود: من در مقابل خدای با عظمت ایستاده بودم، اگر من صورت خود را از او برمیگردانیدم او نیز توجه و لطف خود را از من بر می گردانید. نگارنده گوید: ابن حدیث در مناقب ابن شهر آشوب به نحو مفصل تری نگاشته شده.

صدوق درکتاب خصال از باقر آل محمد روایت می کند که فرمود: پدرم حضرت زین العابدین نظیر امیرالمومنین علی هرشبانه روزی هزاررکعت نماز به جای می آورد. پدرم دارای پانصد درخت خرما بود آن بزرگوار پای هر درختی دو رکعت نماز بجای می آورد. موقعی که مشغول نماز می شد رنگ مبارکش تغییر می کرد و... اعضای مبارکش از خوف خدا می لرزید نمازش نماز مودع (بضم میم و فتح واو و کسر دال مشدد) بود (یعنی به نحوی نماز می خواند که گویا آخرین نماز او است)

محدث قمی در کتاب منتهی الامال می نگارد: حضرت زین العابدین آن پینه هائی را که همه ساله از مواضع سجده (پیشانی، کف دستها، سر زانوها و شصت پاها) آن بزرگوار جدا می شدند جمع می کرد، موقعی که از دنیا رحلت نمود آنها را نیز با آن حضرت به خاک سپردند!!

ابن شهر آشوب در مناقب از ابراهیم ادهم روایت می کند که گفت: من با قافله در صحراء سیاحت می کردم، وقتی برای حاجتی از قافله کناره گیری کردم با کودکی که در آن

بیابانها را میرفت مصادف شدم، با خود گفتم: سبحان الله !! صحرای بی آب و راه رفتن کودک مناسبت ندارد؟! نزدیک آن کودک رفتم، سلام

کردم، جواب شـنیدم گفتم: قصـد کجـا را داری؟ فرمود: خـانه پروردگارم. گفتم: ای حبیب من، تو کودکی هستی، حـج بر تو واجب و مسـتحب نیست؟ فرمود: ای پیرمرد! آیا از من کوچکتران را ندیـدی که مردنـد گفتم: پس زاد و راحله تو کجا است؟ فرمود: زادی تقوای و راحلتی رجلای و قصدی مولای.

یعنی زاد و توشه من تقوا و راحله (مـال سواری) من پاهـایم و مقصودم پروردگـار من است. گفتم: من غـذا و طعامی با تو نمی بینم؟ فرمود: ای پیرمرد آیا جا دارد که کسی تو را دعوت کند و تو از خانه خود غذا ببری؟! گفتم: نه، فرمود: آن کسی که مرا دعوت کرده ضامن خوردنی و آشامیدنی من است.

در آن اثناء که ما مشـغول گفتگو بودیم ناگاه دیدم جوانی زیبا و خوش صورت که لباسهای سفیدی پوشیده بود با آن کودك معانقه وسلام کرد.من نزد آن جوان نیك صورت

رفتم وگفتم:تو را به حق آن کسی که تو را بدین نیکوئی خلق کرده این کودك کیست؟ گفت: او را نمی شناسی وی علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب است.

من آن جوان را رها کردم و نزد کودك آمـدم، گفتم: تو را به حق پدرانت قسم می دهم که بگوئی این جوان کیست؟ فرمود: این برادرم خضر است که همه روزه نزد ما می آید و بر ما سلام می کند.(۱)

۷- ارشاد و هدایت امام زین العابدین:

شیخ مفید می نگارد: شخصـی از اهل بیت حضـرت زین العابدین به حضور آن حضرت آمد و به آن بزرگوار ناسزا گفت ولی آن حضرت در جوابش چیزی

۱- همان قبلی ص ۲۷

نفرمود. موقعی که آن شـخص رفت زین العابـدین متوجه اهل مجلس شد و فرمود: شـنیدید که این مرد به من چه گفت اکنون من دوست دارم که همه با هم نزد او رویم و من جواب ناسـزاهای او را بگویم؟ حضار مجلس گفتند: مانعی ندارد، ما هم مایل بودیم که شـما جواب او را می دادی. حضـرت زین العابدین نعلین های خود را پوشـید و حرکت کرد، پس از حرکت این آیه شریفه را تلاوت می فرمود: { وَ الْکاظِمینَ الْغَیْظَ وَ الْعافینَ عَنِ النّاسِ وَ اللّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنینَ}

راوی می گویـد، وقتی آن حضـرت این آیه را تلاوت فرمود: ما فهمیـدم که آن بزرگوار به آن شـخص بدگوئی نخواهد کرد. همین که نزدیک منزل آن مرد رسـیدیم امام وی را صدا زد و فرمود: بگوئید: علی بن الحسـین آمده. وقتی آن شخص دریافت که حضـرت زین العابـدین آمـده گمـان کرد آن بزرگوار در صـدد انتقـام است لـذا خود را برای دفاع آماده نمود!! موقعی که چشم امـام به وی افتـاد فرمود: ای برادر! تو نزد من آمـدی و چنین چنان گفتی اگر این سـخنانی را که گفتی درباره من صـدق کند از خدا می خواهم که مرا بیامرزد!! اگر آنچه که به من نسبت دادی در وجود من نباشد خدا تو را بیامرزد!!

روای می گوید: همینکه آن شـخص این سخنان را از امام زین العابدین شنید دیدگان آن بزرگوار را بوسید و گفت: آنچه که من درباره شما گفتم در وجود تو نیست بلکه من خودم به گفته هایم سزاوارترم.

صاحب کشف الغمه می نگارد: در یکی از روزها که حضـرت علی بن الحسـین از مسجد خارج شده بود شخصی آن بزرگوار را ملاقات کرد و به آن حضرت ناسزا گفت. غلامان زین العابدین در نظر گرفتند که وی را ادب کنند، ولی آن حضرت اجازه نداد. آن گاه خود بزرگوار متوجه آن شخص شد و فرمود:

آن امور (و صفات نیکوئی) که از ما از نظر تو مخفی و پوشیده می باشد بیشتر از آن است که تو بدانی.آیا حاجتی داری که ما آن را روا کنیم؟ آن مرد از این محبت شرمسار شد. زین العابدین عبای مشکی که بدوش مبارك داشت به وی عطا کرد و دستور داد تا مبلغ هزار (۱۰۰۰) درهم به او دادند. بعد از این جریان هر وقت آن شخص حضرت زین العابدین را می دید می گفت: گواهی می دهم که تو فرزند رسول خدائی.

ابن شهر آشوب در کتاب مناقب از ابراهیم ادهم نقل می کند که گفت: (در بیابان باحضرت علی بن الحسین مصادف شدم و به آن حضرت عرض کردم: تو را به حق پدرانت قسم می دهم که بگوئی چگونه این بیابانها را بدون زاد و توشه طی می نمائی؟ فرمود: من این بیابانها را بزاد و توشه ای که چهار چیز است طی می کنم، گفتم: آن چهار چیز کدامند؟ فرمود:

۱. من همه دنیا را مملکت خدا می دانم.

۲. من کلیه خلق را بنده و عیال خدا می دانم.

۳. من وسیله رزق و روزی را بدست (قدرت) خدا می دانم.

۴. من حکومت و قضاوت خدا را در کلیه زمین نافذ و ممضا میدانم.

گفتم: ای زین العابدین! عجب زاد و توشه خوبی داری تو با این زاد و توشه بیابانهای آخرت را نیز طی می کنی تا چه برسد به بیابانهای دنیا. (۱)

۸- بخشش و سخاوت امام زین العابدین:

محدث قمی در کتاب منتهی الامال می نویسد: حضرت زین العابدین در

ص: ۱۶۹

۱- همان قبلی ص ۳۰

شبهای تاریک انبانی را که حاوی کیسه های دینار و درهم بود بـدوش خود می گرفت و برای فقراء میبرد. چه بسا بود که غـذا یا هیزم می گرفت و برای فقراء می برد. ولی برای اینکه آن حضرت را نشناسند صورت خود را می پوشانید.

موقعی که حضـرت امـام زین العابـدین از دنیـا رحلت کرد و آن بخشـش و عطاهـا از فقراء قطع شـد دریافتنـد آن شخصـی که پرستار آنان بود حضرت زین العابدین بوده!!

وقتی زین العابـدین از دنیـا رفت و جسـد مبـارکش را برهنه نموده در مغسل (محل غسل دادن) نهادنـد دیدنـد پشت نازنین آن حضرت بجهت بدوش گرفتن انبان و آذوقه بردن برای فقراء نظیر زانوی شتر پینه بسته بود!!

صدوق در کتاب علل الشـرایع می نویسد: زهری در یکی از شـبهای خیلی سـرد با حضرت زین العابدین مصادف شد، دید آن حضرت مقداری آرد و هیزم بدوش گرفته و می رود.

زهری گفت: یا بن رسول الله اینها چیست که بدوش گرفته ای؟ فرمود: من عزم سفری دارم، اینها زاد و توشه ای است که برای سفر می برم تـا در مکـان محفوظی بگـذارم. زهری گفت: اجـازه میـدهی تـا این غلام من آنها را حمل کنـد؟ فرمود: نه گفت: خـودم آنهـا را برمی دارم؟ فرمـود: نـه، مـن خـودم را از این بالاـتر نمی دانم که چیزی را که مرا در سـفر نجـات می دهـد و به نیکوئی به مقصـد می رسانـد حمل نمایم. تو را به خدا قسم می دهم که دنبال کار خود برو و مرا واگذار. زهری برگشت، پس از چنـد روز آن حضـرت را ملاقـات کرد و گفت: یابن رسول الله! من اثری از آن سـفری که فرمودی ندیـدم؟ فرمود: این طور نیست که تو گمان میکنی، آن سفر سفر موت است که من خودم را برای آن آماده

ص: ۱۷۰

مینمایم.

ابن شـهر آشوب در کتاب مناقب از صادق آل محمد روایت می کنند که فرمود: آن روزی که حضـرت علی بن الحسین روزه می گرفت دستور می داد تا گوسفندی را ذبح می کردند، اعضای آن را قطعه قطعه می نمودند و طبخ می کردند.

وقتی شب می شد آن حضـرت در حالی که روزه بود بالای دیگهای غذا می آمد و بوی چربی غذا را استشمام می کرد. آنگاه می فرمود:کاسه ها را می آوردند و پر از غذا می کردند و برای قبیله فلان و فلان می بردند تا اینکه همه دیگهای غذا تمام می شد. بعد از آن یک مقدار نان و خرما می آوردند تا آن بزرگوار با آنها افطار می کرد!!

صاحب کشف الغمه می نویسـد: عـده ای مهمان حضـرت امام زین العابـدین بودنـد یکی از خدمتگذاران آن حضـرت رفت و سیخ کبابی را از تنور خارج کرد که به آن بزرگوار تقدیم نماید، سیخ کباب از دستش بر سر یکی از کودکان آن حضرت که در زیر نردبان بود افتاد و او را کشت. آن غلام همچنان در حال اضـطراب و تحیر مانـد ولی حضـرت امام زین العابـدین به وی فرمود:أنت حرٌّ یعنی تو را در راه خدا آزاد نمودم زیرا تو این عمل را عمداً انجام ندادی. آن گاه دستور فرمود تا آن کودک را به خاک سپردند.

محـدث قمی می نگارد: حضـرت زین العابدین کفیل صد (۱۰۰) خـانوار از فقرای مـدینه بود خیلی مایل بود که: یتیمان، مردم نابینا، اشـخاص عاجز و زمین گیر و مسـکینان که راه چاره ای نداشـتند بر سـر سفره غذای آن بزرگوار حاضر شوند. موقعی که حاضـر می شدنـد، زین العابـدین بـدست مبارک خود به ایشان غـذا می داد. هر کـدام از آنان که عیال وار بودنـد برای اهل و عیالشان هم غذا

می فرستاد. هیچ غذایی میل نمی کرد مگر اینکه نظیر آن را صدقه می داد.

همین که تاریکی شب جهان را فرا می گرفت و چشم خلایق به خواب می رفت حضـرت زین العابدین بلند می شد و آنچه که از قوت و غـذای اهل خانه اش زیاد آمـده بود در انبانی جای می داد و بـدوش مبارک خود می گرفت صورت مقدس خود را می پوشانیـد، آن غـذاها را می آورد و به فقراء مـدینه تقسـیم می کرد. چه بسا می شد که فقراء بر در خانه های خود در انتظار آن بزرگوار بودند، وقتی چشمشان به آن حضرت می افتاد به یکدیگر می گفتند: صاحب انبان رسید.

از کتاب ربیع الابرار زمخشری که یکی ازعلماء و نویسندگان اهل تسنن به شمار می رود نقل شده موقعی که یزید ابن معاویه مسلم بن عقبه (بضم عین و سکون قاف) را برای قتل و غارت مـدینه طیبه فرستاد حضـرت امام زین العابدین تعداد چهارصـد (۴۰۰) زن را که دارای فرزنـدان زیـادی بودنـد با فرزنـدان وحشم ایشان کفالت نمود و آنان را جزء اهل و عیال خود قرار داد. خورد و خوراک همه آن افراد را داد تا آن موقعی که لشگر مسلم بن عقبه از مدینه منوره خارج شدند.

یکی از آن زنـان می گویـد: به خـدا قسم در کنار پـدر و مادرم یک چنین زنـدگانی خوب و با آرامشـی که در جوار این مرد شریف (یعنی زین العابدین) کردم بخود ندیدم!!

ابن شـهر آشوب در کتـاب منـاقب می نگارد یکی از کنیزان حضـرت زین العابـدین آب بر سـر آن بزرگوار می ریخت در آن حینی که آب می ریخت خوابش ربود، ابریق از دسـتش افتاد و سر آن حضرت را شکست زین العابدین خود را بلند نمود و به آن کنیزک نگاهی کرد!! کنیز گفت: خدا می فرماید: والکاظمین

الغیظ، امام فرمود: من هم غیظ و غضب خود را فرو بردم کنیز گفت: والعافین عن الناس امام فرمود: خدا تو را عفو فرماید، کنیز گفت: والله یحب المحسنین امام فرمود: برو! من تو را برای رضای خدا آزاد کردم!!

نیز در کتاب سابق الذکر می نویسد: یکی ازکنیزان امام زین العابدین کاسه ای را که غذا در آن بود شکست و رنگ صورتش زرد شد!! حضرت زین العابدین فرمود: (ناراحت مباش برو که من تو را در راه خدا آزاد نمودم.(۱)

۹- تواضع و فروتنی امام زین العابدین:

صدوق از صادق آل محمد روایت می کند که می فرمود: حضرت زین العابدین با افرادی که آن بزرگوار را نمی شناختند مسافرت می کرد و با رفقای خود شرط می کرد که خدمت و امور مسافرتی آنان از قبیل پختن غذا، تهیه آب، مهیا کردن هیزم و... به عهده آن حضرت باشد. در یکی از مسافرتها که آن بزرگوار با گروهی به سفر رفت یکی از ایشان آن حضرت را شناخت لذا به همسفر آن گفت:

این مرد را که همسفر شما است می شناسید؟ گفتند، نه گفت: این آقا حضرت علی بن الحسین است!! موقعی که همسفران این موضوع را شنیدند همگی از جای برجستند، دست و پای حضرت زین العابدین را بوسیدند و گفتند: یابن رسول الله این عمل تو باعث می شود که اگر ما به جهت اینکه شما را نمی شناختیم و به شما جسارتی می کردیم مستوجب آتش دوزخ و ابدالدهر هلاک شویم، چه چیزی شما را بدین عمل وادار کرد؟! حضرت زین العابدین در جواب

۱- همان قبلی ص ۳۵

فرمود: من یک وقت با جماعتی که مرا می شناختند به سفر رفتم، ایشان به جهت خوشنود کردن پیغمبر خدا

بیش از آن که من سزاوار باشم مرا احترام کردند. چون احتمال می دادم شما هم نسبت به همین، همان طور رفتار نمایید لذا دوست داشتم که مرا نشناسید.

ابن شهر آشوب در کتاب مناقب می نویسد موقعی که ماه رمضان فرا می رسید حضرت امام زین العابدین خطای غلامان خود را یادداشت می کرد، همین که آخرین شب ماه رمضان می شد ایشان را می خواست و صفحه یادداشت را حاضر می کرد و می فرمود: ای فلان! تو این عمل را انجام دادی و من تو را اذیت نکردم، جمیع غلامان آن بزرگوار به خطای خود اعتراف می کردند! آنگاه زین العابدین در میان غلامان می ایستاد و به آنان می فرمود: همه با صدای بلند بگویید: یا علی بن الحسین! خدای تو نیز همه اعمال تو را شماره کرده همین طور که تو کارهای ما را شماره کردی نزد خدا کتابی است که به حق نطق می کند و هیچ گناه صغیره و کبیره ای را واگذار نخواهد کرد. ای علی بن الحسین یاد آن روز بیا که با ذلت در مقابل خدای خویش خواهی ماند. آن خدائی که به قدر ذره المثقال ظلم نمی کند، ای علی بن احسین! پس تو ما را عفو کن و از ما بگذر تا خدا نیز از تو بگذرد چنان که در قرآن می فرماید: لازم است که عفو و گذشت کنید. آیا دوست ندارید که خدا شما رابیامرزد؟! آنگاه آن حضرت پس از این گفتگوها گریه و ضجه می کرد!!(۱)

۱- همان قبلی ص ۳۷

۱۰– پند و اندرز امام زین العابدین:

در کتاب جامع الاخبار می نویسد: مردی به حضور حضرت علی بن الحسین مشرف شد وگفت: من مرد گنه کاری هستم، نمی توانم از گناه خودداری نمایم. مرا موعظه کن حضرت امام زین العابدین فرمود:

پنج عمل را انجام بده آن گاه هر گناهی که می خواهی بکن

اول: رزق خدا را مخور و هر گناهی که می خواهی بکن.

دوم: از ولایت خدا خارج شود و هر معصیتی را که می خواهی انجام بده.

سوم: در یک موضعی معصیت کن که خدا تو را نبیند آنگاه هر گناهی را که مایلی بکن.

چهارم: موقعی که ملك الموت برای قبض روح نزد تو آمد او را از خود دور کن و هر معصیتی که می خواهی انجام بده.

پنجم: وقتی مالك جهنم خواست تو را داخل آتش کند داخل مشو و هر گناهی که می خواهی بکن.

در کتاب کشف الغمه از باقرآل محمد روایت می کندکه فرمود: پدرم امام زین العابدین مرا بدین کلمات توصیه می فرمود: پسر جان! با پنج دسته از مردم رفاقت مکن و با ایشان سخن مگو. من در بین راه به پدرم گفتم:

این پنج دسته ای که فرمود چه کسانی هستند فرمود:

۱. هرگز با شخص فاسق رفاقت منمای!! زیرا که وی تو را به یک خوراك یا یک لقمه غذا یا کمتر از اینها خواهد فروخت گفتم: پدرجان! معنی کمتر از اینها چیست؟ فرمود: تو را به طمع لقمه می فروشد ولی به آن نخواهد رسید.

۲. گفتم: دسته دوم کیانند؟ فرمود: با شخص بخیل هم دوستی و رفاقت

منمای!! زیرا در آن موقعی که تو نهایت احتیاج را به وی پیدا کنی تو را از مال خود محروم می نماید.

۳. گفتم: دسته سوم چه افرادی هستند؟

فرمود: با شخصی دروغ گو هم رفاقت مکن!! زیرا که وی نظیر سراب است که چیز دور را به تو نزدیک و چیز نزدیک را به تو دور خواهد کرد. معنی کلمه سراب این است که آفتاب در نیمه روز بر زمین مستوی و صاف بتابد و آن زمین نظیر آب موج بزند، کسی از دور نگاه می کند گمان می نماید آب است ولی موقعی که نزدیک می رود می بیند آب نیست!!

۴. گفتم: دسته چهارم کیانند؟ فرمود: شخص احمق زیرا وقتی که وی بخواهد به تو نفعی برساند به جهت احمق و نادانی که دارد تو را دچار ضرر خواهد کرد.

۵. گفتم پدر جان! دسته پنجم چه اشخاصی هستند فرمود:کسی که قطع رحم می کند با این گونه افرادی دوستی و رفاقت منمای! زیرا که من ایشان را در سه موضوع از کتاب خدا قرآن ملعون یافتم.

محدث قمی در کتاب منتهی الامال ندبه ای از حضرت امام زین العابدین نقل می کند که ما چند جمله ای از آن را می نگاریم. از روی عبرت به امت های سابقه و مردم قرنهای گذشته و پادشاهان ستمکش و سرکش نظر کن و ببین که حوادث روزگار چگونه ریشه وجود ایشان را از بیخ بر کند مرگ آنان را فانی و نابود کرد، آثار ایشان از دنیا محو گردید. در دنیا به چیزی از آنان جز اخبار و شرح حالشان

به یادگار باقی نمانده!!(۱)

۱۱- گریه زین العابدین در عزای پدر بزرگوارش:

ابن شهر آشوب در کتاب مناقب از صادق آل محمد روایت می کند که فرمود: حضرت زین العابدین مدت بیست سال و به قولی چهل سال در عزای پدر بزرگوارش امام حسین گریه کرد. وقتی غذا برای آن حضرت می آوردند گریان می شد، موقعی که آب نزد آن بزرگوار می آوردند آنقدر می گریست که آن آب را مضاعف (یعنی دو برابر) می کرد. یکی از غلامان زین العابدین به آن حضرت گفت: یا بن رسول الله من می ترسم که شما خود را از گریه هلاک کنی؟! فرمود: من غم و اندوه خود را به خدا شکایت می کنم، من از (لطف و مرحمت) خدا چیزهائی می دانم که شما نمی دانید. بعد از این گفتگو ها فرمود: هر وقت تشنگی فرزندان فاطمه را به خاطر میاورم گریه راه گلوی مرا می گیرد. طبق روایت دیگری فرمود: چگونه گریه نکنم در صورتی که پدرم را از آبی که همه وحشیان و درندگان از آن میاشامند ممنوع نمودند و آن حضرت را با لب تشنه شهید کردند!!

نیز ابن شهر آشوب می نگارد. یکی از آزاد شدگان حضرت زین العابدین به آن حضرت گفت: آیا وقت آن نشده که گریه تو به پایان رسد؟! حضرت فرمود: یعقوب پیغمبر دارای دوازده پسر بود یکی از فرزندان او (یعنی حضرت یوسف) ناپدید شد، با اینکه حضرت یعقوب می دانست فرزندش زنده است آنقدر گریه کرد که چشمان مبارک سفید و از شدت غم و اندوه پشت

۱- همان قبلی ص ۴۳

مقدسش خم گردید!! چگونه غم و اندوه من به پایان خواهد رسید در صورتی خود دیدم پدرم، برادرانم، عموهایم و هفده نفر از خویشانم را در اطرافم شهید کردند وسر بریدند!!

صدوق در کتاب خصال باب خصال پنجگانه از صادق آل محمد روایت می کند که فرمود: افرادی که در این عالم زیاد گریه کردند پنج نفر بودند: ۱. حضرت آدم ۲ . حضرت یعقوب

۳. حضرت یوسف ۴.فاطمه زهرا دختر حضرت محمد ۵. حضرت علی بن الحسین.

اما آدم: آنقدر از فراق بهشت گریه کرد که اثر گریه در گونه های صورتش باقی ماند.

اما یعقوب: آنقدر از فراق یوسف گریه کرد که چشمان خود را از دست داد.

اما یوسف: آنقدر از فراق پدرش یعقوب گریست که اهل زندان از گریه آن حضرت متاذی شدند، لذا به حضرت یوسف گفتند: یا روز گریه کن و شب آرام باش و یا شب گریان باش و روز ساکت باش!

اما فاطمه: آن قدر از برای رسول خدا گریست که اهل مدینه از گریه آن بانو متاذی گردیدند، لذا به آن حضرت گفتند: تو ما را به وسیله زیاد گریستن اذیت می کنی از این نظر بود که فاطمه اطهر از مدینه به جانب قبرهای شهداء خارج می شد و پس از گریه فراوانی به سوی مدینه مراجعت می نمود. اما علی بن الحسین مدت بیست یا چهل سال در مصیبت حسین گریه کرد، هیچ غذائی را نزد آن بزرگوار نمی نهادند مگر اینکه گریان می شد. (۱)

۱- همان قبلی ص ۴۵

۱۲– اصحاب و یاران امام زین العابدین:

اشاره

اسامی تعداد زیادی از مؤمنان، شیعیان و محبان اهل بیت علیه السّلام در زمره اصحاب و یاران امام زین العابدین علیه السّلام آمده است که در این جا به نام برخی از آنان اشاره می گردد:جابر بن عبدالله انصاری. عامر بن واثله کنانی. سعید بن مسیّب. سعید بن جهان کنانی. عید بن جبیر. محمد بن جبیر. ابو خالد کابلی. قاسم بن عوف. اسماعیل بن عبدالله بن جعفر. ابراهیم بن محمد حنفیه. حسن بن محمد حنفیه. حبیب بن ابی ثابت. ابو حمزه ثمالی. فرات بن أحنف. جابر بن محمد بن ابی بکر. ایوب بن حسن. علی بن رافع.. ابو محمدقرشی. ضحاك بن مزاحم. طاوس بن کیسان. حمید بن موسی. أبان بن تغلب. سدیر بن حکیم.. قیس بن رمانه. همام بن غالب (مشهور به فرزدق شاعر). عبدالله برقی. یحیی بن ام طویل.

زمامداران معاصر امام زین العابدین:

امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام (۴۰–۳۵ ق.). امام حسن مجتبی علیه السّلام (۴۱–۴۰ ق.). معاویه بن ابی سفیان (۶۰–۳۵ ق.). یزید بن معاویه (۶۴–۶۰ ق.). معاویه بن یزید (۶۴–۶۴ ق.).عبدالله بن زبیر (۷۳–۶۴ ق.). مروان بن حکم (۶۵–۶۴ ق.).عبدالملک بن مروان (۸۶–۶۵ ق.). ولید بن عبدالملک (۹۶–۸۶ ق.).

از میان زمامداران فوق، ردیف های اول و دوم از خاندان بنی هاشم، سوم، چهارم و پنجم از خاندان بنی امیه و از تیره ابوسفیان، ششم از آل زبیر و هفتم، هشتم و نهم از خاندان بنی امیه و از تیره حکم بن عاص هستند.

از میان آنان امام علی بن ابی طالب علیه السّلام دادگرترین و شایسته ترین فردی بود که پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به زمامداری مردم رسید.

زمامداریِ کوتاه مدت وی

ص: ۱۷۹

الگو و سرمشق همه حکومت های صالحی است که پس از او پدید آمده و یا در آینده محقق می گردند.(۱)

رویدادهای مهم:

۱. وفات شهربانو، مادر امام زین العابدین علیه السّلام به هنگام تولد آن حضرت، در سال ۳۸ هجری.

۲. شهادت امام علی علیه السّلام در دو سالگی و شهادت امام حسن مجتبی علیه السّلام در سیزده سالگیِ امام سجادعلیه السّلام.

۳. همراهیِ امام زین العابدین علیه السّـلام با پدرش، امام حسین علیه السّلام، در عدم بیعت با یزید بن معاویه و حرکت اعتراض آمیز از مدینه به مکه، در رجب سال ۶۰ هجری.

۴. همراهیِ امام سجاد علیه السّلام با کاروان حسینی در حرکت از مکه به کربلا، در ذی حجه سال ۶۰ هجری.

۵. حضور امام زین العابدین علیه السّلام در نهضت خونین کربلا، در سن ۲۳ سالگی.

۶. ابتلای امام زین العابدین علیه السّلام به بیماریِ شدید، در روز عاشورا، و عدم تواناییِ جهاد در راه خدا.

۷. تحمل مصیبت شهادت امام حسین علیه السّلام و یاران و اصحابش، از سوی امام سجادعلیه السّلام در روز عاشورا.

۸. جنایت های لشکریان یزید در جدا کردن سرها از بدن شهدا و بر نیزه

۱- سید تقی واردی، کتاب " خاندان عصمت علیهم السلام، زندگینامه امام زین العابدین علیه السّلام، Apr ۱۵, ۲۰۰۹

کردن آنهـا، اسب دوانی بر بـدن هـای شـهدا و غارت و آتش زدن خیمه ها پس از شـهادت امام حسـین علیه السّلام در عصـر عاشورا.

۹. آغاز اسارت امام سجادعلیه السّلام و سایر بازماندگان قافله حسینی به دست لشکریان عمر بن سعد از عصر عاشورا.

۱۰. تحمل سختی ها و مشقت های امام زین العابدین علیه السّلام و دیگر بازماندگان در اسارت، کوفه و شام.

۱۱. خطبه خواندن امام سجادعلیه السّلام برای اهالی کوفه،در حالی که درغل وزنجیر واسارت دشمنان بود.

۱۲. خطبه خواندن امام سجاد((علیه السّلام). در مجلس بزرگ مسجد امویِ شام، در حضور یزید و تأثیر شگفت آن بر شامیان.

۱۳. بازگشت امام سجادعلیه السّلام به همراه سایر بازماندگان نهضت کربلا از اسارت کوفه و شام به مدینه الرسول.

۱۴. حزن شدید و گریه های طولانیِ امام سجادعلیه السّلام در مصیبت شهادت امام حسین و اهل بیت آن حضرت.

۱۵. قیام مردم مـدینه بر ضـد یزید بن معاویه و اخراج بنی امیه از این شـهر و وقوع نبردی خونین در این واقعه (معروف به واقعه حره)، در سال ۶۳ هجری.

۱۶. شکست مقاومت اهالیِ مدینه در برابر لشکریان شام، و کشتار فجیع سپاهیان یزید به سرکردگیِ مسلم بن عقبه، در مدینه، و محفوظ و مصون ماندن امام زین العابدین علیه السّلام و خانواده او از این کشتار.

۱۷. قیام عبدالله بن زبیر در مکه بر ضد بنی امیه و تصـرف حجاز (مکه و مدینه) و برخی از سـرزمین های اسـلامی، در سال ۶۴ هجری.

ص: ۱۸۱

۱۸. فشار و سخت گیریِ آل زبیر بر خاندان امیرالمؤمنین و اهل بیت(علیهم السلام) .

۱۹. قیام مختار بن ابی عبیده ثقفی، در کوفه، بر ضد بنی امیه برای خونخواهی از قاتلان امام حسین علیه السّلام.

۲۰. مجازات قاتلان امام حسین علیه السّلام توسط مختار بن ابی عبیده و شادمانیِ امام زین العابدین علیه السّلام و سایر اهل بیت(علیهم السلام) از کردار مختار.

۲۱. شهادت امام زین العابدین علیه السّلام، در دوازدهم (یا ۱۸ و یا ۲۵) محرم سال ۹۵ هجری، به وسیله زهری که ولید بن عبدالملک به آن حضرت خورانیده بود.

۲۲. به خاک سپردن بدن مطهر امام زین العابدین علیه السّلام ، در قبرستان بقیع، در جوار قبر عمویش، حضرت امام حسن مجتبی علیه السّلام، زیر قبه مقبره عباس بن عبدالمطلب. (۱)

۱۲- فضائل حضرت امام زین العابدین علیه السّلام

امام زین العابدین علیه السّلام چهارمین امام است

از ائمه اهل بیت و در علم و زهد و عبادت و سخا و کرم و عفو و بزرگواری و سایر سجایای رفیعه جانشین پدر بزرگوار خویش. آن حضرت بهنگام وضو گرفتن رنگش به زردی می گرائید. در این باره از حضرتش پرسیدند فرمود: نمی بینید در حضور چه کسی می ایستم؟ از آن حضرت حکایت کنند که در شبانه روزی هزار رکعت نماز می گذارد.

ابن محمد از زهری نقل کند که: عبدالملک بن مروان، امام زین العابدین را با

۱- سید تقی واردی، کتاب " خاندان عصمت علیهم السلام، زندگینامه امام زین العابدین علیه السّلام، Apr ۱۵, ۲۰۰۹

بندهای گران و نگاهبانان از مدینه حمل نمود. زهری برای وداع به حضور آن حضرت رفت و بگریست و گفت: دوست دارم من به جای تو بودم. فرمود: آیا گمان میبری این مرا سخت آید، اگر بخواهم نیست. چیزی هست، آن است که عذاب خدای را فریاد من می دهد. سپس پاهای خود را از زنجیر و دستهای خود را از غل بیرون آورد. آنگاه فرمود دو روز از مدینه با آنها می روم. روز سوم که آمد هنگام طلوع فجر از آنها ناپیدا گشت مستحفظین او را هر چند جویا شدند نیافتند.

زهری گفت نزد عبدالملک رفتم، مرا از وی بپرسید او را آگاه ساختم گفت: روز ناپیدائیش از مستحفظین نزد من آمد. بر من وارد شد، پس گفت: من و تو چه کاره ئیم، گفتم پیش من بمان، گفت: دوست ندارم. آنگاه از نزد من خارج شد قسم به خدای دل من پر شد از ترس او. و از همان دم عبدالملک نامه یی به حجاج نوشت که از ریختن خون اولاد عبدالمطلب خودداری کند او را نیز امر کرد که این موضوع پوشیده باشد.

امام زین العابدین این راز را کشف کرد و نامه به عبدالملک نوشت که تو در فلان روز، نامه سری در باره ما اولاد عبدالمطلب به حجاج نوشتی و چنان و چنین دستور دادی و خدای تعالی را این کار تو خوش آمد. وی دید درست تاریخش مطابق تاریخ نامه ایست که خود به حجاج نوشته. و رفتن غلام آن حضرت نزد او، و رفتن رسول او نزد حجاج موافق بود. عبدالملک دانست که امام زین العابدین بنور مکاشفه نامه او را دانسته. و این موضوع را پوشیده می داشت. عبدالملک بار شتر آن حضرت درهم را با مقداری کالا همراه غلامش تقدیم کرد و از آن حضرت مسئلت دعای خیر نمود.

ص: ۱۸۳

امام زین العابدین علیه السّلام مردی بزرگ بخشایش و با حیاء و سخا و کرم و بزرگی و عفو و اغماض بود، تا آنجا که مردی او را بد گفت: امام از روی تغافل فرمود، آن مرد گفت: ترا می گویم. امام فرمود و از تو اعتراض می کنم. اشاره به آیه کریمه {خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلِينَ} فرمود شتران سرخ موی مرا به اندازه نصیب من از ذلت مسرور نمی سازد.

۱۳- شهادت امام زین العابدین علیه السّلام

آن حضرت در سن پنجاه و هفت یا هشت سالی به سال نود و نه و بقولی دوازدهم محرم سال نود و چهار وفات یافت. از عمر شریفش دو سال در خدمت جدش علی ده سال با عمش حسن و پازده سال را با پدر بزرگوارش حسین برگذار فرموده بود صلوات الله و سلام علیهم اجمعین. گویند آن حضرت را ولید بن عبدالملك سم داد، و در بقیع پیش عمش حسن، دفن گردید.

از حضرت یازده پسر و چهار دختر بماند. (۱)

ص: ۱۸۴

۱- صواعق صفحه ۱۲۲/۱۲۳ و نورالابصار ۱۳۹/۱۴۰

فصل سوم: امام محمد الباقرعلیه السّلام سومین ستاره درخشان امامت در بقیع

۱- حسب و نسب امام محمد باقر:

حسب و نسب حضرت امام محمد باقر از طرف پدری بدین قرار است؛ محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف. حسب و نسب آن حضرت از طرف مادری بدین قرار است: محمد بن فاطمه بنت الحسن بن علی بن ابیطالب بن عبدالمطلب ابن هاشم بن عبد مناف.

شرح حال پدر حضرت امام محمد باقر یعنی حضرت امام زین العابدین را در فصل دوم نوشتیم. مادر آن بزرگوار فاطمه بنت حضرت امام حسن مجتبی است. نام این بانو فاطمه کنیه وی ام عبدالله و ام الحسن بوده. این بانوی معظمه والده حضرت امام محمد باقر و عبدالله باقر است.

حضرت امام محمد باقر علیه السّلام علوی است که از علویین و فاطمی است که از فاطمیین و ازحضرت حسنین بوجود آمده. در کتاب دعوات راوندی از صادق آل محمد؛ روایت می کند که از آن بزرگوار در باره مادر امام محمد باقر فرموده: جده ام ام عبدالله صدیقه ای بود که در میان آل حسن زنی نظیر او نبود.

محمد بن یعقوب کلینی در کتاب اصول کافی از باقر آل محمد؛ روایت می کند که فرموده: مادر من پای دیواری نشسته بود آن دیوار شکست خورد و نزدیک بود بر سر آن بانو خراب شود وی به دست خود اشاره کرد و گفت: خدا

را به حق مصطفی صلی الله علیه وآله قسم می دهم که به تو اجازه سقوط ندهد تا من از اینجا برخیزم. آن دیوار همچنان در هوا معلق شد تا مادرم برخاست آنگاه آن دیوار سقوط کرد. پس از این جریان بود که پدرم علی بن الحسین (بشکرانه دفع این بلا) مبلغ صد (۱۰۰) اشرفی برای آن بانوی بزرگوار صدقه داد. گرچه در قرآن مجید در سوره مبارکه مؤمنون، (آیه /۱۰۳) راجع به حسب و نسب می فرماید: موقعی که در صور دمیده شود حسب و نسبی در میان مردم نخواهد بود (یعنی ارزشی نخواهدداشت). ولی در عین حال حسب و نسب حضرت امام محمد باقر که به رسول عظیم الشأن اسلام و علی بن ابیطالب منتهی می شود ارزش قابل توجهی دارد.

لذا پیغمبر اکرم چنانکه که در تفسیر مجمع البیان در ذیل آیه سابق الذکر روایت می کند می فرماید: «کل حسب و نسب منقطع یوم القیامه الاحسبی و نسبی» یعنی هر حسب و نسبی در روز قیامت منقطع می شود غیر حسب و نسب من. انصافاً حسب و نسبی که دارای شخصیت خدا پرستی باشد جای دارد که انسان به آن فخریه کند، زیرا شخصیتی از این شخصیت برای بشر بالاتر نخواهد بود.

لذا حضرت عیسی بن مریم چنانکه خدای علیم در سوره مبارکه(مریم، آیه/ ۳۲) از قول آن بزرگوار نقل می کند، می فرماید: من بنده خدا هستم. و نیز افراد نمازگذار در هر تشهدی که در نماز می خوانند راجع به شخصیت حضرت محمد بن عبدالله می گویند: شهادت می دهم که محمد بنده خدا است.

بدین لحاظ است که پیامبر اکرم اسلام چنانکه در کتاب عیون الاخبار الرضا روایت می کند می فرماید: «أنا بن ذبیحین» یعنی من پسر دو قربانی هستم. منظور

ص: ۱۸۶

از آن دو قربانی یکی حضرت اسماعیل ذبیح الله فرزند ابراهیم خلیل الله و دیگری حضرت عبدالله پدر بزرگوار حضرت رسول اکرم است که در شرح قربانی شدن ایشان در جای خود نگاشته شده.

پیغمبر خدا از این جهت به این بزرگوار فخریه می کند که قربانی شدن ایشان یک نوع عبادت بلکه بزرگترین عبادات به شمار می رود. حضرت حسین بن علی علیه السّلام در روز عاشورا می فرماید:

أنا بنُ عَلِی الطُّهرِ مِن آلِ هاشم کفَانی بهذا مَفخَراً حِینَ أفخَرُ یعنی من پسر آن علی پاک و پاکیزه هستم که از آل هاشم است وقتی که بخواهم افتخار کنم همین افتخار مرا کفایت می کند. حسب و نسب حضرت باقر العلوم از طرف پدری به حضرت علی بن ابیطالب منتهی می شود و از جهتی به پیغمبر اکرم و فاطمه اطهر منتهی می گردد. گرچه بعضی از مخالفین یعنی اهل تسنن می گویند: اولاد دختر از فرزندان خود انسان به شمار نمی رود ولی این عقیده قرآن مجید و پیامبر اسلام تکذیب نموده اند. یعنی قرآن کریم و حضرت رسول اکرم می فرماید: فرزند دختر هم فرزند خود انسان به شمار می رود. ما اکنون نظریه علما و بزرگان اهل تسنن را از نظر خوانندگان عزیز می گذرانیم.

ابن ابی الحدید که یکی از علمای اهل تسنن به شمار می رود چنانکه که ناسخ التواریخ و دیگران نقل می کنند؛ می نگارد: اگر بگویند: حسن و حسین پسران پیغمبر خدایند می گویم: آری. زیرا منظور خدای علیم از کلمه : ابنائنا در (آیه /۵۴ سوره آل عمران) که آیه مباهله باشد حسن و حسین است.

نیز از مفردات طبرانی و تاریخ خطیب از جابر از پیامبر اکرم روایت می کند که فرمود: خدای توانا فرزندان هر پیغمبری را از صلب او قرار داد ولی فرزندان

مرا از صلب من و صلب علی بن ابیطالب قرار داد. فرزند هر مادری به پدارنشان نسب داده می شود مگر فرزندان فاطمه که من پدر ایشان هستم.

پس بنابراین حسب و نسب امامان مذهب مقدس شیعه که حضرت باقر العلوم یکی از ایشان است از همه مردم افضل و بالاتر است حتی از عموم انبیاء، زیرا هیچ یک از ایشان دارای یک چنین حسب و نسبی نبوده اند.

۲- تاریخ ولادت امام محمد باقر:

حضرت باقر العلوم علیه السّلام روز جمعه، بقولی روز شنبه بقولی روز دوشبه.روز اول ماه رجب، بقولی روز بیست و دوم آن طبق روایتی سوم ماه صفر. سنه پنجاه و هفتم هجری وبنا به روایتی دیگرسنه پنجاه هشتم. در مدینه رسول الله در خانه بزرگوارش حضرت امام زین العابدین متولد شد.

۳- جریان ولادت امام محمد باقر:

در کتاب جناب الخلود می نگارد: موقعی که حضرت امام محمد باقر از والده ماجده اش متولد شد او را نزد پدر بزرگوارش بردند، امام سجاد او را گرفت اذان در گوش راست واقامه در گوش چپش گفت.

روایت شده اگر آن فرزندی که خدای به انسان عطا می کند پسر باشد تا سه روز او را به نام: محمد صدا بزنید و چنانچه دختر باشد او را به نام: فاطمه صدا بزنید. پس از گذشت هفت روز از ولادت چنانکه نام دیگری غیر از این دو نام در نظر داشته باشید، انتخاب نمایید.

ص: ۱۸۸

۴– نام، لقب، کنیه امام محمد باقر:

نام: محمـد؛ در کتاب جنات الخلود می نگارد: این نام (یعنی کلمه محمـد) را افضـلیت بسـیار است روایت شـده:خـدای رئوف فردای قیامت دسـتور می دهـد تا آن افراد را که محمـد نام دارنـد به جهت کرامت این نام بدون حساب داخل بهشت کنند. نام دیگر آن بزرگوار در کتابهای آسمانی مشماغ است. معنی کلمه مشماغ یعنی وارث علوم اولین و آخرین.

بهترین نامها برای شـخص مؤمن نامی است که معنای آن بنده بودن خدا باشد از قبیل؛عبدالله، عبدالرحمان، عبدالرحیم و... بعد از این گونه نامهـا، افضـل از هر نـامی نام پیامبران و امامان علیهم است. و لـذا چنانکه در کتاب جنات الخلود روایت می کنـد؛ حضـرت محمـد بن عبـدالله می فرماید: کسـی که چهار فرزند برای او متولد شود و یکی از آن را هم نام من قرار ندهد در حق من جفـا کرده. و نیز روایت شـده، هیـچ خـانه ای در زمین نیست که محمـد نـامی در آن باشـد مگر اینکه همه روزه مقـدس و مبارک خواهد شد.

در کتاب جنات الخلود تعـداد هشت لقب برای حضـرت امام محمـدباقر می نگارد که افضل و اشـهر از همه القاب آن بزرگوار بـاقر است. مصـدر کلمه بـاقر: بقر بفتـح باء و سـکون قاف است. معنای کلمه بقر یعنی شـخم کردن و شـکافتن زمین. چون آن برگزیده خدا علوم مذهبی را آن طور که باید و شاید نشر داد لذا لقب مبارکش را باقر گفتند.

این لقب مبـارک را حضـرت محمـد بن عبـدالله برای آن بزرگوار تعیین کرده. چنـانکه شـیخ مفیـد در کتـاب ارشاد از جابر بن عبدالله انصاری روایت می کند که رسول خدا به وی فرمود: تو آنقدر زنده میمانی که یکی از فرزندان مرا که از

حسین بوجود خواهد آمد و او را محمد می گویند ملاقات خواهی کرد،او است که:یبقر علم الدین بقراً؛ یعنی علم دین و مذهب را می شکافد و نشر می دهد،موقعی که او را ملاقات نمودی سلام مرا به وی برسان.

مسعودی در کتاب اثبات الوصیه می نویسد: موقعی که امام محمد باقر جوانی شده بود و با پدر بزرگوار خود وارد مسجد گردید جابر بن عبدالله انصاری نزد آن حضرت آمد، سر آن بزرگوار را بوسید و گفت : پیامبر خدا تو را سلام می رسانید و به من می فرمود: تو زنده خواهی بود تا فرزند من محمد بن علی بن الحسین را ببینی، وقتی که او را دیدی سلام مرا به او برسان.

یک روز جابر انصاری، امام باقر را در بعضی از کوچه های مدینه ملاقات نمود و به آن حضرت گفت: ای پسر تو کیستی! حضرت باقر علیه السّلام فرمود: من محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب هستم. جابر به آن بزرگوار گفت:

جلو بیا امام باقر جلو آمد جابر گفت برگردد امام برگشت جابر گفت: به خدای کعبه قسم که این شکل و شمائل رسول خدا است.

آنگاه به حضرت باقر گفت: ای پسر عزیز، پیغمبر خدا تورا سلام می رسانید.امام محمد باقر فرمود: بر رسول خدا و تو تا آن موقعی که آسمان و زمین برقرارند به جهت این که سلام آن حضرت را به من رسانید سلام باد. جابر سه مرتبه به آن حضرت گفت: ای باقر! ای باقر! ای باقر! حقا که تو باقر هستی که علم دین را نشر می کنی و می شکافی یک نوع شکافتن مخصوصی.

پس از این جریان بود که جابر انصاری به حضور امام باقر علیه السّلام می آمد و در خدمت آن حضرت می نشست و آن بزرگوار او را تعلیم می داد چه بسا می شد که جابر درباره حدیثی از پیغمبر، غلط می گفت و حضرت باقر اشتباه او را می گرفت

و او را یـاد آور می نمود، وی قبول می کرد و قول آن حضـرت را می پـذیرفت. جابر مکرراً به آن بزرگوار می گفت: ای باقر! ای باقر! ای باقر! من خدا را شاهد می گیرم که تو در حال کودکی دارای مقام حکومت و قضاوت (یعنی امامت) هستی!

کنیه امـام بـاقر علیه السّـلام ابوجعفر است آن بزرگوار را بـدین لحاظ ابوجعفر می گفتنـد که یکی از فرزنـدانش حضـرت امام جعفر صـادق علیه السّـلام بود. در زبـان عجم کنیه مرسوم نیست. فقـط نـام و لقب معمول است و در زبـان عرب به اضافه نام و لقب کنیه هم مرسوم است.

۶- شکل و شمائل امام محمد باقر:

در حـدیث جابر بن عبـدالله انصاری؛ راجع به شـکل و شـمائل حضـرت امام محمد باقرعلیه السّـلام از پیامبر عظیم الشأن اسـلام روایت می کند که آن بزرگوار فرمود: نام حضرت باقر نام من و شمائل او شمائل من است.

در کتاب جنات الخلود راجع به شـمائل حضـرت باقر آل محمـد می نویسـد: آن بزرگوار گندم گون متوسط القامه قوی هیکل صورت گرد و مدور، ریش مشکی و سیاه پیوسته ابرو، درشت چشم، کشیده بینی، چهره مبارک بقدری صاف و درخشنده بود که گویا: روغن زده بودند. مابقی شمائل آن

حضـرت نظیر شـکل و شـمائل پیامبر اکرم اسلام بود. دندان مبارک آن حضرت درشت بود موقعی که آن بزرگوار می خندید دندانهایش نظیر دُر تگرک نمایان می گردید. خندیدن امام باقر بحد قهقه نمیرسـید، موقعی که خنده آن حضرت تمام می شد می فرمود: اللهم لاتمقتنی! یعنی پروردگارا بر من خشمگین نشو!

ص: ۱۹۱

ابن شـهر آشوب در کتـاب منـاقب خود راجع به شـکل و شـمائل حضـرت باقر می نگارد: آن بزرگوار از تمام مردم زمان خود راستگوتر بود و از همه آنان باطراوت و زیباتر بود و در بذل و بخشش جان در راه خدای سبحان از همه کس بخشنده تر بود.

نیز در کتاب سابق الذکر می نگارد: حضـرت امام باقرعلیه السّلام میانه بالا و باریک قامت و دارای بشر ه ای لطیف موی مجعد و پیچیـده، گنـدمگون بر چهره آن بزرگـوار خـالی بـود، و نیز بر بـدن مقدسـش خـالی و نشـان قرمزی وجـود داشـت صـورت مبارکش زیبا و نیکو بود و...

۷- منصب امامت امام محمد باقر:

مسـعودی در کتاب اثبات الوسـیله می نویسـد: موقعی که روزگار امام زین العابـدین علیه السّـلام به سـر آمد (در سال ۹۴ بنابر روایتی ۹۵- هجری از دنیا رحلت کرد) فرزند خود امام محمد باقرعلیه السّلام را خواست و او را وصی خویش قرار داد.

گروهی از شـیعیان خصوصی آن بزرگوار در موقع وصیت کردن آن حضرت حضور داشتند حضرت زین العابدین علیه السّلام اسم اعظم خدا و میراث پیامبران را به امام باقرعلیه السّـلام تسـلیم نمود. حضـرت سـجاد به امام باقر سـفارش ناقه خود را کرد و فرمود به آن ناقه رسـیدگی کن علف آن را آماده نما پس از من بر پشت آن ناقه سوار مشو و آن را به سـفر مبر بایـد در مکان خود باشد.

حضـرت علی بن الحسـین تعـداد بیست مرتبه و به قولی بیست و دو مرتبه به وسـیله آن ناقه به حج رفته بود و یک تازیانه به آن حیوان نزده بود موقعی که حضرت سجادعلیه السّلام از دنیا رحلت کرد، و جسد مبارک آن حضرت را در قبرستان

بقیع به خـاک سپردنـد، نـاقه آن حضـرت به جانب بقیع خارج شـد. گردن خود را بر قبر آن حضـرت میزد اشک از چشـمانش جریان داشت.

امـام بـاقر شخصـی را فرسـتاد تا آن ناقه را به جای خود بازگردانـد آن حیوان نیز به سوی بقیع برگشت و این عمل را سه مرتبه انجـام می داد سـرانجام مـدت سه روز بالای قبر امام سـجاد توقف کرد تا هلاک شـد. حضـرت امام محمـد باقر دسـتور داد تا گودالی کندند و آن حیوان را در آن دفن کردند.

۸- زهد و عبادت امام محمد باقر:

صاحب کتاب کشف الغمه از یکی از غلامان حضـرت امام محمد باقر روایت می کند که گفت: من در حضور امام محمد باقر به مکه معظمه مشـرف شـدم همین که آن بزرگوار داخل مسـجد الحرام شد و نظر مبارکش به خانه کعبه افتاد به نحوی گریان شد که صدای آن حضـرت در میان مسـجد بلند شد، من به آن برگزیده خدا گفتم چون مردم شـما را بدین حال می بینند بهتر این است که فی الجمله صـدای خـود را از گریه کوتـاه تر کنیم در جـوابم فرمود: وای بر تو چگونه من گریه نکنم در صورتی که امید دارم خدا به وسیله گریستن من نظر رحمتی بر من بفرماید تا بدین سبب فردای قیامت نزد خدای سبحان رستگار باشم.

بعـد از گفتگو هـا آن بزرگوار در اطراف کعبه طواف کرد و نزد مقام ابراهیم به نماز ایسـتاد و مشـغول رکوع و سـجود گردید همین که سر مبارک خود را از سجده برداشت موضع سجده اش از اشک چشمانش تر شده بود.

روایت شده که حضرت باقر العلوم در نیمه های شب با خدای خود

تضرع و زاری می کرد و می گفت: بار خدایا تو مرا امر کردی ولی من امتثال ننمودم، تو مرا از معاصی نهی کردی ولی من خودداری نکردم، من بنده تو هستم که در مقابل تو ایستادم و عذرخواهی نمی کنم.

محمد بن یعقوب کلینی از صادق آل محمد روایت می کند که فرمود: هر وقت امام محمد باقر برای موضوعی نگران و محزون شد اطفال و زنان خود را جمع می نمود آنگاه دعا می کرد و آنان آمین می گفتند.

نیز از آن حضرت روایت می کنند که فرمود پدر بزرگوارم کثیر الذکر بود به حدی ذکر خدایی را می گفت: که گاهی که ما با آن حضرت راه می رفتیم میدیدیم که به ذکر خدا مشغول است، در موقع غذا خوردن به ذکر خدای توانا اشتغال داشت حتی وقتی که با مردم گفتگو می کرد مشغول ذکر خدای خود بود من همیشه می دیدم با زبان مبارک پدرم به کام شریفش چسبیده و می گفت: لا اله الا الله.

پدر بزرگوارم ما را جمع می کرد و می فرمود تا موقع طلوع فجر مشغول ذکر خدا باشیم همه وقت آن عده از اهل خانه را که می توانستند قرآن بخوانند امر به تلاوت قرآن می کرد و آن عده ای را که نمی توانستن قرآن بخوانند به ذکر و دعا مأمور می کرد.

محدث قمی در کتاب منتهی الامال می نگارد از صادق آل محمد روایت شده که فرموده یک وقت استری از پدرم مفقود شد آن بزرگوار فرمود اگر خدا این استر را بازگرداند او را به سپاسی، سپاسگذاری می کنم که خشنود شود چند لحظه ای بیش نگذشت که آن استر رابا لجام و زین آوردند.

پدرم بر آن استر سوار شد و پس از این که خود و لباس خویش منظم و

مرتب کرد سر به جانب آسمان بلند نمود و گفت: الحمدلله. بیش از این جمله چیزی نگفت آنگاه فرمود: بوسیله این جمله (یعنی جمله: الحمدلله) چیزی از سپاسگذاری خدای را فرو گذار نکردم و همه محامد و سپاسگذاری ها را مخصوص خدا نمودم، زیرا هیچ حمد و سپاسی نیست مگر اینکه در این جمله ای است که من گفتم.

نیز در کتاب سابق الذکر می نگارد: از زراره روایت شده که گفت: حضرت امام محمد باقر برای (تشییع) جنازه مردی از قریش حاضر شد و من هم در حضور آن بزرگوار بودم و عطاء که مفتی (یعنی مجتهد) مکه بود نیز در میان آن جمعیت حضور داشت. در این بین ناله و فریاد زنی بلند شد، عطاء به آن زن گفت: خاموش باش والا ما باز می گردیم آن زن خاموش نشد و عطا مراجعت کرد. من به حضرت باقرعلیه السّلام گفتم: عطا بازگشت، فرمود: برای چه؟ گفتم: این زن که بنای گریه و زاری را نهادعطاء به وی گفت: فریاد و بی قراری منمای والا ما بازخواهیم گشت، آن زن، از گریه و زاری خودداری نکرد لذا عطا مراجعت نمود.

حضرت باقر بمن فرمود: بیا تا تشییع جنازه کنیم، اگر ما بوسیله باطل (که فریاد زدن آن زن باشد) برگردیم، حق را (که تشییع جنازه آن مرد مسلمان باشد) اداء نکرده ایم.

زراره می گوید: موقعی که از نماز میت فراغت یافتیم وارث آن میت به حضرت امام محمد باقر گفت: خدا تو را رحمت کند برگرد و اجر زیادی بردی، زیرا تو نمیتوانی پیاده راه روی. ولی امام باقر این پیشنهاد را نپذیرفت. من به آن بزرگوار عرض کردم این مرد که به شما اجازه مراجعت داد و من هم در نظر

دارم از شما پرسش نماییم (پس جا دارد که برگردیم) امام علیه السّلام در جوابم فرمود: مقصود خود را انجام بده زیرا ما به اذن این مرد نیامده ایم تا با اجازه او مراجعت نماییم، بلکه ما این عمل را به منظور آن اجری که خواهان آنیم انجام می دهیم زیرا انسان به همان مقداری که تشیع جنازه کندمأجور خواهد بود.

ابن شهر آشوب از موسی بن سیار روایت می کند که گفت: من و حضرت علی بن موسی الرضا موقعی که بدیوارهای طوس نزدیک شدیم من صدای شیون و فغانی شنیدم وقتی بدنبال آن صدا رفتیم ناگاه با جنازه ای مواجه شدیم. در این اثناء دیدم مولای من حضرت علی بن موسی الرضا پا از رکاب تهی کرد و از اسب پیاده شده نزد آن جنازه رفت و آن را بلند کرد آن بزرگوار به نحوی خود را به آن جنازه چسبانیده بود که بره نوزاد خود را به مادر می چسباند.

پس از این جریان آن حضرت متوجه من شد و فرمود:ای موسی بن سیار، کسیکه جنازه ای از دوستان ما را تشییع نماید به نحوی ازگناه خارج می شودکه گویا تازه از مادر خود متول شده باشد.

همین که آن جنازه را نزدیک قبر بر روی زمین نهادند دیدم حضرت رضا متوجه آن میت شد و مردم را کنار کرد تا خویش را به جنازه رسانید و دست مبارک خود را بر سینه

میت نهاد و به او فرمود: ای فلان بن فلان مژده باد تو را به بهشت بعد از این ساعت وحشت و ترسی از برای تو نخواهد بود.

من به حضرت رضا گفتم: آیا شما این میت را می شناسید در صورتی که تاکنون در این سرزمین نیامده ای؟! حضرت رضا فرمود: ای موسی آیا نمیدانی که اعمال شیعیان ما هر صبح و شام بر ما عرضه خواهد شد، چنانچه که

تقصیر و گناهی از ایشان به نظر ما برسد از خدای رئوف می خواهیم که او را عفو فرماید و اگر عمل خوبی از او به نظر ما برسد از خدای سبحان تقاضا می کنیم که اجر و پاداش به او عطا فرماید؟

محدث قمی در کتاب سفینه الابحار در لغت: شیع از حضرت باقر آل محمد روایت می کند که فرمود: کسی که جنازه مرد مسلمانی را تشییع کند فردای قیامت حق چهار شفاعت به او عطا می شود و هیچ دعایی در حق آن میت نمی کنند مگر این که آن ملک به وی می گوید نظیر این دعا در حق خودت نیز مستجاب خواهد شد.

در کتاب جامع الاخبار از پیامبر به عظمت اسلام روایت می کند که فرمود: کسی که جنازه ای را تشییع کند به شماره هر قدمی که بر میدارد صد هزار

حسنه برای او خواهد بود و صد هزار درجه به وی عطا می گردد و صد هزار گناه از او محو می گردد.

اگر بر آن جنازه نماز بخواند صد هزار ملک (پس از فوت وی) بر جنازه اش نماز می خوانند و برای او طلب مغفرت می کنند تا آن موقعی که به خاک سپرده شود. چنانچه در موقع آن جنازه حضور داشته باشد همان صد هزار ملک بر او موکل می شوند و از برای وی طلب مغفرت می کنند تا آن موقعی که از قبرش برانگیخته گردد کسی که بر جنازه ای نماز بگذارد جبرئیل با تعداد هفتاد هزار ملک بر جنازه او نماز می خواند و گناهان گذشته و آینده او آمرزیده خواهد شد.

کسی که حضور داشته باشد تا آن جنازه دفن کند و خاک بر روی قبرش بریزد و بر گردد به شماره هر قدمی که می رود و به منزل خود بر می گردد به قدر یک قیراط اجر خواهد داشت. نگارنده گوید: یکی از معانی قیراط

چنانچه در

بعضی روایات است،آن است که بقدر کوه احد باشد.

۹- فضائل و مناقب امام محمد باقر:

ابن حجر که یکی از از علماء و نویسندگان اهل تسنن به شمار می رود در کتاب صواعق راجع به حضرت امام محمد باقر می نویسد: آن بزرگوار شکافنده و جامع و شهرت و رفعت دهنده علم بود. دارای قلبی صاف، علم و عملی نیکو، نفسی پاک و خلقی شریف بود. اوقات آن حضرت به طاعت و فرمانبرداری خدا مصرف می شد آن بزرگوار در مقامات عارفین دارای یک نوع ثبوت و رسوخی بود که زبانهای وصف کنندگان از بیان آن الکن است. آن برگزیده خدا درباره سلوک و معارف کلماتی دارد که این کتاب را گنجایش ذکر آنها نیست.

شیخ مفید از صادق آل محمد روایت می کند که می فرمود: محمد منکدر (که یکی از صوفیه بشمار میرفت) می گفت: من گمان نمی کردم حضرت علی بن الحسین شخصی را نظیر خود به یادگار بگذارد، تا آن موقعی که امام محمد باقر را دیدم و در نظر گرفتم آن حضرت را پند واندرز دهم ولی آن بزرگوار مرا پند و اندرز داد.

یاران وی گفتند: آن بزرگوار چگونه تو را موعظه کرد؟ گفت: در موقعی که هوا خیلی گرم بود متوجه یکی از نواحی مدینه شدم، ناگاه محمدبن علی را که خیلی فربه و تناور بود ملاقات نمودم که بر دوش دو نفر از غلامان سیاه خود تکیه کرده می آمد.

من با خود می گفتم: این شخص شیخ (یعنی شخصیت مهمی) از شیوخ قریش است که در این ساعت و چنین حالت در طلب دنیا بیرون آمده، گواه باش

ص: ۱۹۸

که من او را موعظه خواهم کرد. من با آن حضرت سلام کردم و آن بزرگوار نفس زنان و عرق ریزان جواب سلام مرا فرمود. گفتم: خدا امور تو را اصلاح کند، آیا جا دارد که شیخی از شیوخ قریش با چنین حالت در طلب دنیا باش، اگر مرگ تو را با چنین وضعی دریابد چه خواهی کرد؟! ناگاه دیدم آن بزرگوار دست از دوش غلامان برداشت و پس ازاینکه تکیه کرد به من فرمود: به خد سوگند اگر مرگ مرا در چنین حالتی دریابد در صورتی مرده ام که مشغول فرمانبرداری خدا بوده ام، زیرا من این عمل را انجام می دهم که محتاج مثل تو شخصی و مردم دیگر نشوم. من موقعی از مرگ ترسانم که بیاید و مرا در حال معصیت دریابد.

محمد بن منکدر می گوید: من با آن حضرت گفتم: خدا تو را رحمت کند من در نظر داشتم تو را پند و اندرز دهم ولی تو مرا موعظه نمودی! محمد بن یعقوب کلینی روایت می کند که گروهی بحضور حضرت امام محمد باقر مشرف شدند، در آن موقع یکی از اطفال آن بزرگوار مریض بود، آن جمعیت به قدری از چهره مبارک آن حضرت آثار غم و اندوه مشاهد ه کردند که آرامش نداشت. لذا با یکدیگر می گفتند: به خدا قسم اگر این کودک را آسیبی رسد بعید نیست آن بزرگوار را حالتی دست دهد که ما دوست نداشته باشیم!!راوی می گوید: چندی نگذشت که آن کودک از دنیا رفت و صدای گریه و شیون بلند شد و حضرت امام محمد باقر باکمال گشاده روئی خارج گردید. به آن بزرگوار گفتند: یابن رسول الله! در آن موقعی که کودک شما مریض بود ما آنقدر شما را نگران و ناراحت دیدیم که می گفتیم: اگر واقعه ای رخ دهد نگرانی شما بقدری زیادشود که ما هم دچار غم و اندوه خواهیم گشت؟ امام باقر فرمود: ما آنچه را دوست داریم و مائل هستیم که عافیت باشد و بما نصیت گردد ولی موقعی که مشیت

خدا بر خلاف خواسته ما باشد درباره آنچه خدا دوست دارد تسلیم خواهیم بود.

۱۰- اخلاق و رفتار امام محمد باقر:

از کتاب بیان و تبیین جاحظ که یکی از نویسندگان و علماء و اهل تسنن به شمار می رود نقل شده که می گوید: مردی نصرانی به حضرت امام محمد باقر گفت: انت بقر؟! حضرت باقر فرمود: این طور نیست که تو می گویی بلکه من باقرم. مرد نصرانی گفت: تو پسر طباخه هستی؟! فرمود: این عمل حرفه او بود. نصرانی گفت: تو پسر کنیز بد زبان هستی؟!

حضرت باقر فرمود: اگر تو راست می گویی خدا او را بیامرزد و اگر دروغ می گوئی خدا تو را بیامرزد. راوی می گوید: چون نصرانی این حلم و بردباری را که ما فوق طاقت بشر است از حضرت باقر العلوم مشاهده کرد اسلام اختیار نمود.

محدث قمی در کتاب منتهی الامال می نگارد: گویا خواجه نصیر طوسی به حضرت امام محمد باقر اقتداء کرده بود. زیرا یک وقت نامه بدستش رسید که شخصی سخنان زشت و ناروائی در آن برای وی نوشته بود. از جمله آن کلمات ناپسند این بود. یا کلب بن کلب!!

موقعی که خواجه نصیر آن کاغذ را مطالعه کرد جواب آن را متین و به عباراتی نیکو بدون اینکه یک کلمه زشتی در جواب بنویسد نوشت از جمله جواب هایی که نوشته بود این است: شما نوشته بودی و مرا سگ خطاب کردی، این سخن صحیح نیست، زیرا سگ به وسیله چهار دست و پا راه می رود و ناخن هایش دراز است، ولی من مستقیم القامه هستم و از طرفی هم پوست بدنم ظاهر و هویدا است و مانند سگ دارای پشم نیستم، ناخن های من عریض و پهن

است. من ناطق و سخنگو هستم، من خنده می کنم. این علائم و خصوصیاتی که در بدن من است بر خلاف علائم و خصوصیاتی است که در هیکل سگ می باشد، جواب نامه او را به همین عبارات متین نگاشت و او را در ته چاه ضلالت بکاشت.

شیخ طوسی از محمد بن سلیمان از پدر خود روایت می کند که گفت: مردی از اهل شام که مسکنش در مدینه طیبه بود زیاد به حضور امام محمد باقر آمد و رفت داشت. وی به حضرت باقر العلوم می گفت: من از لحاظ دوستی و محبت با تو این همه در اینجا نمیایم، و در روی زمین کسی نیست که دشمن بودن او از شما اهل بیت نزد من شدیدتر باشد.

من معتقدم کسی که بخواهد خدا و پیامبر اسلام و حضرت علی بن ابیطالب را اطاعت کرده باشد باید با شما دشمنی کند ولی در عین حال چون تو را مردی فصیح اللسان، صاحب فنون و فضائل، دارای آداب و نیکو کلام می بینم لذا زیاد در مجلس تو آمد و رفت می نمایم!!

حضرت باقر العلوم با او بزبان خوش گفتگو می کرد و می فرمود:هیچ چیزی نزد خدا مخفی و پوشیده نیست. چندی نگذشت که آن مرد شامی مریض شد و مرضش شدت یافت، همین که یقین بموت پیدا کرد وصی و خلیفه خود را احضار کرد و گفت: موقعی که من از دنیا رفتم جامه ای روی من می کشی و به تعجیل به حضور حضرت محمد بن علی میروی و از آن بزرگوار تقاضا می کنی که بیاید و بر جنازه من نماز بگذارد، به حضرت باقر از قول من می گویی که من خودم این تقاضا را از شما کرده ام.

وقتی نیمه آن شب فرا رسید مراقبین وی گمان کردن که او از این جهان

ص: ۲۰۱

رخت بر بسته و دنیا را بدرود گفته اند حسب الوصیه خودش جامه ای روی او کشیدند، همین که صبح شد وصی وی وارد مسجد گردید. چند لحظه ای صبر کرد تا حضرت امام محمد باقر از نماز فراغت یافت و پس از این که پشت پای راست خود را در کف پای چپ قرار داد نشست و مشغول تعقیب و دعاء بعد از نماز گردید. آنگاه آن شخص

به حضرت امام باقر گفت: فلان مرد شامی دنیارا بدرود گفته واز شما خواهش کرده که برجنازه اش نماز بگذاری؟

حضرت باقر فرمود: ابداً این طور نیست که شما گمان کرده اید، او از دنیا نرفته است. بلاد شام خنک و سرد سیراست و بلاد شهرهای حجاز گرم سیری هستند (و او چون در بلاد سرد سیری زندگی کرده از شدت گرما از خود بیخود گردیده) تو الساعه برگردد و درباره امر رفیق خود تعجیل منمای تا من بیایم.

پس از این جریان امام باقر برخواست وضو گرفت و دو رکعت نماز بجای آورد و دست های مبارک خود را برای دعا برافراشت، آنگاه به سجده رفت تا آن موقعی که آفتاب طلوع کرد، بعد از آن برخواست و متوجه منزل آن مرد شامی گردید.

موقعی که وارد منزل وی شد و او را صدا زد گفت: لبیک یابن رسول الله! امام باقر او را بنشانید، تکیه گاهی برای او ترتیب داد، مقداری سویق (یعنی قاووت) خواست و بخورد او داد، به اهل و عیالش دستور داد تا شکم و سینه او را از غذای سرد آگنه و خنک کنند. امام باقر پس از این دستورها مراجعت نمود.

چند روزی نگذشته بود که آن مرد شامی شفا و صحت یافت و به حضور حضرت باقر العلوم شتافت و گفت: من در خلوت با شما کاری دارم، وقتی حضرت باقر در خلوت با او تماس گرفت گفت: من شهادت می دهم که تو

بر خلق حجت خدائی تو آن باب هدایتی هستی که باید در آن وارد شد، هر کس که این باب را بگذارد و راه دیگری پوید حقا که دچار زیان و ضلالت گردیده.

امام محمد باقر

فرمود: مگر چه موضوعی از برای تو کشف گردید؟!گفت: من هیچ شك و تردید ندارم که مرا قبض روح کردند و مرگ را بچشم خود دیدم. ناگاه بگوش خود شنیدم که منادی می گفت: روح وی را بر بدنش برگردانید! زیرا که محمد بن علی این تقاضا را از ما نموده است.

حضرت باقر العلوم فرمود: آیا نمیدانی که خدا بنده ای را دوست ولی عمل او را دشمن می دارد و بنده ای را دشمن ولی عمل او را دوست می دارد؟ تو از آن افرادی بودی که نزد خدا مبغوض و دشمن بودی ولی آن محبتی که نسبت به ما اهل بیت داشتی نزد خدا محبوب و مطلوب بود (لذا خدا به تو رحم کرد) راوی گوید:سرانجام آن مرد شامی یکی از اصحاب و شیعیان حضرت امام محمد باقر العلوم شد.

۱۱- معجزاتی از امام محمد باقر :

مسعودی در کتاب اثبات الوصیه می نویسد: از عده ای از یاران حضرت امام محمد باقر روایت شده که گفتند: ما نزد آن حضرت بودیم. زید بن علی بن الحسین از نزد حضرت باقر العلوم عبور کرد، امام فرمود: این برادر من زید را می بینید؟ به خدا قسم که وی در کوفه خروج می کند، بدنش بالای دار می رود و سر مبارکش را در کوچه و بازارها می گردانند.

نیز در کتاب سابق الذکر از محمد بن مسلم روایت می کند که گفت: من در

مسافرت مکه در جوار حضرت باقر العلوم بودم، در بین راه گوسفندی را دیدم که از گله عقب مانده بود. آن حیوان با بچه خود گفتگو می کرد و به سرعت راه میرفت.

امام باقر فرمود: آیا میدانی که این گوسفند به بچه خود چه می گوید؟ گفتم: نه فرمود: این حیوان به بچه خود می گوید: زود بیا داخل گله شو! برادر تو در سال گذشته از من و گله عقب افتاد که گرگ آن را در ربود.

محمد بن مسلم می گوید: من نزد آن چوپان رفتم و گفتم این گوسفندی را که من می بینم بچه خود را صدا میزند احتمال می دهم بچه آن را گرگ قبل از این در همین موضع خورده باشد؟ چوپان گفت: آری این موضوع در سال گذشته اتفاق افتاد.

قطب راوندی از ابو بصیر روایت می کند که گفت: حضرت امام محمد باقر به مردی از اهل خراسان فرمود: در آن موقعی که تو متوجه این نواحی شدی و نزدیک جرجان رسیدی پدرت دنیا را بدرود گفت: حضرت باقر پس از این پرسش به وی فرمود: برادرت در چه حال است؟

گفت: من او را صحیح و سالم بجای نهادم. امام فرمود: او را همسایه ای بود صالح نام که در فلان روز فلان ساعت برادر تو را از پای در آورد و کشت. آن مرد گریست و گفت: انالله و انا الیه راجعون.

امام باقر فرمود: ساکت باش! مغموم و اندوهناک مباش که جای وی در بهشت است و آنجا از برای او از این جهان فانی خوشتر خواهد بود. آن مرد خراسانی گفت: یابن رسول الله در آن موقعی که من متوجه پیشگاه شما شدم پسر مریضی داشتم که دچار مرض شدیدی بود، پس چرا از حال وی پرسش نکردی؟

ص: ۲۰۴

حضـرت بـاقر العلوم فرمود: پسـرت صـحت یـافت و عمویش دختر خود را به وی تزویـج کرد، وقتی تو نزد پسـر خود بر گردی خواهی دیـد پسـری برای او متولد شده که نامش علی است و از شـیعیان ما به شـمار می رود. ولی پسـرت از شـیعیان ما نیست، بلکه از دشمنان ما به شمار می رود.

وی به حضـرت باقر گفت: آیا چاره ای در این کار هست (که فرزندم از شـیعیان شـما محسوب شود؟) فرمود: او دشـمنی دارد که برایش کافی است (یعنی نمی گـذارد که وی هـدایت شود؟) راوی می گویـد: وقتی آن شـخص برخواست من به حضـرت باقر العلوم گفتم: این مرد کیست؟ فرمود:مردی است از اهل خراسان که مؤمن و از شیعیان ما به شمار می رود.

سیـد محمـد مهـدی موسوی در کتـاب خلاـصه الاخبـار از ابوبصـیر روایـت می کنـد کـه گفت: من در کـوفه بزنی قر آن می آموختم،یک وقت با آن زن شوخی و مزاح کردم، وقتی به حضور حضـرت باقر العلوم مشـرف شـدم آن بزرگوار (بدون اینکه کسـی به او خبر دهـد) مرا مورد عتاب قرار داد و فرمود: « من ارتکب الـذنب فی الخلاء لایعبأ الله به» یعنی کسـی که در خلوت گناه کنـد خـدا اهمیتی به وی نخواهد داد.با آن زن چه گفتگوئی کردی؟ من پس از این عتاب صورت خود را گرفتم و خجل شـدم و به آن حضـرت گفتم: توبه کردم. آنگاه آن بزرگوار فرمود:دیگر نظیر این عمل را انجام نـدهی!! من قول آن برگزیـده خدا را پذیرفتم.

نیز در کتاب سابق الـذکر از ابوبصـیرروایت می کند که گفت: مولای من حضـرت باقر العلوم به من فرمود: موقعی که به کوفه برگشتی فرزندی از برای تو به وجود خواهد آمد، نام آن مولود را عیسی بگذار. فرزند دیگری برای تو موجود خواهد شد، نام او را محمد بگذار این دو فرزند تو از شیعیان ما

ص: ۲۰۵

خواهنـد بود، زیرا نام های ایشان در صـحیفه و دفتر ما مرقوم است و ایشان را تا به قیامت فرزندی نخواهد بود. من گفتم: شـیعه شما با شما خواهد بود؟ فرمود: آری، ولی به شرط اینکه از خدا بترسند، تقوا داشته باشند، خدا را اطاعت نمایند.

۱۲- علت شهادت امام محمد باقر:

در کتاب جنات الخلود راجع به علت شـهادت حضرت باقرالعلوم می نگارد: علت شهید شدن حضرت باقر همان زهری بود که ابراهیم بن ولید والی مدینه به وسـیله طعام بخورد آن بزرگوار داد و آن برگزیده خدا را شدیداً مسموم نمود و پس از چند روز بود که آن حضـرت شـهید شـد. بنـابر روایتی هشام بن عبـدالملک حضـرت امام باقر را مسـموم کرد و به وسـیله آن سم از دنیا رفت.

۱۳- جریان شهادت امام محمد باقر:

محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از صادق آل محمد صـلی الله علیه وآله روایت می کند که فرمود: پدرم مبتلا به مرض شدیـدی شـد که بیشتر مردم خائف و ترسان گردیدنـد و اهل بیت آن بزرگوار همه گریان شدنـد. پدر بزرگوارم فرمود: من به وسـیله این مرض از دنیا نخواهم رفت. زیرا دو نفر نزد من آمدند و مرا از این موضوع آگاه کردند، و آن حضـرت شـفا یافت و مدتی به سلامت بود.

پس از این جریان بود که حضـرت، امام جعفر صادق را خواست و به آن بزرگوار فرمود: گروهی از اهل مـدینه را حاضـر کن! وقتی من آن را حاضـر نمودم به من فرمود: ای جعفر! موقعی که من از دنیا رفتم مرا غسل می دهی، کفن می کنی کفن مرا سه جامه قرار می دهی که یکی از آنها همان ردائی است که با آن نماز

جمعه به جای میاورم و دیگری آن پیراهنی که خودم می پوشیدم.

آنگاه فرمود: عمامه هم بسر ببند ولی آن را از سه کفن حساب منمای! به جای لحد من زمین را می شکافی! زیرا من چاق و فربهم و در زمین مدینه نمی توان لحد برای من ساخت قبر مرا به قدر چهار انگشت از زمین بلند تر می کنی آب بر قبر من می ریزی.

آنگاه حضرت باقر اهل مدینه را بر گفته های خود شاهد و گواه گفت: موقعی که مردم مدینه از حضور حضرت باقر العلوم مرخص شدند امام صادق به پدر خود گفت: آن چه را شما می فرمودی من انجام می دادم بنابراین احتیاجی بگواه نبود؟! حضرت باقر العلوم فرمود: ای فرزند عزیزم! من اهل مدینه را بدین لحاظ گواه گرفتم که تو وصی من هستی تا در امر امامت با تو منازعه نکنند. امام صادق می فرماید:به پدر گفتم: من امروز شما را از همه روز سالمتر می بینم و مرضی در وجود مقدس تو مشاهده نمی کنم؟ فرمود: آن دو نفری که در مرض قبلی به من گفتند: صحت می یابی نزد من آمدند و راجع به این مرض

گفتند: به عالم بقاء رحلت می نمائی.بنابر روایت دیگری فرمود: ای فرزند مگر نشنیدی که حضرت علی بن الحسین (پدر بزرگوارم) از پشت دیوار مرا صدا زد و فرمود: ای محمد! زود باش که ما در انتظار تو هستم؟

در کتاب بصائر الدرجات از صادق آل محمد روایت می کند که فرمود: من در شب وفات پدر بزرگوارم به حضور آن برگزیده خدا رفتم که با آن حضرت سخن بگویم. ناگاه دیدم به من اشاره کرد: دور شو! در آن موقع آن حضرت با شخصی راز و نیاز داشت که من او را نمی دیدم و یا اینکه با خدای خود مناجات می کرد. بعد از ساعتی که نزد آن حضرت رفتم فرمود: ای فرزند عزیز! من

امشب این دار فانی را وداع خواهم کرد و به ریاض قدس ارتحال خواهم نمود. امشب همان شبی است که حضرت رسالت به عالم بقاء رحلت نمود. الساعه پدرم حضرت علی بن الحسین شربت آبی به من داد تا آشامیدم و مرا به ملاقات پروردگارم بشارت داد.

قطب راوندی از حضرت صادق آل محمد روایت می کند که فرمود: وقتی شب وفات پدرم حضرت باقر العلوم فرا رسید و حال آن بزرگوار دگرگون شد دو مرتبه فرمود: این آب وضو را که همه شب نزدیک رختخواب آن برگزیده خدا می گذاشتند دور بریزید!! مردم اینطور گمان کردن که آن حضرت، این سخن را از لحاظ بیهوشی می گوید. ولی موقعی که من رفتم آن آب را دور بریزم دیدم موشی در میان آن آب افتاده و آن بزرگوار به نور امامت آن را دیده بود.

نیز در کتاب سابق الذکر روایت می کند که حضرت باقر العلوم مبلغ هشتصد (۸۰۰) درهم را برای تعزیه و ماتم خود از مال خویش وصیت کرد. و نیز در کتاب نام برده از صادق آل محمد روایت می کند که فرمود: پدرم حضرت باقر العلوم به من فرمود: ای جعفر! مقداری از مال مرا از برای من گریه و زاری کنند، رسم ماتم و عزا داری را تجدید نمایند و بر مظلومیت من گریه کنند.

مسعودی در کتاب اثبات الوصیه می نگارد: موقعی که وفات حضرت امام محمد باقر نزدیک شد حضرت امام جعفر صادق را خواست و به آن بزرگوار فرمود: امشب همان شبی است که به من وعده (شهید شدن)داده شده. امام باقر اسم اعظم خدا و میراثهای پیامبران و شمشیر را به حضرت صادق آل محمد صلی الله علیه وآله تسلیم نمود و به آن بزرگوار فرمود: چقدر درباره شیعیان به تو سفارش

ص: ۲۰۸

کنم؟حضرت صادق گفت: به خدا قسم نمی گذارم که آنان به احدی محتاج شوند. حضرت باقر به امام صادق فرمود: طولی نمی کشد که زید بعد از من ادعای امامت می کند ولی تو او را واگذار و با وی درباره امر امامت نزاع منمای! زیرا که عمر او کوتاه است.

۱۴– تاریخ شهادت امام محمد باقر:

تاریخ شهادت امام محمد باقر روز دوشنبه، هفتم ماه ذی حجه است. به قولی هفتم ربیع الاول. بنا بر روایتی هفتم ربیع الثانی، سال یکصد و چهاردهم هجری، به قولی یکصد و هفدهم. بنابر روایتی یکصد و هجدهم به شهادت رسید و در مدینه طیبه در قبرستان بقیع جنب قبر پدر بزرگوار و جد معظم خود حضرت امام حسن مجتبی دفن شدند. وی پنجاه و هفت سال داشت و مدت امامتش نوزده سال و دو ماه بود.

ابراهیم بن ولید بن عبدالملک بن مروان که آن بزرگوار را به وسیله زهر شهید نمود. بعضی از مورخین می نگارند: وی این عمل را به دستور هشام بن عبدالملک بن مروان انجام داد.

مسعودی در کتاب اثبات الوصیه می نگارد: وفات حضرت امام محمد باقر در سنه (۱۱۵) هجری اتفاق افتاد مدت چهار سال که از زمان امامت حضرت باقر العلوم گذشت ولید بن عبدالملک از دنیا رفت. مدت سلطنت ولید نه سال و چند ماه بود.موقعی که مردم با سلیمان بن عبدالملک بیعت کردند امر امامت مخفی و پوشیده شد و شیعه دچار شدت و سختی گردید. مدت شش سال وچند ماه که از زمان امامت حضرت باقر العلوم گذشت، سلیمان بن عبدالملک از این جهان

درگذشت و مردم با عمربن عبدالعزیز بن مروان بن حکم (به فتح حاء و کاف) بیعت نمودند.

عمر بن عبـدالعزیز بود که لعن کردن بر امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب را ممنوع کرد. در آن شبی که سـلیمان بن عبـدالملک از دنیا رفت حضـرت باقر آل محمـد فرمود: امشب مردی از دنیا رفت که ملائکه آسـمان او را لعنت می کنند و اهل زمین از برای او گریه می نمایند؟!(۱)

۱۵- اصحاب امام محمد باقر:

آوازه علوم و دانش امـام بـاقر علیه السّـلامچنان اطراف و اکنـاف پیچیـده بود که ملقّب به بـاقرالعلوم؛ یعنی شـکافنده دانش ها، گردیـد. در مکتب امام ابوجعفر باقر العلوم که درود فرشـتگان بر او باد شاگردانی نمونه و ممتاز پرورش یافتنـد که اینک به نام برخی از آنان اشاره می شود:

۱- ابان بن تغلب: او محضـر سه امام ؛ امام زین العابـدین، امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السـلام را درک نمود. ابان از شخصـیت های علمی عصـر خود بود و در تفسـیر، حدیث، فقه، قرائت و لغت تسـلط بسیاری داشت. والایی دانش ابان چنان بود که امام باقر علیه السّـلام به او فرمود: در مسجد مدینه بنشین و به رای مردم فتوا بده، زیرا دوست دارم، مردم فردی چون تو را در میان شیعیان ما ببینند.

۲- زراره: دانشمندان شیعه از میان شاگردان امام باقر و امام صادق علیهما السلام، شش تن را فقیه تر می شمرند

که زراره یکی از آنها است. از امام صادق

ص: ۲۱۰

۱- جواد نجفی، ستارگان درخشان ،زندگانی امام حسن مجتبی،ناشر کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۴۴،ج۷.

نقل است که فرمود: اگر «برید بن معاویه»، «ابوبصیر»، «محمد بن مسلم» و «زراره» نبودند، آثار پیامبر (معارف شیعه) از میان می رفت، آنان بر حلال و حرام خدا امین هستند. باز فرمود: برید، زراره، محمد بن مسلم و احول در زندگی و مرگ نزد من محبوبترین مردمان هستند.

۳- کمیت اسدی: شاعری سر آمد بود و زبان گویایش در دفاع از اهل بیت، اشعاری پر مغز می سرود. اشعارش چنان کوبنده و رسواگر بودکه پیوسته از طرف خلفای اموی تهدید به مرگ می شد.

۴- محمد بن مسلم: فقیه اهل بیت و از یاران راستین امام باقر و امام صادق علیه السّلام بود. چنان که گفته شد، امام صادق او را یکی از آن چهار تن به شمار آورده که آثار پیامبر به وجودشان پا برجا و باقی است.

۱۶- تعلیم فقه و شیوهٔ صحیح اجتهاد

تعلیم مسایل فقهی و پاسخگویی به پرسش ها در زمینه احکام شرعی، یکی از زمینه های مهم زندگی ائمه علیه السّلام بویژه امام باقر علیه السّلام و امام صادق علیه السّلام بوده است.

عصر امام باقر علیه السّلام، آغاز پیدایش فرصتی بود تا حاملان واقعی علوم قرآن، بتوانند به تعلیم شاگردان و ترویج احکام و تحکیم مبانی فقهی بپردازند. البته این زمینه ها در عصر امام صادق علیه السّلام هموارتر گشت و از آن پس دوره سختگیری فزون تر حاکمان نسبت به ائمه ادامه یافت و این زجر و شکنجه تداوم داشت تا عصر امامت به غیبت انجامید. امام باقر علیه السّلام در تصحیح اندیشه ها و زدایش انحراف ها، تنها به مبارزه و رویارویی اکتفا نکرد، بلکه با بیان احکام و گاه تبیین شیوه استنباط احکام از قرآن و سنت پیامبر، پایه های

فقاهت و اجتهاد صحیح را استحکام بخشید.

روایات فقهی نقل شده از امام باقر علیه السّلام، بیش از آن است که بتوان در این مجموعه گرد آورد، زیرا کمتر بابی از ابواب فقهی را می توان یافت که در فروع مختلف آن، سخنی از امام باقر علیه السّلام وارد نشده باشد. مجموعه های روایی فقهی خود گواه این سخن است. محمد ابو زهره از پژوهشگران اهل سنت در کتاب تفصیلی خویش الامام الصادق در تبیین جایگاه علمی و معنوی امام باقر علیه السّلام می گوید: امام محمد باقر علیه السّلام وارث پدر خویش در پیشوایی علمی و مقام شریف هدایتگری بود. از این جهت عالمان از شهرها و سرزمین های اسلامی به جانب وی رهسپار می شدند، هیچ فردی از عالمان به مدینه وارد نمی شد، مگر این که

برای کسب معرفت و دانش به خانه امام محمد باقر علیه السّلام مراجعه می کرد.(۱)

۱۷- فضائل و مناقب امام ابوجعفر محمدالباقر (سلام الله تعالی علیه) از دیدگاه اهل تسنن

وی در زهد و علم و تقوی و سخا و کرامات و سایر صفات عالیه وارث پدر بزرگوار خویش و پنجمین امام است از ائمه اهل بیت، ولادت با سعادتش در مدینه طیبه بود در سوم صفر سال پنجاه و هفت قبل از شهادت جد امجدش به سه سال. القابش باقر و شاکر و هادی و کنیه اش ابوجعفر بود.(۲)

۱- وب سایت رسمی سید حسن خمینی- زندگی امام محمد باقر- ۰۲/۰۸/۱۳۹۱

۲- تذکره الخواص ص ۳۰۲. کشف الغمه ۲/۳۱۸. سیراعلام النبلاء ۴/۴۰۲. البدایه و النهایه ۹/۳۰۹. الفصول المهمه ابن صباغ ص ۲۱۱. الصواعق المحرقه ص ۲۱۰. شذرات الذهب ۱/۹۴۱. نورالابصار ص ۲۸۸.

لقب آن حضرت به باقر، از بقرالارض گرفته شده یعنی زمین را شکافت و نهانی ها و پوشیدگی های آن را بیرون داد. بنابراین او نهانی های گنجهای معارف و حقائق احکام و

حکم و لطائف را ظاهر ساخت که چیزی پوشیده نماند جز بر اشخاص تیره بصیرت فاسد نهاد.

اینجاست که او را گفته اند باقرالعلوم، کسی که پرچم علم بر افراشت. کسی که دلش روشن گشت. و علمش عملش را نورانی نمود صاحب نفس پاک و خلق شریف گردید.

وی اوقات عالیات خویش را بطاعات حق سبحان و تعالی آباد داشت او راست از رسوم در مقامات عارفین آنچه زبان واصفین از وصف آن لال است، و کلماتی فراوان است که در این مختصر نگنجد.(۱) از شرف بزرگواری امام محمد باقر این که: بروایت ابن المدینی و جابربن عبدالله انصاری رضی الله عنهما، آن حضرت را در اوان طفولیت گفت: رسول الله بر تو سلام می کند، او را پرسیدند که این چگونه است؟ جابر رضی الله عنه گفت: من نزد رسول الله نشسته بودم و حسین در آغوش آن حضرت بود و او را در نوازش می فرمود. مرا فرمود: ای جابر! حسین را فرزندی بدنیا آید بنام علی چون روز قیامت آید منادی ندا می کند بر پای خیز سیدالعابدین، علی فرزند حسین بر پای می خیزد. و علی را فرزندی بدنیا آید بنام محمد. ای جابر! اگر او را دریافتی سلام من به او برسان.(۲)

مادر امام محمد الباقر امّ عبدالله بنت الحسن بن علی بن ابی طالب و از دو

۱- الصواعق المحرقه ص۲۰۱.

۲- همان قبلی

هاشمی و دو علوی است.(۱)

ص: ۲۱۴

۱- همان قبلی

امام باقراسمر گونه ومعتدل قامت بود. شاعرش کمیت و سید حمیری، و دربانش جابر جعفی بود. (۱)

صاحب الارشاد گوید: آنچه از امام باقر ظاهر شده از علوم دین و سنن و علم قرآن و سیر و فنون ادب از کسی از اولاد حسن و حسین و هکذا از بقیه صحابه و وجوه تابعین به ظهور پیوسته است. ذکر علم آن حضرت آفاق را بگرفت ودر مدائح او اشعار بسرودند. مانند قصیده مالک بن اعین الجهنی که این بیت از آن است.

اذا طلب الناس علم القران کانت قریش علیه عیالا(۲)

روایت است که از امام محمد الباقر از جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنهما هنگامی که بر وی داخل شدم راجع به عایشه و آنچه بین او و علی گذشته بود سؤال کرد. جابر امام را گفت: یک روز نزد عایشه رفتم و گفتم: چه گویی در علی بن ابیطالب؟ سر فرو برد و سپس سر بر آورد و گفت رضی الله عنه اذا ما التبرحک علی محک

تبین غشه من غیر شکّ و فینا الغش و الذهب المصفی

علی بیننا شبه المحک(۳)

علاوه بن عمر و بن عبید نزد امام محمد باقر رفت و بر حسب امتحان از آن حضرت پرسید فدایت گردم در قول حق سبحانه وتعالی که می فرماید:أَوَ لَمْ یَرَ

ص: ۲۱۵

۱- المعارف، لابن قتیبه ص ۳۰۷. تاریخ یعقوبی ۲/۳۲۰ تذکره الخواص ۳۰۳. سیراعلام النبلاء ۴/۴۰۴. الاصابه فی تمییزالصاحبه ۱/۲۱۳. الصواعق المحرقه ص ۲۰۱. نورالابصار ص ۲۸۸.

۲- تذکره الخواص ص ۳۰۲. البدایه و النهایه ۹/۳۰۹. الفصول المهمه ص ۲۱۱. اخبارالدول ص ۱۱۱.

۳- الفصول المهمه ص ۲۱۱. نورالابصار ص ۲۸۹

الَّذينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّماواتِ وَ ٱلْأَرْضَ كانَتا رَتْقًا فَفَتَقْناهُما(۱)

این رتق و فتق چیست؟ امام فرمود: آسمان فتق بود باران فرو نمی بارید، و زمین رتق بود گیاه و روشنی ها نمی رویانید، آن دو را فتق فرمود بنزول باران و رستن نباتات، ابوعمرو خاموش ماند و اعتراضی بروز نداد، سپس در این آیه از امام سؤال کرد: { وَ مَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبی فَقَدْ هَوی}(۲)و گفت: غضب کدام است؟ امام فرمود: غضب خدا عقوبت و راندن اوست ای ابا عمرو. و هر کس ظن برد که حق تعالی را چیزی تغییر می دهد کافر است. (۳)

وفات حضرت امام باقر به سال یکصد و هفده در سن شصت و سه و به قولی پنجاه و هشت سال بود. (۴)وصیت فرمود که او را در پیراهنی که در آن نماز می خوانده دفن کنند. و در کتاب دررالاصداف آمده که آن حضرت را نیز مانند والد ما جدش مسوم کردند. مدفن آن حضرت در بقیع و در بقعه عباس می باشد.(۵)

امام صادق می فرماید: روز وفات پدرم در خدمتش بودم. درباره غسل و تکفین و دفن و دخول قبر مرا وصیّت می فرمود: گفتم: پدر از روزی که اظهار بیماری می فرمائی تو را از امروز بهتر ندیده ام و هیچ گونه آثار مرگ از تو مشاهده نمی شود. فرمود: فرزند! نمی شنوی علی بن الحسین از پشت دیوار مرا صدا می زند که (محمد بشتاب)؟ اولاد امام محمد الباقر عبارتند از: ابوعبدالله جعفر الصادق، و

۱– معجم الشعراء للمرزبانی ص ۲۶۸. الارشاد ۲/۱۵۵و۱۵۶. سیراعلام النبلاء ۴/۴۰۴الفصول المهمه ص ۲۱۰.

۲– الفصول المهمه ص ۲۱۱. نورالابصار ص ۲۸۸.

۳– الانبیاء / ۳۰.

۴– طه / ۸۱.

۵– نورالابصار ص ۲۹۰. الفصول الهمه ص ۲۱۴.

عبـدالله از ام فروه بنت القـاسم بن محمـد بن ابی بکر الصـدیق و ابراهیم وعبـدالله ازام حکیم بنت اسـد بن المغیره الثقفیه، وعلی وزینب از ام ولد.(۱)

۱- الطبقات الکبری، لابن سعد ۵/۲۳۷. مرآه الجنان ۱/۲۴۸. الفصول المهمه ۲۲۰. شذرات الذهب ۱/۱۴۹. نورالابصار ص ۲۹۲.

فصل چهارم: امام محمد الصادق علیه السّلام چهارهمین ستاره درخشان امامت در بقیع

۱- حسب و نسب حضرت صادق آل محمد:

پـدر بزرگوار حضـرت صادق آل محمـد، حضـرت امام محمد باقر بن علی بن الحسـین بن علی بن ابیطالب است. ما قسـمتی از شرح حال حضرت باقر العلوم را در جلد هفتم ستارگان درخشان که به نام نامی آن بزرگوار نگارش یافته نوشته ایم، امید است که این ران ملـخ مقبول و منظور آن سـلیمان زمـان قرار گیرد. مادر حضـرت امام جعفر صادق: ام فروه بنت قاسم بن محمـد بن ابوبکر بود (۱)

نام این بانوی بزرگوار: فاطمه بوده، ام فروه زنی عفیفه، نجیبه، جلیله و مکرمه بود مادر ام فروه: اسـماء بنت عبـدالرحمان بن ابی بکر است، و آن حـدیث که حضـرت صـادق می فرمایـد من از دو لحاظ به ابوبکر منتسب هسـتم اشاره به همین موضوع است. زیرا ام فروه که مادر حضرت صادق است از طرف پدر و مادر به ابوبکر منتهی می گردد.

ص: ۲۱۸

۱- محـدث قمی در کتاب تحفه الاحباب می نگارد: قاسم ابن محمد بن ابی بکر از یاران حضـرت علی بن الحسـین و حضـرت باقر بلکه از معتمدین حضرت علی بن الحسین بوده. این قاسم سبط یزد جرد پادشاه ایران و پسر خاله حضرت امام زین العابدین علیه السّـلام و جد مادری حضـرت صادق علیه السّلام یعنی پدر ام فروه است. این قاسم بن محمد یکی از فقهای شیعه مدینه به شمار می رفت. بسیار مناسب است که در اینجا بعضی از اصطلاحات را به تناسب اصطلاح: فقهای شیعه بنویسم.

مسعودی در کتاب اثبات الوصیه می نگارد: تقوای ام فروه از تمام زنان زمان خود بیشتر بود. ام فروه از حضرت علی بن الحسین روایات زیادی نقل کرده که از جمله آن روایات این است. حضرت علی بن الحسین به ام فروه فرمود: من درهر شب و روزی صد مرتبه برای شیعیانمان دعا می کنم یعنی طلب آمرزش می نمایم، زیرا ما به آنچه که می دانیم صبر می کنیم ولی آنان درباره آنچه که نمی دانندشکیبا هستند.

ولی در عین حال حسب و نسب حضرت صادق آل محمد به پیامبر اسلام منتهی می گردد که دارای عظمت و اهمیت زیادی است. لذا چنان که در تفسیر مجمع البیان در ذیل آیه سابق الذکر روایت می کند: پیامبر خدا می فرماید: هر حسب و نسبی فردای قیامت منقطع خواهد شد مگر حسب و نسب من.«کل حسب و نسب منقطع یوم القیامه الا حسبی و نسبی». حسب و نسب حضرت امام جعفر صادق از طرف پدری به حضرت علی بن ابیطالب منتهی می شود و از جهتی هم به فاطمه اطهر و پیامبر اکرم منتهی می گردد. گرچه بعضی از مخالفین یعنی اهل تسنن می گویند: اولاد دختر از فرزندان خود آنان به شمار نمی رود ولی این عقیده را قرآن مجید و پیامبر اکرم تکذیب نموده اند. یعنی قرآن کریم و حضرت رسول اکرم می فرمایند: فرزند دختر هم فرزند خود انسان به شمار می رود. ما اکنون نظریه علماء و بزرگان اهل تسنن را از نظر خوانندگان عزیز می گذرانیم:

ابن ابی الحدید: که یکی از علماء و نویسندگان بر جسته اهل تسنن به شمار می رود. چنان که ناسخ التواریخ و دیگران نقل می کنند می نگارد: اگر بگویند:

حسن و حسین پسران پیامبرند ابنائنا در (آیه ۵۴- سوره آل عمران) که آیه مباهله باشد حسن وحسین است.

نیز از مفردات طبرانی و تاریخ خطیب از جابر از پیامبر اکرم روایت می کند که فرمود: خدای توانا فرزندان هر پیغمبری را از صلب او قرار داد ولی فرزندان مرا از صلب من و صلب علی بن ابیطالب قرار داد. فرزندان هر مادری به پدرشان نسبت داده می شود مگر فرزندان فاطمه که من پدر ایشان هستم.

۲- جریان ولادت حضرت صادق آل محمد:

علامه مجلسی در کتاب جلاء العیون می نگارد: از صادق آل محمد روایت شده که فرمود: وقتی مادر یکی از ائمه معصومین به یکی از آنان حامله می شود و در تمام آن روز دچار سستی نظیر غش می گردد. آنگاه مردی را در خواب می بیند که او را به فرزندی دانا و بردبار بشارت می دهد.

همین که از خواب بیدار شد از طرف راست خود صدائی می شنود که به او می گوید: به بهترین اهل زمین حامله شدی، خیر و سعادت نصیب تو خواهد شد، مژده باد تو را به فرزندی دانا و بردبار ولی آن گوینده را نمی بیند. پس از این جریان ثقل و سنگینی در خود احساس نمی کند تا این که مدت نه ماه از حمل او بگذرد وقتی مدت نه ماه گذشت صدای بسیاری از ملائکه را در خانه خود می شنود. همین که شب ولادت فرا می رسد نور حضرت صادق آل محمد ی را در خانه خود مشاهده می کند که دیگران غیر از پدر امام آن نور را نمی بینند. آنگاه امام در حالی متولد می شود که مربع و نشسته باشد نه اینکه با سر بر زمین آید.

ص: ۲۲۰

وقتی که امام متولـد می شود روی خود را به طرف قبله می نماید و سه مرتبه عطسه می کند و پس از عطسه خدای را حمد می نمایـد. امـام در حالی متولـد می گردد که ختنه کرده و ناف بریـده باشـد. آلوده به خون و کثافت نباشـد، همه دنـدانهای جلود روئیده باشد. در تمام آن روز و شب، نور زردی از دستها و صورت او می درخشید که نظیر طلا ساطع می گردد.

۳– تاریخ ولادت حضرت صادق آل محمد:

سـاعت ولاـدت؛ موقع طلوع فجر صـادق، روز ولاـدت از ایـام هفته، روز جمعه، به قولی روز دوشـنبه، روز هفـدهم ربیع الاول، درسال هفتاد و سوم هجری، بنا به قولی سنه هفتاد، در مدینه طیبه پیامبر اکرم به دنیا آمد.

۴– نام، لقب، کنیه حضرت صادق آل محمد:

نام حضـرت صادق آل محمـدعلیه السّـلام جعفر است. جعفر نام یکی از نهرهای بهشت است، نهر جاری را که کثیرالنفع باشـد جعفر می نامنـد. وجه نامگذاری و تناسب نام حضـرت صادق که جعفر است از این لحاظ است همان طور که آب نهردائماً در جریان و فیضان است و عموم مردم تشنه از آن بر خوردارند. همان طور هم علم حضرت امام جعفر صادق از زمان آن بزرگوار تاکنون بلکه تا قیام قیامت در جریان و فیضان خواهد بود و تشنگان آب حیات و طالبین معنویات از آن مستفیض خواهد شد.

در کتاب جنات الخلود تعـداد هشت لقب برای امام صادق علیه السّـلام شـماره می کند که مشـهورترین آنها صادق و کاشـف الحقایق است. معنی کاشف الحقایق

ص: ۲۲۱

یعنی ظاهر کننده حقیقت ها.

صدوق و راوندی روایت می کنند که از حضرت امام زین العابدین علیه السّلام پرسید امام بعد از شما کیست؟ فرمود: محمد باقر که علم را می شکافد یک نوع شکافتن مخصوصی. پرسیدند: بعد از آن حضرت چه کسی امام و پیشوا خواهد بود؟ فرمود: جعفر که نام او نزد اهل آسمان ها صادق است. پرسیدند: چرا فقط آن حضرت را صادق می نمامند. در صورتی که همه شماها صادق و راستگو هستید؟

فرمود: پدرم از پدر بزرگوارش از پیامبراسلام برای من نقل کرد که آن برگزیده خدا فرمود: موقعی که فرزند من جعفر بن محمد بن علی بن الحسین

متولد شد او را صادق بگویید، زیرا پنجمین فرزند او که جعفر نام دارد (یعنی جعفرکذاب) به دروغ و افتراء ادعای امامت خواهد کرد و او نزد خدا کذاب و مفتری یعنی افتراء زننده به خدا است. امام زین العابدین پس از این جواب گریان شد و فرمود: گویا: می بینم که جعفر کذاب خلیفه ستمکش زمان خود را برای تفتیش و تفحص امام غائب یعنی حضرت صاحب الزمان بر می انگیزد.

کنیه: در کتاب جنات الخلود راجع به کنیه حضرت امام جعفر صادق می نگارد: کنیه آن حضرت را بدین لحاظ ابوعبدالله گفتند که آن بزرگوار پسری داشت بنام: عبدالله، این همان عبدالله افطح است که پاهایش نظیر پای فیل گنده و بزرگ بود. همین عبدالله است که بعد از حضرت صادق ادعای امامت کرد ولی به جایی نرسید. مذهب گروه فطحیه به وی نسبت دادشده.

کنیه دیگر حضرت صادق: ابواسماعیل است. آن بزرگوار را بدین جهت ابواسماعیل گفتند که پسری داشت به نام، اسماعیل. این اسماعیل جوانی بود که

از لحـاظ ظـاهر و بـاطن کامل و جمیل بود، بـدین جهت بود که مردم گمان می کردنـد وی پس از حضـرت صادق امام است. ولی اسـماعیل در زمان حیات حضرت صادق از دنیا رفت در آن موقعی که جنازه اسماعیل را به جانب قبرستان می بردند، امام صادق دسـتور داد تا سه مرتبه جنازه او را به زمین نهادنـد و آن حضـرت صورت اسـماعیل را باز کرد که همه مردم بدانند وی مرده است، گمان نکنند،غائب شده. با اینکه حضـرت صادق این عمل را انجام داد گروه اسـماعیلیه او را امام دانستند و پس از او فرزندش، نزار را برای امامت انتخاب کردند و مذهب هر دو یکی است.

۵- دوران کودکی حضرت صادق آل محمد:

مسعودی در کتاب اثبات الوصیه می نگارد: موقعی که حضـرت علی بن الحسین از دنیا رفت مدت (۱۲) سال از عمر حضرت امام جعفر صادق گذشته بود. نگارنده گوید: قول مسعودی بنابراین است که حضرت امام زین العابدین در سنه (۹۲) هجری از دنیا رفته باشد ولی بنابرین این که آن بزرگوار در سنه (۹۴) یا سنه (۹۵) یا سنه (۱۱۰) هجری از دنیا رفته باشد. حضرت صادق بیش از (۱۲) سال از محضر امام سجاد برخوردار بوده است. بنابراین که حضرت صادق در سنه (۸۰) هجری متولد شده باشد و حضرت امام محمد باقر در سنه (۱۱۵) هجری از دنیا رفته باشد امام صادق مدت (۳۵) سال از مکتب پدر بزرگوارش مستفیض و برخوردار بوده است و بنابراین که ولادت آن برگزیـده خـدا در سـنه (۸۳) هجری بوده باشـد مدت (۳۲) سال در جوار پـدر بزرگوارش بوده است.

ص: ۲۲۳

۶– منصب امامت حضرت صادق آل محمد:

حضـرت امام جعفر صادق در سـنه یکصـد و چهارده و به قولی یکصد و پانزده هجری که پدر بزرگوارش حضـرت باقر از دنیا رفت به دسـتور حضـرت باقر العلوم به منصب پر افتخار امامت نائل شـد و تا پایان عمر مشـغول هـدایت افرادی که لائق هدایت شدن بودند گردید.

مسـعودی در کتاب اثبات الوصـیه می نگارد. حضـرت امام محمد باقر در زمان حیات خود به وجود حضـرت صادق درباره امر امـامت اشـاره می کرد بعـد از آن به طور صـریح آن بزرگوار را برای منصب امـامت تعین نمود. چنـان که زراره و ابوالجـارود روایت می کننـد: امـام محمـد بـاقر در موقع صـحیح و سالم بودن خویش حضـرت صادق را خواست و به او فرمود: من در نظر دارم که تو را دسـتوری دهم. امام صادق گفت: مرا بهر امری که می خواهی مأمور فرما حضـرت باقر فرمود: کاغـذ و دواتی از برای مـن حاضـر کن وقـتی امـام صـادق کاغـذ و دوات آورد وصـیت نـامه ظـاهری را نیز برای آن بزرگوارنـوشت و فرمـود: تا گروهی از قریش را دعوت کننـد، وقتی که عـده ای از قریش را دعوت نمودنـد امام محمدباقر آنان را در باره آن وصـیتی که کرده بود شاهد گرفت.

موقعی که وفات حضـرت امام محمد باقر نزدیک شد حضرت صادق را خواست و به وی فرمود: امشب همان شبی است که به من وعـده (شـهید شـدن) داده شـد، امام باقر اسم اعظم خـدا و میراثهای پیامبران و شمشـیری را که از امانت های امامت بود به حضـرت امام جعفر صادق تسـلیم کرد و به آن حضـرت فرمود: چقدر درباره شـیعیان به تو سـفارش کنم!!امام صادق گفت: به خدا قسم

نمی گذارم که ایشان برای هدایت شدن و یاد گرفتن دستورات مذهبی و... به احدی محتاج شوند.

عنبسه روایت می کند: موقعی که مقام امامت و امر پروردگار به حضرت صادق نصیب شد آن بزرگوار شیعیان را جمع کرد. آنگاه پس از اینکه حمد خدای را به جای آورد سخنرانی کرد. ایشان را یادآور نعمت های خدا نمود و

فرمود: خدا راه دین خود را به وسیله پیشوایان هدایت کنند ه ای که از اهل بیت پیامبر او هستند واضح و روشن کرده به وسیله امام ها طریقه دین را آشکار نموده، باب علم پوشیده خود را بواسطه آنان افتتاح کرد، کسیکه حق واجب امام خود را بشناسد طعم و شیرینی ایمان را خواهد چشید فضیلت و شادمانی اسلام خود را خواهد فهمید.انسان به آن نعمتهایی که نزد خدا است نائل نمی شود مگر با شناختن امام، امام از تاریکی ها و مطالب مجهولی که پیش بیاید آگاه است، امام غیب های آسمانی را می داند امام از فتنه ها خبردار است. خدای توانا، امامان را از فرزندان امام حسین هر کدام را پس از دیگری برای خلق خود انتخاب نمود و آنان را برای مقام امامت برگزید و برای بندگان خود پسندیده قرار داد، آنان را مهتر و بزرگوار گردانید.

امامان هستند که بشر را به راه حق هدایت می کنند و به سوی خدا بر می گردانند، امامان حجت و برهان خدا و دعوت کنندگان خلقند به سوی خدا، امامان کلیدهای سختی و دعا هستند، امامان ستون اسلامند، بندگان خدا به وسیله راهنمایی امامان دیندار می شوند، شهرها بنورامامان نورانی می گردند خدای توانا امامان را وسیله حیات وزندگی مردم و چراغهای تاریکی ها قرار داده و...

ص: ۲۲۵

ای گروه مسلمین مثل کسی نظر کنید که طالب راه حق و هدایت باشد، درباره این امور نظیر کسی که نخواهد دشمنی کند اندیشه نمائید. پس از اینکه حق را شناختید در گمراهی اصرار منمائید، تابع مظنه و گمان و هوای نفس نشوید!! زیرا از طرف خدا برای شما راهنما آمده است.

۷- شکل و شمائل حضرت صادق آل محمد

در کتاب جنات الخلود پیرامون شکل و شمائل صادق آل محمد می نگارد: اکثر شکل و شمائل امام صادق نظیر پدرش حضرت امام محمد باقر بود جز اینکه قامت مقدسش اندکی باریکتر و بلندتر بود.

امام صادق سفید پوست، سرخ رو، پیوسته ابرو بود. خالهای سیاه بر گونه راست صورت مبارکش بود. محاسن مبارک آن بزرگوار نه زیاد پر و نه زیاد تنک بلکه متوسط بود دندانهای آن برگزیده خدا درشت و سفید، میان دو دندان پیشین آن حضرت فاصله داشت، پنج سال قبل از اینکه شهید شود مسواک کردن را به جهت ریختن داندانهای مبارکش ترک کرده بود، وسط بینی حضرت صادق اندکی برآمدگی داشت که علامت علم و زکات و نجابت آن بزرگوار بود.

محدث قمی در کتاب منتهی الامال می نگارد. درباره شکل و شمائل حضرت صادق آل محمد گفته اند: آن بزرگوار میانه بالا، افروخته صورت، سفید بدن و کشیده بینی بود، موهای امام صادق مشکی و مجعد (بضم میم و فتح جیم و عین مفتوح مشدد یعنی پیچیده) بود و بر گونه صورت مبارکش خال سیاهی وجود داشت.

۸– زهد و عبادت حضرت صادق آل محمد:

صدوق از مالک بن انس که در مدینه فقیه و پیشوای اهل سنت به شمار می رفت روایت می کند که گفت: هرگاه من بر حضرت صادق وارد می شدم آن بزرگوار متکا برای من می آورد تا من بر آن تکیه کنم، آن حضرت مرا احترام می کرد و می فرمود: من تو را دوست دارم (این دوست داشتن از باب تقیه بوده) من از آن اظهار محبت هایی که آن بزرگوار می نمود مسرور می شدم و خدای را حمد می کردم. حضرت صادق دائماً بیکی از سه کار مشغول بود:

۱. یا روزه دار بود.

۲. یا مشغول عبادت بود.

۳. یا مشغول ذکر و حمد خدا بود.

حضرت صادق از بزرگان عبادت کنندگان و زهاد بود، آن بزرگوار از آن افرادی بود که از خدای توانا خائف و ترسانند. امام صادق کثیر الحدیث و خوش مجلس و کثرالفوائد بود. موقعی که می خواست بگوید: پیغمبر فرموده (برای عظمت نام پیامبر اکرم) به قدری رنگ مبارکش تغییر می کرد و سبز یا زرد می شد که اشخاصی که آن بزرگوار را می شناختند در آن موقع او را نمی شناختند.

مالک بن انس می گوید: یکسال من با حضرت صادق به حج مشرف شدم، موقعی که شتر آن حضرت در محل احرام یعنی محلی که حجاج لباس حرام می پوشند رسید و آن برگزیده خدا خواست تلبیه بگوید آن چنان حال مبارکش منقلب و دگرگون شد که هرچه خواست تلبیه بگوید صدای آن حضرت در حلق مبارکش قطع می شد و بالا نمی آمد، نزدیک بود که آن برگزیده خدا از بالای شتر

به زمین سقوط کند.

من به امام صادق گفتم: یا بن رسول الله تلبیه را بگو که جز گفتن آن چار ه ای نخواهد بود؟! در جوابم فرمود: ای پس ابوعامر! چگونه بگویم: «لبیک اللهم لبیک» در صورتی که می ترسم خدای تعالی در جوابم بفرماید: «لا لبیک ولاسعدیک».

عظمت نام نامی حضرت محمد از این حدیث شریف که می فرماید:

رنگ مبارک حضرت صادق برای شنیدن نام مقدس آن حضرت تغییر می کرد و دگرگون می شد معلوم می شد گرچه درباره عظمت نام پیامبر اکرم اخبار و روایات زیادی به چشم می خورد ولی ما بذکر یک حدیث اکتفا می کنیم و آن حدیث شریف این است. ابوهارون که غلام و آزاد شده آل جعده بود. می گوید: من در مدینه طیبه جلیس و همنشین حضرت امام جعفر صادق بودم، چند روزی گذشت که من در حضور آن حضرت مشرف نشدم. موقعی که در مجلس آن بزرگوار رفتم به من فرمود:ای ابوهارون چند روزی است که من تو را نمی بینم؟! گفتم بدین لحاظ است که خدای سبحان پسری بمن مرحمت فرموده. فرمود: خدا قدم او را برای تو مبارک کند. چه نامی از برای او تعیین کردی؟ گفتم: محمد. وقتی حضرت صادق لفظ محمد را شنید صورت مبارک خود را بر زمین نزدیک کرد و فرمود: محمد! محمد! محمد! بقدری صورت مقدسش را بر زمین نزدیک کرد که نزدیک بود بر زمین بچسبد! آنگاه امام صادق فرمود:

جان مادرم،پدرم وعموم اهل زمین بفدای حضرت محمد باد! حضرت صادق به من فرمود: این پسر را دشنام مده! اورا مزن! با او بدرفتاری منمای!بدان خانه ای نیست که محمد

نام درآن باشـد مگر اینکه پاکیزه ومقدس خواهد شد. محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از ابان بن تغلب روایت می کند که گفت:

در یکی از اوقات که حضـرت صادق آل محمـد مشـغول نماز بود من به حضور آن بزرگوار مشـرف شدم. تسبیحانی را (یعنی سبحان ربی العظیم و بحمد و سبحان ربی الاعلی و بحمده یا سبحان الله) که آن حضرت در رکوع و سجود گفت شماره کردم تعداد آنها به شصت مرتبه رسید.

محدث قمی در کتاب منتهی الامال می نگارد: روایت شده یک روز یکی از اصحاب حضرت صادق آل محمد در حضور آن بزرگوار مشـرف شد و دید آن بزرگوار پیراهنی پوشـیده که دامن آن را وصله زده اند! آن مرد دائماً نظرش بر آن وصله بود و گویا از اینکه امام صادق آن پیراهن وصـله دار را پوشـیده بود تعجب می کرد امام علی فرمود: برای چه اینقـدر به من نگاه می کنی؟ گفت: منظور من وصـله پیراهن شـما است. امـام صـادق به من فرمود: این کتـاب را بردار و آنچه که در آن نوشـته شـده بخوان.راوی می گویـد: نزد حضـرت صـادق کتـابی بود. وقتی آن مرد به آن کتاب نظر کرد دیـد در آن نوشـته: «لا ایمان لمن لاحیاء له و لا مال لمن لا تقـدیر له و لا جدید لمن لاخلق له». یعنی ایمان ندارد آن کسـی که حیاء ندارد، مال ندارد آن کسـی که در زندگی خود اندازه گیری ندارد و لباس نو ندارد آن کسی که لباس کهنه ندارد.

۹- بخشش و سخاوت

ابن شهر آشوب در کتاب مناقب از ابوجعفر خثعمی(به فتح خاء و عین و

سکون ثاء) روایت می کند که گفت: حضرت امام صادق یک همیان طلا به من داد و فرمود: این پول را بفلان مرد هاشمی می دهی ولی نمی گوئی که چه کسی برای تو فرستاده! راوی می گوید: وقتی آن زر را به آن مرد هاشمی دادم گفت: خدا جزای خیر دهد به آن کسی که این پول را برای من فرستاده او است که همیشه از برای من پول می فرستد و من به وسیله بخشش های او زندگی می کنم ولی جعفر صادق با اینکه ثروتمند است چیزی برای من نمی فرستد!!

نگارنده گوید: این حدیث شریف به ما نشان می دهد که انسان تا حدود امکان باید سعی کند صدقه را به نحو پنهانی و مخفیانه به مستحقین برساند تا هر وقت آن شخص مستحق با وی مصادف می شود منتی بر او نگذارد و او در مقابل این شخص صدقه دهنده خجل نشود. آیه ای که از قرآن مجید ذیلا از نظر خوانندگان محترم می گذرد و جریان صدقه دادن حضرت حسین بن علی که بعداً خواهیم خواند این موضوع را تأیید می کنند.اما آیه شریفه: خدای رؤف در سوره بقره /۲۶۵/۲۶۴راجع به صدقه دادن بدون منت می فرماید: آن افرادی که اموال خود را در راه خدای انفاق می کنند و پس از این انفاق منتی بر سر آن شخص مستحق نمی گذارند و اذیتی به او نمی رسانند و جزای ایشان پیش پروردگارشان خواهد بود و خائف و محزون نخواهند شد. گفتار نیکو و عفو بهتر است از آن صدقه ای که دنبال آن برای شخص مستحق اذیتی در کار باشد و خدا بی نیاز و بردبار است.

اما صدقه امام حسین: ابن شهر آشوب در کتاب مناقب می نگارد: مرد اعرابی در مدینه آمد و گفت: بخشنده ترین مردم این شهر کیست؟ او را به جانب امام

حسین راهنمایی کردند. آن شخص امام حسین را در مسجد در حال نماز یافت و اشعاری خواند که مضمون آنها اظهار حاجت بود و ما از لحاظ اختصار از نگاشتن آنها خودداری می نماییم.

موقعی که حضرت امام حسین از نماز فراغت یافت به قنبر فرمود: آیا از مال حجاز که برای ما آوردند چیزی باقی مانده قنبر گفت: آری مبلغ چهار هزار (۴۰۰۰) دینار که (فعلا قیمت هر دینار عراقی بیست تومان است) باقی مانده. امام حسین فرمود: آنها را حاضر کن! زیرا کسی که از ما به آنها سزاوارتر است آمده. موقعی که قنبر آن پول ها را حاضر کرد امام آن دینارها را در میان برد (بضم باء و سکون را که یک نوع لباسی است) خود پیچید و از لحاظ کمی پول پشت در ایستاد و آنها را از شکاف در به آن اعرابی عطا کرد.

همین که اعرابی آن پول ها را دریافت کرد به شدت گریان شد. امام حسین فرمود: برای کمی پول گریه می کنی؟! گفت: نه، بلکه از این لحاظ گریه می کنم که خاک، مثل تو بخشنده ای را چگونه در زیر خود جای خواهد داد!!

محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از هشام بن سالم روایت می کند که گفت: موقعی که شب می شد و قسمتی از شب می گذشت حضرت صادق آل محمد همیانی که پر از نان و گوشت بود بر پشت گردن و دوش مقدس خود می نهاد و متوجه خانه محتاجین بینوایان، بیوه زنان و ایتام می شد بدون اینکه کسی آن بزرگوار رابشناسد نان و گوشت درهم و دینار به ایشان می داد و به خانه خود مراجعت می نمود.

شخصی به حضور امام صادق آمد و اظهار حاجت نمود، آن بزرگوار از غلام

خود پرسید چه مبلغ پول موجودی داری؟ غلام گفت: چهار صد (۴۰۰) درهم. امام فرمود: آن مبلغ را حاضر کن!! وقتی که آن پول را آورد حضرت صادق آن را به آن شخص سائل داد شخص مستحق زبان به سپاسگذاری گشود و رفت.

موقعی که آن شخص سائل رفت حضرت صادق به غلام خویش فرمود، برو او را بر گردان!! وقتی برگشت امام به وی فرمود، بهترین عطاء و بخشش آن است که انسان سائل را مستغنی و بی نیاز کند و من هنوز آن طور که باید و شاید تو را بی نیاز نکرده ام. آنگاه امام صادق انگشتر خود را که ده هزار (۱۰۰۰۰) درهم قیمت داشت به آن شخص سائل داد و فرمود، آن را بفروش و زندگی خود را اداره کن!!

نیز در کتاب سابق الذکر از هارون بن عیسی روایت می کند که گفت: یک وقت حضرت امام جعفر صادق به فرزند خود محمد فرمود: ای پسرک عزیزم از نفقه و صدقه ها چه مقداری نزد تو موجود است؟ محمد گفت: مبلغ چهل دینار.

امام صادق فرمود:آن پول را به مصرف مستحقین برسان. محمد گفت: من غیر از این چهل دینار چیزی ندارم، این پول را برای مخارج یومیه خود نهاده ام که معطل نباشم. حضرت صادق فرمود: آن پول را صدقه بده که خدای توانا عوض آن را به تو عطا خواهد کرد. آیا نمی دانی از برای هر چیزی کلیدی است و کلید رزق و روزی صدقه دادن است؟!

همین که محمد آن چهل دینار را در راه خدا صدقه داد مبلغ چهار هزار (۴۰۰۰) دینار از جای دیگر برای او رسید و حضرت امام صادق فرمود: ما در راه خدا چهل دینار صدقه دادیم و خدای رؤف مبلغ چهار هزار (۴۰۰۰) دینار را

برای ما عطا کرد!!

مردی از اهـل خراسـان نزد یـاران امـام صادق آمـد و گفت: من تهیـدست شـده ام و در نظر دارم که به جانب خراسان برگردم چون خرجی راه نـدارم لـذا از شـما می خواهم که به من کمـک کنیـد تا به وطن خویش مراجعت نمایم!! حضـرت امام صادق متوجه یمین و یسار خود شد و به یارانش فرمود، چه کسی به وی کمک می کند؟ اصحاب آن بزرگوار مبلغ پنچ هزار (۵۰۰۰) درهم به آن سائل کمک کردند و او را به جانب وطنش روانه نمودند.

ابن شـهر آشوب در کتاب مناقب از کتاب فنون نقل می کنـد که یکی از حجاج مـدینه پس از این که از خواب بیدار می شود این طور گمـان کرد که همیـان پولش را سـرقت کرده انـد وی برای یـافتن پول خود خـارج شـد و حضـرت صادق را دیـد که مشغول نمـاز است ولی چـون آن بزرگـوار را نشـناخت لـذا دامن آن حضـرت را گرفت و گفت تـو همیـان مرا سـرقت نمـوده ای!!امـام صـادق فرمود: چقـدر پول در میـان همیان تو بوده؟ گفت: هزار (۱۰۰۰) دینار.حضـرت صادق آن شـخص را به منزل خودبرد و مبلغ هزار دینـار به او داد. وقتی که آن شـخص از حضور امـام متوجه منزل خود گردیـد در بین راه همیان خویش را یافت، لـذا نزد امام صادق برگشت و با معذرت خواهی هزار دینار پول را به حضـرت صادق تقدیم نمود. ولی حضـرت صادق آن پـول را پس نگرفت و فرمود: چیزی که از دست من خـارج شود هرگز به من نخواهـد گشت!! آن شـخص پرسـید، این آقا کیست؟! گفتند: این آقا حضرت امام جعفر صادق است، گفت: شخصیتی مثل امام صادق باید هم اینطور باشد!!

ص: ۲۳۳

صدوق از معلی بن خنیس (بضم خا و فتح نون و سکون یاء) روایت می کند که گفت: یک شب حضرت امام جعفر صادق متوجه ظله بنی ساعده شد (ظله بضم ظاء و فتح لام مشدد) سایبانی بوده که روزها به جهت گرما در آنجا جمع می شدند و شبها فقراء و غریبان در آنجا منزل می گرفتند و می خوابیدند.

راوی می گوید: آن شب از آسمان باران می آمد من نیز دنبال حضرت صادق رفتم ناگاه دیدم چیزی از دست آن بزرگوار بر زمین افتاد بعد از آن فرمود، خدایا آنچه که از دستم افتاد به من برگردان. من پیش رفتم و به امام صادق سلام کردم، فرمود: معلی، گفتم: لبیک فدای تو شوم! فرمود: دست بکش روی زمین و آنچه که از دست من افتاده به من بده! وقتی من دست روی زمین کشیدم دیدم مقداری نان را آن حضرت روی زمین ریخته در آن حینی که نانها را جمع می کردم و به حضرت صادق می دادم ناگاه انبانی پر از نان یافتم به امام صادق گفتم: فدایت شوم خواهش من این است که اجازه دهی من این انبان نان را حمل و نقل کنم؟امام فرمود: نه من خودم به حمل و نقل این نان اولی و سزاوارترم، به تو این اجازه را می دهم که با من بیایی. معلی می گوید: من با امام صادق رفتم تا به ظله بنی ساعده رسیدیم. گروهی از فقراء و بی نوایان را در آنجا یافتم که همه خواب بودند. حضرت صادق برای هر یک از آن بیچارگان یکی یا دو قرص نان در زیرلباسشان می گذاشت تا اینکه به آخرین نفر ایشان رسید و نان او را نیز در زیر لباسش نهاد و برگشتیم. من به امام صادق گفتم:این گروهی که شما نسبت به آنان محبت کردی حق را می شناسند یعنی از شیعیان شما به شمار می روند؟ در جوابم فرمود:اگر اینان حق را می شناختند، ما راجع به همه امور ایشان حتی

نمک کوبیده آنان مساوات می کردیم.

ابن شهر آشوب از هشام بن حکم (به فتح حاء و کاف) روایت می کند که گفت: مردی از ملوک جبل که از دوستان حضرت صادق به شمار می رفت همه ساله به منظور زیارت امام صادق به حج مشرف می شد وقتی از مکه معظمه به مدینه طیبه می آمد، حضرت صادق او را منزل و مأوا می داد آن شخص جبلی برای اینکه به حضرت صادق خیلی علاقه داشت زیاد در حضور آن بزرگوار توقف می کرد. در یکی از سالها که وارد مدینه شد پس از اینکه خواست از حضور امام صادق مرخص شود مبلغ ده هزار (۱۰۰۰۰) درهم به حضرت صادق داد تا آن برگزیده خدابرای وی خانه بخرد که هرگاه وارد مدینه طیبه می شود خانه ای از خود داشته باشد و مزاحم حضرت صادق نشود. آن پول را به امام صادق داد و متوجه مکه مکرمه گردید وقتی که از مکه برگشت نزد امام جعفر صادق آمد وگفت: خانه از برای من خریدی؟فرمود: آری آنگاه یک کاغذ به او داد و فرمود: این قباله خانه توست. همین که آن شخص آن کاغذ را مطالعه کرد دید و نوشته: بسم الله الرحمن الرحیم این قباله آن خانه ای است که جعفر بن محمد در فردوس برین از برای فلان بن فلان جبلی خریده است. حدود چهار گانه آن خانه بدین قرار است:

۱. حدی به خانه رسول خدا.

۲. حدی به خانه امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب.

۳. حدی به خانه حضرت حسن بن علی.

۴. حدی به خانه حضرت حسین بن علی.

ص: ۲۳۵

وقتی آن شـخص جبلی آن نامه را خواند به حضـرت صادق گفت: راضی شدم. امام فرمود: من پول تو را در میان فرزندان امام حسن و امام حسـین تقسـیم نمودم. امیدوارم که خدای رؤف از تو قبول کند و عوض آن را در بهشت به تو عطا فرماید.آن مرد جبلی قباله حضـرت صادق را گرفت و با خود نگاه داشت تا آن موقعی که عمرش تمام شد و اجلش فرا رسـید وقتی موقع جان دادن او شـد همـه اهـل و عیـال خـود را جمـع کرد و در موقـع وصـیت خـود آنـان را قسم داد که این قبـاله را در میـان قـبر من بگذاریـد!! بازماندگان او به این وصـیت عمل کردند، روز دیگر که بالای قبر او رفتند آن قباله را روی قبر یافتند. همین که آن را خواندنـد دیدنـد نوشـته: به خدا قسم جعفر بن محمد راجع به آنچه که از برای من گفته و نوشـته بود به وعده خود وفا کرد. نگارنده گوید: بخشـش و سخاوت و صدقات علنی و آشکار حضرت امام جعفر صادق قابل شماره و احصاء نیست تا چه برسد به بذل و بخششهای مخفیانه آن حضرت.

۱۰- ارشاد و هدایت حضرت صادق آل محمد:

ابن شهر آشوب در کتاب مناقب از ابو بصیر روایت می کند که گفت: من همسایه ای داشتم که از اعوان ظلمه بود. او ثروت و پولی بـدست آورده بود. کنیزان خواننـده ای داشت. دائماً انجمنی از افرادی که اهل لهو و لعب و عیش و طرب بودنـد آراسـته داشت. شـرب خمر می کرد و کنیزان خواننـده برای او خوانندگی می کردند.من که همسایه و مجاور او بودم همیشه از صدای لهو و لعب او متأذی و ناراحت بودم لذا چند مرتبه راجع به این موضوع به او شکایت

کردم ولی او توجهی نکرد من راجع به این مطلب فوق العاده اصرار کردم.

آخر الامر در جوابم گفت: ای مرد! من شخصـی مبتلا و اسیر شیطان و هوا و هوس هستم. تو مردی هستی معاف و آزاد اگر تو شرح حال مرا به حضـرت امام جعفر صادق بگوئی بعیـد نیست که خدای رؤف مرا از شـر نفس اماره نجات دهد. ابوبصـیر می گوید: سخن آن مرد در من

اثرکرد، لـذا صبر کردم تـا آن موقعی که ازکوفه به مـدینه طیبه رفتم وبه حضورحضـرت صـادق مشـرف شـدم،جریـان همسـایه خودرا برای حضـرت امام جعفرصادق شـرح دادم. حضرت صادق فرمود: موقعی که به کوفه برگشتی آن مرد بدیدن تو خواهد آمـد، وقتی بدیـدن تو آمـد می گویی جعفر بن محمـد می گویـد: اگر تو دست از لهو و لعب و معصـیت خـدا برداری من هم بهشت خـدا را برای تو ضامن می شوم. موقعی که من به کوفه مراجعت کردم و مردم بدیـدن من آمدنـد آن مرد نیز بدیدن من آمد، وقتی که خواست برود من او را نگاه داشتم تا اینکه مهمانهای من همه رفتند، آنگاه به او گفتم: من جریان تو را برای امام جعفر صادق شـرح دادم. آن بزرگوار در جوابم فرمود: موقعی که برگشتی سلام مرا به او میرسانی و از قول من می گویی: اگر تو دست از این لهو و لعب برداری من بهشت را برای تو ضامن خواهم شد. آن مرد از شـنیدن این سخن گریان شد و گفت: تو را به خـدا قسم می دهم آیـاجعفر بن محمـد این موضوع را گفت: من قسم یاد کردم: آری. او گفت: همین ضـمانت مرا کافی است. این را گفت و از نزد من رفت.

چنـد روزی که از این جریان گـذشت وی شخصـی را نزد من فرسـتاد تا پیش او بروم موقعی که من وارد خانه او شدم دیدم با بدن برهنه پشت در ایستاده و می

گوید: ای ابوبصیر! من آنچه اموال در منزل خود داشتم خارج کردم و فعلا چنانکه می بینی برهنه و عریانم.ابوبصیر می گوید: همین که آن مرد را بدین وضع دیدم نزد برادران دینی خود رفتم و از برای وی لباس جمع کردم و بدن عریان او را پوشانیدم.

چندروزی که از این جریان گذشت دیدم برای دومین بارشخصی را نزد من فرستاده که من مریض شده ام نزد من بیا! من نزد وی رفت و آمد می کردم و او را پرستاری و معالجه می نمودم تا آن موقعی که اجلش فرا رسید.

من در آن موقعی که وی مشغول جان کندن بود به بالینش نشسته بودم، ناگاه دیدم غشی عارض او شد، وقتی بهوش آمد و گفت: ای ابوبصیر! حضرت صادق آل محمد نسبت به آن عهد و پیمانی که با من کرده بود به وعده خود وفا کرد. این را گفت و از این جهان در گذشت.

پس از فوت وی من عازم حج شدم وقتی که وارد مدینه طیبه شدم و خواستم به حضور حضرت امام جعفر صادق مشرف شدم اذن دخول خواستم وقتی برای تشرف مجاز شدم یک پایم در دالان و یک پایم در صحن خانه بود که شنیدم حضرت صادق از داخل خانه صدا زد: ای ابوبصیر! ما راجع به آنچه که برای همسایه تو ضامن شده بودیم به وعده خود وفا کردیم!!

صدوق روایت می کند که یک روز حضرت صادق آل محمد از حال یکی از اهل مجلس خود که در حضورش حاضر نبود پرسش نمود؟ به عرض آن برگزیده خدا رساندند که مریض است. امام صادق به عزم عیادت او حرکت کرد، موقعی به بالین وی رسید که در حال جان دادن بود.

امام صادق علیه السّلام به او فرمود:

به خدا خوش بین باش! وی در جواب حضرت صادق گفت: من به خدای خودم خوشبین هستم، ولی برای دخترانم غمگین و اندوهناکم، چیزی مرا بیمار نکرده مگر غم و غصه ایشان. امام صادق فرمود: به همان خدائی که امیدداری حسنات تو را دو برابر و گناهانت را محو نماید امیدوار باش که کار دختران تو را اصلاح فرماید. آیا نشنیده ای که پیامبر اکرم اسلام فرموده: شب معراج در وقتی که از سدره المنتهی گذشتم و به شاخه های آن رسیدم میوه جاتی را بر آن شاخه ها آویزان دیدم که: از بعضی از آنها شیر خارج می شد، از بعضی از آنها عسل، از بعضی از آنها روغن، از بعضی از آنها آرد بسیار خوب و سفید، از بعضی از آنها جامه و لباس. از بعضی از آنها چیزی نظیر سدر بیرون می آمد و همه آن اشیاء به سوی زمین نازل می شدند. در این موقع جبرئیل با من نبود زیرا من از درجه او صعود نموده بودم و او از مقام من عقب مانده بود.

در همین موقع بود که خدای سبحان به من وحی کرد: ای محمد! من این اشیاء را در این مکان که بالاترین مکانها است از برای غذا دختران و پسران مؤمنین امت تو رویانیدم. تو به پدران دختران بگو: برای تنگدستی نگران و ناراحت نباشید!! همچنان که من ایشان را آفریده ام رزق و روزی آنان را هم خواهم داد.نگارنده گوید: شیخ سعدی راجع به مضمون این حدیث شریف اشعاری گفته که نگاشتن آنها دراین مقام بسیارمناسب دارد:

یکی طفل دندان در آورده بود

پدر سر به فکرت فرو برده بود

که من و برگ از کجا آرامش

مروت نباشد که بگذارمش

چو بیچاره گفت این سخن پیش جفت

نگر تازن او را چه مردانه گفت

ص: ۲۳۹

توانا است آخر خداوند روز

که روزی رساند تو چندین مسوز

نگارنده کودک اندر شکم

نویسنده عمر و روزی است هم

خداوند گاری که عبدی خرید

بدارد فکیف آنکه عبد آفرید

تو را نیست این تکیه بر کردگار

که مملوک را بر خداوند گار

مسعودی در کتاب اثبات الوصیه می نگارد: روایت شده که حضرت امام جعفر صادق برای عوام و خواص مردم جلوس می کرد.مردم از اطراف عالم می آمدند و راجع به حلال و حرام و تفسیر و تأویل قرآن پرسش می نمودند،احدی از حضور آن حضرت خارج نمیشد مگراینکه ازجوابی که گرفته بودراضی وخوشحال بود.

شیخ بهائی کما فی الکنا و الالقاب فی ترجمه البصری از عنوان بصری روایت می کند که گفت: من پیرمردی بودم که مدت (۹۴) سال از عمرم طی شده بود و سال های متوالی بود که نزد مالك بن انس برای تحصیل علم و تلمذ می رفتم. موقعی که حضرت صادق وارد مدینه شد نزد آن بزرگوار رفت و آمد می کردم و دوست داشتم همان طور که نزد مالك تحصیل علم می کردم در حضور حضرت صادق استفاده علم نمایم.

یک روز آن برگزیده خدا به من فرمود: من شخصی هستم که مورد نیاز و احتیاج مردم قرار گرفته ام، به اضافه اینکه در ساعت های شب و روز ذکر و دعاهائی نیز دارم. تو مرا از اذکار و اوراد دم باز مدار. پیش مالك برو و تحصیل علم کن همانطور که قبلا هم می رفتی.

من از شنیدن این موضوع فوق العاده مغموم شدم و از حضور آن حضرت

مرخص گردیـدم و بـا خـود گفتم: اگر از من چیزی به جعفر بن محمـد می رسـید مرا از رفت و آمـد در محضـر خود منع و از تحصیل علم محروم نمی کرد. پس از این تفکر وارد مسجد پیغمبر خدا شدم و بر آن حضرت سلام کردم و برگشتم، فردا برای دومین بار داخل روضه مقـدسه آن بزرگوار گردیـدم و پس از اینکه دو رکعت نماز خوانـدم دعا کردم و گفتم: پروردگارا! از تو مسئلت می نمایم که قلب جعفر بن محمد را نسبت به من مهربان و از علم آن حضرت به من نصیب کنی که براه راست تو هدایت شوم!!

موقعی که این دعـا را کردم به جانب خانه خود مراجعت نمودم چون قلبم محبت جعفر بن محمـد را پیـدا کرد و نزد مالک بن انس هم نرفتم. از آن به بعـد جز برای نماز واجب از خانه خود خارج نمی شـدم تا اینکه صبرم تمام شـد، سـینه ام تنگ گردید بعد از نماز عصری بود که نعلین و رداء پوشیدم و متوجه خانه جعفر بن محمد شدم همین که نزدیک خانه آن بزرگوار رسیدم و در زدم خادم امام بیرون آمد و گفت: چه حاجتی داری؟ گفتم: می خواهم به حضرت صادق سلام کنم.

گفت: امـام صـادق سـر سـجاده جلوس کرده (و مشـغول تعقیب و دعاء است) من مقابل درب خانه آن بزرگوار نشسـتم، طولی نکشـید که دیـدم خادمی بیرون آمـد و گفت: بفرمائیـد! من داخل شدم و سـلام کردم، امام پس از اینکه جواب سـلام مرا داد، فرمود: بنشـین خدا تو را بیامرزد. من نشسـتم حضـرت صادق بعد از اینکه چند لحظه ای سر خود را بزیر انداخت سر برداشت و در حق من دعا کرد و فرمود: چه حاجتی داری؟ من با خود گفتم: اگر از زیارت حضرت صادق غیر از

این دعا چیزی به من نصیب نشود همین دعا مرا کافی خواهد بود. امام صادق نیز به من فرمود: چه حاجتی داری؟ گفتم: من از خدای رؤف خواسته ام که قلب تورا نسبت به من مهربان و از علم تو به من نصیب فرماید و امیدوارم که خدای توانا این دعا را مستجاب فرماید؟!حضرت صادق در جوابم فرمود: علم به یاد دادن نیست، بلکه علم یک نوع نوری است که در قلب هر کسی که خدا بخواهد او را هدایت کند واقع می شود. اگر منظور تو علم است. اولاـ حقیقت عبودیت و بندگی را در نفس خود جای بده. ثانیاً: علم را برای عمل بیاموز. ثالثاً اگر خدا بخواهد که به تو بفهماند می فهماند. من به آن حضرت گفتم: ای شریف! آن بزرگوار فرمود:به من بگو:ابا عبدالله! گفتم:یا ابا عبدالله! حقیقت عبودیت و بندگی چیست؟ فرمود: سه چیز است:

۱. انسان نسبت به آنچه که خدا به او عطا فرموده خود را مالک نداند. چرا؟ زیرا افرادی که بنده باشند مالک نیستند بندگان مال را مال خدا می دانند لذا مال را در آن راهی مصرف می کنند که خدا به آنان دستور داده.

۲. هیچگاه بنده از برای خود تدبیری نکند۳. مشغله انسان همان کارهائی باشد که خدای حکیم نسبت به آنها امر و نهی فرموده.

موقعی که بنده خود را نسبت به آنچه که خدا به او عطا کرده مالک نداند انفاق کردن در آن راه هایی که خدا دستور داده بر او سهل و آسان خواهد شد. موقعی که انسان تدبیر و چاره جویی امور خود را به مدبر یعنی خدای توانا واگذار نماید مصائب و مشکلات دنیوی بر او سهل و ناچیز می گردد. موقعی که

بنده به اموری مشغول باشد که خدای علیم نسبت به آنها امر و نهی کرده فرصتی برای ریاکاری و خود نمائی به مردم و مباهات نخواهد داشت.

وقتی خدا بنده را به این سه موضوع گرامی بدارد دنیا از ابلیس و خلق، در نظرش ناچیز خواهند شد. دنیا را برای کثرت اموال و فخریه کردن طلب نمی کند. جاه و مقام را از مردم طلب نخواهد کرد و روزگار خود را به بطالت طی نمی نماید. این ها اولین درجه تقوا هستند، چنانکه خدای علیم در قرآن کریم (سوره قصص / ۸۳) می فرماید: {تِلْكَ الدّارُ ٱلآخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذينَ لا يُريدُونَ عُلُوًّا فِي ٱلأَرْضِ وَ لا فَسادًا وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقينَ}(۱)

راوی می گوید: به حضرت صادق آل محمد گفتم: مرا پند و اندرز بده؟!فرمود: من درباره نه موضوع به تو توصیه و سفارش می کنم که برای افرادی که بخواهند راه خدا را طی نمایند لزوم دارد و از خدای سبحان می خواهم که تو را برای انجام دادن آنها موفق و مؤید بدارد!!

تعداد سه موضوع از آن موضوعات راجع به ریاضت نفس و سه موضوع دیگر درباره حلم و سه مطلب آخر به جهت علم است، بر تو لازم است که آنها را حفظ نمائی و درباره آنها تهاون و سستی نکنی. عنوان بصری می گوید: من قلب خود را متوجه امام صادق کردم.

فرمود:آن سه موضوعی که درباره ریاضت است عبارتند از:

۱. چیزی را که به آن اشتهاء نداری مخور! چرا؟ زیرا باعث حماقت و ابلهی

۱- یعنی این دار آخرت است که آن را برای افرادی قرار دادیم که قصد جاه طلبی و فساد در زمین ندارند و عاقبت نیکو برای آن افرادی است که با تقوا و پرهیزکار باشند (مولف).

خواهد شد.

۲. چیزی مخور مگر در موقعی که گرسنه شوی.

۳. موقعی که می خواهی بخوری چیز حلال بخور و در موقع چیز خوردن بسم الله الرحمن الرحیم بگو! و بیاد آن حدیثی بیفتد که پیامبر عظیم الشأن اسلام می فرماید: انسان هیچ ظرفی را پر نمی کند که شر و فساد آن از پر کردن شکم بیشتر باشد. چنانکه به ناچار باید غذا خورد بایستی یک سوم معده را برای غذا و یک سوم آن را برای آب ویک سوم آن را برای نفس کشیدن قرار داد.وآن سه موضوعی که راجع به حلم هستند عبارتند از:

۱. اگر کسی به تو بگوید: چنانچه یک کلمه زشتی به من بگویی من در جواب تو ده کلمه خواهم گفت: شما بگو: اگر تو ده کلمه بد به من بگویی من یک کلمه در جواب تو نخواهم گفت.

۲. کسی که به تو دشنام دهد بگو: اگر تو راست می گویی من از خدا مسئلت می کنم که مرا بیامرزد و اگر دروغ می گویی از خدا می خواهم تو را بیامرزد.

۳. اگر کسی به تو وعده دشنام و جدائی دهد تو به او وعده نصیحت و رعایت بده.

و آن سه مطلبی که درباره علم و دانش هستند عبارتند از:

۱. آنچه را که نمی دانی از علماء پرسش کن و بترس از اینکه آنان را برنجانی و یا اینکه از باب تجربه و امتحان از ایشان پرسش نمایی!!

۲. بترس از اینکه برای خود عمل کنی بلکه باید در تمام اموری که ممکن باشد احتیاط نمائی. از فتوا دادن حذر کن آن طور که از شیر درنده حذر می کنی.

۳. گردن خود را برای مردم پل قرار مـده! شاید منظور امام این باشد که خود را مطیع مردم منمای که هر کسـی به تو دسـتوری دهدانجام دهی. آنگاه حضرت صادق به عنوان بصری فرمود: از نزد من برخیز، من به اندازه کافی تو را نصیحت کردم، بیش از این وقت دعـا و اذکار مرا ضایع مکن. چه آنکه من مردی هسـتم که برای وقت و نفس خویش ارزش قائلم، و السـلام علی من اتبع الهدی.

ابن شـهر آشوب از مسـند (بضم میم و سـکون سـین و فتح نون) ابوحنیفه از حسن بن زیاد نقل می کند که گفت: شنیدم از ابو حنیفه که رئیس و امام یکی از مـذاهب چهار گانه اهل تسـنن به شـمار می رود پرسـیدند. چه کسـی را دیدی که از تمام مردم علم و فقاهتش بیشتر باشـد؟ ابو حنیفه گفت: جعفر بن محمـد، زیرا موقعی که منصور او را از مـدینه خواست نزد من فرسـتاد و گفت: ای ابـوحنیفه مردم متوجه و مفتون جعفر بن محمـد شـد ه انـد، لـذا تو خود را مهیـا کن که مسائـل مشـکل از او پرسـش نمـائی!!من تعـداد چهل مسـئله در نظر گرفتم که از آن حضـرت پرسـش نمایم. منصور که آن موقع در حیره بود ۵۶مرا احضار کرد، وقتی من

نزد منصور رفتم دیـدم حضـرت امـام جعفر صـادق طرف راست منصور نشسـته بود. همین که نظر من به جعفر ابن محمـد افتاد عظمت و هیبت آن بزرگوار آن چنان مرا گرفت و تحت تأثیرم قرار داد که هیبت منصور سفاك مرا تحت تأثیر قرار نداد.

من به حضـرت صـادق سـلام کردم و آن بزرگوار به من اشاره کرد: بنشـین! من نشسـتم. منصور پس از نشسـتن من متوجه امام صادق شد و گفت: ای ابو عبدالله! این شخص ابوحنیفه است.

ص: ۲۴۵

امـام صـادق فرمـود: او را می شـناسم. منصـور توجهی به من کرد و گفت: مسائـل خود را از ابوعبـدالله پرسـش کن!! وقـتی من مشـغول پرسش مسئله های خود شدم حضرت صادق جواب می داد و می فرمود: شما درباره این مسئله چنین می گویید و اهل مـدینه چنـان می گوینـد. فتوای حضـرت صادق گاهی موافق با فتوای ما و گاهی موافق با فتوای اهل مـدینه و گاهی مخالف با فتوای همه بود.

امام صادق بـدون اینکه هیـچ گونه اخلالی بنماید جواب چهل مسـئله مرا فرمود. بدین لحاظ بود که ابوحنیفه گفت: کسـی که اختلاف اقوال را ازهمه کس بیشتر و بهتر بداند علمش از همه بیشتر و فقاهتش از همه کس زیادتر است.

محـدث قمی در کتاب انوار البهیه از صادق آل محمـد روایت می کنـد که فرمود: اگر بتوانی از منزل خود خارج نشوی خارج مشو!! زیرا بر تو لازم و واجب است وقتی از خانه خود خارج شدی غیبت نکنی، دروغ نگویی حسودی نکنی، ریا کاری نکنی، خودنمـائی نکنی، مـداهنه و سـازش (بـا ناکسـان و نااهلاـن) ننمائی، در صورتی که برای انسان سـخت است که خود را از این معاصی حفظ نماید.

ولی اگر در منزل باشـی و خـارج نشـوی از این گناهـان مصون و آسوده خواهی بود. آنگـاه آن بزرگوار فرمود: خـانه شـخص مسلمان خوب صومعه ای است از برای او، زیرا که وی در خانه خویش چشم، زبان، نفس و عورت خود را حفظ می نماید.

اخبار و روایات از طرف پیامبر اسـلام و امامان مـذهب مقدس شـیعه راجع به اعتزال یعنی کناره گیری کردن از مردم زیاد وارد شده ولی چون منظور ما در این

کتاب اختصار است لذا به نوشتن دو حدیث اکتفاء می نماییم.

۱. محدث قمی در کتاب منتهی الامال از کتاب تحصین شیخ احمد بن فهد از ابن مسعود از پیامبر اسلام روایت می کند که فرمود: زمانی بر مردم خواهد آمد که دین هیچ شخص دینداری به سلامت نخواهد ماند مگر اینکه از سر کوهی به سر کوهی دیگر فرار کند و نظیر روباه به بچه های خود از سوراخی به سوراخ دیگر پنهان شود!!

گفتند: یا رسول الله این زمانی که شما می گویید چه زمانی است؟ فرمود: آن زمانی است که مخارج و معیشت انسان تهیه و تأمین نشود مگر به معصیت پروردگار، در آن زمان است که عزوبت یعنی زن نگرفتن حلال می شود. گفتند یارسول الله شما ما را امر به تزویج فرمودید؟! فرمود: آری ولی هلاک انسان در آن زمان بدست پدر و مادرش خواهد بود. چنان چه پدر و مادر نداشته باشد هلاک وی بدست زن و فرزندانش خواهد بود اگر زن و فرزند نداشته باشد بدست همسایگانش هلاک می شود!! پرسیدند: چگونه هلاکت او بدست ایشان است؟! فرمود: او را برای تهیدستی ملامت و سرزنش می کنند، از او چیزهایی خواهش می نمایند که نمی تواند فراهم کند، لذا مجبور می شود که خود را در موارد هلاکت (یعنی از دست دادن دین و مذهب) بیفکند!!

۲. شیخ بهائی در کتاب اربعین که تعداد چهل حدیث را در آن درج کرده و درباره هر کدام از آنها شرح و بسط بسیار مفصل و نیکویی داده می نگارد: روایت شده: حواریون به حضرت عیسی بن مریم گفتند: یا روح الله: ما با چه افرادی مجالست و نشست و برخواست کنیم؟ فرمود: با کسی که دیدن او شما را

بیاد خدا بیاورد، سخن او علم شما را زیاد کند، عمل وی شما را به آخرت راغب نماید.

سعدی در این باره چه خوب سروده:

اگر لذت ترک لذت بدانی دگر لذت نفس لذت نخوانی

هزاران در از خلق بر خود ببندی گرت باز باشد در آسمانی چنان می روی ساکن و خواب بر سر

که می ترسم از کاروان باز مانی وصیت

همین است جان برادر که اوقات ضایع مکن تا توانی

ولقد اجاد من قال:

معرفت از آدمیان برده اند آدمیان را زمیان برده اند

با نفس هر که بر آمیختم مصلحت آن بود که بگریختم

سایه کس فرهمائی نداشت صحبت کس بوی وفائی نداشت صحبت نیکان ز جهان دور گشت شأن

عسل خانه زنبور گشت معرفت اندر گل آدم نماند

اهل دلی در همه عالم نماند.

گرچه درباره رفت و آمد با مردم اخبار و روایات از ائمه معصومین رسیده ولی در عین حال در زمانه ما جز آن مواردی که استثناء شده از قبیل: صله رحم و رسیدگی به فقراء و بی نوایان و... برای کسی که بخواهد از فتنه و آشوبهای این زمان بسلامت باشد اصلح و انسب بفرمایید: لازم و واجب است که از گرگان آدمی صورت فراری گردد تا در آغوش نصرت و یاری جای گیرد.

ص: ۲۴۸

۱۱- فضائل و مناقب

ابن شهر آشوب در کتاب مناقب از مأمون رقی روایت می کند که گفت: من درحضور حضرت صادق آل محمد بودم، در آن موقع سهل بن حسن خراسانی در خدمت آن بزرگوار حاضر شد، پس از اینکه وی سلام کرد و نشست متوجه امام صادق شد و گفت: یا بن رسول الله! شما صاحب رأفت و رحمت هستید، شما خانواده امامت هستید، چرا برای حق خود دفاع نمی کنید و درباره گرفتن آن کوتاهی می نمایید؟ در صورتی که تعداد صد هزار (۱۰۰۰۰۰) نفر از شیعیان شما حاضرند برای شما شمشیر بزنند؟! حضرت صادق فرمود: ای خراسانی بنشین! آنگاه آن بزرگوار به حنیفه فرمود: تنور را گرم کن! حنیفه که کنیز آن حضرت بود تنور را آنچنان گرم کرد که زیر آتش سرخ و بالای آن از شدت حرارت سفید گردید.

امام صادق پس از این دستور به آن شخص خراسانی فرمود: برخیز و داخل این تنور شو! وی در جواب حضرت صادق گفت: ای آقای! یابن رسول الله! مرا به وسیله آتش معذب نمای، از من بگذر! خدا از تو بگذرد. امام صادق فرمود: از تو در گذشتم. در همین موقع بود که دیدم هارون مکی به حضور آن بزرگوار مشرف شد و پس از اینکه نعلین های خود را به انگشت سبابه خویش گرفت و گفت: السلام علیک یابن رسول الله.

حضرت صادق به وی فرمود: نعلین خود را بینداز و داخل این تنور شو! او کفش خویش را انداخت و داخل تنور گردید!! امام متوجه آن شخص خراسانی شد و راجع به خراسان نظیر کسی که خراسان را مشاهده کرده باشد مشغول

ص: ۲۴۹

گفتگو شد.

پس از این جریان امام صادق به آن شخص خراسانی فرمود: برخیز و داخل تنور را نگاه کن! آن مرد خراسانی می گوید: وقتی برخواستم و در میان تنور نظر کردم هارون را دیدم که چهار زانو در میان تنور نشسته آنگاه ازتنور خارج شد و بر ما سلام کرد.

امام صادق به آن شخص خراسانی فرمود: در خراسان چند نفر نظیر این مرد (یعنی هارون مکی که داخل تنور شده) وجود دارد؟! گفت: به خدا قسم یک نفر از این قبیل افراد وجود ندارد. حضرت صادق فرمود: ما در زمانی که تو پنج نفر از این قبیل اشخاص که معاضد و پشتیبان ما باشند نبینی خروج نخواهیم کرد، ما خودمان موقع خروج را بهتر می دانیم.

در کتاب خرائج از هارون بن رئاب روایت می کند که گفت: من برادری داشتم که تابع مذهب جارودیه بود. یک وقت که در حضور حضرت امام جعفر صادق مشرف شده بودم آن بزرگوار به من فرمود: حال آن برادرت که مذهب جارودی دارد چگونه است؟ من گفتم: وی نزد قاضی و همسایگانش آبرومند و پسندیده به شمار می رود، او از هر جهت خوب است فقط تنها عیبی که دارد این است که به امامت شما خانواده اقرار ندارد.

امام صادق فرمود: چرا اقرار به امامت ماندارد؟ گفتم: این موضوع را از ورع و خدا پرستی خود می داند. فرمود: پس خدا پرستی و پرهیزکاری او در شب نهر بلخ کجا بود؟ هارون می گوید: من نزد برادر خود آمدم و به او گفتم: مادرت به عزایت بنشیند! بگو بدانم جریان شب نهر بلخ چه بوده؟! آنگاه موضوعی که بین

من و حضرت صادق گفتگو شده بود از برایش شرح دادم.

برادرم گفت: راستی حضرت صادق تو را بدین جریان خبر داد؟ گفتم: آری ناگاه شنیدم گفت: شهادت می دهم که امام صادق حجت پروردگار عالمین است. من گفتم: مرا از این قصه آگاه کن! گفت: من از ماورای نهر بلخ می آمدم. شخصی با من رفیق شد که یک کنیزک آوازه خوان همراه داشت. آن مرد به من گفت: یا تو آتشی برای ما پیدا کن و من اساس تو را حفظ می کنم و یا اینکه من بدنبال آتش می روم و تو این متاع مرا نگاهدار!

من گفتم: تو بطلب آتش برو و من اساس تو را نگاه می دارم. همین که آن شخص بدنبال آتش رفت من برخواستم و با آن کنیز زنا کردم، به خدا قسم نه آن کنیز این راز را فاش کرد و نه من برای کسی گفته ام. این موضوع را جز خدا کسی نمی دانست. راوی می گوید: پس از این جریان برادرم دچار ترس عجیبی شده بود تا اینکه در سال آینده با برادرم به حضور امام جعفر صادق مشرف شدیم. برادر من از حضور صادق آل محمد خارج نشد تا اینکه به امامت آن بزرگوار قائل گردید.

۱۲- اخلاق و رفتار

در کتاب توحید مفضل می نگارد یک وقت مفضل در مسجد پیامبر اسلام نشسته بود. ناگاه شنید ابن ابی العوجا که یکی از کفار و منکرین خدای سبحان بود با یکی از یاران خود مشغول بگفتن سخنان کفر آمیز است. مفضل پس از شنیدن آن کلمات نتوانست خود داری نماید لذا بر ابن ابی العوجا فریاد زد و

ص: ۲۵۱

گفت: ای دشمن خدا!! تو کافر و ملحد و منکر وجود خدای تعالی شدی و... ابن ابی العوجابه او گفت: ای مرد! اگر تو علم کلام می دانی پس بیا تا با یکدیگر درباره علم کلام تکلم کنیم، اگر تو حجت و دلیل خود را ثابت کردی ما تابع تو خواهیم شد. و اگر از علم کلام بهره ای نداری ما با تو حرفی نداریم و اگر تو از یاران جعفر بن محمد به شماری می روی آن حضرت با ما بدین نحو رفتار نمی کند و نظیر تو با ما مجادله نمی نماید.

امام صادق بیشتر از این قبیل سخنانی که تو از ما شنیده ای شنیده و هیچ گونه فحشی بما نداده است و جواب ما را بخشونت و تندی نداده است. جعفر بن محمد مردی است با حلم، باوقار، صاحب عقل، استوار و ثابت که به زودی عصبانی نمی شود، از طریق سازش و مدار! خارج نمی گردد، غضب، او را خشمناک نمی کند.

جعفر بن محمد سخنان ما را می شنود. به تمام دلیل و برهان های ما گوش می دهد، تا ما آنچه که می دانیم بگوییم. هر حجت و دلیلی که داریم بیاوریم. به قدری آن بزرگوار صبر می کند و به سخنان ما گوش می دهد که ما گمان می کنیم بر آن حضرت غالب شدیم و حجت او را قطع نمودیم.

پس ازاینکه کاملا کلام مارا گوش داد شروع می کند به سخن گفتن وحجت دلیل مارا به یک جمله کوتاه و مختصری باطل می کند با صدای آهسته ای مارا ملزم وتابع حجت خود می نماید،عذری ازبرای ما باقی نمی گذارد، کاری می کند که مادر جواب آن بزرگوار عاجز می شویم.اگر تو ازیاران جعفر بن محمد هستی پس مثل آن حضرت باماسخن بگو!!

محدث قمی در کتاب منتهی الآمال می نگارد. از سفیان ثوری روایت شده است که گفت: یک روز من به حضور حضرت امام جعفر صادق رسیدم و آن بزرگوار را متغیر و دگرگون دیدم، سبب نگرانی را از آن حضرت پرسیدم؟ فرمود: من اهل منزل خود را نهی کرده بودم از اینکه بالای بام خانه روند. اکنون که داخل خانه می شدم دیدم یکی از کنیزان که یکی از فرزندان مرا پرورش می دهد کودک مرا در بغل دارد و بالای نردبان است. همین که نظرش به

من افتاد متحیر ودچار لرزده شد و طفل من از دستش بر زمین افتاد و جان سپرد.

تغییر رنگ من از لحاظ مردن آن کودک نیست. بلکه من از این جهت ناراحتم که آن کنیزک از من خائف و ترسان شده. امام صادق با اینکه آن کنیز باعث کشتن فرزندش شده بود به وی فرمود: ترسان و خائف مباش که من تو را در راه خدا آزاد کردم!!

در کتاب مشکات الانوار می نویسد: مردی به حضور امام جعفر صادق مشرف شد و گفت: فلان پسر عمویت نام تو را برد و درباره ناسزا گفتن و بدگویی به تو چنین فرو نگذاشت! راوی می گوید: امام صادق کنیز خود را خواست و دستور داد تا برایش آب وضو حاضر کرد، حضرت صادق وضو گرفت و مشغول نماز شد.

من با خود می گفتم: لابد امام صادق در حق آن شخص نفرین خواهد کرد؟اما بر خلاف فرض من موقعی که امام صادق از نماز فراغت یافت دعا کرد و گفت: پروردگارا! من آن شخصی که مرا بدگویی کرده بخشیدم.

پس تو که وجود و کرمت از من بیشتر است نیز او را ببخش. او را برای این

عمل که انجام داده مؤآخذه منمای و کیفر مکن. آنگاه امام صادق تضرع و زاری می نمود و برای آن شخص دعا می کرد و من از این بزرگواری آن برگزیده خدا تعجب می کردا!

ثقه الاسلام کلینی در کتاب کافی از ابوعمر و شیبانی روایت می کند که گفت:حضرت امام جعفر صادق را دیدم که بیلی بدست گرفته، پیراهن غلیظ و ضخیمی پوشیده و در بستان خود مشغول کار بود، عرق از پشت مبارکش فرو می ریخت، راوی می گوید: من به امام صادق گفتم: فدایت شوم بیل را به من بده تا شما را اعانت کنم؟ فرمود: من دوست دارم که مرد در مقابل حرارت آفتاب درباره طلب معیشت رنج ببرد!!

۱۳– علت شهادت

در کتاب جنات الخلود می نگارد: علت شهادت حضرت صادق آل محمد همان زهری بوده که منصور خلیفه در میان مجلسی به وسیله طعام یا بواسطه انگور بخورد حضرت صادق داد. منصور چندین مرتبه امام جعفر صادق را مسموم کرد و آن بزرگوار در همه دفعه شفا یافت ولی برای آخرین مرتبه که آن برگزیده خدا را مسموم نمود درد دلی دچار آن حضرت گردید و باعث شهید شدن آن امام مظلوم شد.

عمربن یزید می گوید: من در اولین مرض و مسمومیت حضرت صادق که به حضور آن بزرگوار مشرف شدم و دیدم مرض آن حضرت خیلی شدید است ترسیدم که از دنیا رحلت نماید. من با خود گفتم: چه خوب است که از آن

حضرت تحقیق نمایم که امام بعد از آن بزرگوار چه کسی خواهد بود؟ ناگاه آن حضرت به علم امامت مقصود مرا دریافت و فرمود: از طرف این بیماری مرا با کی نخواهد بود و بعد از آن شفا یافت.

پس از چند مدت بود که حضرت صادق را نیز مسموم کردند وقتی که من به حضور آن برگزیده خدا رفتم دیدم صورت مبارك خودرابه دیوار وپشت مقدس را به جانب در قرار داده چون داخل شدم فرمود: پای مرا به جانب قبله بکش!من اطاعت کردم آنگاه درنظر گرفتم از حضرت صادق راجع به امام بعد ازآن برگزیده خدا پرسش نمایم؟ ناگاه آن حضرت منظور مرا به اعجاز امامت دریافت و فرمود: اکنون جواب تو را نخواهم گفت: بعد از این خواهی دانست.

۱۴- جریان شهادت

در کتاب مشکات الانوار می نگارد: در آن بیماری که حضرت صادق آل محمد از دنیا رفت بعضی از یارانش به حضور آن حضرت مشرف گردید. پس از تشرف دید امام صادق به قدری ضعیف و لاغر شده که گویا،: غیر از سر مبارکش چیزی از بدن نازنینش باقی نمانده!! آن شخص از دیدن ضعف و ناتوانی آن حضرت گریان شد. امام به وی فرمود:چرا گریان شدی؟!گفت:چگونه گریان نشوم درصورتی که شمارا بدین حال می بینم؟! فرمود: گریان مباش! زیرا هر چه دچار مؤمن شود خیر و صلاح او خواهد بود ولو اینکه اعضای او قطعه قطعه شود نیز بصلاح او است و اگر مالك مشرق و مغرب عالم هم گردد خیر و صلاح او می باشد.

شیخ طوسی از سالمه کنیز حضرت صادق روایت می کند که گفت: من در موقع احتضار امام جعفر صادق در حضور آن بزرگوار بودم که حالت غشی و اغماء عارض آن حضرت شد. موقعی که بهوش آمد فرمود: مبلغ هفتاد اشرفی به حسن بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب که افطس باشد بدهید و فلان مبلغ هم بفلان و فلان بدهید! من به آن برگزیده خدا گفتم:

به مردی که با کارد به تو حمله کرد و می خواست تو را بکشد بخشش و عطاء می کنی؟! در جوابم فرمود: می خواهی من از آن افرادی نباشم که خدای سبحان آنان را برای صله رحم کردن مدح نموده و در قرآن کریم راجع به ایشان فرمود: آن افرادی که می پیوندند به آنچه که خدا دستور داده و از خدای خود می ترسند و از بدی حساب خوف دارند عاقبت وعافیت آن سرای از آن ایشان خواهد بود. بهشت های دائمی است که آنان و هر کس از پدران و زنان و فرزندانشان که صلاحیت داشته باشند داخل آنها خواهند شد و ملائکه از هر باب و دری بر آنان داخل می شوند و می گویند: برای آن صبر و شکیبائی که کردید سلام بر شما باد. چقدر سرای آخرت خوب و نیکو است آنگاه حضرت صادق متوجه سالمه شد و فرمود: خدای توانا بهشت را آفرید و آن را خوشبو نمود، بوی بهشت تا دو هزار سال راه می رسد ولی بشامه کسی که عاق والدین باشد یا قطع رحم کند نخواهد رسید!!

مسعودی در کتاب اثبات الوصیه می نگارد: روایت شده: موقعی که وفات حضرت صادق آل محمد نزدیک شد فرزند خود حضرت موسی بن جعفر را خواست میراث های پیامبران و مقام امامت را به آن حضرت تسلیم نمود، در

حضور شیعیان خصوصی خود امامت آن بزرگوار را ثابت کرد.

صدوق از ابوبصیر روایت می کند که گفت: من نزد ام حمیره که ام ولد یعنی کنیز زرخرید حضرت صادق بود رفتم که درباره فوت حضرت امام صادق تعزیت و تسلیت عرض کنم. آن مخدره گریان شد و من نیز جهت گریه وی گریان شدم. آن گاه آن مخدره به من گفت: ای ابو محمد!! اگر در موقع شهادت حضرت امام جعفر صادق می بودی چیز عجیب و غریبی مشاهده می نمودی، زیرا آن برگزیده خدا در موقع شهادت چشمان مبارک خود را گشود و فرمود: قوم و خویشان مرا نزد من حاضر کنید، ما قوم و خویشان آن حضرت را عموماً حاضر نمودیم، آنگاه آن بزرگوار متوجه آنان شد و فرمود: إن شفاعتنا لاتنال مستخفا بالصلوه یعنی شفاعت ما خانواده (محمد و آل محمد صلی الله علیهم اجمعین) به آن افرادی که در حق نماز استخاف کنند (یعنی نماز را سبک بشمارند و ارزشی برای آنان قائل نشوند) نخواهد رسید!!(۱)

محدث قمی در کتاب منتهی الآمال می نگارد: اهل خراسان نزد شخصی که او را ابوجعفر می گفتند جمع شدند و از او تقاضا کردند که اموال و استفتاء های آنان را به حضور حضرت صادق آل محمد ببرد.

ابوجعفر پس از اینکه تقاضای ایشان را پذیرفت اموال و نامه های آنان را گرفت و متوجه کوفه گردید. بعد از ورود به کوفه به زیارت قبر حضرت علی بن ابیطالب رفت. وقتی نزد قبر آن بزرگوار رسید شیخی را دید که در ناحیه ای

۱- محدث قمی در کتاب سفینه البحار در لغت: صلات می نگارند: حضرت محمد می فرماید: کسی که نماز خود را سبک به شمارد خدا او را به پانزده خصلت و بلا مبتلا خواهد کرد.

نشسته و جمعیت زیادی در اطرف وی حلقه زده اند، همین که از زیارت فراغت یافت و متوجه آنان شد دید ایشان فقهای شیعیانند و از آن شیخ استفاده فقهی و علمی می نمایند.

من از گروه پرسیدم: این شیخ کیست؟ گفتند: ابوحمزه ثمالی موقعی که من نزد آن جمعیت نشستم. ناگاه دیدم مرد اعرابی وارد شد و گفت: من از مدینه طیبه آمده ام و خبر فوت حضرت صادق آل محمد را آورده ام. ابوحمزه پس از شنیدن این خبر غم انگیز نعره ای زد و دستهای خود را بر زمین زد و از آن اعرابی پرسید: حضرت صادق چه کسی را وصی و جانشین خود قرار داد. اعرابی گفت: فرزندان خود که عبدالله و موسی باشند و منصور دوانیقی را وصی خویش نمود و...

ابوحمزه گفت: علت اینکه منصور را وصی خود قرار داده این است که تقیه کرده تا منصور وصی واقعی آن بزرگوار را که حضرت موسی بن جعفر است به قتل نرساند و علت اینکه فرزند کوچك و فرزند بزرگ خود را که موسی و عبدالله باشند وصی قرار داده این است که مردم بدانند عبدالله لائق مقام امامت نیست، زیرا اگر فرزند بزرگتر عیب و علتی در دین و بدن نداشته باشد واجب بود که او امام باشد. عبدالله افطح اولا (فیل پا) ثانیاً دینش ناقص، ثالثاً درباره احکام شریعت جاهل بود.

چنانچه وی عیب و علتی نمی دانست حضرت صادق به او اکتفا می کرد. من بدین جهت دریافتم که موسی وصی و امام واقعی خواهد بود و ذکر ما بقی برای مصلحتی بوده است.

شیخ طوسی از ابو ایوب جوزی روایت می کند که گفت در یکی از شبها بود

که منصور دوانیقی مرا احضار کرد. موقعی که نزد او رفتم دیدم بالای صندلی نشسته شمعی در مقابلش نهاده اند. نامه ای در دست دارد و مشغول خواندن آن است وقتی من پس از ورود سلام کردم وی آن نامه را نزد من انداخت و گریان شد آنگاه به من گفت: این نامه محمد بن سلیمان است که در آن نوشته: حضرت صادق رحلت کرده، بعد از اینکه سه مرتبه آیه، انا لله وانا الیه راجعون را تلاوت کرد گفت: شخصی مثل جعفر در کجا پیدا خواهد شد؟! بعد از این جریان به من گفت: بنویس اگر حضرت صادق یک نفر شخص معلومی را وصی خویش قرار داده او را بخواند و گردن بزن!!

پس از پنج روز جواب نامه آمد که حضرت صادق پنج نفر را وصی خود قرار داده است، آن پنج نفر عبارتند از: ۱- خلیفه ۲- محمد بن سلیمان که والی مدینه بود ۳-عبدالله و ۴ - موسی که فرزندان خود آن برگزیده خدا بودند. ۵- حمیده مادر موسی. موقعی که منصور آن نامه را تلاوت کرد گفت: اینان را نمی توان کشت!!

محمد بن یعقوب از حضرت موسی بن جعفر روایت می کند که فرمود: بدن پدر بزرگوار خود را بوسیله دو جامه سفید مصری که لباس احرام آن حضرت بودند یک پیراهنی که خود آن بزرگوار می پوشید.

یک برد (بضم باء و سکون راء) یعنی که آن را به مبلغ چهل دینار طلا خریده بود و اگر امروز می بود چهار صد (۴۰۰) دینار ارزش می داشت کفن کردم. نیز روایت میکند که حضرت موسی بن جعفر پس از فوت حضرت صادق دستور داده بود که هر شب در آن حجره ای که پدر بزرگوارش رحلت کرده بود

ص: ۲۵۹

چراغ روشن کنند..

۱۵- تاریخ شهادت حضرت صادق آل محمد:

اشاره

روز شهادت آن حضرت شنبه، به قولی روز دوشنبه، روز بیست و پنجم ماه شوال به قولی روز بیست و پنجم ماه رجب.

در سال صد و چهل و هشت هجری و در قبرستان بقیع دفن شد. عمرآن حضرت شصت و پنج سال، به قولی شصت و هشت سال بود و مدت امامت، سی و سه سال، به قولی سی و چهار سال. قاتل آن حضرت منصور دوانیقی. علت وفات،زهری بوده که در طعام یا انگور ریخته بودند. مسعودی می نگارد: حضرت صادق آل محمد را در بقیع مدینه نزد پدر و وجد بزرگوارش به خاک سپردند

فضائل حضرت امام جعفر الصادق :

آن حضرت والا منقبت افضل و اکمل اولاد پدر خویش و خلیفه و وصی آن حضرت بود. طالبین از محضر برکات اثرش به اخذ و نقل علوم می پرداختند و از نقاط دور دست به حضور فیوضات موفورش می شتافتند. آوازه علمش در

بلاد اسلام پیچید و ائمه کبار از وی روایت می نمودند همچون یحیی بن سعید و ابن جریح و مالک و سفیان ثوری، و سفیان عُیَینَهَ، و ابی حنیفه، و شعبه، و ایوب سختیاتی.(۱)

ص: ۲۶۰

۱- الفصول المهمه ص ۲۲۲. الصواعق المحرقه ص ۲۰۱.

ولادت مبارکه آن حضرت به سال هشتاد در مدینه منوره (۱)و مادر مقدسه اش چنان که گفتیم ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر و همسر قاسم اسماء بنت عبدالرحمن بن ابی بکر بود رضی الله عنهم. از این رو می فرمود: دوبار از اولاد صدیقم. (۲)آن حضرت ششمین امام است از ائمه اهل بیت. القاب او صادق و فاضل و طاهر است که به صادق شهرت یافت. (۳)معتدل قامت بود و اسمر گونه، شاعریش با سید حمیری و شغل دربانیش رامفضل بن عمر به عهده داشت. (۴)

هنگامی که منصور عباسی به حج رفت مُفتنی (فتنه گر) نزد وی از امام صادق سعایت کرد که مردم عراق جعفر را به امامت پذیرفته اند و زکوه اموال خود را به او تحویل می دهند و از سلطنت تو سرپیچی می کند، پس از این چند لحمه جر و بحث حق سبحانه و تعالی شر او را از حضرت امام صادق دفع فرمود، و گفت: ای ابا عبدالله بالا بیا نزد من، سپس منصور امام جعفر صادق را گفت: ای ابا عبدالله فلان مرا خبر داد از آنچه تو را گفتم. امام فرمود: یا امیرالمؤمنین او را حاضر کن تا با من بر این سخن رو به رو شود. مرد مفتن را حاضر کردند منصور او را گفت: آیا راست است آنچه تو از جعفر نزد من گفتی؟ گفت: آری راست است یا امیرالمؤمنین. منصور گفت: درباره او قسم بخور. مرد

۱- مطالب الطبقات الکبری ۵/۲۳۵. المعارف ص۲۱۵. سیراعلام النبلاء ۴/۴۰۶. الفصول المهمه ص۲۳السؤول ص ۸۱. وفیات الاعیان ۱/۳۲۷. نورالابصار ص ۱۹۶.

۲- المعارف ص ۲۱۵. تذکره الخواص ص ۳۰۷. الفصل المهمه ص ۲۲۳. الصواعق المحرقه ص ۲۰۱. نورالابصار ص ۲۹۴.

۳- الفصول المهمه ص ۲۲۳. نورالابصار ص ۲۹۴.

۴- الفصول المهمه ص ۲۲۵. الصواعق المحرقه ص ۲۰۱و۲۰۲ نورالابصار ص ۲۹۵و۲۹۶.

مفتن شروع کرد «والله العظیم الـذی لا اله الا هو عالم الغیب والشـهاده الواحـد الاحد» و داشت صـفات خدای عزوجل را بر می شمرد. امـام صادق فرمود: یا امیرالمؤمنین بـدان چه من قسـمش خواهم داد قسم بخورد. منصور گفت: هر نوع که خواهی او را قسم بده. امام صادق فرمود: بگو از حول و قوه خدا بری باشم.جعفر چنان و چنین کرد و چنان و چنین گفت: مرد مفتن از اتیان بدین قسم خودداری می کرد، منصور با خشم در وی نگریست و آن مرد قسم خورد، پیش از آن که پا بر زمین نهد بیفتاد و بر جـای بمرد، منصـور دسـتور داد پـای او ر پیش از آن که پـا بر زمین نهـد بیفتـاد و بر جـای بمرد، منصور دسـتور داد پـای او را گرفتنـد و بیرون کشـیدند، منصور با کمال ادب و نوازش از حضـرت امام صادق عـذرها خواست و بدست خود با عطر و غالیه سر و محاسن مبارک اش را تعطیر نمود و بر دست ربیع خلعت و تشریف فاخر و گران بها فرستاد. (۱)

ربیع به حضور حضـرت امـام صـادق عرض کرد: یـا اباعبـدالله حرکت لبهای مبارک شـما را می دیـدم که با هر حرکتی خشـم منصور فرو می نشـست بچه چیز لب مبـارک حرکت می کرد؟ فرمود: بـدعآء جـدّم حسـین، ربیع عرض کرد: آن کـدام است؟ فرمود: «اللهم یـا عـدتی عنـد شـدتی، و یـا غوثی عنـد کربتی ، احرسـنی بعینـک التی لا تنام و اکنفنی برکنک الـذی لا یرام ، و ارحمنی بقدرتک علی فلا اهلک و انت رجائی . اللهم انک اکبر و اجل و اقدر مما اخاف و احذر ، اللهم بک ادرا فی نحره ، و استعیذ من شره انک علی کل شیء قدیر»

۱- الفصول المهمه ص ۲۲۶. روضه الصفا ۳/۳۴. نورالابصار ص ۲۹۶.

ربیع گفت: هرگاه شدتی برای من پیش آمد و این دعا را خواندم و حق سبحانه و تعالی مرا از آن شدت فرج بخشید. ربیع گفت: به حضرت امام صادق عرض کردم: منع فرمودی که منصور مرد مفتن را بقسمی که خود مرد، پیش گرفته بود قسم دهد و مطابق قسم خودتان او را قسم دادی و فی الوقت گرفتار گشت، سر این چه بود؟ فرمود: زیرا در قسم او توحیدو تمجید و تنزیه خدای عزوجل بود. گفتم حلم حق تعالی باعث تأخیر عقوبتش می شود و من دوست داشتم که زودتر دچار عقوبت گردد، این بود او را بدانچه شنیدی قسم دادم.۶۴

و نظیر این حکایت برای یحیی بن عبدالله المحضر بن الحسن المثنی بن الحسن السبط پیش آمد. و آن چنان بود که مردی زبیری از وی نزد هارون الرشید سعایت نمود، یحیی می خواست که او قسم بخورد و زبیری خودداری می کرد، هارون او را تهدید نمود، و یحیی او را بدانسان که گفتیم قسم داد، هنوز قسم را تمام نکرده بود بر پهلوی افتاد و بمرد، پای او را گرفتند و بیرونش کشیدند هارون، یحیی را از سر این قسم بپرسید،یحیی رضی الله عنه گفت: تمجید خدای عزوجل در قسم مانع تعجیل در عقوبت است. (۱)

مسعودی در کتاب مروج الذهب این سرگذشت را از موسی الجون نقل می کند، مسعودی گوید:

فضل بن الربیع گفت: عبدالله بن مصعب بن ثابت بن عبدالله بن الزبیر نزد من آمد و گفت: موسی بن عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علی از من برای خود بیعت خواست، هارون الرشید هر دو را نزد خود خواند،

۱- الصواعق المحرقه ص ۲۰۲.

زبیری موسی را گفت:کوشیدی و بر ما فتنه انگیختی که دولت ما را بر هم بزنی، موسی رضی الله عنه در او نگریست و گفت: تو کیستی؟ خنده بر هارون زود آور شد و خود را بدیدن در سقف خانه مشغول داشت که خنده او را ندانند. آنگاه موسی رضی الله عنه گفت: یا امیرالمؤمنین این را که می بینی قسم به خدا، با برادر من محمد بن عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علی در خروج بر جدت منصور کوشا بود، و همین بود که در شعری طولانی می گفت:

قوموا بیعتکم تنهض بطاعتنا ان الخلافه فیکم یا بنی حسن ای امیرالمؤمنین بدگوئی این مرد نظر بکینه توزی با ما جماعت اهل بیت است، هرجا بو برد کسی دشمن ما است با او یار و همدم است.

این مرد آنچه می گوید نادرست است من او را قسم می دهم اگر قسم خورد که من این را گفته ام خونم امیرالمؤمنین را حلال باد. هارون گفت: ای عبدالله برای او قسم بخور. چون موسی رضی الله عنه خواست او را قسم دهد امتناع نمود و از اتیان به قسم خودداری کرد.

فضل بن الربیع او را گفت: چرا امتناع می ورزی تو لحمه یی پیش زعمر می بردی آنچه را گفتی او تو را گفته بوده است؟ عبدالله گفت: برای او قسم می خورم. موسی رضی الله عنه او را گفت بگو: بحول و قوه یی جز حول و قوه خدا گردن نهاده باشم به سوی حول و قوه خود اگر آنچه از من بازگفتی حق و راست نباشد زبیری بدان نحو قسم خورد.

موسی رضی الله عنه گفت: الله اکبر حدیث کرد مرا پدرم از جدّم، از پدرش از جدش علی از رسول الله که فرمود: قسم نخورد کسی به این قسم به دروغ

ص: ۲۶۴

مگر آنکه خـدای عزوجل در عقوبتش تعجیل فرمایـد قبل از سه روز، قسم به خدای دروغ نگفته ام و دروغ نگفتم، و اینک من یـا امیرالمؤمنین در دست و قبضه شـما می بـاشم مرا به موکلی بسـپار اگر سه روز سپری شـد و حادثه یی بر عبـدالله بن مصـعب نگـذشت خونم، امیرالمؤمنین را حلاـل بـاد. هارون فضل بن الربیع را گفت: دست موسـی را بگیر و نزد تو باشـد تا در کار وی می نگرم.

فضـل بن الربیع گفت: قسم به خـدای هنوز نمـاز عصـر این روز را نگـذارده بودم صـدای شـیون را از خانه مصـعب بن عبـدالله شنیدم، کسی برای خبر او فرستادم معلوم شد به جذام مبتلا گردیده بود و آماس آورده بود و رنگش سیاه گشته. پی او رفتم به خدا نزدیک بود او را نشناسم،

زیرا به شـکل زقی بزرگ در آمده بود و همچون زغال سـیاه، نزد هارون برگشـتم و خبر عبدالله را به او گفتم: هنوز سـخن من تمام نشده بود خبر مرگش رسـید. من برای کار او بیرون رفتم نماز او را به جای آوردم، چون او را در قبر گذاشـتند از بس که ماسیده بوددر آن جای نمی گرفت تا بشکافت و بوئی بسیار ناخوش از وی بمشام می رسید.

در راه بارهـای خـار بن دیـدم. گفتم: تخته های چوب ساج آوردنـد. تخته های چوب ساج را در اطراف قبر نهادنـد و آن را با خـار بن پوشانیـده خـاک روی خار بن ریختنـد فضل گویـد: سـپس نزد هارون برگشـتم و جریان را برایش گفتم، در حیرت و تعجب بسیار بمانده بود. مرا امر کرد بآزادی موسی بن عبدالله رضی الله عنهما و گفت هزار دینار به او تقدیم کن. و از آن پس هارون، موسی را نزد خود خواند و او را گفت: چرا از قسم معمول بین مردم عدول کردی؟موسی رضی الله

ص: ۲۶۵

عنه گفت: زیرا ما روایت داریم از جدّمان علی که فرمود: هر کس قسم به دروغ بخورد و خدای عزوجل را در آن تمجید کند حق تعالی از تعجیل در عذاب او حیا می فرماید. و هر کس قسم بدروغ خورد و در آن با حول و قوه حق تعالی به نزاع برخیزد حق سبحانه در عقوبت او تعجیل خواهدفرمود: قبل از سه روز.(۱)

بازگشت به مناقب امام صادق: و از مکاشفات حضرت امام صادق اینکه پسر عمش عبدالله محض شیخ بنی هاشم و او پدر محمد ملقّب بنفس زکیّه بود در آخر دولت بنی امیه و ضعف آنان، بنی هاشم برای محمد و برادرش بیعت خواستند و خدمت امام صادق فرستاد که با آنها بیعت کند. امام از بیعت آنها امتناع فرمود، تهمت زدند که به آنها حسد می برد. فرمود: قسم به خدا نه به من می رسد و نه به آنها بصاحب قبای زرد می رسد. طفل و جوانشان با خلافت بازی می کنند، آن روز منصور حاضر بود و قبائی زرد به تن داشت. پیوسته سخن امام صادق بر وی کارگر بود تا به سلطنت رسیدند. (۲)

و امام باقر بر امام صادق در این باره سابق بود، زیرا امام باقر، منصور را بخلافت جهان شرقاً و غرباً خبر داد، و مدت خلافت آنها را تعیین فرمود: منصور آن حضرت را گفت خلافت ما قبل از خلافت شما خواهد بود؟ فرمود: آری، گفت یکی از اولاد من به خلافت خواهد رسید؟ فرمود: آری گفت:مدت بنی امیه طولانی تر یا مدت ما، فرمود: مدت شما، و با خلافت، اطفالتان بازی کنند چنانکه با توپ،

۱- مروج الذهب ۳/۳۴۰ الی ۳۴۲. الصواعق المحرقه ص ۲۰۲.

۲- مقاتل الطالبین ص ۲۰۸. المختصر فی اخبار البشر ۲/۳. تاریخ سیاسی اسلام ۲/۱۲۷.

امام صادق فرمود: این بود آنچه پدرم بدان با من عهد بست. چون خلافت روی زمین منصور را مسلم شد از قول امام باقر تعجب می کرد. (۱)

داود بن علی بن عباس، معلی بن حسین مولای حضرت امام صادق را بکشت و اموال او را ببرد. چون این خبر با آن حضرت رسید به خانه خود رفت آن شب را در نماز بایستاد تا سحر، و چون هنگام سحر رسید مناجات شروع فرمود که: یا ذا القوه القویه یا ذا الجلال الشدید یا ذا العزه التی خلقک لها ذلیل اکفنا هذه الطاغیه و انتقم لنا منهم.

بسی نبرد تا صدای مردم بلند شد و گفتند داود بن علی به مرگ فجائی بمرد(۲) و چون قول حکم بن عباس کلبی را درباره عمش زید به این مضمون شنید:

صلبنا لکم زیداً علی جذع نخله

ولم نرمهدیا علی الجذع یصلب

هر دو دست مبارک بلند کرد وگفت:از لیث بن سعد شنیدم می گفت: خدایا سگی از سگان خود را بر وی مسلط گردان، در آن نزدیکی بنی امیه او را به کوفه فرستادند و در اثناء راه شیرش بردرید.(۳)

ابوالقاسم طبری از طریق ابن وهب آورده که گفت: از لیث بن سعد شنیدم می گفت: در سال یکصد و سیزده حج گذارم. یک روز چون نماز عصر گذاردم از

ص: ۲۶۷

۱- الصواعق المحرقه ص ۲۰۲.

۲- الصواعق المحرقه ص ۲۰۲. نور الابصار ص ۲۹۶.

۳- مروج الذهب ۳/۱۸۹. الفصول المهمه ص ۲۲۷. الصواعق المحرقه ص ۲۰۲. نورالابصار ص ۲۹۶و۲۹۷.

ابو قبیس بالا رفتم، آنجا مردی دیدم نشسته بود و دعا می کرد، گفت: یا رب یا رب تا نفسش قطع شد. آنگاه گفت: یا حی یا حی یا حی تا نفسش قطع شد آنگاه گفت: خدایا من اشتهاء انگور دارم، انگور به من بخوران، خدایا بردهای من کهنه شده است مرا بپوشان، لیث گفت: قسم به خدای هنوز سخنش تمام نشده بود سبدی پر از انگور دیدم، و در آن هنگام در هیچ جای زمین انگور نبود، و دیدم دوثوب برد پیش او نهاده شد که نظیر آنها را ندیده بود. خواست انگور میل کند گفتم: من هم شریک تو هستم، فرمود: به چه سبب؟ گفتم: تو دعا کردی و من آمین گفتم. فرمود: بفرمائید و میل کنید من پیش رفتم و انگوری خوردم که چنین انگوری نخورده بودم و هسته نداشت، خوردیم تا سیر شدیم هیچ از سبد کم نشده بود، فرمود: چیزی از این انگور ذخیره یا پنهان مکن. آنگاه یکی از بردها را برداشت و به سوی من انداخت، گفتم من از این مستغنیم، یکی از آنها را عمامه و دیگری را رداء کرد. بردهای کهنه را از تن برآورد و از ابوقبیس پایین آمد و بردها بردستش بود،در مسعی مردی به وی رسید و گفت: ای پسر رسول الله به من بپوش از آنچه خدایت پوشانیده است که من عریانم، بردهای کهنه را بوی انداخت، من از آن شخص پرسیدم که این مرد چه کس بود؟ گفت: جعفر الصادق، از آن پس هر چند در پیش گشتم که شاید بیابمش و چیزی از لفظ مبارکش بشنوم آن حضرت را نیافتم.(۱)

از ابراهیم بن عبدالحمید، مروی است که گفت: در مکه بُرده یی خریدم و با

۱- تذکره الخواص ص ۳۰۹. الصواعق المحرقه ص ۲۰۳. ینابیع الموده ص ۳۶۱.

خود قرار دادم که آن را به کسی نبخشم و چون بمیرم کفنم باشد، آن را برداشتم و به عرفه رفتم در موقف آنجا بایستادم و ...برگشتم، و چون آنجا نماز مغرب و عشاء را گذاردم بُرده را برداشتم و تا کردم و زیر سر نهادم و خوابیدم، چون بیدار شدم آن را نیافتم و اندوهی شدید مرا فرو گرفت.

بامداد که شد نماز صبح را بگذاردم و با مردی به منی رفتم، قسم به خدای من درمسجد حنیف بودم ناگاه فرستاده یی از جانب ابی عبدالله جعفر الصادق نزد من آمد و مرا گفت: ابوعبدالله می فرماید الساعه نزد ما بیا، سریعاً برخاستم و به حضور ابی عبدالله جعفررفتم، آن حضرت در چادری نشسته بود،سلام کردم و بنشستم، فرمود: ای ابراهیم خواهی تو را برده یی دهم گفت باشد؟ عرض کردم به آن کس قسم به او خورند برده همچو این برده بامن بود و درمزدلفه از من ضایع گردید. غلام خویش را بفرمود تا برده یی آورد آن را گرفتم دیدم به عیناً بُرده خود من است.عرض کردم این بُرده من است یاسیدی فرمود بگیرش خدای برتو گرد آورده است. (۱)

حضرت امام صادق: غلام خود ناقد را فرمود: ای ناقد چون خواهی در رفع حاجتی نامه یی بنویسی و حاجتت برآورده شود در سرنامه بنویس: بسم الله الرحمن الرحیم وعدالله الصابرین المخرج مما یکرهون و الرزق من حیث لایحسبون

جعلنا الله و ایاکم من الذین لاخوف علیهم ولا هم یحزنون. ناقد گفت: افتتاح با این دعا می کردم و حوائج من برآورده می شد.(۲)

ص: ۲۶۹

۱- الفصول المهه ص ۲۲۹. نورالابصار ص ۲۹۷

۲- الفصول المهه ص ۲۳۰. نورالابصار ص ۲۹۷و ۲۹۸.

وفات حضرت صادق در ماه شوال سنه یکصد و چهل و هشت پس از شصت و هشت سال زندگانی بود. (۱)

آن حضـرت را نیز همچو اسلاف عظامش، زهر دادند. مدفنش در بقیع در نزد پدر و جدش می باشد. اولاد آن حضرت عبارت بودند از شش پسر و دختری بنام، فروه. (۲)

۱- الکامل فی التاریخ ۵/۵۸۹. تذکره الخواص ص ۳۱۱. المختصر فی اخبار البشر ۲/۵. البدایه و النهایه ۱۰/۵.

۲- مروج الذهب ۳/۲۸۵. الفصول المهمه ص ۲۳۰. الصواعق المحرقه ص ۲۰۳. نورالابصار ص ۲۹۸

بخش پنجم:شیعیان علوی و منسوبین به اهل بیت علیه السّلام در بقیع

اشاره

فصل اول: قبور فرزندان پیامبر صلی الله علیه وآله در بقیع

فصل دوم: قبور همسران پیامبرصلی الله علیه وآله در بقیع

فصل سوم: قبور منسوبین پیامبر صلی الله علیه وآله در بقیع

فصل چهارم: قبور فرزندان بلا فصل ائمه علیه السّلام در بقیع

فصل پنجم: قبور منسوبین به امیر المؤمنین علیه السّلام

فصل ششم: قبور نوادگان ائمه علیه السّلام و اشراف علوی

ص: ۲۷۱

فصل اول: قبور فرزندان پیامبرصلی الله علیه وآله در بقیع

اشاره

در قبرستان بقیع، سه تن از دختران (وبه قولی فرزند خواندگان) پیامبر صلی الله علیه وآله به نام های زینب، ام کلثوم، و رقیه، کنار هم مدفون اند.(۱) همچنین یکی از فرزندان، پسر رسول خدا صلی الله علیه وآله به نام ابراهیم، در بقیع مدفون است. ابراهیم در سال ۸ ه.ق در مدینه از ماریه قبطیه (مادرش) متولد شد و پیامبر به وی بسیار علاقه داشت. اما پس از مدت کوتاهی در سال ۱۰ ه.ق از دنیا رفت و به دستور آن حضرت، کنار قبر «عثمان بن مظعون» در بقیع دفن شد.(۲)شخصیت های نسبی منسوب به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در ذیل ارائه می شود.

ابراهیم، فرزند محبوب پیامبرصلی الله علیه وآله

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله چند فرزند داشت و چگونگی تولد ابراهیم از ماریه قبطیه بشرح ذیل است.

ص: ۲۷۲

۱- بقیع الغرقد، صص ۱۴۰-۱۴۱

۲- الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۸۸؛ مستدرک الوسایل، ص ۴۶۰؛ تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۹۷؛ بقیع الغرقد، ص ۱۴۱

در سال هفتم هجرت، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله برای ابلاغ رسالت خویش، نمایندگانی را به نقاط مختلف گسیل داشت حاطب ابن ابی بلتعه را نیز نزد مقوقس حاکم مصر فرستاد. مقوقس که بزرگ قبطیان بود، به نامه پیامبر صلی الله علیه وآله احترام گذاشت و در پاسخ، نام پیامبر را بر نام خویش مقدم داشت. مقوقس، هدایای گران بهایی برای پیامبر فرستاد که در میان آن ها کنیزی بود به نام ماریه.»

در بسیاری از منابع تاریخی آمده است:

مقوقس حاکم مصر، همراه نامه ای که برای پیامبر صلی الله علیه وآله فرستاد، دوکنیز بودند که مقوقس آنها را به پیامبر بخشید و هدیه کرد. یکی ماریه قبطیه و دیگری خواهر وی «سیرین» و غلامی نیز به نام جریح را مأمور کرد که خدمتگزار آنان باشد. حاکم مصر گر چه با همه احترام این هدایا را فرستاد، لیکن اسلام نپذیرفت. ماریه از اهل کتاب بود؛ لذا پیامبر، او و خواهرش سیرین را به عنوان هدیه پذیرفت. آن حضرت ماریه را به عقد خویش و سیرین را به عقد حسان بن ثابت در آورد.

«مقوقس» پادشاه اسکندریه، ماریه را با سیرین که هر دو بی مانند بودند همراه تحفه ها و هدایای بی شماری برای پیغمبرصلی الله علیه وآله فرستاد؛ از جمله هدایای مقوقس، قاطر مخصوصی به نام دلدل بود که در عربستان، جز آن قاطری وجود نداشت. به اضافه، هزار مثقال طلا و بیست قواره پارچه مصری و کاسه ای بلورین که ظرف مخصوص آبخوری حضرت شد و غلامی به نام جریح، پیغمبرصلی الله علیه وآله سیرین را به عقد حسان بن ثابت شاعر مخصوص خویش در آورد و ماریه را خودبه همسری

برگزید.» (۱)

مسلمانی ماریه

ماریه، دختر فردی به نام شمعون بوده که بعد از آمدن به مدینه در حضور پیامبر صلی الله علیه وآله مسلمان شد و به عقد آن حضرت در آمد. سمهودی می نگارد:

«مشربه، محل مرتفعی بوده،در داخل باغ خرمای متعلق به پیامبرصلی الله علیه وآله».(۲) این باغ، پیش از آن که در اختیار پیامبر صلی الله علیه وآله قرار گیرد، ملك شخصی یهودی بود به نام مُخَیرِیق، که مسلمانی برگزید و در اُحُد به شهادت رسید. آن فرد (مخیریق) باغ را به پیامبر بخشید.

مُخَیرِیق از یهودیان بنی نضیر مدینه و از عالمان ثروتمند آن ها بوده است. او به هنگام جنگ احد اقوام و عشیره اش را جمع کرد و به آنها گفت: ای جماعت یهود، شما می دانید که محمد صلی الله علیه وآله همان پیامبری است که ما و پدرانمان منتظرش بودیم واکنون یاری رساندن به او، بر همه واجب است. پس به پا خیزید و از وی در مقابل دشمنانش دفاع کنید. یهودیان گفتند: امروز شنبه است! دیگر شنبه ای نیست و دین یهود با آمدن پیامبرصلی الله علیه وآله منسوخ گردید. مخیریق وقتی دید موعظه اش در همکیشانش مؤثر واقع نشد، خود آماده جنگ با مشرکان شد و هنگام رفتن به احد، این گونه وصیت کرد : «إن أصبت فمالي لمحمد، يصنع فيه ما شاء»؛ «اگر من در این جنگ کشته شدم، همه ثروت من از آن محمد صلی الله علیه وآله

۱- علی بن حجر عسقلانی، الاصابه، ح ۴، دار الکتب، الباویه، بیروت، لبنان، ۱۴۱۵ه، ص ۳۹۱

۲- سمهودی، علی بن عبدالله، وفاء الوفاء، ج۳، دار الاضواء، بیروت، ۱۳۸۶ هجری، ص ۸۲۶

است و هر گونه صلاح بداند تصرف خواهد کرد.» او سرانجام در جنگ احد به شهادت رسید و پیامبر خدا صلی الله علیه وآله پس از شهادتش فرمود: «مُخَیریقُ خیرُ یهود»؛ مخیریق، بهترین یهودی بود. بدین گونه، املاک و باغ های مخیریق که هفت قطعه و ازجمله آن ها مشربه ام ابراهیم بود،در اختیار پیامبر صلی الله علیه وآله قرار گرفت.(۱)

مشربه مسکن رسول خدا صلی الله علیه وآله و ماریه

بر اثر حسد آن دسته از همسران پیامبر، که از آن حضرت صاحب فرزند نشدند و یا به سبب زیبایی ماریه، به وی حسادت ورزیدند، پیامبر او را در مشربه ساکن کرد و خود طبق نوبت خاصی که برای زنان قرار داده بودند، به نزد ماریه می رفتند و در آن جا می ماندند و عبادات خویش را در آنجا برگزار می کردند. مشربه از مکان هایی است که در روایت امام صادق علیه السّلام به عقبه بن خالد، توصیه شده که به آنجا برود و آن مکان را زیارت کند و آن حضرت فرموده اند: «وَ هِی مسکَنُ رَسول الله صلی الله علیه وآلهو مُصلاه».(۲)«آنجا مسکن پیامبر خدا و محل نماز ایشان بوده است.» پس از آن اسکان ماریه در این محل، به مشربه ام ابراهیم معروف شد.

ولادت ابراهیم در مشربه

ابراهیم، فرزند پیامبر گرامی اسلام، در سال هفتم هجرت، در ما ه ذی الحجه

۱- محمد صادق نجمی، میقات حج، شماه ۴۵، زمستان ۱۳۸۴، ص ۱۰۱

۲- سمهودی، علی بن عبدالله، پیشین، ص ۸۲۴

به دنیا آمد. هنگام ولادتش جبرئیل نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آمد. و ضمن تبریک گفت: «السلام علیک یا ابراهیم(۱)

در هر حال، ابراهیم در میان قبیله بین مازن و در محل مشربه به دنیا آمد و سلمی همسر ابو رافع ، مامایی او را به عهده گرفت و از این رو، نخستین کسی که مژده ولادت ابراهیم را به پیامبر داد ابو رافع بود و آن حضرت غلامی را به عنوان مژدگانی به وی هدیه داد. در همین روز، پیامبر خدا این فرزند را ابراهیم نامید و فرمود: «جبرئیل بر من نازل شد و گفت:السلام علیک یا إبراهیم ومن هم نام جدم ابراهیم را برای او برگزیدم.» (۲)

آن حضرت روز هفتم تولد ابراهیم گوسفندی را عقیقه کرد و موی سر او را کوتاه نمود و به اندازه وزن آن، در راه خدا، نقره انفاق کرد. (۳) پس از تولد ابراهیم، تعدادی از همسران و یاران پیامبر درخواست کردند که آن حضرت وظیفه پرستاری و شیر دادن به ابراهیم را به ایشان واگذار کند، تا این که سرانجام این ا فتخار نصیب بانویی به نام ام برده، همسر ابو یوسف شد. او ابراهیم را به خانه خویش برده و بعد از دادن شیر به ماریه می داد. گاهی هم پیامبر برای دیدن ابراهیم به خانه ام برده می رفته است.(۴) با تولد ابراهیم، سرور و شادمانی، سراسر مدینه را فرا گرفت و همه در شادی پیامبر شرکت کردند و تولد ابراهیم را به

۱- ابن کثیر دمشقی، ابوالفداء، لبدایه و النهایه، بیروت، دار الفکر، ج۵، ص ۳۰۹
۲- مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج۲۱، دار العلم بیروت ۱۹۸۷، ص ۱۸۳
۳- همان قبلی
۴- ابن کثیر الدمشقی، ابوالفداء و النهایه، بیروت، دار الفکر، ج۵، ص

یکدیگر تبریک می گفتند.

علاقه شدید پیامبر صلی الله علیه وآله به ابراهیم

پیـامبر خـدا صـلی الله علیه وآله علاـقه شدیـد به این فرزنـد داشت و عاطفه و علاقمنـدی خود را به او کتمان نمی کرد. در این علاقمنـدی، همیـن بس کـه پیـامبر در هر فرصـتی که پیش می آمـد، به دیـدن ابراهیم می رفتنـد و وی را روی زانـوی مبـارک خویش می نهادند و غرق بوسه می کردند.

وفات ابراهیم و دفن وی در بقیع

از حضـرت علی علیه السّـلام روایت شـده که در سال هشـتم هجرت، انگاه که ابراهیم از دنیا رفت، پیامبر به من فرمان داد او را غسل داده، دفنش کنم.

«دعائم الاسـلام: عن علی (صلوات الله علیه) قال: لما مات ابراهیم ابن رسول الله صلی الله علیه وآله، أمرنی فغسلته، وکفنه رسول الله صـلی الله علیه وآله وحَنّطه،وقـال لی:احمله یـاعلی، فحملته حتی جئت به إلی البقیع، فصـلی علیه، ثم أتی القبر فقـال لی:انزل یـاعلی، فنزلت ودلاـه علی رسـول الله صـلی الله علیه وآله، فلمـا رآه منصـبا بکی:فبکی المسـلمون لبکـائه،حـتی ارتفعت أصوات الرجال علی أصوات النساء، فنهاهم رسول الله صـلی الله علیه وآله أشـدالنهی وقال:تـدمع العین ویحزن القلب، ولانقول مایسـخط الرب،وانابک لمصابون،واناعلیک لمحزونون».(۱)

ص: ۲۷۷

۱- میرزا حسین نوری طبرسی، مستدرک الوسائل، مؤسسه آل بیت الأحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق، ص ۴۶۰

« در دعائم الاسلام از علی نقل شده که چون ابراهیم فرزند پیامبر وفات یافت، آن حضرت به من امر کردند غسلش داده و خود پیامبر او را حنوط و کفن کردند و به من دستور دادن حملش کن ای علی، من حملش کردم تا به بقیع رسیدیم پس پیامبر بر او نماز گزارده وارد قبر شدند و خطاب به من فرمودند: وارد شو. من نیز وارد قبر شدم. پیامبر تلقینش می کرد. چون او را در خاک نهاد. گریست و مسلمانان هم گریستند. صدای مردان بر زنان غلبه یافت. پیامبر آنان را به شدت نهی کردند و فرمودن اشک از دیده می آید. قلب محزون می شود. و اما نمی گویم چیزی را که

خدا به خشم آورد و ما در مصیبت جانگاهی هستیم و بر مرگ تو ای ابراهیم غمگین و محزونیم.» «عن البراء رضی الله عنه قال مات إبراهیم یعنی ابن رسول الله صلی الله علیه وآله و هو ابن سته عشر شهرا، فقال رسول الله صلی الله علیه وآله ادفنوه فی البقیع، فإنّ له مرضعاً فی الجنه تتم رضاعه».(۱)

از براء نقل شده که گفت ابراهیم فرزند پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در سن ۱۶ ماهگی از دنیا رفت پس آن حضرت فرمود: او را در بقیع دفن کنید؛ زیرا که مرضعه ای در بهشت، مدت شیر خوارگیش را تمام خواهد کرد.

انس بن مالک نقل می کند که : «إنَّ رسول الله صلی الله علیه وآله دخل علی إبنه إبراهیم (رضی) و یَجُودُ بِنَفْسِهِ ، فَجَعَلَتْ عَيْنَا رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَذْرِفَانِ ، فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ : وَأَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ! فَقَالَ : " يَابْنَ عَوْفٍ إِنَّهَا رَحْمَةٌ " ، ثُمَّ أَتْبَعَهَا بِأُخْرَى ، فَقَالَ : " إِنَّ

الْعَيْنَ تَدْمَعُ ، وَالْقَلْبَ

ص: ۲۷۸

۱- تاریخ المدینه، ج۱، دار الفکر، قم، ایران، ۱۴۱۰ق، ص ۹۷

يَحْزَنُ ، وَلا نَقُولُ إِلا مَا يَرْضَى رَبُّنَا ، وَإِنَّا بِفِرَاقِكَ يَا إِبْرَاهِيمُ لَمَحْزُونُونَ.(۱)

«پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله به دیدن فرزندش ابراهیم رفت، او به خود می پیچید (در حال وفات بود) با دیدن این صحنه اشک در چشمان پیامبر حلقه زد! عبدالرحمان بن عوف گفت: ای فرستاده خدا، شما هم گریه می کنید؟! فرمود: چشم اشک می ریزد. قلب اندوهگین می شود و چیزی جز آنچه که خدا را خوشنود نماید نمی گویم و ما ای ابراهیم در فراقت غمگینیم.».(۲)

وفات ابراهیم و کسوف خورشید

روزی که حضرت ابراهیم، فرزند گرامی آن رسول نور و رحمت و آگاهی ازدنیا رفت، خورشید گرفت. گروهی که درگیر خرافات جاهلی بودند، گفتند: چون ابراهیم ، فرزند پیامبر صلی الله علیه وآله مرد، خورشید غمگین شد و گرفت! پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله که با عقاید خرافی و جاهلی می جنگید و می خواست تفکر و عقلانیت بر باورهای مردم حاکم باشد و خرافه از زندگی اجتماعی مسلمانان رخت بر بندد، به منبر رفته، خطبه خواندند و در خطبه چنین فرمودند: «إنَّ الشمسَ والقَمَرَ آيَتان مِن آياتِ اللهِ لا يَنكُسِفانِ لِمَوتُ أَحدٍ وَلا لِحياتِه فَإِذَا رَأَيتُم ذلِكَ فَادعُوا الله و كَبُّروا و صَلُّوا و تَصَدَّقُوا».(۳)

«ماه و خورشید دونشانه و علامت، از نشانه های خدایند که به مناسبت مرگ

ص: ۲۷۹

۱- ابن سعد، محمد الطبقات الکبری، ج۱، قسم ۱، دار صادر، بیروت، بی تا، ص ۸۸

۲- مجلسی، محمد با قر، بحار الأنوار، ج۶، پیشین، ص ۷۰۷

۳- بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح کتاب الکسوف، دار الکفر ، للطباعه ، بیروت، ۱۴۰۱ق، ص ۱۱۲

یا تولـد کسـی دچار کسوف و خسوف نمی شونـد.و اگرچنین پدیـده ای را دیدیـد، دعا کنید و تکبیر بگویید. نماز بگزارید و صدقه دهید.»

در این زمینه روایـات فراوانی در منـابع فریقین (شـیعی و سـنی) وجـود دارد که کسوف و خسوف، دو پدیـده طـبیعی هسـتند و ربطی به حیات ومرگ انسان ها ندارند و خداوند متعال آن ها را در جریان طبیعی عالم قرار داده است.«فی حدیث ابن مسـعود رضـی الله عنه قـال: انکسـفت الشـمس لموته فقال علیه الصـلاه و السـلام : « إنَّ الشـمسَ والقَمَرَ آیَتان مِن آیاتِ اللهِ لا یَنکُسِفانِ لِمَوتُ أَحدٍ وَلا لِحیاتِه فَإِذَا رَأَیتُم مِن هَذِهِ الأَهوال فَأَفزَعُوا إلَی الصَّلاه...»». (۱)

«در حدیث ابن مسـعود آمده است که وی گفت: در روز مرگ ابراهیم خورشید گرفت. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: همانا خورشـید و ماه دو نشانه الهی انـد که برای مرگ یا زنـدگی کسـی نمی گیرند. پس هر گاه چیزی از این وحشت ها و هول ها مشاهده کردید. به نماز پناه ببرید.»

۱- شمس الدین السرخسی، المبسوط، دار المعروفه، بیروت، بی تا، ص ۷۴

فصل دوم: قبور همسران پیامبرصلی الله علیه وآله در بقیع

به جز حضرت خدیجه علیهاالسّلام که در قبرستان حجون (مُعلا) در مکه مکرمه و نیز «میمونه» که در منطقه «سرف» از توابع مدینه مدفون است. قبور سایر همسران پیامبر صلی الله علیه وآله در بقیع قرار دارد که از این قرار است:

ام سلمه : نامش هند است. او و همسرش «ابوسلمه»، از نخستین مسلمانان بودند. ابوسلمه در جنگ احد، مجروح و پس از مدتی به شهادت رسید. بعد از شهادت وی، ام سلمه به ازدواج پیامبر صلی الله علیه وآله در آمد ودر سال ۶۱ ه.ق پس از واقعه عاشورا بدورد حیات گفت.(۱)

زینب بنت جحش: او ابتدا به عقد «زید بن حارثه» در آمد. در سال پنجم هجری از وی جدا شد و با پیامبر صلی الله علیه وآله ازدواج کرد وسرانجام در سال ۲۰ ه.ق در سن ۵۰ سالگی (در مدینه) در گذشت.(۲)

زینب بنت خزیمه: او همسر یکی از صحابه پیامبر صلی الله علیه وآله بود که پس از شهادت وی به عقد آن حضرت در آمد. به جهت عطوفت و مهربانی با مساکین،

۱- وفاء الوفاء، ج ۳، صص ۹۱۱ و ۹۱۲

۲- الطبقات لاکبری، ج۴، ص ۷۸؛ کنز العمال، ج۱۶، ص ۳۰۴

به «ام المساکین» ، لقب یافت. سرانجام در حالی که بیش از سی سال نداشت. در سال ۴ ه.ق در گذشت.(۱)

ماریه قبطیه: او دختر «شمعون قبطی» و مادر ابراهیم پسر رسول خدا صلی الله علیه وآله است. وی در سال ۱۶ ه.ق در مدینه، در گذشت.(۲)

جویریه بنت حارثه: پدرش «حارث بن ضرار خزاعی» ، رئیس قبیله «بنی المصطلق» بود. او در سال ۵ یا ۶ ه.ق پس از غزوه بنی المصطلق به ازدواج پیامبر صلی الله علیه وآله در آمد و در سال ۵۰ ه.ق در مدینه، وفات یافت.(۳)

صفیه بنت حیی بن اخطب: او همسر «ابوعبید سلام بن مشکم یهودی» بود که پس از مرگ وی به عقد کنایه بن ربیع یهودی در آمد و پس از کشته شدن وی در جنگ خیبر، پیامبر صلی الله علیه وآله او را آزاد و با وی ازدواج کرد. او در سال ۵۰ یا ۵۲ ه.ق در مدینه، در گذشت.(۴)

سوده بنت زمعه: او همسر «سکران بن عمرو» بود که پس از سکران به عقد پیامبر صلی الله علیه وآله در آمد. در سال ۵۴ ه.ق در مدینه، وفات یافت.(۵)

ریحانه بنت زید: او دختر «زید بن عمرو بن خنافه» از طایفه «بنی نضیر» بود که پس از اسارت توسط پیامبر صلی الله علیه وآله آزاد شد و در سال ۶ ه.ق با حضرت ازدواج کرد. او هنگام بازگشت از حجه الوداع درگذشت و در بقیع دفن شد.(۶)

۱- الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۵۹۹؛ السیره النبوه، ج ۲، ص ۶۴۸

۲- انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۵۳

۳- اسد الغالبه، ج ۱، ص ۳۷۰

۴- انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۴۴

۵- الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۶۷

۶- الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۳۰

فصل سوم: قبور منسوبین پیامبرصلی الله علیه وآله در بقیع

عباس بن عبدالمطلب

عموی پیـامبر صـلی الله علیه وآله و از شخصـیت های بزرگ قریش بود که سه سال قبل از عام الفیل در مکه متولـد شـد. او در سال ۳۲ ه.ق در مدینه درگذشت و در بقیع به خاک سپرده شد.(۱)

بیشتر فرزنـدان وی از اصـحاب و دوسـتداران امیر مؤمنان علیه السّـلام بودنـد. و از میان آنان «عبـدالله بن عباس» به علم و دانش شهرت داشت و خلفا از فرزندان او هستند.

عباس عموی پیامبر صلی الله علیه وآله

عبـاس، فرزنـد دوم عبـدالمطلب و کنیه اش ابوالفضل است مادر وی نتیله دختر جناب بن کلیب، نخستین زنی است که کعبه را باپارچه های حریر و دیبا پوشانیـد. روزی عباس در حالی که کودک بود،مفقود شـده در پی جسـتجویش برآمدنـد اما اثری از وی نیافتند مادرش نذر کرد که اگر فرزندش را بیابند، کعبه را

ص: ۲۸۴

۱- الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۳۲

با جامه های حریر و دیبا بپوشاند، پس آنگاه که یافته شد، به نذر خود وفا کرد.(۱)

وی سه سال قبل از عام الفیل در مکه به دنیا آمد. پدرش از شخصیت های بزرگ مکه بود، عباس پس از وفات پدر، مناصب مهمی را در مکه به ارث برد که از آن جمله : سقایت حاجیان و عمارت مسجد الحرام.

سقایه الحاج، عبارت بود از در اختیار داشتن چاه زمزم، که آن، آب منحصر به فرد شهر مکه بود و او خود در کنار چاه می ایستاد و حاجیان را از آب و شربت های گوناگون سیراب می کرد وگاهی هم به جای آب و شربت، شیر و عسل به مردم می داد.

عمارت مسجد الحرام هم عبارت از این بود که جمعی با هم قرار داد بسته، سوگند یاد کردند که نگذارند کسی در مسجد، کلام لغو و بیهوده به زبان آورد و یا ناسزا بگوید و اگر کسی چنین می کرد از مسجد الحرام بیرونش می کردند. رییس این جمعیت عباس بن عبدالمطلب بود وی این منصب ها را پس از وفات پدرش عبدالمطلب به عهده گرفت، با آن که از همه برادرانش کوچکتر بود.

عباس مردی عاقل، زیرک، با تدبیر و سفره دار بود، به خصوص نسبت به خویشان و بستگانش بسیار مهربانی کرد و به آن ها یاری داد و از این رو، مورد تجلیل و احترام پیامبر قرار گرفت و او اینگونه می شود: «هذا العباس بن عبدالمطلب أجود قریش کفاً و أوصلها رحماً». « او عباس فرزند عبدالمطلب است که از همه قریش، سخی تر و نسبت به خویشان مهربان تر است».(۲)

۱- محمد علی عالمی، پیغمبر و یاران، ج۴، مکتبه بصیرتی، قم، ۱۳۸۶ق، ص ۷۸

۲- محمد علی عالمی، پیغمبر و یاران، پیشین، ص ۷۸

مسلمانی عباس

عباس، عموی گرامی پیامبر صلی الله علیه وآله ، پس از هجرت ، از آن حضرت اجازه خواست که به مدینه بیاید و در آنجا مسلمانی برگزیند، اما از آن جهت که عباس، نسبت به پیامبر ارادتی شدید داشت و محبت ایشان در دلش بود و اخبار مکه را به آن حضرت منتقل می کرد، پیامبر به ایشان فرمودند: در مکه بماند و اخبار مکه را به ایشان انتقال دهد . او تا پیش از جنگ بدر در مکه ماند، اما در دلش به پیامبر ایمان داشت و ایمان خود را مخفی می کرد. بعد ازآن که همه بنی هاشم اسلام را پذیرفتند، پیامبر دستور دادند که همگی به مدینه هجرت کنند. عباس هم پس از جنگ بدر به مدینه هجرت کرد؛ اگر چه قبل از جنگ بدر، در مکه به آیین پسر برادر در آمده بود.

« عن سهل بن سعد، استأذن العباس نبی الله صلی الله علیه وآله فی الهجره فکتب إلیه یا عمّ یا عم مکانک الذی أنت فیه، فإنّ الله یختم بک الهجره کماختم بی النبوه و قال الواقدی عن بن أبی سیره عنی حسین بن عبد الله عن عکرمه عن بن عباس أسلم العباس بمکه قبل بدر، و أسلمت أم الفضل معه حینئذ و کان مقامه بمکه..».(۱)

سهل به سعد گوید که عباس از پیامبر صلی الله علیه وآله اجازه خواست که به مدینه هجرت کند. حضرت به وی نوشتند. ای عمو، ای عمو، در مکه بمان که خداوند برای تو هم هجرت را مقرر فرموده، چنان که نبوت را برای من مقرر فرمود.

ص: ۲۸۶

۱- شهاب الدین احمد بن علی بن حجر العسقلانی، تهذیب التهذیب، دار الکفر للطباعه ۱۴۰۴ه، ص ۱۰۸

واقـدی از ابن ابو سـیره، از حسـین بن عبـدالله، از عکرمه، از ابن عبـاس روایت کرده که عبـاس در مکه اسـلام برگزیـد؛ قبل از جنگ بدر و همسـرش أم الفضل هم در همین زمان که در مکه بودند، اسلام برگزید. با این حال پیامبر صلی الله علیه وآله پس از جنگ بـدر اذن دادنـد که عباس و باقی مانـدگان از بنی هاشم که در مکه بودنـد، به مـدینه هجرت نماینـد و ایشان به مدینه هجرت کرده و مجدداً شهادتین بر زبان جاری نمودند.

شأن والای عباس در اندیشه پیامبر صلی الله علیه وآله

عباس بن عبدالمطلب در نظر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله جایگاهی والا و رفیع داشته که بدین مناسبت، سه روایت را در شأن رفیع عباس نزد پیامبر اشاره می کنیم.

جابر بن عبدالله انصاری می گوید: روزی عباس نزد پیامبر آمد صـلی الله علیه وآله آمد و او مرد خوش هیکل و بلند بالایی بود پیـامبر وقتی ایشـان را دیدنـد، فرمودنـد: «إنَّکَ یا عَمَّ الَجمیلُ، فَقَالَ العَبَّاسُ: مَا الجَمَالَ بِالرَّجُلِ یا رسُول الله؟! قالَ: بِصَوابِ القَول بـالحَقِّ، قـال فما الکمال؟! قال تَقوَی الله و حُسنُ الخَلُقِ....».(۱)«ای عمو، تو بسـیار زیبایی!عباس پرسـید: ای فرستاده خدا، جمال مرد به چیست؟ پیـامبر فرمود: به راسـتگویی حقیقی و به مورد مرد است. عباس پرسـید پس کمال کـدام است؟ پیامبر فرمود: به تقوای مرد و به اخلاق نیکویش است.»

۱- ابو محمد عبدالملک ابن هشام، سیره ابن هشام، ج۱، مکتبه علی صبیح، مصرف ۱۳۸۳ه، ص ۱۸۹

«عَن علی بن أبی طـالب علیه السّـلام قـال: قـال رسولُ الله صـلی الله علیه وآله احفظُونی فی عمِّی العَبَّاسِ فـإنَّهُ بَقیهُ أَبائی.».(۱) از حضـرت علی علیه السّـلام نقل است که فرمود: پیامبر خداصـلی الله علیه وآله فرمودند مرا درباره عمویم عباس رعایت کنید که او یادگار پدرانم می باشد.»

«عَن أبی سـعیدٍ الخِـدری، عَن النَّبِی صـلی الله علیه وآله قال: أُوصـیکُمُ بِهَذَینِ خیراً یعنی عَلیاً و العَبَّاسَ، لا یکفُّ عنهُما أحدٌ و لا یحفَظُهَمَا لی إلاَّ أعطاهُ الله نوراً یوِدُ بِهِ عَلَی یوم القیامَه».(۲)

ابو سـعید خدری، از پیامبر خدا صـلی الله علیه وآله نقل کرده که آن حضرت فرمودند: شما را درباره علی و عباس سفارش می کنم، هر که ایشان را به خاطر من رعایت کنـد و از آزارشان خودداری نمایـد، خداوند در قیامت نوری به او دهد که با آن نور به من وارد شود.»

و در مـوارد دیگری آمـده که پیـامبر بارهـا فرمودنـد: همانـا عبـاس از من است و من از او، و از این گونه روایـات، در مطـاوی تـاریخی و روایی بسـیار است که جایگاه رفیع عباس را در نظر پیامبر صـلی الله علیه وآله نشان می دهـد. همچنین فرموده است: «مَن سَبَّ العَبَّاس فَقَد سَبنی».(۳) هرکس به عموی عباس دشنام و اساء بد کند به تحقیق به من دشنام و اساء کرده است.

۱- محمد بن جریر بن رسـتم الطبری لأمالی، المسترشد، تحقیق الشـیخ احمد المحمودی، مطبعه سـلمان الفارسـی بقم، ۱۴۱۵ق، ص ۶۸۹

۲- همان، ص ۶۷۰

۳- همان، ص ۶۸۹، به نقل از ابن سعد، در الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۲۴

عباس و برخی از بنی هاشم در دام قریش

در تاریخ آمده است که عباس همراه قریش و برخی دیگر از بنی هاشم، در جنگ بدر اسیر شدند. منشأ این خبر تاریخی اینجاست که قریش زمانی که عازم بدر شدند، از بنی هاشم تقاضای کمک و موافقت نکردند ولی چون به مرّ

الظهران رسیدند، ابوجهل ناگهان از این غفلت بیدار شد و فریاد زد: «اف بر شما می دانید که چه کردید؟ چگونه از بنی هاشم غفلت نمودید و آنان را در مکه به حال خود گزارده و همگی خارج شدید؟ از این نمی ترسید که اگر بر محمد پیروز شدید، اینان از زنان و فرزندانتان انتقام بگیرند؟ و اگر محمد صلی الله علیه وآله بر شما غالب شود، ایشان در مکه همین عمل را نسبت به خاندانتان انجام دهند؟! نگذارید آن ها در مکه بمانند، بلکه ایشان را با خود حرکت دهید هر چند آمدنشان برای شما سودی ندارد. همگی پیشنهاد ابوجهل را پذیرفته و به مکه برگشتند و عباس و عقیل و نوفل و طالب را به اجبار حرکت دادند. هنگامی که جنگ بدر شروع شد، پیامبر خدا که از ماجرا آگاه بود، فرمود: هر کس با یکی از بنی هاشم برخورد کرد، او را نکشد؛ زیرا آن ها به اجبار به جنگ آورده شده اند.

گفته پیامبر بر برخی گران آمد تا جای که ابو حذیفه بن عقبه گفت: به خدا قسم هر یک از آنان را بیابم خواهم کشت. سخن ابوحذیفه به سمع مبارک پیامبر رسید. او را مورد مؤاخذه قرار داد و پرسید تو چنین گفته ا ی؟ پاسخ داد: آری یا رسول الله؛ زیرا بر من گران آمد که پدر و برادر و عمویم را کشته ببینم و آن ها(بنی هاشم) سالم باشند! حضرت فرمودند: پدر و برادر و عمویت با اشتیاق و کمال علاقه به جنگ ما آمده اند.

اما بنی هاشم روی اجبار و اکراه بوده است و گرنه هیچ یک از ایشان راضی به جنگیدن با ما نبودند.

در روز جنگ، عباس به دست ابوبشیر اسیر شد، با آن که عباس، مردی تنومند و قوی و ابوبشیر فردی کوتاه قد وضعیف بود هنگامی که ابو بشیر به عباس نزدیک شد، عباس مانند چوبی بی حرکت ایستاد زیرا عباس قصد دفاع نداشت و ابوبشیر شانه های او را بست واسیر کرد. (۱)

قسمتی از متن عربی را اشاره می کنیم:

«أن قریشاً لما تفرقوا إلی بدر فکانوا بمرظهران، هبّ أبو جهل من نومه فصاح : یا معشر قریش، ألا تبّا لرأیکم ماذا صنعتم، خلفتم بنی هاشم وراءکم فإن طفولتکم محمد، کانوا من ذلك بنحوه و إن ظفرتم بمحمد أخذوا آثارکم منکم من قریب من أولادکم و أهلیکم فلا تذروهم فی بیضتکم و فنائکم و لکن أخرجوهم معکم ... فأخرجوا العباس بن عبدالمطلب و نوفلاً و طالباً و عقیلاً کرهاً...».(۲)

«قریش هنگامی که راهی بدر شدند. به محل مرظهران که رسیدند، ابوجهل از خواب بیدار شد و فریاد زد: ای قریشیان وای بر شما! می دانید چه کرده اید؟ بنی هاشم را در مکه رها ساختید؟! اگر محمد بر شما پیروز شود. آن ها(بنی هاشم) همین کار را با شما خواهند کرد و اگر شما بر او پیروز شوید، آنان ازشما انتقام خواهند گرفت. پس حال که در چنگ شما هستند. آنان را از مکه همراه

۱- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج۴، دار صادر بیروت، بی تا، صص ۱۰و ۱۱

۲- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج۴، ص ۱۱

خودتان خارج کرده و به بـدر بیاورید. پس آنان رفتند و عباس و عقیل و نوفل و طالب را به اجبار آ وردند. به هر حال، عباس، به اجبار آورده شده و در جنگ بدر بدون هیچ مقاومتی اسیر گردید.

پیامبر جهت رعایت عدالت میان اسیران، از عباس در حالی که می دانست قلباً با کفار قریش نبوده و به اجبار آورده شده، جهت رعایت قانون، فدیه گرفت. وی هشتاد اوقیه طلا- با یک هزار دینار سرانه خود و عقیل و نوفل را پرداخت و حضرت درباره عمویش با دیگر اسرا هیچ تفاوتی قائل نشد اما پیامبر آن مال را بعداً از اموال بحرین که به نزدش آورده بودند، به عباس مسترد نموده، جبرانش کرد.»

ناراحتی پیامبر برای عباس

عباس درشبی که به اسارت درآمد،تا صبح ناله می کرد و از این واقعه فریاد می زد و می گریست، اصحاب دیدند که پیامبر شب را نخوابید و گریان بود. پرسیدند: ای پیامبر خدا، چرا نمی خوابید؟ فرمودند: ناله عباس مرا ناراحت کرده، از ناراحتی و غم عباس غمگینم! شبانه عباس را آزاد کرده، به نزد پیامبرصلی الله علیه وآله آوردند. آن حضرت عباس را دیدند، عباس هم با دیدن پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله آرامش یافته و به خواب رفتند

«أخبرنا رؤیم بن یؤید المقری قال حدثنا هارون بن أبی عیسی، قال: أخبرنا أحمد بن محمد، قال حدثنا إبراهیم بن سعد جمیعاً قال: حدثنی اعباس بن عبدالله بن معبد عن بعض أهله عن ابن عباس، قال لمّا أمسی القوم یوم بدر و الأساری

ص: ۲۹۱

محبوسون فی الوثاق فبات رسول الله صلی الله علیه وآله ساهراً أول لیله فقال له أصحابه: یا رسول الله ما لک لا تنام؟ فقال: سمعت أنین العباس فی وثاقه، فقاما إلی العباس فأطلقوه فنام رسول الله صلی الله علیه وآله ». (۱)

«... ابن عباس نقل نموده، پس از این که جنگ بدر پایان یافت و شب شد، اسیران محبوس و به ریسمان بسته شده بودند. (عباس در کنار خیمه پیامبر فریاد می زد) پیامبر صلی الله علیه وآله شب را نخوابیدند. اصحاب پرسیدند: ای فرستاده خدا، چرا نمی خوابید؟ حضرت فرمودند: ناله و فریاد عباس را شنیدم، اصحاب حرکت کرده رفتند بندها را گشودند و عباس را آزاد کردند پس پیامبر به خواب رفتند.»

عباس در جنگ حنین

پس از آن که عباس به مدینه هجرت کرد، در جنگ هایی که پیش می آمد، شرکت می جست وجان خود را در راه آرمان های پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله در طبق اخلاص می نهاد. در جنگ حنین وجود او نقش پر رنگی داشت؛ آنگاه که همه مسلمانان پا به فرار نهادند «او پایداری کرد و استقامت ورزید تنها ده نفر باپیامبر صلی الله علیه وآله ماندن که نه نفر از بنی هاشم و دهمین آنها ایمن پسر ام ایمن بود او در این جنگ به شهادت رسید. امیر مؤمنان علیه السّلام در پیش روی حضرت می جنگید. عباس، دهنه قاطر سواری پیامبر را داشت. ابوسفیان بن حارث، پسر عموی پیامبر نیز رکاب حضرت را در دست داشت... عباس از این جهت عنان قاطر را گرفته بود

ص: ۲۹۲

۱- ابن سعد الطبقات الکبری، ج۴، ص ۱۳

که نزدیک دشمن نشود تا مبادا آسیبی به ایشان برسد.» .(۱) عباس بن عبدالمطلب شعری را در جنگ حنین سروده که در ذیل به آن اشاره می گردد.

«نَصَرنا رَسُولَ اللهِ فی الحَربِ تِسعَهٌ وَ قَد فَرَّ مَن قَد فَرَّ عَنهُ فَاَقشَعُوا وَ قُولی إذا ما الفَضلَ شِدَّ بِسَیفه علی القوم أخری یا بنی لِیرجِعُوا وَ عاشِرُنا لاقَی الحمامَ بِنَفسَهَ لِما مَسَّهُ فی اللهِ لا یَتَوَجَّعُ».(۲) «هنگامی که همه فرار کردند ما نه نفرپیامبر را یاری رساندیم. جمعیت را صدا زدم که بر گردند و شمشیر زنند دوباره قبیله را با نام صدا زدم تا برگردند. نفر دهم ما مرگ را به جان خرید و از آنچه در راه خدا دید اظهار ناراحتی نکرد.».

فضایل دیگر عباس

عباس بن عبدالمطلب فضایل فراوانی دارد که یاد کرد همه آن ها، نوشتار را از حد خود خارج می سازد. لذا به عناوین برجسته آنها اشاره می کنیم:

۱- میهمانی دادن عباس از سوی پیامبر صلی الله علیه وآله

در آغاز رسالت در مکه، در موارد شکوهمند زندگی عباس، ضیافتی است که بیش از اسلام، به افتخار پیامبر ترتیب داد. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در میهمانی مفصل عبدالله بن جدعان که حضرت را به عبدالمطلب سوگند داده بود شرکت کردند و در پایان میهمانی، هنگام خد احافظی فرمودند: «فردا شما و تمام قبیله تمیم میهمان من هستند.» حضرت

ص: ۲۹۳

۱- محمد علی عالمی، پیغمبر و یاران، پیشین، ص ۸۹

۲- ابن سعد، الطبقات الکبری، پیشین، ص ۱۸

هنگامی که برگشتند، در اندیشه بودند که چگونه میهمانی را برگزار کنند، تا این که ابوطالب تصمیم گرفت از عباس کمک بگیرد و عباس با جان و دل پذیرفت و منادی فرستاد تا اعلام کند هرکسی، از هر قبیله ای که باشد، در میهمانی محمد صلی الله علیه وآله شرکت کند.

بدیشان میهمانی بزرگی ترتیب داد و لباس های فاخر بر پیامبر پوشانید و در صدر مجلس نشاند، زیبایی چهره و زیبایی لباس، جذابیتی ویژه به حضرت بخشیده بود که چشم هر بیننده ای را خیره می کرد.. پس از میهمانی، همه جا صحبت از میهمانی عباس بود و همگان، آن را تعریف و تحسین می کردند.».(۱)

۲. بخشیدن بازار عکاظ به عباس توسط پیامبر صلی الله علیه وآله به فرمان جبرئیل

در فتح مکه، جبرئیل بر پیامبر نازل شد و گفت عباس بر شما حق بزرگی دارد. توقع وی این است که بازار عکاظ را به وی واگذاری،پیامبر بازار عکاظ را به عباس بخشید و فرمود: خداوند لعنت کند کسی را که بازار عکاظ را از عباس بستاند.(۲)

۳. بازگذاردن در ورودی خانه عباس به مسجد الحرام که به باب العباس شهرت یافت.

۴. قرار دادن ناودان خانه عباس، به داخل مسجد النبی به امر جبرئیل.

«ناودانی که به امر پیامبر صلی الله علیه وآله نصب شد، تا زمان خلیفه دوم، عمر بن خطاب باقی بود... عمر دستور داد ناودان را بکنند و سوگند یاد کرد هر که آن را

۱- مجلسی ، محمد باقر ، بحار الأنوار، ج ۸، مؤسسه الوفاء، بیروت، لبنان ، ۱۴۰۳ه، ص ۲۴۵

۲- ابن سعد، الطبقات، پیشین، ص ۲۸

نصب کند، گردنش را می زنم!».(۱)

عباس، شکایت به علی علیه السّلام برده و از ماجرای کندن ناودان گله و شکایت کرد.

«امیر مؤمنان که عمویش را با چنین حالتی دید، ناراحت شده، پرسید: عمو جان! چه شده است که با این حال به خانه ما آمده ای؟! عباس گفت: ناودانی که پیامبر صلی الله علیه وآله به افتخار من نصب کرد، عمر آن را کنده و قسم یاد کرده است که اگر کسی بار دیگر آن را نصب کند، گردنش را می زنم. پسر برادرم! من دارای دو چشم بودم؛ خداوند یکی را از من گرفت و آن پیامبر خدا بود، اکنون امید من به تو است، گمان نمی کردم با وجود شما بر من ستم کنند و آنچه موجب افتخارم بود را از دستم در آوردند.

امیرمؤمنان فرمود:عموی من! به خانه برگرد و اندوه بر خود مدار، تو را خوشحال می کنم. آنگاه خطاب به قنبر فرمود: بر خیز و ناودان را در جای خود نصب کن، وقتی ناودان نصب شد و در جای خود قرار گرفت، فرمود: به حق صاحب این قبر و منبر، هر که ناودان را بردارد گردنش را می زنم! وقتی این خبر به عمر رسید، گفت: ابوالحسن را نمی شود خشمگین کرد! ما برای سوگند خود کفاره می دهیم.».(۲)

۵. بخشیدن خانه خود به مسجد النبی صلی الله علیه وآله

مدتی پس از واقعه فوق، عمر تصمیم بر توسعه مسجد النبی گرفت؛

۱- محمد علی عالمی، پیغمبر و یاران، پیشین، ص ۹۴
۲- همان، ص ۹۵

«خانه های اطراف مسجد را خرید فقط حجره زنان پیغمبر وخانه عباس بن عبدالمطلب باقی ماند.عمر،عباس را خواست و گفت: همانگونه که می دانی، همه خانه های اطراف مسجد خریداری شده جز خانه تو و حجره های زنان پیامبر و به حجره های زنان پیامبر راهی نیست، پس خانه ات را بفروش تا مساجد را توسعه دهیم...(وقتی خلیفه نظریاتش را طرح کرد و عباس نپذیرفت، امر به حکمیت منتهی شد. ابی بن کعب در حکمیت، دست عباس را باز گذاشت)، عباس گفت: اکنون که آزادم خانه ام را جهت توسعه مسجد النبی به مسلمانان بخشیدم.».(۱)

۶. طرف وصیت پیامبر صلی الله علیه وآله پس از رحلت:

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در وصیت خود عباس را مأمور ساختند، که پس از رحلت وعده های پیامبر را به مردم را ادا نماید و قرض های آن حضرت را پرداخته و امور باقی مانده شخصی پیامبر را کفالت کند.

۷. طرفداری عباس از امیر مؤمنان علی علیه السّلام

در ماجرای مظلومیت علی علیه السّلام عباس در کنار علی علیه السّلام از مدافعان حریم ولایت علوی بود.

۸. باریدن باران به دعای عباس در سال هفدهم هجری

در سال هفدهم هجری، خشکی و خشکسالی سرتاسر حجاز و جزیره العرب را فرا گرفت. مردم در قطحی شدید گرفتار شدند، نزد عمر رفتند. عمر در کارشان درماند و ندانست چه کند. کعب الأحبار گفت: بنی اسرائیل هر گاه به

۱- محمد علی عالمی، پیشین، ص ۱۰۴ و محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج۴، دار الصادر، بیروت، بی تا، ص ۳۲

خشکی و بی بارانی مبتلا می شدنـد، به وسـیله خویشان و بسـتگان پیامبرشان طلب باران می کردند. و عمر گفت: ما هم چنین کنیم! عبـاس عموی پیـامبر و بزرگ بنی هـاشم او را واسـطه قرار داده و از خـدا باران می خواهیم، عمر با جمعی به خانه عباس رفتند و از او تقاضا کردند با ما به مسجد بیا تا از خداتقاضای باران کنیم، عمر بر منبر رفت و چنین دعا کرد:

«اللَّهُمَّ إنَّا قَد تَوَجَّهنا إلَیکَ بِعَمِّ نَبینا و صَنو أبیهِ فَاسقنا الغیثُ وَ لا تَجعَلنا من القَانطین».(۱)

«خدایا ما به تو روی آورده ایم به واسطه عموی پیامبرمان، ما را از باران سیراب کن و مأیوسمان مفرما».

سپس گفت: عباس! برخیز و خـدا را بخوان. عباس برخاست و پس از حمـد و ثنای پروردگار گفت: أللَّهُمَ إنَّ عِندَکَ سَحاباً وَ عِندَکَ ماءَ فَانشُر السَّحابِ وَ أَنزَل المَاءَ مِنهَ عَلَینا».(۲)

«خـدایا ! ابرهـا نزد تو و آب در اختیـار تو است. پس ابرها را بفرست و آب رحمتت بر ما ببار و ...» پس از آن که دعای عباس تمام شـد ابرها از اطراف به حرکت آمـد و به هم پیوست و باران آغاز شـد آن قـدر باران باریدکه همه جا را فرا گرفت و تمام گودال ها را پر کرد، مردم لباس ها را بالا زده، در کوچه و بازار راه می رفتنـد و هر که عباس را می دیـد دست و پایش را می بوسید.».(۳)

ص: ۲۹۷

۱- محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج۴، دار صادر، بیروت، بی تا، ص ۱۳

۲- همان ص ۲۹

۳- همان ص ۳۰

مرگ عباس و دفن در بقیع

عباس بن عبدالمطلب در دوران خلافت عثمان، در سال ۲۳ ق، دار فانی را وداع گفت: «... لما مات العباس بن عبدالمطلب بعثت بنوهاشم مؤذّنا یؤذن أهل العوالی رحم الله من شهد العباس بن عبدالمطلب، قال فحشد الناس و نزلوا من العوالی».(۱)

«وقتی عباس بن عبدالملب از دنیا رفت بنی هشام، اعلام کننده ای را به اطراف مدینه فرستادند و او فریاد می کرد: خدا رحمت کند هر کسی را که بر جنازه عباس بن عبدالمطلب حاضر شود، همه مردم گرد آمدند.». ابن سعد در طبقات خویش می نویسد: عثمان نیز همین کار را انجام داد، نماینده عثمان در قرا و دهات اطراف فریاد می زدند که بیایید عباس عموی پیامبر از دنیا رفته است!.

«فحشد الناس فما غادرنا النساء، فلما أتی به إلی موضع الجنائز تضایق فتقدموا به إلی البقیع، و لقد رأینا یوم صلینا علیه بالبقیع و ما رأیت مثل ذلک الخروج علی أحد من الناس قط و ما یستطیع أحد من الناس أن یدلو إلی سریره، و غلب علیه بنو هاشم فلمّا انتهوا إلی اللحد ازدحموا علیه فأری عثمان اعتزل و بعث الشرطه یضربون الناس عن بنی هاشم حتی خلص بنو هاشم، فکانوا هم الذین نزلوا فی حفرته و دلوه فی اللحد.و لقد رأیت علی سریره برد حبره قد تقطع من زحامهم».(۲)

«مردم گرد آمدند، ما بر زنان برتری نیافتیم (کنایه از این که شمار زنان بسیار

۱- همان ص ۳۲

۲- محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج۴، بیروت، دار صادر، بی تا، ص ۳۲

بود) چون جنازه او را آوردند. مردم ازدحام

کردنـد و همه در بقیع گرد آمدنـد و راه ها بسـته شـد. می دیـدی روزی را که بر عباس در بقیع نماز گزاردیم و می دیدی که جمعیـتی بهماننـد آن روز دیـده نشـده و کسـی نمی توانست به تخت جنـازه او نزدیـک شود و بنی هـاشم بیشـترین جمعیت را داشتند عثمان دستور داد شرطه ها بیایند و مردم را کنار بزنند تا بنی هاشم به راحتی جنازه عباس را دفن کنند. چون عباس را از تابوت بیرون آوردند برد یمانی که روی تابوت بود، در اثر ازدحام پاره شد.»

«و توفی العباس یوم الجمعه لا ربع عشـره خلت من رجب سنه اثنتین و ثلاثین فی خلافه عثمان بن عمان و هو ابن ثمان و ثمانین سنه، و دفن بالبقیع فی مقبره بنی هاشم».(۱)

«عبـاس، روز جمعه چهاردهم رجب سال ۳۲ هجری در خلافت عثمان در گـذشت، در حالی که ۸۸ سال سن داشت و در بقیع در مقبره بنی هاشم دفن شد.»

علی علیه السّلام کنار جنازه عباس :

ابن سـعد در طبقـات الکبری و دیگر مورخان همگی روایت کرده انـد که عباس مفتخر شـد به این که علی علیه السّـلام وی را غسل دهد و به عنوان جلودار بنی هاشم، وی را به خاک بسپارد.:

«عبـدالله بن أبی صعصـعه عن الحارث بن عبـدالله بن کعب عن أمَ عماره قالت:حضـرنا نساء الأنصار طرّاً جنازه العباس وکنا أول من بکی علیه و معنا

۱- همان ص ۳۱

المهاجرات الأول المبايعات و غسله علی بن أبی طالب و عبدالله و عبیدالله و قثم بنو العباس، وحدث نساء بنی هاشم سنه».(۱)

«عبـدالله بن أبی صعصـعه از حارث بن عبدالله بن کعب، از ام عماره نقل کرده که گفت: تمام زن های مدینه از مهاجران بیعت کننده اولیه و انصار، بر جنازه عباس گرد آمدیم و ما اولین گریه کنندگان بر عباس بودیم... و او

را علی ابن ابی طالب و عبـدالله و عبیدالله و قثم فرزندان خود عباس غسـلش دادند و زنان مدینه به مدت یک سال بر او گریه و ندبه می کردند.»

ابن سـعد می نویسـد: «قـال عیسـی بن طلحه: رأیت عثمان یکبر علی العباس بالبقیع و ما یقـدر من لفظ الناس ، و لقـد بلغ الناس الحشان و ما تخلف أحد من الرجال و النساء و الصبیان».(۲)

از عیسـی بن طلحه روایت شده که گفت دیدم عثمان در بقیع بر وی تکبیر می گفت (نماز می گزارد)، کلمات او به مردم نمی رسـید. کثرت جمعیت به گونه ای بود که دو حش بقیع پر از جمعیت شـد و هیـچ کس از مردم مدینه نبود مگر اینکه بر جنازه وی حاضر شدند و بر وی نماز گزاردند.»

۲- عقیل بن ابی طالب

عقیـل، دومین فرزنـد خـانواده بود که درسـال ۵۹۰ میلادی در مکه به دنیـا آمـد، پـدرش ابوطـالب از شخصـیت هـای نام آور وبزرگ تاریـخ اسـلام ومادرش فاطمه بنت اسـد است. وسه برادرتنی عقیل عبارت اند از: طالب، جعفر، و علی علیه السّـلام که «أُمُّهم

ص: ۳۰۰

۱- همان ص ۳۳

۲- محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج۴، دار صادر، بیروت، بی تا، ص ۳۴

جمیعاً فاطمَه بنت أسد».(۱) هر یـک از برادران، ده سال از دیگری کوچکتر است.».(۲) «عقیل، دارای سیزده پسر و هفت دختر بود که بزرگترینش یزید نام داشت و از همین رو، وی را ابویزید خوانده اند».(۳)

اسارت در جنگ بدر

درباره زنـدگی عباس بن عبدالمطلب، اشاره کردیم که عباس در مکه و پیش از جنگ بدر مسـلمان شد لیکن به فرمان پیامبر و همچنین برای انتقـال اخبـار مکه به آن حضـرت، در مکه مانـد و قریش در ماجرای جنگ بـدر او وعقیل و چنـد تن دیگر را به اجبار به بـدر آوردنـد. پس عقیل و همچنین عباس به اجبار قریش به اطراف مدینه آورده شدند تا در جنگ بدر حضور داشـته باشند.

«عقیل و عباس عموی پیامبر، که ناگریز در جنگ حضور یافته بودنـد. هر دو اسـیر شدنـد. هنگامی که بنا شـد از اسـیران فـدا و عوض بگیرنـد و ایشان را آزاد کننـد. چون عقیل مال و ثروتی نداشت، عباس به دسـتور پیامبر فدای او را نیز داد و هر دو با هم آزاد شدند عقیل بار دیگر به مکه بازگشت و در سال ششم ، قبل از صلح حدیبیه مسلمان شد و در سال هشتم به مدینه هجرت کرد و پیامبر از اراضی خیبر، یکصد و چهل وسق به او داد و او در غزوه موته با برادرش جعفر شرکت نمود. و پس از مراجعت مریض شد؛ لذا در فتح مکه و طائف، نام وی به

۱- ابی القاسم علی بن الحسن ابن هبه الله عبدالله انشافعی المعروف یابن عساکر، تاریخ مدینه دمش، دار الفکر للطباعه و النشـر، ۱۴۱۷ق، ص ۱۲

۲- مجلسی، محمد باقر، بحار النوار، ج۲۱، مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳ق، ص ۶۳

۳- همان، ص ۱۳

چشم نمی خورد.»..(۱)

«و کان عقیل بن أبی طالب فیمن أخرج من بنی هاشم کرها مع المشرکین الی بدر...».(۲) «عقیل بن ابیطالب در میان بنی هاشم از کسانی بود که به اجبار و اکراه، به وسیله کفار و مشرکین به بدر آورده شد».

عقیل، عالم به انساب عرب

در منابع تاریخی آمده است که عقیل، عالم به همه انساب عرب بوده و در مسجد پیامبر تخت پوستی می انداخت تا بر آن نماز بگذارد. مردم پیرامون وی اجتماع کرده و از انساب و تاریخ می پرسیدند و از او بهره می بردند، لیکن چون از بدی های آنان نیز یاد می کرد، از او بد می گفتند و نسبت های ناروا می دادند».(۳)

نزول آیه درباره عقیل و عباس:

پیش تر اشاره شد که عباس و عقیل، به جبر واکراه در جنگ بدر حضور یافتند، اماپیامبر صلی الله علیه وآله چون خواست میان اسیران به عدالت رفتار شود (در حالی که می دانست عباس و عقیل به اکراه آمده اند و از این ماجرا به شدت ناراحتند) به آنان فرمود: باید فدیه دهید آنان گفتند: یا رسول الله ، قلب ما با شما است و ما به جبر آمده ایم! پیامبر طبق اندیشه عدالت خواهی اش فرمود: در عین حال، برای آزادی باید فدیه دهد. اینجا بود که آیه نازل شد: «یا أیها النَّبِی قُل لِمَن فِی

ص: ۳۰۲

۱- محمد علی عالمی، پیغمبر و یاران، ج۴، مکتبه بصیرتی، قم، ۱۳۸۹ه، ص ۲۸۰

۲- محمد بن سعد، الطبقات الکبری، پیشین، ص ۴۳

۳- همان ص ۲۸۰

أیدیکَم مِنَ الأسری إنَّ یعلَمُ الله فی قُلُوبِکَم خیراً یوتِکَم خیراً بِمَّا أخذَ منکَم و یغفِرلَکَم و اللهُ غَفورَ رَحیم».(۱)

«ای پیامبر، به کسانی که در دست شما اسیرند بگو: اگر خدا در دل های شما خیری سراغ داشته باشد، بهتر از آنچه از شما گرفته شده به شما عطا می کند و بر شما می بخشاید و خدا آمرزنده مهربان است.»

« قالَ نَزَلَت فی العَبَّاسِ وَ عقیلِ و نَوفَل».(۲)

«از ابن ابی عمیر، از معاویه بن عمار،ا ز امام صادق علیه السّلام نقل شده که گفت:از امام ششم علیه السلام شنیدم که این آیه درباره عباس و عقیل و نوفل نازل شده است. بنابر این، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله یقین به طهارت باطن عقیل داشت و لذا اصحاب خود را از کشتن آنان و جسارت به ایشان نهی فرمود.

عقیل از دیدگاه پیامبر صلی الله علیه وآله :

پیامبر خدا، علاقه وافری به عقیل داشتند و ایشان را فردی فوق العاده بزرگ و محترم می شمردند.«حضرت علی علیه السّلام از پیامبر پرسیدند: ای فرستاده خدا، آیا شما عقیل را دوست می دارید؟ فرمود: آری، به خدا سوگند او را از دو جهت دوست می دارم؛ یکی از جهت ابوطالب، یعنی از آن جهت که مورد علاقه ابوطالب بود، و دیگر آن که فرزندش در راه دوستی فرزندت حسین علیه السّلام کشته می شود ودیدگاه مؤمنان بر او می گریند و فرشتگان مقرب پروردگار بر او درود

۱- همان ص ۷۰

۲- مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۱۹، مؤسسه الوفاء بیروت، لبنان، ۱۴۰۳ق، ص ۳۰۱

می فرستند. (پیامبر چنان گریست که اشک از محاسن شریفش بر سینه مبارکش فرو ریخت)، سپس فرمود: «إِلَی اللهِ أشکَو مَا تَلقی عترَتِی من بَعدِی».(۱) یعنی از آنچه بر سر خاندانم، پس از من می بینند، به خدا شکایت می برد.

علاقه ابوطالب به عقیل

حضرت ابوطالب، عقیل را بسیار دوست می داشت. از این رو، هیچگاه، به مفارقت از او راضی نمی شد. نقل شده که در ماجرای قحطی مکه، به دلیل این که حضرت ابوطالب فرزند بسیار داشت، گروهی بر آن شدند که کفالت فرزندانش را بر عهده بگیرند. آنان پیش ابوطالب رفتند، مقصود خویش را بیان کردند. ابوطالب گفت: عقیل را برایم بگذارید و در زمینه دیگران سخنی ندارم»، پیامبر صلی الله علیه وآله علی و عباس و جعفر را با خود به خانه برد و

بدینسان، علی علیه السّلام تحت کفالت و سرپرستی پیامبر در آ مد».(۲) از این نقل، دانسته می شود که ابوطالب علیه السّلام به عقیل علاقه بسیار داشته است!

میهمانی رفتن عقیل به خانه علی علیه السّلام

در دوران خلافت علی علیه السّلام عقیل از مدینه عازم کوفه شد. « قدم عقیل علی علیّ علیه السّلام و هو جالسٌ فِی صحن مَسجِد الکُوفَه فَقال:السَّلامُ علیکَ یَا أَمیرَ المُؤمنین و رَحمَهُالله، قال: و علیکَ السَّلام یَا أبَا یَزید ثُمَّ التَفَّت اِلی الحَسنِ بنِ

۱- مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج۴۴، پیشین، ص ۲۸۷

۲- همان، ج ۳۵، ص ۱۱۸

علیّ علیه السّلام فَقال: قُم و أَنزَل عَمّکَ فَذَهبَ بِه فأَنزَلَهُ و عادَالیهِ، فَقالَ لَه: اشتر لَهُ قَمیصاً جَدیداً و رَداءٌ جَدیداً وَ إِزاراً جَدیداً و نَعلًا جَدیداً ، فَغَدا عَلی علیّ علیه السّلام فی الثِّیابِ، فَقَال:السَّلامُ عَلیک یَا أَمیرَ المُؤمِنین قال: و عَلیکَ السّلام یَا أَبا یَزید، قال: یا أمیَرَالمُؤمِنین مَا أَراکَ أَصَبتَ مِنَ الدُّنیَا شیئاً إِلَّا هَذِهِ الحَصبَاءَ؟! قَال: یَا أَبَا یَزِیدُ یخرُجُ عَطائی فَأعطیکاهُ،فَارتَحَلَ عَن عَلیّ علیه السّلام الی معاویه...» .(۱)

«عقیل بر برادرش علی علیه السّلام وارد شد، در حالی که حضرت در صحن مسجد کوفه (برای تمشیت امور) نشسته بود. گفت: سلام بر تو ای امیر مؤمنان و رحمت وبرکاتش بر تو! حضرت فرمود: سلام بر تو ای ابا یزید سپس حضرت به حسن بن علی علیه السّلام فرمود: عمویت را به خانه ببر. حسن بن علی ، عموی خویش را به خانه برد و برگشت. حضرت فرمود: برایش پیراهن عبا و کفش و بیژامه جدیدی بخر، و حسن چنین کرد. روز بعد عقیل بر علی با همین لباس وارد شد و گفت: درود بر تو ای امیر مؤمنان! حضرت پاسخ داد. عقیل گفت: غذای شما همان غذایی بود که در سفره شبانه دیدم، من خلافت تو را نمی پسندم، لذا از نزد حضرت خارج شد و به سوی معاویه رفت.و عقیل درخواست کرد که حضرت قرضش را ادا کند وحضرت استنکاف کرد».

عقیل در حضور معاویه

هنگامی که عقیل بر معاویه وارد شد. معاویه او را فوق العاده تکریم و

۱- همان، ج ۳۵، ص ۱۱۸

احترام کرد. «فَلَمَّا سَمِعَ بِهِ مُعاوَیهُ نَصَبَ کَراسیهُ وَ أَجلَسَ جُلَساءَهُ فَوَرَدَ عَلَیهِ فَأمَرَلَهُ بِمائَهَ ألفِ درهُم، فَقَبَضَهَا، فَقالَ لَهُ مُعاوِیهٌ أخبِرنی عَن العسکَرَینِ، قالَ: مَرَرتُ بَعَسکَرِ أمیر المُؤمنین عَلِی بن أبی طالب علیه السّلام فإذَا لَیلَ کَلیل النبی صلی الله علیه وآله » (۱).

«وقتی معاویه شنید عقیل آمده، برای اوجایگاهی ترتیب داد و افرادی نشستند و معاویه آنگاه که وارد شد، دستور داد صد هزار درهم به عقیل بدهند. سپس گفت: عقیل! لشکر من و لشکر برادرت علی را دیدی؟ آن ها را برایم توصیف کن. (معاویه تصور کرد با دادن صد هزار درهم او را خریده و زبانش را به نفع خود استخدام کرده است!) عقیل گفت: به لشکرگاه برادرم گذشتم، روزهای آن ها مانند روز پیامبر و شب های ایشان را مانندشب های پیامبرصلی الله علیه وآله دیدم، جز این که پیامبرصلی الله علیه وآله در میان آن ها نبود، صدایی جز صدای تلاوت قرآن از آنها نمی شنیدم و عملی جز نماز مشاهده نکردم.

اما به لشکرگاه شام که رسیدم، گروهی از منافقان از من استقبال کردند: یعنی همان کسانی که در لیله عقبه شتر پیامبر را رم دادند و روز وشب آنها مانند روزهای تو و ابوسفیان بود. جز آن که ابوسفیان در میان ایشان نیست سپس عقیل از معاویه پرسید: انکه در طرف راست تو نشسته کیست؟ معاویه گفت: او عمرو بن عاص است. عقیل گفت: او همان کسی است که شش نفر مدعی فرزندی او بودند؟ ! تا این که قصاب قریش بر دیگران پیروز شد و او را فرزند خود خواند.

۱- همان، ص ۲۰۰

آن دیگری کیست؟ معاویه گفت: ضحاک بن قیس است. عقیل گفت: « والله لَقَد کانَ أبُوهُ جیدَ الأخذ خسیس النَفس فَمَن هذا الأخر قال أبو موسی الأشعری قال هذا ابنُ المراقه...».(۱)به خدا پدرش دست گیرنده ای داشت ولی نفس پست و فرومایه ای، پس این دیگری کیست؟ معاویه گفت: ابوموسی اشعری است. عقیل گفت: این پسر آن زنی است که زیاد دزدی می کرد. معاویه وقتی دید اطرافیانش خشمگین شدند و می دانست اگر نوبت به خودش برسد بیش از آن ها به معاویه اهانت خواهد شد و از اجداد خبیثش نام خواهد برد: در عین حال گفت: «یا أبا یزید ما تَقُول لی»: ای ابا یزید درباره من چه می گویی؟ گفت: «دع عنکَ».(۲) مرا از خودت معذور دار.و معاویه گفت: باید بگویی. عقیل گفت: آیا حمامه را می شناسی؟ معاویه گفت: حمامه کیست: عقیل گفت: همین اندازه بس است درباره او تحقیق کن. معاویه سراغ نسابه شامی فرستاد او را به حضورش آوردند و پرسید: حمامه کیست؟ نسابه (عالم به انساب عرب) گفت: مرا معذور می داری که بگویم؟

نسابه گفت: حمامه مادر ابوسفیان است که در دوران جاهلیت، یکی از زنان فاحشه ای بود که پرچم و بیرقی بر بام خانه اش داشت. معاویه به اطرافیان گفت: ناراحت نباشید. من هم با شما مساوی بلکه بیشتر از شما رسوا شدم.»

عقیل در حضور علی صلی الله علیه وآله

عقیل که در ایام خلافت حضرت، در حضور علی علیه السّلام بود، به آن حضرت

۱- مجلسی، محمد باقر، همان، ص ۲۰۰

۲- همان، ص ۲۰۰

گفت: «ای امیرمؤمنان! از زنـدگی بی تو بیزارم و برایم خوش نخواهد بود.»(۱) تاریخ گواهی می دهد که عقیل ارادت فراوانی به علی علیه السّلام داشت اما کوتاهی های اندکی هم داشت که علی علیه السّلام در نهایت، رضایت خود از عقیل را ابراز کرده اند.

داستان آهن گداخته

از داستان های جالب زندگانی عقیل، ماجرای آهن گداخته (حدیده محماه) است، که علی علیه السّلام خود ماجرا را شرح می دهد: «للَّهِ لَقَدْ رَأَیْتُ عَقِیلًا وَ قَدْ أَمْلَقَ حَتَّی اسْتَمَاحَنِی مِنْ بُرِّکُمْ صَاعاً وَ رَأَیْتُ صِبْیَانَهُ شُعْثَ الشُّعُورِ غُبْرَ الْأَلْوَانِ مِنْ فَقْرِهِمْ کَأَنَّمَا سُوِّدَتْ وُجُوهُهُمْ بِالْعِظْلِمِ وَ عَاوَدَنِی مُؤَکِّداً وَ کَرَّرَ عَلَیَّ الْقَوْلَ مُرَدِّداً فَأَصْغَیْتُ إِلَیْهِ سَمْعِی فَظَنَّ أَنِّی أَبِیعُهُ دِینِی وَ أَتَّبِعُ قِیَادَهُ مُفَارِقاً طَرِیقَتِی فَأَحْمَیْتُ لَهُ حَدِیدَةً ثُمَّ أَدْنَیْتُهَا مِنْ جِسْمِهِ لِیَعْتَبِرَ بِهَا فَضَجَّ ضَجِیجَ ذِی دَنَفٍ مِنْ أَلَمِهَا وَ کَادَ أَنْ یَحْتَرِقَ مِنْ مِیسَمِهَا فَقُلْتُ لَهُ ثَکِلَتْکَ الثَّوَاکِلُ یَا عَقِیلُ أَتَئِنُّ مِنْ حَدِیدَةٍ أَحْمَاهَا إِنْسَانُهَا لِلَعِبِهِ وَ تَجُرُّنِی إِلَی نَارٍ سَجَرَهَا جَبَّارُهَا لِغَضَبِهِ أَتَئِنُّ مِنَ الْأَذَی وَ لَا أَئِنُّ مِنْ لَظَی...».(۲)

« به خدا سوگند! برادرم عقیل را در شدت فقر و پریشانی دیدم که مقدار یک من گندم (از بیت المال) شما را از من تقاضا می کرد و اطفالش را با موهای ژولیده و پریشان دیدم که صورت شان خاک آلود و تیره بود،گویی با نیل سیاه شده بود (عقیل ضمن نشان دادن آن ها به من) خواهش خود را تأکید و

ص: ۳۰۸

۱- مجلسی، محمد باقر، همان ۳۳، ص ۲۰۲

۲- صبحی صالح، نهج البلاغهف مرکز البحوث الاسلامیه، ۱۳۹۵ق، ص ۳۴۶

تقاضـایش را تکرار می کرد و من هم به سـخنانش گوش می دادم. گمـان می کرد دینم را به او فروخته و از او پیروی نموده و روش خود را رها کرده ام.و پس قطعه آهن را در آتش گداختم. سـرخ که شد نزدیکش بردم تا از درد آن عبرت بگیرد. او از سرخی اش فریـاد کرد و نزدیک بود که از حرارتش بسوزد. به او گفتم: ای عقیل، مادران در عزایت گریه کننـد! آیا تو از پاره آهنی که انسانی آن را به بازیچه و شوخی گـداخته، فریاد می کنی ولی مرا به سوی آتش که خداوند جبار آن را برای خشم و غضـبش افروخته می خوانی؟! آیا تو از این آتش ضعیف می نالی و من از آتش قهر الهی و جهنمش ننالم؟! نکته پایان این که عقیل کینه دشمنان علی علیه السّلام را در دل داشت و بر عشق مولا و سرور و برادرش قلباً ثابت و استوار بود.

خانه عقیل، محل دعای پیامبر صلی الله علیه وآله

عقیل خانه ای داشت که محل دعای پیامبر (صـلی الله علیه و آله) هم بود و مورخان زیادی نگاشـته اند که پیغمبر صلی الله علیه وآله بسیاری از مواقع، شب ها به خانه عقیل می آمدند ودرآنجادعا می خواندند ومناجات می کردند.

سمهودی در وفاء الوفاء این مطلب را مورد توجه جدی قرار داده است. سـمهودی مورخ و مدینه شـناس اهل سنت از ابن زباله، متوفای ۱۹۹ ق. چنین نقـل می کنـد: خالـد بن عوسـجه می گویـد: شبی رو به سوی زاویه خـانه عقیل دعا می کردم. جعفر بن محمـد علیه السّـلام را به همراه اهلش، عازم عریض بود. مرا دید و پرسـید: آیا در مورد این محل، خبر و مطلب خاصـی شـنیده ای؟ گفتم: نه فرمود:

ص:۳۰۹

اینجـا محـل دعـای پیـامبر خـدا صـلی الله علیه وآله است، زیرا شب هـا برای اسـتغفار اهـل بقیع می آمـد و در اینجـا توقف می کرد.».(۱)

سمهودی می افزایـد: «این خانه، متعلق به عقیل است. او و برادرزاده اش جعفر در آنجا دفن شـده انـد و اسـتادم می گفت: بهتر است که مسـلمانان در این محل به دعا و مناجات بپردازنـد. و من از افراد زیادی از اهل دعا و معنا شـنیده ام که می گفتند: دعا در کنار این خانه و نزد این قبر (قبر عقیل) مسـتجاب است و این اسـتجابت شایـد به برکت وجود قبر عقیل و یا عبدالله بن جعفر باشد که بسیار بذل و بخشش داشت. (۲)

به این دلیل شخصـیت های زیادی همچون سعد بن ابی وقاص و ابوسفیان بن حارث و دیگران وصیت می کردند که در زاویه، دار(خانه) عقیل دفن شوند.

وفات عقیل و دفن در دار عقیل (بقیع)

عقیـل در زمان پیری نابینا شـد و در دوران خلافت معاویه بن ابوسـفیان، در حالی که کینه او را به دل داشت و در عشق و حب علی علیه السّلام می سوخت، دارفانی را وداع کرد و در بقیع مدفون گردید.

«و مات عقیل بن أبی طالب بعد ما عمی فی خلافه معاویه بن أبی سفیان و له دار بالبقیع و دفن فیه».(۳) «عقیل بن ابی طالب بعد از نابینایی اش در دوران خلافت معاویه بن ابوسفیان، دار فانی را وداع گفته و در خانه خود در بقیع،

۱- سمهودی، علی بن عبدالله، وفاء الوفا، ج۳، دار الاضواء، بیروت، ۱۳۸۶ هجری، ص ۸۸۹

۲- همان ص ۸۸۹

۳- محمد بن سعد، الطبقات الکبری، پیشین، ص ۴۴

مدفون گردید.»

«و قبر عقیـل بن أبی طالب أخا علی رضـی الله عنه فی قبه فی اول البقیع».(۱) « و قبر عقیل بن ابی طالب، برادر علی علیه السّـلام که خدا از او راضی باد، در قبه ای در اول قبرستان بقیع قرار دارد.»

۳. صفیه بنت عبدالمطلب

عمه رسول خـدا صـلی الله علیه وآله همسـر «عوام بن خویلـد» و مادر زبیر بود. در نبرد احـد با گروه زنانی بود که به سوی احد آمدند و برای شـهادت حمزه مرثیه سـرایی کردند. او سرانجام درسال ۲۰ ه.ق در حـالی که ۷۵ سـال داشت، از دنیا رفت و در بقیع دفن شد.(۲)

۴. عاتکه بنت عبدالمطلب

طبق برخی نقـل هـا، عـاتکه عمه پیـامبر صـلی الله علیه وآله پس از آمـدن به مـدینه، وفـات یافت و در بقیع کنار قبر صـفیه دفن شد.(۳)

۵.حلیمه سعدیه

حلیمه مادر رضاعی پیامبر صـلی الله علیه وآله بود که پیامبر صـلی الله علیه وآله در دوره نوزادی، از او شـیر می نوشـید. قبر وی در بقیع نزدیک قبر «عثمان بن عفان» است.(۴)

۱- ابن شبه نمیری، اخبار مدینه الرسول، پیشین، ص ۱۵۴

۲- اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۳۹۰

۳- بقیع الغرقد، ص ۱۴۳

۴- همان قبلی

۶.عبدالله بن جعفر بن ابی طالب

عبـدالله بن جعفر بن ابی طـالب شخصـیتی نـام آور، چهره ای درخشـان و روایتگری راستین، محبوب پیامبر و وفادار به خانـدان رسالت و امامت بود. فرزندانی از وی در واقعه خونین نینوا به شهادت رسیدند. همراه همیشگی

دردانه پیـامبر خـدا صـلی الله علیه وآله بود. پـدرش جعفر بن ابی طالب، شـهیدی از تبار نور بود که در جنگ موته به شـهادت رسـید. پسر عموی پیـامبر صـلی الله علیه وآله برادرزاده و دامـاد امیرمؤمنان علی علیه السّـلام بود و نام آوری پرآوازه در تاریخ پرافتخـار اسـلام. عبـدالله، در اصـالت خانوادگی، جایگاهی ارجمنـد و در خور سـتایش دارد؛ زیرا: پـدرش جعفر بن ابی طالب است؛ همان که خداوند به برکت دعای پیامبرصلی الله علیه وآله دو بال در بهشت به او عنایت خواهد کرد.

مـادرش، اسـماء بنت عمیس است؛ همـان که سالیـانی دراز در سـرزمین حبشه برای رضای خـدا و به دور از وطن خویش، رنج های فراوان و غم هایی جانکاه به جان خریـد و پس از بازگشت و ورود به مدینه، در کنار پیامبر صـلی الله علیه وآله رنج و غم شهـادت همسـرش جعفر بن ابی طـالب را در موته متحمل شـد و نشان دیگری از صبر و شـهامت و اسـتقامت را برای خود ثبت کرد. و عبدالله بن جعفر، در دامان چنین پدر و مادری ولادت یافت و تربیت شد.

۷.زادگاه عبدالله بن جعفر بن ابی طالب

به گفته مورخان نامور، عبدالله نخستین نوزاد مسلمان مهاجر است که در سرزمین حبشه، در دوران مهاجرت نخستین مسلمانان، دیده به جهان گشود. از سال تولدش خبری دقیق در منابع تاریخی نامیده، لیکن چنانکه روایت شده،

عبدالله در روز رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله بین ده تا یازده سال داشته و با این محاسبه می توان گمان برد که وی در سال های نخستین هجرت پیامبر صلی الله علیه وآله دیده به جهان گشوده است. در دائره المعارف اعلمی آمده است:«عبدالله سه سال بعد از بعثت پیامبر صلی الله علیه وآله در حبشه متولد شد.» .(۱)

این گزارش، صحیح به نظر نمی رسد؛ زیرا دعوت پیامبر در سه سال نخست بعثت غیر علنی بود و مقابله ای از ناحیه کفر قریش با آن حضرت رخ نداد تا پیامبر صلی الله علیه وآله به مسلمانان فرمان هجرت به حبشه دهد. شاید نظر اعلمی،سه سال نخست هجرت باشد، نه بعثت و اگر چنین باشد، هم با واقعیت دعوت پیامبر تطبیق می کند و هم با حدود تقریبی سن عبدالله بن جعفر، در هنگام رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله ، علاوه بر این، منابع معتبر تاریخی آورده اند که: «جعفر بن ابی طالب، در ماه رجب سال پنجم بعثت به دستور پیامبر صلی الله علیه وآله به حبشه هجرت کرد.».(۲) در هر حال قطعی است که او در سرزمین حبشه ولادت یافت؛ «جَعفَرُ بنُ أبی طالِبِ... وُلِدَتُ لَهُ بِأَرض الحَبشَه عبدالله بن جعفر».(۳)«جعفر بن ابی طالب... در زمین حبشه فرزندش عبدالله متولد شد.»

خصلت ها و ویژگی های عبدالله بن جعفر

اشاره

عبدالله بن جعفر، از آنجا که در خانواده ای کریم و با حسب و نسب تولد

۱- اعلمی، دائره المعارف، ج ۱۲

۲- نور الدین علی بن ابی بکر الهیثمی، مجمع الزواید، ج۹، دار اکتب العلمیه، بیروت، بی تا، صص ۲۶، ۲۸۲

۳- الروض الآنف، ج۲، ص ۹۰

یافت و رشد کرد، دارای خصلت ها و ویژگی های ممتازی است که به آن ها اشاره می کنیم:

۷/۱.بیعت با پیامبر در کودکی

در صدر اسلام ، چند نفر انگشت شمار در کودکی با پیامبراسلام صلی الله علیه وآله ایمان آورده و بیعت کردند، نخستین نفر از میان آنان، حضرت علی علیه السّلام است که در دوران طفولیت ایمان آورد و با پیامبر صلی الله علیه وآله بیعت کرد. سپس امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) و آخرین آن ها، عبدالله بن جعفر طیار است. امام صادق علیه السّلام به نقل از پدر بزرگوارش امام باقر علیه السّلام فرمودند: « امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) و عبدالله بن جعفر در کودکی با پیامبر صلی الله علیه وآله بیعت کردند. کسی جز آن ها، در کودکی با پیامبر بیعت نکرد.» .(۱).

۷/۲.همراه و صحابی پیامبر و پنج امام علیه السّلام

از امتیازات و ویژگی های برجسته عبدالله بن جعفر آن است که ایشان، هم از صحابی پیامبر صلی الله علیه وآله بود و هم جزو صحابی علی علیه السّلام،امام مجتبی، امام حسین، امام سجاد و امام باقر علیه السّلام به

شمار می آمد. ابن اثیر جزری،نامش را در شمار صحابه آورده و درباره اش می نویسد: « روی عن النبی صلی الله علیه وآله أحادیث».(۲) «او از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله بود و روایاتی را از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل و روایت کرده است».

شیخ طوسی، افزون بر این که وی را جزو یاران پیامبر شمرده، در ردیف

ص: ۳۱۴

۱- آیت الله سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، چ ۱، انتشارات جامعه مدرسین

۲- عز الدین، لی بن ابی الکریم، ابن اثیر، اسد الغالبه، ج۳، دار اکتب العلمیه، ۱۹۸۰م، ص ۱۳۵

صحابه امیرمومنان علی علیه السّلام و نیز امام حسن مجتبی علیه السّلام هم آورده است.(۱) ولی عجیب است که نام آن گرامی را چرا در ردیف اصحاب حسین بن علی علیه السّلام که همه هستی خویش و خاندانش را در راه آرمان های او فدا کرد، نیاورده است.

مامقانی در این باره می نویسد: «هنوز پی نبرده ام که چرا شیخ طوسی از آوردن نام عبدالله، در ردیف یاران امام حسین علیه السّلام خودداری کرده است! در حالی که او از یاران امام حسین علیه السّلام بود و با فرستادن فرزندانش عون ومحمد، که در کربلا به شهادت رسیدند، با امام حسین علیه السّلام مواسات کرد و به خاطر عذری که داشت، خودش نتوانست در کربلا حضور یابد.» (۲).

۷/۳.فرزند، همسر و پدر شهیدان

عبدالله بن جعفر از چند جهت، با شهدای بزرگی نسبت دارد. پدرش، جعفر بن ابی طالب، ملقب به «ذوالجناحین» و مشهور به «طیار» پس از مراجعت از حبشه، در کنار پیامبر صلی الله علیه وآله بود تا این که در غزوه موته، پرچم سپاه اسلام را به دست گرفت. حتی وقتی دو دست او در این جنگ از تن جدا شد، همچنان می کوشید پرچم را حفظ کند که درهمین حال به شهادت رسید. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله درباره اش فرمود: «او در بهشت با فرشتگان به هر جا که بخواهد پرواز می کند.» (۳).

فرزندانش، عون، عبدالله و محمد، در کربلا به شهادت رسیدند. همسرش،

۱- شیخ طوسی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۱۴۲

۲- مامقانی، تقنح المقال، ج ۲، ص ۱۷۳

۳- واقدی، محمد بن عمر، المغزی، ج ۲، تحقیق: ماریدن جونز، بیروت: مؤسسه الأعلمی، ۱۴۰۹ ق، ص ۷۶۲

زینب کبری، عقیله بنی هاشم، عالمه، معلمه و محدثه بزرگ یار برادر که در حادثه کربلا، نیمه مکمل آن حادثه بود، در واقع بر اثر آن محنتهای جانگداز به شهادت رسید.

آری آن گرامی، فرزند، همسر و پدر شهیدان است که همواره روح حماسی و بزرگش از چنین ره آورد گران و سنگین مملو بود. او پس از حادثه عاشورا، به دلیل عشق وافری که به خاندان عصمت و طهارت داشت، مرثیه ها سرود و جلسات ندبه برای شهدای کربلا ترتیب داد.

هنگامی که خبر شهادت امام و یارانش؛ از جمله دو تن از پسران عبدالله بن جعفر به مدینه رسید. ابوالسلاسل، غلام او، آزرده خاطر شد و گفت: آنچنان حسین به روز ما آورد شخص دیگری نیاورد ! عبدالله بن جعفر بر آشفت و بر او کفش پرتاب کرد و پس از توهینی به او، چنین گفت:

«أَ لِلحُسَینِ تَقُولُ هَذَا وَ اللهِ لَو شَهِدتُهُ لأَحبَبتُ أن لا أُفَارِقَهُ حَتَّی أقتَلَ مَعَهُ ... أَنَّهُما أصّیبَامَعَ أخِی و ابنِ عَمِّی مُوَاسِیینِ لَهُ صابِرَینِ مَعَه».(۱)

«آیا درباره حسین چنین سخنی می گویی به خدا سوگند اگر همراه او رفته و در رکابش بودم. هرگز از او جدا نمی شدم تا اینکه که کشته شوم.. به خدا قسم آنچه مصیبت فرزندانم را بر من آسان می کند این است که آن ها (فرزندانم)، به جای من ملازمت رکاب جستند و با برادرم و پسر عمویم حسین مواسات کردند و جان خود را در راه او دادند.»

ص: ۳۱۶

۱- بحار الأنوار، ج۴۵، ص ۱۲۲؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۰۶

۷/۴.روایتگری روشن اندیش

عبـدالله بن جعفر، در سلسـله راویان پیامبر صـلی الله علیه وآله و امامانی است که در کنارشان بوده؛ اکنون به نمونه هایی از آن ها اشاره می کنیم:

« عَن عبدِالله بن جعفرِ قال: سَـمعتُ رَسُول الله صلی الله علیه وآله یقول: إنَّ الصَّدَقَه لَتُطفِئُ غَضَبَ الرَّبِّ رَواهُ الطَّبرانی فی الأوسَط فی حَدیثٍ طویلٍ». (۱)

« از عبدالله بن جعفر نقل شده که گفت: از پیامبر خدا صـلی الله علیه وآله شـنیدم که فرمود: صدقه غضب پروردگار را فرو می نشاند و طبرانی در مجموعه خود –اوسط– این روایت را در حدیثی طولانی آورده است.»

«عَن عبدِاللهِ بنِ جعفرِ قالَ : لَمَّا تُوُفی أبوطالِب خَرَجَ النَّبی صـلی الله علیه وآله إلی الطائفِ ماشیاً عَلَی قدَمَیه یدعُوهُم إلی الإسلام فَلَم یجیبُوهُ فانصَـرَف فإتی ظِلَّ شَـجَرهٍ فَصَـلَّی رَکعَتَین ثُمَّ قال: اللهم إنَّی أشکو إلیکَ من ضعفِ قُوَّتی وَ هَوَانی عَلی الناسِ أرحَمَ الرَّاحِمینَ أنت أرحَمُ الرَّاحمین...».(۲)

«از عبـدالله بن جعفر نقـل شـده که چون ابوطالب وفات یافت. پیامبر صـلی الله علیه وآله با پای پیاده به طائف رفت و آنان را به اسـلام دعوت کرد. اما آنان اجابت نکردند. حضرت از دعوتشان منصرف شده و به سایه درختی رفت و دو رکعت نماز گزارد و آنگاه اینگونه دعا کرد: خدایا! به تو شکایت می برم از ضعف و سستی مردم و توان ضعیفم در این راه، خدایا! تو مهربانترین مهربانانی، خدایا! مرا به چه

۱- نور الدین علی بن ابی بکر الهیثمی، مجمع الزوائد و منبع لفوائد، ج۳، دار الکتب العلمیه، بیروت، بی تا، ص ۱۱
۲- همان، ج ۶، ص ۲۵

کسی وا می نهی...؟».

«عَن عبدِاللهِ بن جعفر قال: قالَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه وآله: هنیئاً لَکَ یا عبدَاللهِ بنَ جعفرٍ أبُوکَ یطیرُ معَ الملائکه فِی السَّماء».(۱)

«از عبدالله بن جعفر نقل شده که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: گوارا باد بر تو ای عبدالله بن جعفر درباره پدرت، که در آسمان با فرشتگان پرواز می کند. ».

عبدالله بن جعفر،روایات فراوانی را از قول پیامبرصلی الله علیه وآله، و همچنین از علی وحسنین علیه السّلام نقل

کرده، که این روایات، در زمینه های مختلف است. به طور اجمال می توان به موارد زیر اشاره کرد: تفسیر آیات قرآن، احکام الهی، حلال و حرام، شخصیت پیامبر، شخصیت ائمه اطهار علیه السّلام و موضوعات مختلف دیگر که بیان آن ها وغور و بررسی درباره آن ها، خود فصلی طولانی است که در این سلسله نوشتارها گنجایش ندارد، لذا از بیان آن ها خودداری می کنیم.

۷/۵.کرامت و بخشندگی عبدالله

صفت جود و کرامت، از جمله خصلت ها و صفات والایی است که این خاندان، همگی از آن بهره مند بوده اند و ایشان نیز، این خصلت را به تمام و کمال از نیای بزرگ به میراث برده است. او مردی کریم و دارای جود و بخشندگی بوده که عبدالله، کرامت وجود را در خود جمع کرده است.و پدرش جعفر بن ابی طالب را ابوالمساکین نامیده اند، آن هم به دلیل کرامت و جود و بزرگواری اش و این فرزند به چنان پدر بزرگ اقتدا نموده است. درباره این خصلت و ویژگی

۱- الهیثمی، پیشین، ج۹، ص ۲۷۳

عبـدالله بن جعفر، داسـتان های فراوانی در تاریـخ نقل کرده اند: «مردی وارد مسـجد پیامبر شد و از عثمان که جلوی در نشسـته بود، درخواست کمک کرد. و عثمان (شاید زمان خلافتش بوده) دستور داد پنج سکه به وی دادند. (گویا این مقدار، دردی از او دوا نمی کرده) از عثمان خواست تا او را به افراد دیگری راهنمایی کند. بلکه به کمک آنها مشکلش را حل نماید. عثمان او را به چند نفر که در گوشه ای از مسجد نشسته بودند، راهنمایی کرد، که حضرت امام حسن و حسین (علیهما السلام) و عبدالله بن جعفر در میـان ایشـان بودنـد، مرد فقیر نزد آنان رفته، سـلام کرد و از ایشان یاری و کمک خواست. امام حسن علیه السّلام فرمود: درخواست کمک روا نیست مگر در سه مورد:

الف) دیه خونی که ریخته شده

ب) بدهی و وام سنگین.

ج) فقر شدید

اکنـون تو به خـاطر کـدام یـک از این سه کمـک می خواهی؟ مرد فقیر گفت: برای یکی از این سه مورد. در این هنگـام امـام حسن علیه السّلام پنجاه اشرفی، امام حسین علیه السّلام چهل و نه اشرفی و عبدالله جعفر چهل و هشت اشرفی به وی دادند. مرد خوشـحال و شادمان برگشت. عثمان از وی پرسـید: چه کردی؟ گفت: تو پنج درهم دادی و هیچ نپرسـیدی. ولی ایشان پرسش هایی کرده. سپس این مقدار اشرفی عطا کردند. عثمان گفت: کجا مثل ایشان را می یابی که اینان علم را با شیر

آموخته و سرچشمه خیر و بخشش و دانش اند.».(۱)

بخشندگی عبدالله بن جعفر به حدی بود که وقتی مردم مدینه از یکدیگر قرض می گرفتند، موعد پرداخت را زمان بخشش او تعیین می کردند. (۲)

محمد بن سیرین در باره وی می نویسد: «بازرگانی شکر به مدینه آورد و نتوانست آن را بفروشد وقتی این خبر به عبدالله بن جعفر رسید. به عامل و پیشکار خود فرمان داد که آن شکر را بخرد و میان مردم مدینه توزیع کند.». (۳)ابن قتیبه در عیون الأخبار نقل می کند: «هنگامی که معاویه از مکه باز می گشت، به مدینه آمد و هدایا و مال بسیاری برای حسن و حسین (علیهما السلام)، عبدالله جعفر و دیگر محترمین قریش فرستاد. به فرستادگان خود سفارش کرد که پس از رسانیدن مال، قدری درنگ کنند و ببینند هر کدام با هدایای خود چه می کنند.

وقتی که فرستادگان راه افتادند تا هدایا را برسانند. معاویه رو به اطرافیان کرد و گفت: اکنون به شما می گویم که هر کس با هدیه اش چه خواهد کرد: حسن بن علی مقداری از عطریات را به کسان خود می دهد و بقیه را به هر کس که نزد او باشند می بخشد. حسین بن علی توزیع هدایا را از کسانی که پدرانشان در صفین کشته شده و یتیم گردیده اند آغاز می کند، اگر چیزی ماند از آن شترهایی، قربانی کرده به مردم می بخشد و شیر تهیه کرده به آن ها می دهند. اما عبدالله بن جعفر به غلامش می گوید: وعده هایی که به مردم داده ام را بده و در این راه اسراف می کند

۱- عالمی، محمد علی، پیغمبر و یاران، ج۴، انتشارات بصیرتی ، قم، خیابان ارم، بی تا، ص ۱۳۱

۲- قاموس الرجال، ج۵، ص ۴۰۹

۳- سیر العلام النبلاء، ج۳

و از مال خود نیز روی آن می گذارد.

نوشته اند که وقتی غلام عبدالله هدایا را برده تقسیم کند، می نگرند که عاقبت چه خواهد شد؟ پس می بینند همان شد که معاویه گفته بود. البته با اندکی اختلاف، یعنی عبدالله بن جعفر اسراف کرد و از مال خود نیز ضمیمه بخشش ها نمود».(۱)

۷/۶.عبدالله بن جعفرمحبوب پیامبر

از زمانی که جعفر بن ابی طالب در جنگ موته به شهادت رسید، عبدالله پیوسته مورد تفقد و دلجویی و محبت های بی دریغ پیامبر خدا صلی الله علیه وآله قرار می گرفت. عبدالله می گوید: به خاطر دارم که پیامبر صلی الله علیه وآله خبر شهادت پدرم را برایم آوردند، در حالی که من به ایشان می نگریستم، ایشان بر سر من و برادرم دست می کشید و ازچشمانش اشک می ریخت و از محاسن مبارکش می چکید. در آن حال، خطاب به پروردگار عرضه داشت: خداوندا! جعفر برای رسیدن به بهترین ثواب ها پیشگام شد. پروردگارا! خودت بهترین جانشین برای فرزندان او باش، به بهترین وضعی که برای بنده ات روا می داری. سپس رو به مادرم کرد و فرمود: ای اسما، به تو مژده ای بدهم؟ گفت:آری، پدر و مادرم به فدایت! فرمود: خداوند به جای آن دو دستی که از جعفر قطع شد، دو بال به او عطا کرد که با آن ها در بهشت پرواز می کند. مادرم گفت: پدر و مادرم به فدای شما، این را به مردم بگویید.

۱- آن قتیبه، عیون الاخبار، ج۳، دار الفکر للطباعه و النشر، بی تا، ص ۴۰

پیامبر صلی الله علیه وآله برخاست و دست من را گرفت، در حالی که دست به سرم می کشید و نوازشم می کرد، به منبر رفت و مرا بر پله پایین جلوی خود نشاند و با چهره ای اندوهگین فرمود: جعفر کشته شد و خداوند برای او دو بال قرار داد که دربهشت پرواز می کند. آنگاه از منبر نزد ما آمد و ما همراه آن حضرت غذا خوردیم؛ غذایی بسیار گوارا! تا سه روز با آن حضرت بودیم و به هر یک از حجره های خود که می رفت ما هم همراهش بودیم، سپس به خانه خود برگشتیم.(۱)

همچنین عبدالله بن جعفر گوید: «پیامبر صلی الله علیه وآله پس از گذشت سه روز از شهادت پدرم، به خانه ما آمد و فرمود: فرزندان برادرم را نزد من بیاورید. ما را که کودکانی بودیم نزد او آوردند، در همان لحظه فرمان داد سلمانی موهای سر ما را بتراشد. آن گاه فرمود: محمد، شبیه عموی ما ابوطالب است و عبدالله خلق و خوی مرا دارد. سپس دست مرا گرفت و بلند کرد و گفت: خدایا !جانشین جعفر در اهل و عیالش باش و خرید و فروش (کسب و کار) عبدالله را مبارک گردان! در این هنگام

مادرمان آمد و از یتیمی ما شکوه کرد. پیامبر فرمود: از چه می ترسی؟ آیا از سرپرستی آن ها وحشت داری، در حالی که من در دنیا و آخرت، ولی و سرپرست آن ها هستم».(۲)

۷/۷.همسر عقیله بنی هاشم

از آنجا که زینب کبری علیهاالسّلام ، کرامت ها، عظمت ها، پاکی ها و فضیلت ها را از

۱- سیر اعلام النبلاء، ج۳، ص ۴۵۸
۲- سفینه البحار، ج۲، ص ۱۲۶

مادری چون زهرای اطهر علیهاالسّلام به ارث برده بود، هر کسی شایستگی همسری او را نداشت و تنها عبدالله بن جعفر که خصالی بر جسته داشت و درایت، عقل، معرفت، شعور، ایمان و عشق به خاندان نبوت و همچنین جود و سخاوت و کرمش زبانزد خاص و عام بود، می توانست هم کفو و هم شأن بانوی کرامت و فضیلت باشد.

عبدالله از جمله خواستگارانی بود که به خانه علی علیه السّلام آمد و شد داشت و آرزویش بود که با زینب کبری دختر عموی خویش ازدواج نماید، اما شرم و حیا مانع بود که خواسته اش را با عمویش در میان بگذارد، تا این که روزی قاصد خویش را نزد عموی گرامی اش فرستاد؛ «قاصد عبدالله به خانه علی علیه السّلام رفت و خواسته وی را به مولا اینگونه گفت: علی جان ! شما خوب می دانید که پیامبر صلی الله علیه وآله چه اندازه به عبدالله علاقمند بود و حتی روزی فرمود:«بَنَاتَنا لبنینا وبَنونا لبناتِنا»؛«دختران ما،متعلق به پسران وپسران مامتعلق به دختران ماهستند.»لذا پیشنهاد می کنم و شایسته خواهد بود که دختر گرامی خود، زینب را به ازدواج عبدالله فرزند برادرت درآوری و مهریه را هم مانند مهریه مادرش فاطمه علیهاالسّلام قرار دهی. حضرت خواستگاری را پذیرفته و دختر والاگهرش را در حالی که سن مبارکش، ده سال کمتر از عبدالله بود، به عقد و ازدواج وی در آورد.».(۱)

۷/۸.شجاعت عبدالله بن جعفر

عبدالله بن جعفر، شخصیتی بلند همت، دارای روحیه ای قوی و اوصاف

۱- الکوکب الدری، ج۲، ص ۲۱۳

اخلاقی نیکو بود و در حمایت از حریم دیانت و ولایت علوی همتی والا و شجاعانه داشت.

ابن ابی الحدید نقل می کند: «روزی معاویه و عمرو عاص با هم نشسته بودند که دربان گفت: عبدالله پسر جعفر طیار اجازه ورود می خواهد. عمرو عاص گفت: در حضور او به علی ناسزا می گویم و او را می رنجانم ! معاویه گفت: چنین نکن می ترسم نتوانی از عهده اش برآیی و سبب شرمساری ات شود و فضایلی را بگوید که دوست نداریم بشنویم. عبدالله وارد شد ، معاویه به ظاهر، اظهار خوشوقتی کرد و او را نزد خود فرا خواند و در حقش مهربانی و ملاطفت کرد. اما عمرو عاص نتوانست خودداری کند و به عبدالله چیزی نگفت اما با دیگران مشغول صحبت شد و در ضمن از امیرمؤمنان علی علیه السّلام بدگویی نمود و به صدای بلند ناسزا گفت! وی بی شرمی را به حد اعلاء رساند.

رنگ از چهره عبدالله پرید و از خشم، لرزه بر اندامش افتاد. ناگهان مانند شیر غران، از تختی که بر آن نشسته بود فرود آمد. عمرو عاص که او را خشمگین دید، گفت: هان عبدالله! چه خبر؟ عبدالله گفت: مرگ بر تو باد و خاموش باش! سپس این شعر را خواند:

أظنُّ الحِلمَ دَلَّ عَلی قَومی وَ قَد یتسجهَل الرَّجُل الحَلیمُ

«حلم و بردباری ام زبان مردم را به رویم گشوده است و خیال می کند نمی فهمم (سخنش را نشنیده ام!)».

آستین ها را بالا زد و خطاب به معاویه چنین گفت:

«قال یا معاویه حتی متی نتجرع غیظک و إلی کم الصبر علی مکروه

قولـک و سـیئ أدبـک و ذمیم أخلاقـک هبلتک الهبول أما یزجرک ذمام المجالسه عن القـذع لجلیسک إذا لم تکن لک حرمه من دینـک تنهـاک عمـا لا ـ یجوز لک أما و الله لو عطفتک أواصـر الأرحام أو حامیت علی سـهمک من الإسـلام ما أرعیت بنی الإماء المتک والعبید الصک أعراض قومک ومایجهل موضع الصفوه إلا أهل الجفوه..».(۱)

« ای معاویه! تا کی خشم تو را در دل نگهداریم و بر بدی ها و زشتی هایت صبر کنیم، گفتار زشـتت را بشـنویم و بی ادبی ات را ببینیم و اخلاق ناسـتوده ات را شاهـد باشـیم، گریه کننـدگان بر مرگت بگریند، آیا از فحش و ناسـزا به همنشـینانت ناراحت نمی شـوی؟ معلـوم می شود که دین در نظر تو موقعیـتی نـدارد تـا از کردار زشـتت بـاز دارد.آری، به خـدا سوگنـد اگرعـاطفه خویشاونـدی در تو بود، یا به سـهم خود از اسـلام حمایت می کردی. نباید فرزندان کنیزان بی اصل و بردگان پست مایه را در ردیف افراد فامیل خود جای دهی.

مردمان جاهل و نابخرد، به موقعیت افراد برگزیـده و بلند مرتبه جاهل اند. معاویه! اینک کارهای خطای تو را تصویب می کنند و بر ریختن خون مسـلمانان و جنگیدن با امیرمومنان امضا می زنند، تو را مغرورنکنند تا به هرچه فساد و تباهی اش بر تو روشن است، اقدام کنی. چشم سـر و چشم دلت از تشـخص راه حق کور شده، اگر از خطای خود بر نمی گردی، پس به ما اجازه ده، هر چه می خواهیم از زشتی ا ت بگوییم.

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۲، دار الحیاء الکتب العربیه، ۱۹۵۹م، ص ۱۶۹

معاویه وقتی دید عبدالله دست بر نمی دارد و مجلس در بهت فرو رفته و همگی غرق در استماع سخنان او شده اند. صدا زد: عبدالله! ما از خطا و اشتباه مان بر می گردیم. تو را به خدا بنشین. خدا لعنت کند کسی را که آتش درونی تو را بر افروخت: «لعن الله من أخرج ضب صدرک من وجاره محمول لک ما قلت و لک عندنا ما أملت فلو لم یکن مجدک ومنصبک لکان خلقک وخلقک شافعین لک إلینا وأنت ابن ذی الجناحین و سید بنی هاشم».

«خداوند لعنت کند آن را که آتش درونت بر افروخت و تو را بر این سخنان خشمگینانه واداشت. اکنون هر چه بخواهی انجام می دهم و هر حاجتی داری بر می آورم. اگر مقام و مجد وعظمت تو نبود همان روش و اخلاقت کافی بودکه حوائج وخواسته هایت برآورده شود. وآخر تو پسر ذوالجناحین وسید وبزرگ بنی هاشمی.»

«فقال عبدالله، کلاً بل سید بنی هاشم حسن و حسین لا ینازعهما فی ذلک أحد». «عبدالله گفت: بس است ای معاویه، بلکه دو سید بنی هاشم حسن و حسین اند. کسی را نسزد که در مقام و رتبه با ایشان برابری کند.». عبدالله گفت: در این مجلس هم حاجتی ندارم، عبدالله بیروت رفت و به معاویه اعتنایی نکرد و عمرو عاص را حقیر و بی مقدار شمرد، معاویه پشت سر وی می رفت و چنین می گفت: «والله لکأنّه رسول الله مشبه و خَلقه و خُلقُه و إنّه لمن مشکاته».(۱) «به خدا سوگند تمام حرکات و اخلاق و رفتار و راه رفتنش به پیغمبر می ماند.»

۱- همان، ص ۱۷۰

عبدالله بن جعفر و قیام عاشورا

همراه نبودن عبدالله بن جعفر با امام حسین علیه السّلام در کربلا، از پرسش های مهمی است که درباره وی مطرح گردیده و از آنجا که او از خواص شیعه و از خواص اصحاب ائمه و از نزدیک ترین افراد به خاندان رسالت و اهل بیت است، این سوال جدی تر مطرح می شود، که چرا او در کربلا حضور نداشت؟

پژوهشگران و مورخان در باره علل حضور نداشتن وی در کربلا و عدم همراهی اش با امام حسین علیه السّلام دلایل گوناگون و متفاوتی را ارائه کرده اند که در مجموع می توان این دیدگاه ها را در دو مورد خلاصه نمود:

الف) مشکلات حادی فرا روی وی وجود د اشت، در حالی که واقعاً می خواست در کربلا حضور داشته باشد.

ب) وی نسبت به حادثه کربلا دیدگاه متفاوتی با امام حسین علیه السّلام داشت. لذا همراهی با آن حضرت را جدی نگرفت!. در مورد دیدگاه نخست، دلایل زیر را می توان اشاره کرد:

خلاصه این دیدگاه آن است که عبدالله بن جعفر در پیوستن به امام علیه السّلام معذور بوده ودلایلی در این زمینه اقامه گردیده که درمجموع این دلایل، عذر وی را تأیید می کند:

۱. عبدالله بن جعفر در این مقطع تاریخی و به دلیل کهولت سن نابینا شده و معذور بوده است؛ « و کان تأخره عن حضور الطف ذهاب بصره».(۱) پس دلیل عدم حضورش در قیام عاشورا، نابینایی وی بوده است.

ص: ۳۲۷

۱- ابن عنبه، جمال الدین احمد بن علی، عمده الطالب، ۱۹۶۱م، مصعبه الحیدریه فی النجف، ص ۴۷

۲. وی از جانب امام حسـین علیه السّلام مأموریت داشت در مدینه بماند و از جان بنی هاشم حمایت کند، زیرا با خروج امام از مدینه، احتمال هر گونه دسیسه و توطئه ای نسبت به فرزندان هاشم و یاران امام حسین علیه السّلام وجود داشت. و بنابر این، وی برای حمایت و دفاع از بنی هاشم در مدینه ماند و بر این کار مأموریت داشت.

۳. عبدالله دارای کهولت سن بود و توانایی جسمی حضور در کربلا را نداشت.

می توان گفت که این دلیـل (معـذور بودن)، و دلاـیلی که پیشـتر از آن هـا یـاد شـد، حـدس وگمـان هـایی بیش نبود؛ زیرا در مطاوی تاریخی، بر آن ها تأکیـد نشـده و اثبات نگردیده است. گر چه داشـتن مأموریت، نشان از جایگاه و شخصـیت والای او است و با شخصیت او تناسب دارد.

نظریه دوم این است که عبـدالله دیـدگاهی متفاوت داشـته و به همین جهت در کربلا حاضـر نشد و در این باره نیز دلایلی ذکر شده که میتوان به موارد زیر اشاره کرد:

امان خواهی از بنی امیه

جدا از نامه ای که عبدالله بن جعفر برای امام علیه السّـلام نوشـته و با اصـرار از آن حضرت می خواهد که از این اقدام منصرف شود، در سوی دیگر، کوشیده است برای امام حسین علیه السّلام از بنی امیه امان نامه بگیرد.

طبری می نویسد: «عبدالله بن جعفر نزد عمرو بن سعید بن عاص رفت و

ضمن گفت و گو با او، اظهار داشت: برای امام حسین نامه ای بنویس و برایش در آن نامه، امانی قرار داده و به او وعده نیکو و اطمینان بده و بخواه از او که باز گردد. شاید با این کار مطمئن شود و منصرف شود.

عمرو بن سعید گفت: آنچه می خواهی بنویس و نزد من بیاور تا آن را مهر کنم. به دنبال آن، عبدالله بن جعفر نامه را نوشت و به عمرو بن سعید ارائه کرد و گفت: نامه را مهر کن و همراه برادرت یحیی بن سعید بفرست؛ زیرا او می تواند به حسین اطمینان دهد و حسین هم خواهند دانست که پیام تو جدی است و یحیی نامه را نزد حسین بن علی علیه السّلام برد و آن را خواند. امام علیه السّلام فرمود: من پیامبر خدا را در خواب دیدم و در همان خواب، فرمان کاری را یافتم که در پی انجام آن هستم، خواه به سودم باشد یا به زیانم ... من خواهم رفت تا با پروردگارم دیدار کنم.». (۱)

روحیه صلح جویانه عبدالله بن جعفر

دلیل دیگری که ارائه شده، این است که عبدالله بن جعفر، در آن زمان روحیه صلح جویانه ای را در پیش گرفت و برای خود دلایلی را آورد. و با همین دلایل بود که با بنی امیه تعاملاتی هم داشت، اما درعین حال، در این تعاملات، هرگز اجازه نمی داد بر شأن و جایگاه والای امامان خدشه وارد شود و در جلسات فراوانی به دفاع جانانه پرداخت و بنی امیه را خوار و بی مقدار کرد اما روشش این بود که با آنان رفت و آمدهایی داشته باشد. عبدالله جعفر ولایتعهدی

۱- مجله میقات حج – خفتگان در بقیع(۱۱)- شماره ۷۷- ۱۳۹۰- صص ۳۱-۴۲.

یزید را در حضور معاویه مورد نکوهش قرار داد و با وجود امام حسین علیه السّلام، آن را خیانتی بزرگ بر شمرد. پس این نظریه و دیدگاه هم، سند محکم تاریخی ندارد و نمی تواند آن ها را مستند قطعی تلقی کرد.

شواهد و قرائن همگامی عبدالله بن جعفر با قیام عاشورا

از مجموع اقدامات عبدالله بن جعفر وپیشینه پرشکوه و افتخار آمیزش، چنین بر می آید که وی با قیام عاشورا همگام بوده است. در این زمینه، سه دلیل مهم را می توان برشمرد:

به همسرش زینب کبری علیهاالسّلام اجازه داد با امام حسین علیه السّلام همراه شود و در این مورد هیچگونه ممانعتی ایجاد نکرد.

دو فرزندش، عون و محمد را با کاروان افتخار آمیز کربلا همراه کرد که در نهایت منتهی به شهادت فرزندانش شد و آنان هر دو در کربلا در رکاب دایی بزرگوارشان امام شهیدان به شهادت رسیدند.(۱)

ص: ۳۳۰

۱- مجله میقات حج –خفتگان در بقیع(۱۱)-شماره ۷۷- ۱۳۹۰-صص ۳۱-۴۲

فصل چهارم: قبور فرزندان بلا فصل ائمه در بقیع

۱. محمد بن حنفیه فرزند امام علی علیه السّلام

ابوالقاسم محمـد بن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، در سال ۲۱ ه.ق در مدینه منوره به دنیا آمد. مادر وی، «خوله حنیفه» دختر «جعفر بن قیس» بود و به همین جهت، به نام «محمد بن حنفیه» یا محمد حنفیه شناخته می شود.(۱)

از رسول خـدا صـلی الله علیه وآله روایت شـده است که ایشـان از جمع میـان نـام و کنیه، نهی می کردنـد. اما به امام علی علیه السّـلام اجـازه دادنـد که برای فرزنـدشان محمـد، اسم و کنیه را جمع کنـد. او در جنـگ های امام شـرکت داشت و در جریان جنگ جمل، امام علیه السّلام پرچم لشکر را به او داد.(۲)

در زمان امام زین العابـدین علیه السّـلام گروهی از شـیعیان، امامت محمـد حنفیه را پس از امام حسـین علیه السّـلام پذیرفتند و مـدعی شدنـد او نمرده اسـت، بلکـه زنـده و در کـوه «رضـوی» (در اطراف مـدینه) زنـدگی می کنـد. ایـن گروه در تاریـخ به «کیسانیه» معروفند. محمد حنفیه بنابر قول مشهور، در سال ۸۱ ه.ق در مدینه منوره در

۱- وفیات الاعیان، ج ۴ف صص ۱۶۹-۱۷۲؛ الاعلام، ج۶، ص ۲۷۰

۲- سرالانساب العلویه، سهل بن عبدالله (ابونصر بخاری)، صص ۲۴۷ و ۲۴۸

گذشت و در قبرستان بقیع دفن شد.(۱)

۲.عمر اطراف فرزند امام علی(علیه السلام)

عمر اطراف، مادرش «صهباء» دختر «زمعه بن ربیعه» بود. او بیش از ۸۵ سال عمر کرد و در بقیع دفن شد.(۲)

۳.حسن مثنی فرزند امام حسن مجتبی علیه السّلام

حسن مثنی، متولی صدقات امیر المؤمنان علیه السّلام و همسر فاطمه دختر امام حسین علیه السّلام بود. کنار

امام حسین درواقعه کربلاـ شرکت کرد ودر جریان جنگ زخمی شد.اما به شهادت نرسید.ازاین رو، همراه اسرای کربلا به مدینه آمد و در سال ۹۷ و ۹۹ ه.ق در این شهر وفات یافت و در بقیع به خاک سپرده شد.(۳)

۴.زید فرزند امام حسن مجتبی علیه السّلام

زید، سیدی جلیل القدر و شخصی کریم بود که نفس لطیف و خیر بی شمار داشت. جزو اصحاب امام سجاد علیه السّلامو از روات احادیث شیعه و متولی صدقات رسول خدا صلی الله علیه وآله در زمان «ولید بن عبدالملک» بود. در سال ۱۲۰ ه.ق در سن ۷۰ یا ۹۰ سالگی وفات یافت و در بقیع دفن شد.(۴)

۱- سر الانساب العلویه، ص ۲۴۷

۲- جواهر المطالب، ج۲، ص ۱۲

۳- سیر اعلام النبلاء، ج۵، ص ۴۰۱؛ بقیع الغرقد، ص ۲۲۵

۴- سرالسلسله العلویه، ص ۲۱؛ الطبقات الکبری، ج۵، ص ۳۱۸؛ تاریخ مدینه دمشق، ج۹، ص ۳۸۱؛ الارشاد، ج۲، ص ۲۱؛ امراء المدینه المنوره، ص ۱۳۲؛ تهذیب الکمال، ج۳، ص ۶۸۱

۵.سکینه دختر امام حسین علیه السّلام

سکینه، وفات او را در سن ۸۰ یا ۹۰سالگی در مدینه، روز پنج شنبه، پنجم ربیع الاول سال ۱۰۷ یا ۱۱۷ ه.ق نوشته اند. ایشان در بقیع مدفون است.(۱)

۶.حسین اصغر فرزند امام زین العابدین علیه السّلام

حسین اصغر، از فرزندان جلیل القدر امام زین العابدین علیه السّلام و از اصحاب امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) است. در سال ۱۵۷ ه.ق در سن ۷۴ سالگی وفات یافت و در بقیع دفن شد.(۲)

۷.اسماعیل فرزند امام جعفر صادق علیه السّلام

اسماعیل، فرزند امام جعفر صادق علیه السّلام، مادرش فاطمه دختر حسین فرزند امام حسن مجتبی علیه السّلام بود. با اهل و عیال خود در منطقه عریض زندگی می کرد و سرانجام دوران حیات پدر بزرگوارش در سال ۱۳۸ یا ۱۴۵ ه.ق وفات یافت و در فاصله حدود ۱۵ متری قبور ائمه علیه السّلام در بقیع به خاک سپرده شد. پس از احداث خیابان اباذر، قبر اسماعیل را داخل بقیع بردند.(۳)

فرقه اسماعیلیه به وی

۱- الطبقات الکبری، ج۸، ص ۴۷۵؛ انساب الاشراف، ص ۱۹۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج۶۹، ص ۲۱۷؛ معجم البلدان، ج ۲ف ص ۴۶۸

۲- رجال الطوسی، ص ۱۸۲؛ نقد الرجال، ج۲، ص ۱۰۶؛ جامع الرواه، ج ۱، ص ۲۴۸؛ طرائف المقال، ج ۲، ص ۱۵؛ سر السلسله العلویه، ص ۶۹؛ تهذیب المقال، ج۲، ص ۴۲۶.

۳- عمده الطالب، ص ۲۳۳؛ اعلام الوری، ص ۲۸۴

منسوبند.

۸.عبدالله (فطیم) فرزند امام جعفر صادق علیه السّلام

عبدالله (فطیم)،

فرزند کوچک امام صادق علیه السّلام بود که در زمان حیات پدر و جدش امام باقر علیه السّلامدر گذشت و در بقیع دفن شد.(۱)

ص: ۳۳۴

۱- الکافی، ج ۳، ص ۲۰۶؛ تهذیب الاحکام، ج ۳، ص ۱۹۸؛ بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۲۶۴.

فصل پنجم: قبور منسوبین به امیر المؤمنین علیه السّلام

۱- فاطمه بنت اسد: همسر ابوطالب و مادر امام علی علیه السّلام و از نخستین بیعت کنندگان با پیامبر صلی الله علیه وآله بود. او از چنان قداستی برخوردار شد که به کعبه راه یافت و فرزنداش علی بن ابی طالب علیه السّلام را در آنجا به دنیا آ ورد. پس از هجرت پیامبر صلی الله علیه وآله به مدینه، همراه فرزند امیر المؤمنان علیه السّلام به مدینه هجرت کرد و سرانجام در این شهر در سال چهارم هجرت در گذشت. پیامبر صلی الله علیه وآله بر جنازه اش نماز گزارد و در حالی که بر وی می گریست ، او را در قبرش (در بقیع) گذاشت.(۱)

۲- ام البنین: نامش فاطمه و دختر حزام بن خالد بود که به همسری امام علی علیه السّلام درآمد وچهار پسر از آن حضرت به نام های عباس، جعفر، عثمان و عبدالله به دنیا آ ورد و این چهار فرزند همگی در کربلا و در رکاب امام حسین علیه السّلام به شهادت رسیدند.(۲)

ص: ۳۳۵

۱- طبری، تاریخ، الأمم و لملوک، ج۴، صص ۲۹۱ و ۲۹۲
۲- بقیع الغرقد، ص ۱۳۳

فصل ششم: قبور نوادگان ائمه علیه السّلام و اشراف علوی

جمع کثیری از علویان ساکن در مدینه و یا اشراف حسنی و حسینی و نقبای سادات که در مدینه وفات یافتند، در قبرستان بقیع دفن شدند. در اینجا به اسامی تعدادی از آنها اشاره می شود:

۱. محمد بن عون الاکبر بن محمد حنفیه فرزند امام علی علیه السّلام.(۱)

۲. محمد بن عبدالله بن محض بن حسن مثنی فرزند امام حسن علیه السّلام معروف به «نفس زکیه»، در سال ۱۴۵ ه.ق بر «منصور دوانیقی» خروج کردو در روز دوشنبه ۱۴ رمضان همان سال شهید شد و در بقیع دفن گردید.(۲)

۳. ابراهیم بن موسی بن عبدالله بن موسی الجون بن عبدالله بن حسن مثنی فرزند امام حسن علیه السّلام ا ز سادات حسنی و جلیل القدر است که در زندان «مهتدی» از خلفای عباسی به شهادت رسید و در بقیع مدفون شد.(۳)

۴. عبدالله بن محمد الاخیضر الصغیر الامیر بن یوسف الاخیضر بن ابراهیم بن موسی الجون بن عبدالله المحض بن حسن مثنی فرزند امام حسن علیه السّلام، در

۱- المجدی، ص ۴۲۹

۲- تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص۱۹۳؛ شجره الطوبی، ج۱، ص۱۶۳؛ البدایه و النهایه، ج ۱۰، ص۹۶؛ اعیان الشیعه،ج ۷، ص ۱۳۳

۳- المجدی، ص ۵۳؛ مقاتل الطالبیین، ص ۴۳۹؛ اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۱۳۴

سال ۲۵۶ ه.ق به دست «ابی الساج» در زندان گشته شد.(۱)

۵. ابراهیم، احمد، صالح، سلیمان و عیسی فرزندان یحیی بن احمد بن محمد بن یحیی بن عبدالله المحض بن حسن مثنی فرزند امام حسن علیه السّلام این پنج تن به دست «ابوالساج» در مدینه زندانی شدند و پس از وفات در زندان، در بقیع به خاک سپرده شدند.(۲)

۶. محمد الشعرانی بن حمد بن یحیی بن محمد بن علی العریضی فرزند امام جعفر صادق علیه السّلام به دست «بنوطی» کشته شد و در مدینه مدفون شد.(۳)

۷. حسین بن علی الحسینی المدنی، فرزند «شدقم» و همسرش؛ از اشراف سادات حسینی مدنی و نقیب سادات، عالمی جلیل القدر، محدثی شاعر و ادیبی توانا بود. در سال ۹۴۲ ه.ق در مدینه به دنیا آمد و در ۱۴ صفر سال ۹۹۹ در سن ۵۷ سالگی در هند وفات یافت. جسد ایشان را فرزندش به مدینه آورد و در بقیع به خاک سپرد.(۴)

۸. داوود بن عبدالله بن موسی الجون بن عبدالله المحض بن حسن المثنی فرزند امام حسن علیه السّلام؛ او مکنی به ابومحمد و معروف به بصری و مادرش از طلحیه بود. او از راویان حدیث بود. در بادیه قیام کرد و توسط ابوالساج دستگیر شد و در زندان، در گذشت و در بقیع دفن شد.(۵)

۱- المجدی، ص ۲۳۴

۲- المجدی، ص ۲۴۶

۳- الباب الانساب، ج ۲، ص ۴۵۶

۴- امل الآمل، ج ۲، ص ۷۰؛ اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۱۷۵؛ معجم المؤلفین، ج ۳، ص ۲۵۱

۵- المجدی، ص ۴۹

۹. عبـدالقادر بن عبداللطیف بن محمد بن احمد حسـنی؛ مکنی به ابوصالح و ملقب به محیی الدین فارسـی مکی، در سال ۸۴۲ ه.ق در مکه به دنیـا آمـد و قضاوت حنابله این شـهر را در سال ۸۳۶ ه.ق به عهـده داشت و سـپس قضاوت مدینه را نیز در سال ۸۶۵ ه.ق به عهـده گرفت و فقه تـدریس می کرد و فتـوا می داد. سـرانجام در شـعبان سـال ۸۹۸ ه.ق وفـات یـافت و در بقیع به خاک سپرده شد.(۱)

۱۰. عبدالهادی بن احمد صـقلی حسـینی؛ مکنی به ابونقی، از اهالی فاس و قاضـی آن بود. در سال ۱۳۱۱ ه.ق در مدینه و فات یافت و دربقیع دفن شد.(۲)

۱۱. سـید شـرف بن عبـدالله موسوی؛ از سـادات جلیل القـدر موسوی و ادیبی ماهر بود. در روسـتای «تویثیر» در «احساء» به سال ۱۳۱۲ ه.ق به دنیا آمد و در سال ۱۴۰۹ ه.ق در این شهر وفات یافت و در بقیع دفن شد.(۳)

ص: ۳۳۸

۱- موسوعه طبقات الفقهاء، ج ۹، ص ۱۳۱؛ بقیع الغرقد، ص ۲۵۴

۲- الاعلام، ج ۴، ص ۱۷۲

۳- مستدرکات اعیان الشیعه، ج۶، ص ۱۷۹؛ بقیع الغرقد، ص ۲۴۲.

بخش ششم: صحابه صادق رسول الله صلی الله علیه وآله و شیعیان و پیروان اهل بیتش در قبرستان بقیع

اشاره

بقیع، تربتی مطهر و خاکی نور افزاست. تلألو نورش، آسمان ها را خیره کرده، قدیسیت کبریایی دارد که در ملکوت اعلاء، کروبیان بر آن نظاره می کنند. آری، در این خاک پاکان و نیکان بسیاری آرمیده اند.

بقیع، همان مکانی که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: از این آرامگاه، هفتاد هزار تن محشور می شوند وبدون حساب وارد بهشت می گردند؛ گویا صورت های ایشان ماه شب چهارده است: «وُجُوهُهُم مِثلُ القَمرِ لَیلَه البَدر»(۱)

آری، همه اینان در بقیع آرمیده اند و رازهای نهفته بسیار دارند، که در این سلسله، از مدفنشان و اندکی از گذر روزگارشان وا می گوییم و مساعدت و فضل و یاری خدای را در این راه آرزومند.

قبور صحابه مطهر و یاران صادق

اشاره

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، که درود خدا بر او باد، صحابه ای خالص و صادق داشت که در تمام دوران حیاتشان وفادار به راه و سیره آن حضرت بودند. آنان شخصیت هایی بزرگ بودند که همواره پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام را یاری می کردند. قابل توجه در این کتاب از شیعیانی نام برده شده که تا آخر پیرو چهارده معصوم علیه السّلام بودند. اینک به شرح حال این شخصیت های والامقام، می پردازیم:

ص: ۳۴۰

۱- سمهودی، نور الدین علی بن احمد، وفاء الوفاء، ج۲، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۷م.

۱.عثمان بن مظعون

اشاره

عثمـان بن مظعون، شخصـیتی بزرگ و از اصـحاب والامقـام پیامبر گرامی اسـلام صـلی الله علیه وآله است. کنیه وی ابوالسائب (پدر سائب) است. وی چهاردهمین شـخص از مسلمانان بود که با عشق و خلوص و آگاهی تمام به پیامبر ایمان آورد و در راه آرمان های آن حضـرت، مقاومت ها و جانفشانی ها کرد. ابن مظعون از افرادی است که پس از تحمل سختی های دوران اولیه عسـرت ها، همگام با دیگر مهاجران اولیه، به حبشه مهاجرت کرد. فرزند او «سائب» نیز همراه وی بود. او پس از تحمل سـختی هـای این هجرت، که دوری از رسـول گرامی و خـانواده و شـهر محبوبش (مکه) را به همراه داشت، به مـدینه هجرت کرد. در نبرد سـرنوشت ساز و حماسه آفرین بدر شـرکت داشت وبا یلان و شجاعات سپاه کفر، پنجه در پنجه انداخت و غرور و حماسه آفریـد.او فردی عباد پیشه بود و در عبادت تلاش و مداومت بسـیار داشت. همواره شب ها را به عبادت مشـغول بود و روزها را روزه می گرفت. به پا دارنده نماز شب و روزه در روز و جهاد در راه حق بود.

او از کثرت تمایـل به عبـادت، چنـد روزی ریـاضت پیشه کرد که با منع پیامبر مواجه شـد و تا هنگام بـدرود زنـدگی، در کنار حضـرت رسول صـلی الله علیه وآله ، کمر به اطـاعت و خـدمت بست، از شـهوات دوری کرد و کمتر بـا زنان معاشـرت داشت. چنان که گفته اند: باز هم از پیامبر تقاضا کرد که اجازه دهد ترک دنیا کند امارسول الله صلی الله علیه وآله منعش نمود.

عثمان بن مظعون کسـی است که پیش از نزول آیات بر حرمت شـراب، خود با درک بـدی و فساد شـراب، آن را بر خود حرام کرد و چنین گفت: «لا أشرب

ص: ۳۴۱

شراباً یذهب عقلی و یضحک بی مَن هُو ـ أَدنَی مِنّی»(۱)

«شراب نمی آشامم؛ زیرا عقلم را از بین می برد و می دانم کسانی که از من پایین ترند بر من خواهند خندید!»

«قال محمد بن علی بن حمزه أسلم قدیماً، قال ابن اسحق، أسلم عثمان بن مظعون بعد ثلاثه عشر رجلًا ، و هاجر إلی الحبشه هو و ابنه السائب الهجره الأولی مع جماعه من المسلمین فبلغهم و هو بالحبشه إنّ قریشاً أسلمت فعادوا، ثم هاجر عثمان الی المدینه، و کان من أشد الناس اجتهاداً فی العباده، یصوم النهار و یقوم الیل و یجتنب الشهوات و یعتزل النساء».

محمد بن علی بن حمزه می گوید: عثمان بن مظعون از مسلمان نخستین است. ابن اسحاق گفته است: عثمان بن مظعون پس از سیزده نفر ایمان آورد. او به حبشه مهاجرت کرد. همراه با پسرش سائب، در هجرت اولیه، وقتی شنیدند که قریش اسلام آورده اند. همگام با جماعتی از مسلمانان به مدینه بازگشتند. بیشترین تلاش را در عبادت داشت. روزها را روزه و شب ها را به عبادت شبانه مشغول بود. از شهوات دنیوی کناره گرفت و از زنان دوری گزید. «و قال المبارک فوری، هو أخ رضاعی لرسول الله».(۲) مبارک فوری گوید: عثمان بن مظعون، برادر رضاعی پیامبر صلی الله علیه وآله بود.

ص: ۳۴۲

۱- ابوزید عمر بن شبه النمیزی البصری، تاریخ المدینه المنوره، فهیم محمود شلتوت، مطبعه قدس، ص ۱۰۱

۲- محمد امین الأمینی، بقیع الفرقد، ص ۸۵

عثمان بن مظعون محبوب پیامبر صلی الله علیه وآله

پیامبر خدا که درود خدا بر او باد، به شدت علاقمند به عثمان بن مظعون بود و پر واضح است که دلایل آن، ایمان شدید عثمان بن مظعون و همگامی وی با پیامبر صلی الله علیه وآله درمیدان های مختلف بوده است. «فإنّ عثمان بن مظعون، کان من زهاد الصحابه و أکابرها و کان رسول الله صلی الله علیه وآله یحبّه حبّاً شدیداً».(۱) «عثمان بن مظعون، از زهد پیشگان صحابه رسول الله و از بزرگان آن ها است. و پیامبر گرامی او را بسیار دوست می داشت.»

بدرود زندگی

عثمان بن مظعون، پس از جنگ بدر و کسب افتخار همگامی با پیامبر صلی الله علیه وآله در این جنگ، دعوت الهی را لبیک گفت و روحش به جانب معبود پرکشید.«و هو أول المهاجرین موتاً بالمدینه فی شعبان علی رأس ثلاثین شهراً من الهجره».(۲) «او نخستین مهاجری است که در ماه شعبان و پس از سی ماه از هجرت در مدینه دعوت الهی را لبیک گفت.»

«قال أبوغسان و أخبرنی عبدالعزیز، عن الحسین بن عماره، عن شیخ من بنی محزوم، یدعی عمر، قال: کان عثمان بن مظعون من أول من مات من المهاجرین.».(۳) ابو غسان گوید: عبدالعزیز خبرم داد که حسین بن عماره گفته

۱- شخصیات أخری من الصحابه ، مرکز المصطفی، ۱۹۸۹م، ص ۲۳۸

۲- همان

۳- همان، ص ۹۷۹

است ... عثمان بن مظعون که رضوان الهی بر او باد، از اولین مهاجرانی است که در مدینه، بدرود حیات گفت.

بوسه پیامبر بر پیشانی عثمان بن مظعون

به دلیل علاقه وافری که پیامبر صلی الله علیه وآله، به ابن مظعون داشت، پس از مرگش پیشانی او را بوسید؛

«و قبّل النّبی صلی الله علیه وآله وجهه بعد موته، و لمّا دفن قال: نعمه السُلف لنا»(۱).

«پیامبر خـدا صـلی الله علیه وآله ، پس از مرگ ابن مظعون، بر صورت و پیشانی وی بوسه زد و چون دفن شـد، فرمودنـد: نیکو سلفی برای ما بود.»

جایگاه عثمان بن مظعون در نزد پیامبر

عثمان بن مظعون در نزد پیامبر صـلی الله علیه وآله جایگاه والا داشت. و پس از مرگ وی، نکات بلنـدی را در منزلت وی بیان فرموده است: «أخرج البخـاری و ابن جریر عن أمّ العلاء، أنّ رسول الله صـلی الله علیه وآله ، دخـل علی عثمـان بن مظعون و قد مات... فقـد جاء الیقین، إنی لأرجوا له الخیر».(۲) «بخاری و ابن جریر، به نقل از ام العلاء گفته انـد: پیامبر صـلی الله علیه وآله ، پس از مرگ عثمـان بن مظعـون بر وی وارد شـده، فرمـوده: یقین دارم که خیر و رحمت برای اوست. ابن شـبهه نقـل کرده که پیامبر صلی الله علیه وآله حرمت فراوانی برای وی قائل بود و همواره ایشان نظر لطف و محبت

۱- شخصیات أخری من الصحابه ، مرکز المصطفی، ۱۹۸۹م، ص ۲۳۸

۲- الذین دعا لهم النبیء مرکز المصطفی، ۱۹۸۹م، ص ۹۷۹

خویش را به وی ابراز می فرمود. «عن محمد بن قدامه عن موسی، عن أبیه قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله ادفنوا عثمان بن مظعون بالبقیع یکن لنا سلفاً ، فنعم السلف عثمان بن مظعون».(۱)

«محمد بن قدامه، از موسی، از پدرش نقل کرده که پیامبر خدا فرمودند: عثمان بن مظعون را در بقیع دفن کنید که سلفی بود برای ما، پس نیکو سلف و در گذشته ای بود عثمان بن مظعون».

رسول الله صلی الله علیه وآله به دلیل جایگاه رفیع و بلندی که برای عثمان قائل بود، فرزند گرامی اش ابراهیم را در جوار وی دفن کرد، تا به جوار عثمان متبرک گردد. طبق نقل هایی که سمهودی در وفاءالوفا آورد، عثمان بن مظعون در روحاء بقیع مدفون است روحاء مکانی است در وسط بقیع .

۲. اسعد بن زراره انصاری خزرجی

اشاره

پیش از هجرت پیامبر صلی الله علیه وآله به یثرب، این شهر در آتش فتنه قبایلی می سوخت: دوقبیله اوس و خزرج اختلاف های دیرینه ای داشتند. هر یک از این دو، به قبیله های کوچکتری تقسیم می شدند. اسعد بن زراره، از قبیله بنی نجار و از بزرگان این قبیله بود. فتنه ها ودرگیری های داخلی مدینه، وجود بزرگی را می طلبید. اهل مدینه زمام امور خویش را به او بسپارد. آوازه پیامبر صلی الله علیه وآله در مدینه پیچید. آنان افراد شاخصی را به مکه فرستادند تا برآوردی بر وضعیت رسول الله داشته باشند.

اسعد بن زراره نقیب طایفه بنی النجار بود که به همراهی گروهی، به مکه

۱- ابوزید، عمر بن ابی شمته، تاریخ المدینه المنوره، دار الفکر، قم، ۱۳۶۵ش.، ص ۱۰۰

اعزام شدنـد تـا از نزدیک پیامبر صـلی الله علیه وآله را ببیننـد. این گروه پیامبر صـلی الله علیه وآله را در عقبه مشاهـده کردنـد. نتیجه این ملاقات، انعقاد پیمان عقبه نخستین بود.سال بعد نیز اسعد بن زراره پیامبر صلی الله علیه وآله را به همراه دوستانش در عقبه ملاقات کردند و پیمان عقبه دوم انعقاد یافت و نیز در سال بعد، پیمان عقبه سوم منعقد شد. اسـعد بن زراره در پیمان های سه گانه عقبه شرکت داشت و با پیامبر صلی الله علیه وآله پیمان بست.

«قالوا فی شأن أسـعد بن زراره الأنصاری الخزرجی، أحـد النقباء، لیله العقبه و أول من تابع النبی صـلی الله علیه وآله لیلتئذ، و قد شهد العقبه الأولی و الثانیه و الثالثه، و کان نقیب بنی النجار، و هو أول من صلی الجمعه بالمدینه.(۱)

«در شـأن ومنزلت اسـعد بن زراره گفته انـد: او انصاری خزرجی است.یکی از بزرگان و برجسـتگان در شب عقبه است. او اول کس از اهـل مـدینه است که با پیامبر صـلی الله علیه وآله بیعت کرد تا از وضـعیتی ناپسـند رها شود. در عقبه اولی، دوم و سوم حضور داشت و نقیب طایفه بنی نجار بود.

اسـعد اول کسـی است که نمـاز جمعه را در مـدینه به پـا داشت و کمک های شایانی به هجرت پیامبر صـلی الله علیه وآله کرد وآماده کننده زمینه برای حضور پیامبر صلی الله علیه وآله در مدینه بود. وی منزلت والایی در نزد رسول الله داشت.»

اولویت های شخصیتی اسعد بن زراره

اسعدبن زراره در میان صحابه پیامبر صلی الله علیه وآله به چند اولویت و امتیاز،

۱- احمد بن علی بن حجر عقلانی، تعجیل المنفعه بزوائد رجال الأئمه الأربعه، دار الکتب العربی، بیروت، ۱۹۸۷م، ص ۳۲

برجستگی و شهرت یافت که می توان این اولویت ها را برای او بر شمرد.

اولین فرد انصاری از صحابه است که در عقبه با پیامبر صلی الله علیه وآله بیعت کرد و به ایشان ایمان آورد.

در هر سه پیمان عقبه، شرکت داشت.

آماده کننده زمینه ورود پیامبر صلی الله علیه وآله به مدینه بود و قبیله بنی نجار را آماده استقبالی شکوهمند از آن حضرت کرد.

نخستین شخصیتی است که پیامبر صلی الله علیه وآله بر او نماز میت خواند.

اولین کسی است که پیامبر خدا پیشاپیش جنازه اش حرکت کرد و برای او دعا و استغفار نمود. و اولین صحابی پاکباخته ای است که به دستور پیامبر صلی الله علیه وآله در مقبره مطهر بقیع دفع گردید.

البته بیان این نکته لازم است که اختلافی میان مورخان، در مدفون اول بقیع وجود دارد؛ بسیاری را عقیده بر آن است که اولین مدفون بقیع عثمان بن مظعون بود و شاید بتواند به نوعی میان روایات متعارض جمع کرد و آن این که گفته شود، اولین مدفون از مهاجرین، عثمان بن مظعون است و اولین مدفون از انصار اسعد بن زراره.

اولین کسی است که به دستور پیامبر، در سه جامه کفن شد؛ از جمله جامه ها برد است.«قال ابن سعد لما توفّی أسعد بن زراره حضر رسول الله غسله و کفنه فی ثلاثه أثواب، منها برد.و صلی علیه و رثی رسول الله صلی الله علیه وآله یمشی أمام الجنازه، و دفنه بالبقیع».(۱)

ص: ۳۴۷

۱- محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج۳، دار صادر، بیروت، لبنان، ۱۹۹۶م، ص ۶۱۱

«ابن سـعد گویـد: وقتی اسـعد بن زراره وفات یافت. پیامبر برای غسل او حاضـر شـده . در سه جامه کفنش کردنـد که از جمله جامه ها برد است ودیده شده که رسول الله صلی الله علیه وآله پیشاپیش جنازه اسعد بن زراره حرکت می کردند.

زمان پاسخ به دعوت الهی

همه مورخان بر این عقیده اند که اسعد بن زراره پس از نه ماه از هجرت وفات یافت. اگر این نقل درست باشد، باید گفت که او در بـدر حاضـر نبوده و از آنجا که عثمان بن مظعون در بـدر حضور داشـته، بایـد گفت: اسـعد بن زراره نخستین فرد از میان صحابه است که پس از هجرت، دعوت الهی را لبیک گفت.

«و فی کنز العمال: مات أسعد بن زراره علی رأس تسـعه أشـهر من الهجره، قال البغوی: بلغنی أنه أوّل من مات من الصحابه بعد الهجره، و أول میت صـلی علیه النبی صـلی الله علیه وآله و أول من دفن بـالبقیع، و ذلک قبل بـدر».(۱)«در کنز العمال نقل شده که اسعد بن زراره در آغـاز مـاه نهم، پس از هجرت ، دعـوت الهی را لبیـک گفت. بغوی گویـد: به من خـبر رسـیده او اولین شخص از صحابه است که پس از هجرت وفات یافت و اولین کسی است که پیامبر بر او نماز میت گزارد و اول کسی است که در بقیع مدفون گردید.»

۳. ابوسعید خدری(سعد بن مالک بن شیبان انصاری)

اشاره

شخصیت بزرگوار دیگری که از صحابه صادق پیامبر صلی الله علیه وآله است و در

۱- المتقی الهندی، کنز العمال، ج۶، مؤسسه الرساله، بیروت، ۱۹۷۵م، ص ۲۱۹

قبرستان بقیع مدفون گردیده، سعد بن مالک بن شیبان انصاری است. او از مشهوران و از بزرگان و اهل فضیلت صحابه آن رسول گرامی صلی الله علیه وآله است. او شهرت به ابوسعید خدری یافت؛ چون منسوب به خدری است که مکانی است به نام خدره. او از راویان احادیث پیامبر صلی الله علیه وآله و صاحب مکاتبات از آن حضرت علیه السّلام است،جایگاهی والا در نزد پیامبر خدا، علی مرتضی، فاطمه زهرا، حسن مجتبی، و سید الشهدا (علیهم السلام) داشته است.

وی شاهد بسیاری از سخن ها و عمل ها و اقدامات پیامبر صلی الله علیه وآله بوده و آگاهی به موقعیت اهل بیت ودشمنان آنان داشته است. علی امیرمؤمنان علیه السّلام ، فاطمه زهرا علیهاالسّلام و حسنین (علیهما السلام) در نقل های بسیاری، ابوسعیدخدری را شاهد بر ایراد سخنانی از پیامبر صلی الله علیه وآله درباره اهل بیت دانسته اند و از مردم خواسته اند که از ابوسعید خدری فضل اهل بیت علیه السّلام را بپرسند.

«أبو سعید الخدری، سعدبن مالک بن شیبان الأنصاری، من مشهوری الصحابه و فضلائهم و هو من المکثرین من الروایه عنه مات سنه ۷۴ من الهجره یوم الجمعه و دفن بالبقیع». (۱)

«أبو سعید خدری، سعد بن مالک بن شیبان انصاری است. او از مشهوران صحابه و فضلای ایشان بوده و از کسانی است که روایات فراوانی از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده است. در سال ۷۴ پس از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده است. در سال ۷۴ پس از هجرت وفات یافت و در بقیع مدفون گردید.»

۱- ابن اثیر، اسد الغابه، ج۲، انتشارات اسماعیلیان، تهران، ۱۳۶۲، ص ۲۸۹

«و قال الشیخ الطوسی توفی أبو سعید فی یوم الجمعه ، سنه أربع و سبعین و دفن بالبقیع و هو ابن أربع و تسعین».(۱) «شیخ طوسی گفته است. ابو سعید خدری، در روز جمعه، در سال ۷۴ هجری از دنیا رفت و در حالی که دارای سنی ۹۴ ساله بود در بقیع دفن گردید.»

وصیت ابی سعید خدری

ابن عساکر، عبدالرحمان، پسر ابو سعید خدری نقل کرده که گفت: پدرم به من اینگونه سفارش کرد: پسرم! سن من بسیار بالا رفته و زمان رفتنم فرا رسیده است. سپس گفت: دستم را بگیرد. وقتی دستش را گرفتم، گفت: به بقیع برویم. او را در حالی که به دستم تکیه داشت، به بقیع بردم، تا این که به مکانی در بقیع رسیدیم که کسی در آنجا دفن نشده بود. به من امر کرد: پسرم! هر گاه از دنیا رفتم مرا در این مکان دفن کن. در آن خیمه ای بر پا مکن و آتش میفروز. بر من گریه نکن. کسی را به جهت دفن من آزار مده. متواضعانه پشت سرم حرکت کن. وقتی مردم ما را می دیدند، می پرسیدند : به کجا می روید؟ چیزی به آنها نگفتم و پدرم از پاسخ دادن منعم نمود.و آنگاه که لحظه وفاتش رسید، او را به بقیع بردم، مردم جمع شدند به گونه ای که پر و آکنده از جمعیت شده بود. (۲)

۱- محمد بن عمر بن عبدالعزیز الکشی، اختیار معرفه الرجال، ج۱، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۵۹، ص ۲۰۱

۲- ر.ک. به : ابوالقاسم علی بن الحسین هبه الله، تاریخ مدینه دمشق، ج۲۰، ص ص ۳۹۷

۴. خنیس بن حذافه

از دیگر یاران مهاجر پیامبر صلی الله علیه وآله خنیس ابن حذافه است. او ایمان کامل به پیامبر صلی الله علیه وآله داشت و از کسانی است که با اخلاص کامل به مدینه هجرت کرد و در خانه ارقم بن ابی ارقم، حضور یافت و آیات اولیه فرود آمده را باعشقی راستین نوشید و در جان خود جای داد.

«شهد خنیس بدراً، و مات علی رأس خمسه و عشرین شهراً من مهاجر النبی صلی الله علیه وآله و دفنه بالبقیع إلی جانب قبر عثمان بن مظعون».(۱) «خنیس در ماجرای جنگ بدر حضور داشت و در آغاز بیست و پنجمین ماه هجرت رسول گرامی صلی الله علیه وآله دعوت حق را لبیک گفت. پیامبر صلی الله علیه وآله بر جنازه وی نماز گزارد و دستور داد او را در کنار قبر عمان بن مظعون دفن نمایند.»

۵. سعد بن معاذ

اشاره

سعد بن معاذ از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله و از انصار است. به پیامبر صلی الله علیه وآله ایمان کامل آورد. مردی رشید و تنومند وزیبا صورت بود. در جنگ ها همگام با پیامبر صلی الله علیه وآله شرکت داشت. در ماجرای جنگ خندق حاضر بود. تیری از جانب سپاه دشمن به او اصابت کرد و بر زمین افتاد، به شهادت رسید. در هنگام شهادت ۳۵ سال داشت. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمان داد بدن ایشان را به مدینه آورده، در بقیع دفن کردند. «فصلی علیه رسول الله صلی الله علیه وآله و دفن بالبقیع».(۲) «پیامبر صلی الله علیه وآله بر او نماز

۱- محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج۳، دار صادر، بیروت، ص۳۹۲

۲- همان ص ۳۹۲

خواند و در بقیع مدفون گردید.»

معطر بودن قبر سعد

روایاتی چند وارد شده که مسلمانان هنگامی که به دستور پیامبر صلی الله علیه وآله جایگاه قبرش را حفر می کردند، بوی خوش عطر از آن به مشام حفر کنندگان می رسید و آنان از بوی خوش آن سرمست با ده معنا و معنویت شدند.

«روی ابن سعد عن أبی سعید، قال: کنت أنا ممن حفره لسعد قبره بالبقیع: فکان یفوح علینا من المسک کلما حفرنا قتره من تراب، حتی انتهینا ألی اللحد».(۱) « ابن سعد از ابی سعید روایت کرده. گفت: من جزو کسانی بودم که برای سعد قبر می کندیم. هنگام حفر، بوی بسیار خوشی به ما می رسید و هر چه می کندیم. این بوی همچنان می رسید تا به نهایت حفر لحد رسیدیم.»

اهمیت وجودی سعد

سعد بن معاذ، به راهنمایی مصعب بن عمیر، راه و شیوه مسلمانی را بر گزید. او توانست در مدتی کوتاه، طایفه خود را به اسلام مؤمن سازد و خود با ایمان پرشور، از صحابه بزرگ پیامبر صلی الله علیه وآله محسوب می شد و موقعیتی معنوی و خاص در میان اصحاب یافت. در بدر، پیشاپیش قبیله اوس بود. در نبرد بدر، دو پرچم وجود داشت؛ پرچم مهاجران و مکیان، که در دست علی بن ابی طالب علیه السّلام بود و پرچم انصاریان و اهل مدینه، که سعد بن معاذ آن را در دست داشت. سعد

۱- همان، ص ۲۹۰

بن معاذ و طایفه بن عبدالأشهل، در واقعه احد شرکت داشتند و هم او بود که نماینده پیامبر در مذاکره با بنو قریظه بود و حکمیت از جانب آن حضرت را داشت.

سمهودی در وفاء الوفا می نویسد:«به مناسبت مرگ سعد بن معاذ، عرش تکان خورد. (۱)با توجه به همین اهمیت وجود بود که پیامبر صلی الله علیه وآله دربقیع، هنگام دفن سعد بن معاذ سه بار تسبیح گفت. بقیع به تموج در آمد، چهره پیامبر اندک تغییری یافت که همه پرسیدند: ای فرستاده خدا، از چه رو رنگتان تغییر یافت؟ فرمود: قبر بر سعد سخت گرفت، اما او رهایی یافت. «و رسول الله واقف علی قدمیه فلما وضع فی قبره، تغییر وجه رسول الله و سبح ثلاثاً فسبح المسلمون ثلاثاً حتی ارتج البقیع، ثم کبر رسول الله ثلاثاً و کبر اصحابه ثلاثاً حتی ارتج البقیع بتکبیره، فقیل یا رسول الله رأینا بوجهک تغیراً و سبحت ثلاثاً، قال تضایق علی صاحبکم قبره. و ثم فرج الله عنه.».(۲)

«پیامبر خدا صلی الله علیه وآله روی دو پای مبارک ایستاده بودند و چون سعد در قبر نهاده شد، رنگ چهره اش تغییری یافت. سه بار سبحان الله گفتند. مسلمانان هم سه بار تسبیح گفتند. بقیع به هیجان آمد. پیامبر خدا بار دیگر سه بار تکبیر گفتند و اصحاب هم گفتند.

بقیع باز هم به حرکت و تموج در آمد. پرسیدند: ای فرستاده خدا صلی الله علیه وآله ، چرا چهره شما تغییر یافت و تسبیح فرمودید؟ فرمود: قبر بر سعد سخت گرفت اما او را وانهاد و آسان شد.» البته روایت شده که علت این

۱- سمهودی، وفاء الوفاء، ج۱، ص ۲۸۵

۲- محمد ابن سعد، الطبقات الکبری، ج۳، دار صادر، بیروت، ص ۴۳۳

فشار بر سعد، اخلاق تندی بود که باخانواده اش داشت! خداوند همه ما را از فشار و سختی های قبر در امان دارد! إن شاء الله.

۶- مقداد بن اسود

اشاره

ابو سعید مقداد بن اسود، با نام کامل مقداد بن عمرو بن ثعلبه بن مالک بن ربیعه بن عامر بن مطرود البهرانی الکندی، از صحابه بزرگوار پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله است. او از حضرموت به مکه آمد و از نخستین گرویدگان به پیامبر بزرگوار اسلام و از کسانی است که تا پایان عمر شریفش، بر ایمان خود استوار ماند. پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله در کنار علی علیه السّلام بود و جزو شیعیان و پیروان آن حضرت شمرده می شد. مقداد، در رخداد خلافت، در جلسه ای، بیان بلند و استواری دارد که به بخشی از آن اشاره می کنیم:

«ما رَأَيتُ مِثلَ مَا أَوذِی بِهِ أهلِ هَذَالبَيتِ بَعدَ نَبِيهُم، وَ إِنِّی لأَعجَبُ مِن قُرَيشٍ تَرَكُوا رَجُلاً ما كانَ أَعلَمُ مِنهُ وَ لَا أَقضَی مِنهُ بِالعَدلِ».(۱)

من اهل بیتی، مانند اهل بیت پیامبر را ندیدم که پس از رحلت آن حضرت، این اندازه مورد آزار و اذیت قرار گرفته باشد. من در شگفتم از قریش، آنان مردی را رها کردند که داناتر و عادل تر از او وجود ندارد. در همین جلسه، عبدالرحمان بن عوف، به مقداد نهیبی می زند و می خواهد او را از ا دامه گفتارش مانع شود که مقداد با صدای بلند می گوید: «إِنِّی أُحبَهُم لِحُبِّ رسول الله صلی الله علیه وآله إیاهم و إنّ الحق فیهم و معهم یا عَبدالرحمن و إنّی لأَعجَبُ مِن قُریش إنَّما

ص: ۳۵۴

۱- مولی صالح مازندرانی، شرح اصول کافی، ج۱۲، بی تا، بی نا، ص ۴۶۴.

تَطَاولوا، و الله لو اجدعَلَی قریش أنصاراً لقاتلهم کقتال آباءهم».(۱)

« من به آنان عشق می ورزم؛ چنانکه پیامبر خـدا به آنان عشق می ورزید و به خاطر این که حق در میان آن ها وبا آن ها است، ای عبدالرحمان، من از قریش در شـگفتم که در حق آنان دسـتبرد زدند. به خدا سوگند اگر یاوری داشتم که با قریش بجنگم، با آنان می جنگیدم؛ چنانکه با پدرانشان جنگیدم.

در روز غدیر

بعد از رویداد غدیر و نصب علی علیه السّـلام به امارت مسـلمانان، به وسـیله پیامبر صـلی الله علیه وآله ، آن حضرت به گروهی که نامشان را بردنـد، فرمان دادنـد: برخیزنـد و بر علی، به خاطر امیری اش بر مسـلمانان تبریک بگوینـد و مقداد جزو آنان بود. آنان از جای برخاسـته، بر علی علیه السّـلام سلام دادند و بیعت کردند. مقداد در آن روز با علی بیعت کرد و تا آخر عمرش بر این بیعت استوار ماند و پیمان را نشکست علی علیه السّلام خود، ماجرا را این گونه توضیح می دهند: «فقال النبی صلی الله علیه وآله : قُم یا سـلمان، قم یا مقـداد، قم یا جنـدب ، قم یا عمار...فبایعوا لأخی علی علیه السّـلام و سـلمواعلیه بامره المؤمنین،فقاموا باجمعهم فبایعوا لی و سلموا علی بإمرَه المؤمنین».(۲)

پیامبر فرمود: به پا خیزیـد سـلمان، مقـداد، جندب و عمار!... با علی، برادرم بیعت کنید و بر او به عنوان امیرمؤمنان سـلام کنید. آنان همگی برخاستند و بر من،

ص: ۳۵۵

۱- حسین بن همدان الخصیبی، الهدایه الکبری، مؤسسه البلاغ، بیروت، لبنان، ۱۹۹۱، ص ۱۰۲

۲- سلیم بن قیس الهلالی،التابعی الکبیر، تحقیق محمد باقر انصاری زنجانی، بی تا، ۱۵۶

به عنوان «امیرالمؤمنان» سلام کردند.

دفاع مقداد از حق علی علیه السّلام

حضرت علی علیه السّلام در امر خلافت، مدافعان اندکی مانند سلمان، مقداد و ابوذر را داشت. پس از ماجرای ثقیفه، در هر جمعی که یاران علی علیه السّلام حضور داشتند، از آن حضرت دفاع می کردند؛

چنانکه سلیم بن قیس هلالی گوید: «فَقَامَ المِقدادُ فَقَالَ یا عَلِی بِما تأمُرُ وَ اللهِ إن أَمَرتَنِی لِأَضرِبَنَّ بِسَیفِی وَ إِن أمَرتَنی کَفَفتُ فَقَالَ عَلِی علیه السّلام کُفَّ یا مِقدادُ و اذکُر عَهدَ رَسولِ اللهِ وَ مَا أوصَاکَ بِهِ».(۱)مقداد برخاست، پس گفت: ای علی، به چه چیز فرمان می دهی، به خدا سوگند اگر مرا مأمور کنی گردنشان را می زنم و اگر بگویی دست نگه دار، دست نگه می دارم، علی علیه السّلام فرمود: دست نگهدار ای مقداد و یاد کن عهد پیامبر را که برای چنین روزی فرمان به صبر داد.

حضرت هنگام گذر از راهی، دید که مقداد در سایه دیورای نشسته و چشمانش به کاسه سر کرفته است. پرسید: ای مقداد، چرا وسط ظهر در این جا نشسته ای؟ مقداد گفت: ای ابالحسن، به تو می گویم آنچه را که عبدصالح به خدا گفت: که ای خدا، من به لقمه ی نان محتاجم. حضرت پرسید: مقداد!از چه زمانی غذا نخورده ای؟ مقداد گفت: چهار روز است. حضرت فرمود: ما سه روز است که غذا نخوریده ایم و تو چهار روز! پس آن دینار را به مقداد داده فرمودند: تو به این پول سزاوارتری. مقداد در حالی که روزگار به عسرت و سختی می گذارند،

۱- قاضی نعمان المغربی، شرح الاخبار، ج۲، مؤسسه النشر الاسلامی لجماعه المدرسین، بی تا، ص ۲۶

همواره صابر، شکور و سپاسگزار بود؛ «و کان المقداد بن اسود، صبوراً قوّاماً شکوراً».(۱)

صبر و بردباری به حدی بود که سلمان با آن عظمت و مکانت، به پایش نمی رسید. ابوبصیر از امام صادق علیه السّلام نقل کرده پیامبر صلی الله علیه وآله خطاب به سلمان فرمود: «یا سلمان، لو عرض علمک علی المقداد لکفر، یا مقداد لو عرض صبرک علی سلمان لکفر.».(۲) «ای سلمان، اگر علم تو به مقداد عرضه شود، کافر می شود. ای مقداد اگر صبر تو هم بر سلمان عرضه شود، کافر می گردد.»

بهشت، مشتاق مقداد

مقداد، به جهت عظمت و والایی شأنی که داشته، جزو چهار نفری است که بهشت مشتاق دیدار آن ها است.

«عَن عَمرو بن سَعیدِ المَدائنّی، عن عِیسی بنِ حمزَه قالَ: قُلتُ لأَبی عبدِاللهِ علیه السّلام الحَدیثُ الَّذی جاءَ فی الأَربَعَهِ، قالَ: وَ ما هوُ؟ قُلتُ: الأربعه الَّتی اشتَاقَت إلیهِم الجَنَّه قالَ: نَعمَ مِنهُم سَلمَان و أبوذَرٍّ و المِقدادُ وَ عمَّارٌ».(۳)

«عمرو بن سعید مدائنی نقل کرده از قول عیسی بن حمزه که گفت: از امام صادق علیه السّلام درباره آن چهار نفر پرسیدم، حضرت فرمود: کدام چهار نفر؟ گفتم چهار نفری که بهشت مشتاق آن است؟ فرمود: آن ها سلمان، ابوذر، مقداد و عمار

۱- قاضی نعمان المغربی، شرح الاخبار، ج۲، مؤسسه النشر الاسلامی لجماعه المدرسین، بی تا، ص ۲۸

۲- همان، ص ۲۸

۳- محمد بن نعمان المفید، الاختصاص، علی اکبر الغفاری، جماعه المدرسین، بی تا، ص ۱۱

هستند.». مقداد، در ماجرای دفن شبانه زهرا علیهاالسّلام در کنار علی علیه السّلام حضور داشت و هرگز روی خوش به مخالفان علی نشان نداد.

مدفون در بقیع

مقداد، در سال ۳۳ هجرت، در منطقه جرف، سه فرسنگ بیرون مدینه، از دنیا رفت.«فَحُمِلَ عَلَی رِقَابِ الرِّجالِ و کانَ یومَ مَاتَ ابن سَبعینَ سَنَه، و صَلَّی عَلیهِ عُثمان بن عفان، و دُفِنَ بِالبَقیع».(۱)

«مردان مسلمان او را بر دوش خود حمل نموده، به مدینه آوردند. روزی که از دنیا رفت، هفتاد سال داشت. عثمان بر او نماز گزارد و در بقیع مدفون گردید.

۷. عبدالله بن مسعود

اشاره

ابوعبدالرحمان، عبدالله بن مسعود، از اصحاب گرامی و مشهور پیامبر خدا صلی الله علیه وآله است. او از صاحبان مصاحف و مفسران بزرگ قرآن مجید بود. در مکه متولد شد و در کودکی به چوپانی گوسفندان عقبه ابن ابی معیط اشتغال داشت و تا دوره جوانی به همین کار، برای عقبه ادامه داد.

اولین دیدار، رخداد یک معجزه

محدثان نقل کرده اند که او در آغاز بعثت براثر معجزه ای که از پیامبر صلی الله علیه وآله دید، اسلام آورد و به صف مسلمانان وارد شد. شریف مرتضی، در «رسائل

۱- الغدیر، ج ۵، ص ۶۸

المرتضی» چنین آورده است: «ابوعبدالرحمن، عبدالله بن مسعود بن غافل الهذلی حلیف بنی زهره، و کان إسلامه قدیماً و کان سببه أنّه کان یرعی غنماً فمر به الرسول و أخذ شاه حائلاً من تلک الغنم، فدرت به لبناً غزیراً فلمّا رأی هذه من الرسول اسلم به».(۱)

«ابوعبدالرحمان، عبدالله بن مسعود بن غافل هذلی، هم پیمان بنی زهره و از مسلمانان نخستین بود و انگیزه مسلمان شدنش آن بود که روزی هنگام چراندن گوسفندان، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله از نزدیکش می گذشتند که گوسفندی را گرفته، بر پستان هایش که نداشت دست زدند و آن پر از شیر شد و شیری گوارا داد. عبدالله بن مسعود وقتی، این عمل اعجاز را از آن حضرت دید، ایمان آورد و مسلمان شد.» او از نخستین مسلمانانی بود که به پیامبر ایمان آورد. بلاذی گوید: «هو سادس سته دخلوا فی الإسلام، و قد هاجر هجره الحبشه و هجره المدینه، و شهد بدراً و المشاهد مع الرسول صلی الله علیه وآله.».(۲) «او ششمین نفری است که مسلمان شد و به حبشه و سپس به مدینه هجرت کرد. در جنگ بدر حضور یافت و در دیگر معرکه ها همگام با پیامبر صلی الله علیه وآله بود. »

عبدالله بن مسعود، شاهکارهای او در جنگ بدر آن بود که سر ابوجهل را با شمشیر خود از تنش جدا کرد. عبدالله از شخصیت های نام آوری است که هم شیعیان، به دلیل قرابتش با پیامبر و اعتقاد وافرش به علی علیه السّلام و هم اهل سنت،

۱- الشریف المرتضی، رسائل المرتضی، ج۲، دار القرآن الکریم بقم، اعذاد: سید مهدی جرجانی، بی تا، ص ۲۰۲

۲- بلاذری، فتوح البلدان، ج۴، دار العلم بیروت، ۱۹۸۷م، ص ۳۰۲

به دلیل منزلتش در نزد پیامبر و صحابه، به او فراوان احترام می نهند و شخصیتش را ممتاز می دانند.

نخستین کسی که قرآن را با صدای بلند خواند

عبدالله بن مسعود، نخستین کسی است که قرآن را با صدای بلند خوانده است و قرائتی بسیار شیوا و رسا و آمیخته با لحنی زیبا داشته است. نقل است که روزی اصحاب رسول خدا در مسجد الحرام، کنار کعبه اجتماع داشتند، که آنان چنین گفتند: «و اللهِ مَا سَمِعَت قُرَيشٌ هذا القرآنَ يجهَرُ لَها بِهِ قَطَ، فَمَن رَجُلٌ يسمِعُهُم؟ فَقَالَ عبدُ اللهِ بنُ مَسعودٍ: أَنَا، قَالُوا: إنّا نَخشاهُم عَلَيك، إنَّما نُريدُ رَجُلاً لَهُ عَشِيرَةٌ يمنَعُهُم مِن القَومِ إن أَرادُوهُ، قَالَ: دَعُونی فَإنّ الله سَيمنَعُنی. قالَ: فَغَدا ابنُ مَسعُودٍ حَتّی أَتَی المَقامَ فِی الضَحَی، رافِعاً صَوتَهُ بِسمِ اللهِ الرَّحمن الرَّحيم، الرَّحمن عَلمَ القُرآنَ، خَلَقَ الإنسانَ، عَلمَّهُ البَيان...».(۱)«به خدا سوگند قریش هرگز قرآنی را که بر پیامبر نازل شده، نشنیده اند. آیا فردی هست که قرآن را به گوش قریش برساند؟ عبدالله مسعود گفت: من قرآن را با صدای بلند می خوانم تا قریش بشنوند، اصحاب گفتند: مردی بخواند که قبیله و عشیره ای داشته باشد که اگر قریش خواستند به او آزاری برسانند، قبیله اش را از او دفاع کنند. گفت: رهایم کنید، که خداوند شر آن ها را از من باز خواهد داشت.

سپس شروع کرد و آیات سوره رحمان را با صدای بلند تلاوت کرد. مورخان آورده اند که قریش، در شگفت شدند که این چه صدایی و چه کلماتی

۱- بلاذری، پیشین، ص ۳۰۳

است؟ و به این جهت، او را کتک می زدند و ناسزایش می گفتند.

حافظ قرآن

عبدالله بن مسعود، حافظ قرآن بود و همه قرآن را از آغاز تا پایان از حفظ داشت و در مواقف بسیاری، پیامبر به او می فرمود قرآن را از بر بخواند و او استقبال می کرد و قرآن را در نزد پیامبر تلاوت می کرد.

نزدیکی اش به پیامبر

چنان قرابتی به پیامبر داشت که او را «صاحب السفل لرسول الله» می دانستند؛ یعنی کسی که افتخار می کردکفش های پیامبر صلی الله علیه وآله را به دست گیرد، زیرا هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وآله به مسجد یا محفلی وارد می شد، کفش های خود را که در می آورد، عبدالله بن مسعود، کفش های پیامبر صلی الله علیه وآله را به دست می گرفت و به این کار خود می بالید.

دیدگاه علی علیه السّلام درباره ابن مسعود

مورخان آورده اند که گروهی از صحابه در نزد علی علیه السّلام حاضر بودند. «فقالوا له: یا أمیر المؤمنین، ما رأینا رجلًا کان أحسن خلقاً و لاأرفق تعلیماً، و لا أحسن مجالسه، و لا أشد ورعاً من عبدالله بن مسعود... قال: اللهم إنی أشهدک. اللهم إنی أقول مثل ما قالوا، أو أفضل.. لقد قرأ القرآن فأحل حلاله و حرّم حرامه. فقیه فی الدین، عالم بالسنه.».(۱)

۱- محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج۴۵، دار الطباعه للنشر، ۱۹۸۷م، ص ۲۸۵

«گفتند: ای امیر مؤمنان، ما مردی خوش اخلاق تر و نیک فراگیرتر و خوش مجلس تر و پرهیزگارتر از عبدالله بن مسعود ندیده ایم، علی علیه السّلام چنین گفت: خدایا! تو را گواه می گیرم که من هم آنچه را که صحابه می گویند، معتقدم، بلکه او را برتر از آنچه می گویند، می دانم. او قرآن را قرائت نمود. حلالش را حلال و حرامش را حرام دانست. او دانای در دین و عالم به سنت است.»

پاسخ به دعوت الهی

او پس از پیامبر تا سال ۳۲ هجرت، به حیات پر افتخار خویش ادامه داد. در کنار علی علیه السّلام زندگی کرد و به سیره آن حضرت با خلفا همکاری نمود تا جایی که بر دینش آفتی نرسد. «مات بالمدینه سنه ۳۲ من الهجره النبویه و دفن بالبقیع و کان عمره حین مات بضع و ستین سنه».(۱)در مدینه، به سال ۳۲ هجرت از دنیا رفت و در بقیع مدفون گردید و عمرشریفش هنگام مرگ شصت و چند سال داشت.

۸- اسامه بن زید

اشاره

اسامه بن زید بن حارثه بن شراحیل کلبی، کنیه اش ابومحمد و از فرزندان اسلام است که جاهلیت را درک نکرد. و اسامه بن زید، خادم پیامبر گرامی اسلام است. اوکسی است که پیامبر را برگزید و از طریقه و سیره پیامبر تبعیت

۱- الشریف المرتضی، رسائل المرتضی، ج۲، دار القرآن الکریم بقم، اعداد سید مهدی جرجانی، بی تا، ص ۲۰۲

کرد.دارای صفات کریم و خصال برجسته بود. به رغم کمی سن و جوانی اش ، فردی مؤمن و در ایمان خود محکم و استوار بود.

اشتیاق پیامبر به اسامه

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به اسامه بن زید علاقه و اشتیاقی وافر داشت و او را فردی دارای صلاحیت و شایستگی می دانست. روایاتی را حاکم حسکانی درباره او نقل است: «قالت السیده عائشه: «ما ینبغی لأحد أن یبغض أسامه، بعدما سمعت رسول الله –صلی الله علیه و آله- یقول من كان یحب الله و رسوله، فلیحب أسامه.».(۱) «عایشه گفته است: سزاوار نیست که کسی به اسامه خشم بورزد. خصوصاً که از پیامبر اکرم شنیدم که فرمود: هر کس خدا و رسولش را دوست می دارد، باید اسامه را دوست بدارد».

جیش (لشکر) اسامه

از مواردی که برجستگی و رتبت بالای اسامه را در نزد پیامبر صلی الله علیه وآله نشان می دهد، جیش اسامه است که به اختصار به آن اشاره می کنیم: در سال نهم هجرت، وقتی خبر رسید رومیان برای حمله به حوزه اسلامی آماده شده اند، پیامبر با لشکریان خویش به تبوک رفتند و بدون جنگ بازگشتند ولی پس از ماجرای حجه الوداع، سپاهی سنگین را فراهم آورد و خود لباس رزم بر تن اسامه بست و به او چنین فرمان داد:

۱- حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، مؤسسه الطبع و النشر، ۱۹۹۰م، ص ۲۸۷

«به نام خدا و در راه خدا نبرد کن. با دشمنان خدا بجنگ. سحرگاهان بر اهالی ابنا یورش ببر و این راه را چنان سریع طی کن که پیش از رسیدن خبر حرکت تو به آن جا، خود و سربازانت به آن جا رسیده باشید.».(۱) تحولات سریع و عجیبی پس از این واقعه در تاریخ روی داد. پیامبر در بستر بیماری شدید قرار گرفتند که سرانجام با همین بیماری و تب، به سوی خدا رحلت کردند.

پیامبر در اثنای بیماری آگاه شد که در حرکت سپاه از لشکرگاه، کارشکنی هایی می شود و گروهی به فرماندهی اسامه، طعن می زنند. وی از این جریان سخت خشمگین گردیده، آهنگ مسجد کرد... هان! ای مردم، من از تأخیر حرکت سپاه سخت ناراحتم.

گویا فرماندهی اسامه بر گروهی از شما گران آمده و زبان به انتقاد گشوده اید. ولی اعتراض و سرپیچی شما تازگی ندارد، پیش ازاین، از فرماندهی پدر او «زید» انتقاد می کردید. به خدا سوگند، هم پدر او شایسته این منصب بود و هم فرزندش برای این مقام لایق و شایسته است. من او را سخت دوست دارم، مردم!درباره این نیکی کنید و دیگران را در حق او به نیکی سفارش کنید. و او از نیکان شما است.».(۲)

هضم نشدن اسامه در فتنه امویان

اسامه در فتنه امویان هضم نشده و هرگز به جانب امویان و غاصبان خلافت

ص: ۳۶۴

۱- جعفر سبحانی، فروغ ابدیت، چاپخانه دفتر تبلیغات اسلامی،۱۳۶۲، ص ۴۸۶
۲- همان، ص ۴۸۸

علی علیه السّلام متمایل نشد.

«کان یحب علیاً کثیراً و یبصر الحق بجانبه... و قال لعلیّ علیه السّلام: انّک لو کنت فی شدق الأسد لأحببت أن أدخل معک فیه».(۱)

«علی علیه السّلام را بسیار دوست می داشت و حق را با بصیرت در جانب علی می دید. روزی به آن حضرت گفت: اگر در لانه شیر قرار گیری، دوست دارم

با تو ای علی در آن جایگاه وارد شوم.»

پاسخ اسامه به دعوت الهی

اسامه، عاقبت در سال ۵۴ هجرت و در اواخر خلافت معاویه، دعوت الهی را لبیک گفت و روح مطهرش به لقای الهی شتاب گرفت. او از ابرار و متقین بود. مردم مدینه، بدنش را با عزت برداشته و به قبرستان بقیع برده و در آن جا دفن نمودند. او در هنگام پاسخ به دعوت الهی، ۷۵ سال سن داشت. عاش سعیداً و مات سعیداً مغفوراً.

۹-ارقم بن ابی ارقم

اشاره

ارقم بن ابی ارقم قرشی، صحابی بلند مرتبه و والا مقام پیامبرصلی الله علیه وآله و از سابقین به اسلام است. در آغاز رسالت پیامبر صلی الله علیه وآله ایمان آورد و چنانکه مورخان آورده اند، او سومین نفری است که به پیامبر صلی الله علیه وآله ایمان آورد. ارقم بن ابی ارقم، علاقه ای فراوان و شدید به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و ایمانی عمیق به رسالت آن

۱- حسکانی، حاکم، شواهد التنزیل، ص ۲۸۰

حضرت داشت. از این رو، می کوشید پیامبر صلی الله علیه وآله را در خانه خویش مسکن دهد و مخفی نماید.

عظمت خانه ارقم

خانه ارقم بن ابی ارقم به قدری در تاریخ شهرت یافت که این خانه، در دل تاریخ اسلامی، بخش مهم و اثر گذار از تاریخ اسلامی محسوب می گردد. خانه ارقم، خانه ای است که برای نخستین بار دعوت اسلامی در این خانه آغاز گردید و تبلیغ دین در آن انجام شد و اثر مهمی بر دوره های بعدی تاریخ اسلامی نهاد. پیامبر صلی الله علیه وآله پس از آزاری که از مشرکان قریش دیدند، بگونه ای رسمی خانه ارقم بن ابی ارقم را محل عبادت و تبلیغ قرار دادند؛ «رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله، خانه ارقم را محل عبادت قرار داد و در آن جا به تبلیغ و پرستش پرداخت.».(۱) مورخان مسلمان، خانه ارقم را بزرگ شمرده و درباره آن تعظیم ها و تجلیل ها نموده اند.

«كانت داره عَلَى الصفا و هى الدار التى كان النبى صلى الله عليه وآله، يجلس فيها فى الإسلام و يدعوا إلى الإسلام و دار الأرقم، حتّى تكاملوا أربعين رجلًا، فخرجوا يجهرون بالدعوه إلى الله».(۲)

«خانه او بالای کوه صفا بود و آن، خانه ای بود که پیامبر صلی الله علیه وآله در آن خانه می نشست و مردم را به اسلام دعوت می کرد، تا به چهل تن رسیدند، سپس از آن

۱- جعفر سبحانی، فروغ ابدیت، نشر دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۳، ص ۲۴۶

۲- حاکم حسکانی، پیشین، ص ۲۱۵

خانه بیرون شده، به صورت علمی به نشر دعوت اسلام اقدام نمودند.».

ارقم بن ارقم در جمع هجرت کننـدگان به مـدینه بود ودر جنگ های بـدر و احد و بسـیاری دیگر از جنگ ها همگام با پیامبر خدا شـرکت داشت. پیامبر صلی الله علیه وآله در منطقه زریق مدینه به وی خانه ای واگذار کردند و او در آن خانه ساکن شد. در تاریخ آمده است که ارقم بن ارقم آماده می شد تا به بیت المقدس برود. پس ازآن که آماده شد، به حضور پیامبر صلی الله علیه وآله آمد تا با وی وداع کند.

«فقـال الرسول: مـا یخرجـک؟ أحـاجه أم تجاره؟ قال: لا یا رسول الله، بأبی أنت و أمّی و لکنّی أریـد الصّلاه فی بیت المقـدس، فقال الرسول: صلاه فی مسجدی هذا خیر من ألف صلاه فیما سواه من المساجد إلاّ المسجد الحرام».(۱)

«پیامبر خـدا صـلی الله علیه وآله فرمودند: چه چیز باعث شد که از مدینه خارج شوی؟ آیا نیازی موجب شد یا برای تجارت می روی؟ گفت: هیچ کدام، ای رسول خدا. و لکن اراده کرده ام به سـبب فضل بیت المقدس، در آنجا نماز بگزارم. پیامبر فرمود: یـک نمـاز در مسـجد من بهتر از هزار نمـاز در غیر آن است، مگر مسـجد الحرام، بـا سـخن پیامبر، ارقم ابن ابی ارقم از آهنگ خویش منصرف شد ودر مدینه ماند».

پاسخ ارقم به دعوت الهی

ارقم، روزگـاری آمیخته با عزت و البته پس از پیامبر صـلی الله علیه وآله آمیخته با رنـج را سپری کرد و در سال ۵۵ هجرت در مدینه وفات یافت و در بقیع به خاک سپرده شد.«توفّی بالمدینه سنه خمس و خمسین و هو ابن خمس وثمانین سنه، و

۱- محمد باقر مجلسی،بحار الانوار، ج ۳۸،دار العلم بیروت، ۱۹۸۷، م، ص ۱۶۵

صلی علیه سعد ابن أبی وقاص، و دفن بالبقیع».(۱) «در مدینه از دنیا رفت. در سال ۵۵ هجرت و در سن ۸۵ سالگی سعد وقاص بر او نماز خواند و در بقیع مدفون گردید.»

۱۰-ابوسفیان بن حارث

اشاره

ابوسفیان بن حارث ابن عبد المطلب نام اوست و گفته اند کنیه اش نیز همین است؛ یعنی همین ابوسفیان اسم او است. بعضی گفته اند نامش مغیره است پسر عموی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله است.

«قال ابن قتیبه، کان أخ رسول الله من الرضاعه أرضعته حلیمه بلبنها أیّاماً و کان یألف رسول الله صلی الله علیه وآله فلمّا بعث عاداه و هجاه، ثم أسلم عام الفتح و شهد یوم حنین...».(۲)

«ابن قتیبه گوید: او برادر رضاعی پیامبرصلی الله علیه وآله است، چون از حلیمه سعدیه شیر خورده و با پیامبر صلی الله علیه وآله مأنوس بود،اما همین که پیامبر صلی الله علیه وآله به رسالت برانگیخته شد، با آن حضرت موضع دشمنی وعداوت گرفت ودرسال فتح مکه اسلام آورد ودرجنگ هایی مانند حنین شرکت کرد.».

توجه پیامبر به ابی سفیان بن حارث

پیامبر صلی الله علیه وآله به ابوسفیان بن حارث توجه و علاقه وافر داشتند به گونه ای که

۱- ابن عساگر، تاریخ مدینه دمشق، ج۴، دار الکفر لطباعه و النشر، سوریه، بی تا، ص ۳۲۵

۲- ابن قتیبه، المعارف، ج۲، دار الفکر للطباعه و النشر، بی تا، ص ۱۲۶

درباره اش فرمودند: «أبوسفیان أخی و خیر أهلی و قد أعقبنی الله من حمزه أباسفیان بن الحارث».(۱) «ابوسفیان، برادر و بهترین عضو خانواده من است. خداوند پس از حمزه، ابوسفیان را به من عنایت کرد.»

شتافتن به سوی معبود

در سال بیستم هجرت، ابوسفیان بن حارث را دیدند که در بقیع قبری می کند و آن را منظم می سازد. هنگامی که فهمید، مردم از قضیه اگاه شدند، دچار اضطراب شدید شد و به آنان گفت: من قبر خودم را قبل از مرگم آماده می کنم. پس از سه روز درخانه خویش بر بستر قرار گرفت. فرزندان وی بر او گریستند. به آنان گفت: بر من مگریید، من از وقتی که مسلمانی برگزیده ام، خطایی مرتکب نشده ام. «مات فی خلافه عمر سنه عشرین و صَلَّی عَلَیه عمر و دفنه بالبقیع».(۲)«درزمان خلافت عمر، در سال بیستم از هجرت، از دنیا رفت و عمر بر او نماز گزارد و در بقیع دفنش کرد.»

۱۱- کلثوم بن هدم

کلثوم بن هدم، شخصیتی بزرگ درمیان صحابه است. او کسی است که پیامبر در هنگام ورود به مدینه، در قبا به خانه اش وارد شد. «کلثوم بن هدم الذی نزل علیه رسول الله صلی الله علیه وآله بقبا لما قدم المدینه». «کلثوم بن هدم، کسی است که

۱- همان، ص ۱۲۸

۲- محمد امین الامینی، بقیع الفرقد، نشر مشعر، ۱۴۲۸ه، ص ۲۱۳

پیامبر صلی الله علیه وآله هنگامی که به مدینه آمد، به خانه وی وارد شد.» او بزرگ قبیله عمرو بن عوف است. عمرو بن عوف قبیله ای اوسی بوده، کلثوم بن هدم، در قبا از سران و افراد مورد توجه آن جا بود وبه عنوان فردی شاخص شناخته می شد. او در ماجرای پیمان عقبه، قبل از هجرت پیامبر خدا مسلمان شد. «قیل: إنّه دفن بالبقیع، و أوّل من دفن قبل أسعد بن زراره». «گفته شده او در بقیع دفن شد و نخستین کسی است که پیش از اسعد بن زراره دفن گردید.».

۱۲- جابر بن عبدالله انصاری

اشاره

جابر بن عبدالله انصاری، از صحابه بلندمرتبه و بزرگوار پیامبر خدا و از مخلص ترین دوستداران خانواده عصمت و طهارت است. مادرش نسیبه، دختر عقبه بن عدی، کنیه اش ابو عبدالله و یا ابوعبدالرحمان بوده است. وی در سال دوم؛ بعد از عقبه نخستین، با پدر خویش در عقبه حضور داشته است.

جابر بن عبدالله انصاری، شخصیتی بلند آوازه است که همواره در کنار پیامبر صلی الله علیه وآله بوده و پس از رحلت آن حضرت تا زمان امام باقر علیه السّلام حیات داشته است. او همان کسی است که پیامبر خدا به وسیله او به امام باقر علیه السّلام سلام می فرستد. جابر در این باره چنین گفته است:

«إنَّ رَسُول الله صلی الله علیه وآله قالَ لی یوماً یا جابرُ إذا أَدرَکتَ وَلَدِیَ الباقِر فَأَقرئهُ مِنِّی السَّلامَ فَإِنَهَ اسمِی وَ أشبَهُ النَّاسِ بِی...».(۱)«همانا

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله روزی به من فرمود: ای جابر آنگاه که فرزندم باقر را ملاقات کردی، از من به اوسلام

ص: ۳۷۰

۱- سلیم بن قیس الهلال، کتاب سلیم بن قیس، تحقیق محمد باقر الانصاری، بی تا، بی نا: ص ۱۸۶

برسان. او هم نام من و شبیه ترین مردم به من است.»

همانگونه که اشاره کردیم، وی همواره در کنار پیامبر بوده و خود گفته است: «حضرت رسول، شخصاً در بیست و یک غزوه حاضر بود که من در نوزده غزوه آن شرکت داشتم.».(۱)

از منابع تاریخی برداشت می شود، جابر در نبردهای بدر و احد شرکت نداشته؛ زیرا پدرش او را از جنگ منع کرد ولی به مسلمانان و مبارزان آب می رساند. پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله، در تمام جنگ ها حاضر بود و در نبرد صفین در رکاب امیرمؤمنان، علی علیه السّلام افتخار حضور داشت.

پدر جابر در کنار پیامبر صلی الله علیه وآله

عبدالله، پسر عمرو خزرجی سلمی، پدر جابر، رییس قبیله بنی سلمه در عقبه دوم با پیامبر بیعت کرد. در جنگ بدر و احد، در رکاب پیامبر وملازم آن حضرت بود و سرانجام

در احد به شهادت رسید. جابر گوید: «انگاه که پدرم در احد تصمیم گرفت به میدان رود، مرا خواند و گفت: فرزندم! من در این جنگ کشته می شوم و پس از خود، جز پیامبر صلی الله علیه وآله،کسی را از تو دوست ندارم. قرض های مرا بپرداز تو را درباره خواهرانت سفارش می کنم. و او نخستین کسی است که پس ازشهادتش،گوش و بینی اش را بریدند.».(۲)

۱- محمد علی عالمی، پیغمبر و یاران، ج۲، موسسه مطبوعاتی افتخاریان، ۱۳۴۶

۲- محمد علی عالمی، پیشین، ص ۱۱۴

بزرگی جابر در نگاه پیامبر صلی الله علیه وآله

جابر بن عبدالله انصاری محبوب پیامبر صلی الله علیه وآله و در نظر آن حضرت، از جایگاه رفیع برخوردار بود.

«در غزوه ذات الرقاع»، شتر جابر از راه رفتن بازماند و بر زمین خوابید.جابر هر چه نهیب زد،از جای برنخاست. در این حال، پیامبر صلی الله علیه وآله از انتهای جمعیت رسید و فرمود: جابر! چه می کنی؟ جابر گفت: پدر و مادرم به فدایت! شترم از راه باز مانده است.

پیامبر صلی الله علیه وآله پرسید: چوب یا عصا داری؟ جابر گفت: آری، نگاه عصایش را به آن حضرت داد و پیامبر صلی الله علیه وآله به وسیله عصا شتر را وادار کرد که از جابر برخیزد. پیامبر بار دیگر شتر را خواباند و پای مبارکش را بر دست های آن گذاشت و به جابر فرمان داد که سوار شتر شود. جابر گوید: هنگامی که سوار شدم، دیدم در اثر قدم های پیامبر، شترم از همه شتران پیشی گرفت.».(۱)

پرسش پیامبرصلی الله علیه وآله از قرض های پدر جابر

پیامبر صلی الله علیه وآله از جابر پرسید، آیا عبدالله قرض هایش را ادا کرد. جابر: قرض های پدرم باقی است.

پیامبر: طلبکارتان کیست؟ جابر: ... مرد یهودی.

پیامبر: زمان پرداخت کی است؟ جابر: هنگام خشک شدن و پخش خرما.

پیامبر: هر گاه خرما پخته شد،پیش از آن که در آن تصرف کنی مرا آگاه

۱- همان، ص ۱۱۶

ساز...

جابر پس از خشک شدن و پختن خرما، به یاد پیامبر صلی الله علیه وآله آورد. پیامبر به نخلستان جابر آمد و از هر نوع خرما مشتی برداشت و کناری گذاشت. آنگاه فرمود: به طلبکار بگو بیاید. جابر طلبکار را آگاه کرد و او (مردی یهودی) آمد. پیامبر صلی الله علیه وآله به وی فرمود: طلب خود را از کدام خرما می ستانی؟ یهودی:همه این ها به طلب من کفایت نمی کند چه رسد به یک نوع آن! پیامبر صلی الله علیه وآله:از هر کدام که خواهی شروع کن وطلب خرمای خود را بستان. یهودی: از خرمای صیهانی آغاز می کنم.پیامبر صلی الله علیه وآله: با نام خدا شروع کن به پیمانه کردن. تمام پیمانه هایش را گرفت و خرما همچنان باقی بود!

پیامبر به جابر امر کرد باقی خرماها را به خانه خود ببر تا برکت یابد.».(۱)

آری، جابر بن عبدالله انصاری، از جایگاهی رفیع نزد پیامبر برخوردار بود. از نمونه ها و نشانه های این علاقمندی، دعوت پیامبر از جابر به شرکت در برخی نشست های آن حضرت بود. مکرر به خانه جابر می رفت و حفر کنندگان خندق را برای خوردن غذا به خانه جابر برد. برای جابر و پدرش دعا می کرد. اخبار غیبیه را در مواقف مختلف به جابر اعلام می نمود.

جابر را جزو دوستان اهل بیت خود نامید. و نیز سلام خود را به وسیله ایشان به امام باقر علیه السّلام رساند و موارد بسیار دیگر که در کتب حدیثی وروایی آمده است.

۱- محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۶، دار العلم بیروت، ۱۹۸۷م، ص ۳۱

جابر بن عبدالله، در قله رفیع روایتگری

جابر بن عبدالله انصاری،درسلسله روایت واحادیث،دارای جایگاه بلند ورفیع است.ایشان چون پیوسته در کنار پیامبر صلی الله علیه وآله بود،احادیث نبوی فراوانی درسینه اش نهفته داشت.

از راز هایی خبر داد که از پیامبر صلی الله علیه وآله

شنیده بود.از حوادثی فتنه خیز گفت که پیامبرصلی الله علیه وآله آگاهش کرده بود.

جابر بن عبدالله ماجراهای فراوانی را به چشم خود دیده بود؛ ماجراهای تخلف از فرمان های پیامبر صلی الله علیه وآله، عظمت حادثه ها، عظمت پیامبر صلی الله علیه وآله ، عظمت علی علیه السّلام، مظلومیت و غربت خاندان پیامبر بعد از رحلت آن حضرت، ماجراهای درد آور دوران امامت امام مجتبی علیه السّلام جگر فرو ریخته آن حضرت در طشت، غم های جگر گوشه دیگر زهرا و سبط دیگر نبی، حسین بن علی علیه السّلام، و سرهای بریده و بر نیزه قرار گرفته، نظاره صحنه اسیران پس از حادثه غمبار نینوا، غربت امام سجاد علیه السّلام و ...

بالأخره دعاهای آن گرامی در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه وآله، و مناجات های جانگداز شبانه امام سجاد علیه السّلام، ماجرای حره و دیدن حمله مسرف بن عقبه تبهکار و سرانجام شهادت سجاد اهل بیت و نیز حوادث غمبار دیگر، از همه مهمتر، زیارتش از شهیدان واقعه طف و گریستن و نالیدنی بر مزاری که همه عظمت ها در آن

مدفون گردید؛ مزار سبط نبی، سید شهیدان عالم انسانیت و عاقبت رساندن سلام گرم پیامبر صلی الله علیه وآله به باقر اهل بیت علیه السّلام و البته با این همه، هنوز همه در عظمت جابر و شأنش حرف های گفتنی بسیار است و این تصویری در حد و

ص: ۳۷۴

توان ما بود که ارائه کردیم.

بالأخره، او روایتگری صادق، امین، عاشق، دلسوخته، غم دیـده و هجران کشـیده است که گویی غم همه تاریخ را در دل خود نهفته داشت. بـا این وصف، اگر روایـات پیـامبر صـلی الله علیه وآله و اهـل بیت علیه السّـلام تـا دوره امـام بـاقر علیه السّـلام، را بنگرید، کمتر روایتی است که در سلسله روات آن، شخصیت عظیم جابر، خودنمایی نکند.

جابر و حدیث لوح فاطمه علیهاالسّلام

از افتخارات جابر، نقل حـدیث لوح و قرار داشـتن در سلسـله راویان این حـدیث است؛ حدیثی که ائمه علیه السّـلام، به آن می بالیدند. حدیث لوح چنین است.

«ابوبصیر از امام صادق علیه السّلام نقل کرد که

پدرم امام باقر علیه السّلام، به جابر بن عبدالله انصاری فرمود: مرا با تو حاجتی است، آیا فرصتی هست بیایی با هم بنشینیم و آن حدیث را با شما در میان گذارم؟

جابر: آری، یا بن رسول الله، هر زمان که فرمان دهیـد، حاضـرم. امام باقر علیه السّـلام: می خواهم مرا از لوحی که دست مادرم زهرا دیده ای خبر دهی که در آن چه نوشته بود؟

جـابر: خـدا را گواه می گیرم که در زمان پیامبر خـدا برای تبریک و تهنیت به ولادت حسـین بن علی علیه السّـلام به خانه زهرا علیهاالسّـلام رفتم. لوح سبزی در دست او دیـدم که گمان کردم زمرد است. در آن نوشـته ای بود کهماننـد نور آفتاب روشـن بود. گفتم: دختر پیامبر! پدر و مادرم به قربانت، این چه نوری است؟ زهرا علیهاالسّـلام فرمود: این لوحی است که خداوند برای پدرم هدیه فرستاد. در آن است نام پدرم و نام

شوهرم و دو فرزندم و نام های پیشوایان و جانشینان از فرزندانم.

پدرم آن را به من داد تا خوشحالم کند.

سپس جابر اضافه کرد که من آن لوح را از مادرت گرفتم و نسخه ای از آن برداشتم.امام باقر علیه السّلام: جابر! ممکن است آن را بمن نشان دهی؟ جابر: آری. امام باقر علیه السّلام به اتفاق جابر به خانه وی رفتند و جابر قطعه ای از پوست نازک بیرون آورد و به امام باقرعلیه السّلام تقدیم کرد. امام علیه السّلام: یا جابر! لوح را نگه دار تا من از حفظ بخوانم و ببین که صحیح است.

به نام خداوند بخشنده مهربان، این نامه است از خدای عزیز و حکیم که توسط جبرئیل امین از نزد پروردگار جهانیان برای محمد صلی الله علیه وآله که نور خدا و سفیر او به بندگان و واسطه میان خلق و خالق و دلیل و راهنمای به سوی او است، فرستاده است. محمد! نام مرا بزرگ شمار و نعمت هایم را شکرگزار و منکر آن مباش. منم پروردگار عالمیان، جز من خدایی نیست. منم شکننده و خوار کننده ستمگران، هلاک کننده سرکشان، پاداش دهنده روز رستاخیز، منم خدا و جز من خدایی نیست،هر که امیدوار به فضل غیر من باشد و یا از غیر عدل من بترسد، او را عذابی دهم که احدی از جهانیان را چنین عذاب نکرده باشم! مرا بپرست و بر من توکل کن. هر پیامبری که فرستادم و مدتش به پایان رسید، برای او جانشینی قرار دادم و تو را بر تمام پیامبران برتر شمردم و وصی تو را بر همه اوصیا فضیلت دادم و تو را به دو فرزند گرامیت محترم داشتم؛ حسن را معدن علم و حسین را نگهبان وحی قرار دادم و او را شهادت نصیب ساخته، زندگی اش را به سعادت منتهی کردم. او برترین شهیدان در نزد من، کلمه تامّه و حجت بالغه من است. با دوستی و دشمنی او است که ثواب و عقاب می دهم. اول

ایشان، بعد از حسین علیه السّلام، سید العابدین علیه السّلام و زینت دهنده اولیا و فرزند او همنام جد پسندیده اش (محمد باقر) علیه السّلام شکافنده علم و مرکز دانش من می باشد.

ششم آن ها جعفر صادق علیه السّلام است. آن کس که درباره او شک نماید. هلاکش می کنم. هر که اورا رد کند مرا رد کرده است. او را درباره شیعیانش مسرور می گردانم، پس از او، فرزندش موسی علیه السّلام است.

در دوران او، فتنه و آشوب های دهشتناکی رخ می دهد. ولی وجوب حفظ او و همچنان تکلیف من است. هر کس یک آیه از کتاب الهی را تغییر دهد، بر من دروغ بسته است. وای بر کسانی که پس از گذشتن زمان موسی بن جعفر، منکر حق شوند و دروغ ببندند. فرزند او علی بن موسی علیه السّلام است؛ کسی که بار سنگین نبوت را بر دوشش می نهم و او را به اطلاع کامل بیازمایم. در آخر، اهریمنی متکبر او را می کشد و در شهری که بنده صالح، ذوالقرنین بنا کرده، در کنار بدترین آفریده هایم (هارون) مدفون می گردد.

چشم او را به فرزندش محمد علیه السّلام، روشن می گردانم. او وارث علم و معدن دانش و محل اسرار من و حجت و دلیل برخلق من است. بهشت را جایگاه او قرار می دهم. درباره او هفتاد نفر از خاندانش را شفاعت می کنم. و فرزنداو علی علیه السّلام است، سعادت را به او می دهم. او ولی و یار من است. او داعی به راه خدا، فرزندش حسن علیه السّلام، خزانه دار علم من و برای جهانیان، مایه رحمت است. در او، کمال موسی و نورانیت عیسی و صبر ایوب مشاهده می شود. فرزندش حجت الهی علیه السّلام است. به وسیله او تمام فتنه ها را از روی زمان برمی چینم، و به خاطر

او لغزش ها را دفع می کنم. گرفتاری ها و سنگینی ها را بر می دارم. درود و رحمت بر اینان باد. جابر: به خدا قسم همین طور است که قرائت کردید.

عبدالرحمان بن سالم که راوی این حدیث است می گوید: ابوبصیر گفت: اگر در مدت عمر خود، جز این حدیث را نمی شنیدی تو را کافی بود. آن را جز برای اهل بیت خود و اهلش نقل مکن.».(۱)

جابر و علاقه به خاندان پیامبر صلی الله علیه وآله

جابر ارادت عمیقی به خاندان پیامبر صلی الله علیه وآله و اهل بیت علیه السّلام داشت. امام صادق علیه السّلام فرمود: «پدرم از پدرش امام زین العابدین علیه السّلام نقل کرد، همان سالی که امام مجتبی از دنیا رفتند، من روزی پشت سر پدر و عمویم از کوچه های مدینه می گذشتیم در آن هنگام، تازه به حد بلوغ رسیده یا نزدیک به بلوغ بودم، در راه به جابر بن عبدالله انصاری و انس بن مالك و جماعتی از قریش و انصار برخوردیم. جابر با دیدن امامان، خود را به پای حسن وحسین علیه السّلام افکند و می بوسید، مردی از قریش که از بستگان مروان بود بر او خرده گرفت که با این سن و موقعیتی که از مصاحبت پیامبر خدا کسب کرده ای، چنین می کنی، جابر گفت: ای مرد! از من دور شو، اگر فضل و مقام این دو بزرگوار را می دانستی، بر من اشکال وارد نمی کردی، بلکه خاك زیر پایشان را می بوسیدی.».(۲)

ص: ۳۷۸

۱- محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج۲، پاساژ سعدی، بی تا، ص ۶۰۶

۲- محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج۴۱، ص ۳۰۲، دار العلم بیروت، ۱۹۸۷م

روایات فراوانی در این باره، در منابع روایی ما وجود دارد که گفته اند جابر علاقه فراوان به خاندان عصمت و طهارت داشت و نقل ها و داستان های فراوانی در کتب تاریخی آمده است که پرداختن به آن ها، نوشته را از مسیر اصلی خود خارج خواهد کرد و در همین زمینه، باید به زیارت جابر بن عبدالله انصاری در اربعین اشاره کرد که آن گرامی، با چه سوز و گدازی به زیارت امام حسین علیه السّلام و شهدای کربلا پرداخته است.

جابر و حجاج بن یوسف ثقفی

جابر بن عبدالله انصاری، به دلیل عشق عمیق و وافری که به اهل بیت و خاندان عصمت و طهارت داشت، همواره به انتشار فضایل علی علیه السّلام و زهرا علیهاالسّلام و اهل بیت علیه السّلام می پرداخت.

به همین دلیل حجاج بن یوسف ثقفی، هنگامی که بر مدینه مسلط شد، جابر و گروهی دیگر را به جرم طرفداری از علی علیه السّلام و انتشار فضایل آن ها دستگیر کرد و مورد آزار و شکنجه قرار داد.

«هنگامی که عبدالله بن زبیر در مقابل عبدالملک مروان به دعوی خلافت برخاست، عبدالملک، خلیفه مروانی، حجاج بن یوسف را برای دستگیری وی به مکه فرستاد. عبدالله به خانه کعبه پناه برد. حجاج خانه را آتش زد. پس از دستگیری ابن زبیر، حکومت مکه و مدینه بر او مسلم شد.

پس از آن که مسجد را از سنگ ها و خون ها پاک کرد، به مدینه رفت و یک ماه یا بیشتر در این شهر توقف کرد. مردم مدینه را به جرم کشتن عثمان، با انواع

شکنجه ها آزار داد. از جمله با مهر فلزی گداخته، دست جابر بن عبدالله انصاری، آن صحابی بزرگ و یار با وفای پیامبر اسلام را مهر زد... و گردن بسیاری دیگر را ممهور ساخت.».(۱)

مرگ جابر و دفن در بقیع

جابر بن عبدالله انصاری، افتخارات زیادی کسب کرد و نامش در تاریخ اسلام بلند آوازه و ماندگار شد. او از شدت ضعف و در اثر زیادی سن، در سال ۷۷ هجرت دار فانی را وداع کرد. سینه اش لبریزی از عشق به پیامبر و اهل بیت و پر از معارفی بود که توسط آن گرامیان به او منتقل شده بود. «توفای جابر سنه سبع و سبعین و صلی علیه أبان بن عثمان و کان أمیر المدینه و کان عمر جابر اربعاً و تسعین سنه...».(۲) «جابر، در سال ۷۷ هجری از دنیا رفت و ابان بن عثمان که امیر مدینه بود، بر او نماز گزارد و ۹۴ سال عمر کرد.» جابر بن عبدالله انصاری در بقیع به خاک سپرده شد و قبر پاکش،طبق نقل های تاریخی،در ضلع شرقی بقیع است.لیکن حوادث وماجراهای فراوانی سبب ناپیدایی قبرآن بزرگوار گردید.

۱- امینی، عبدالحسین، الغدیر ، ج ۹

۲- ابن اثیر، ابی الحسن علی بن محمد الجزرنی، ج ۱۰، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا، ص۲۵۷.

۱۴- صهیب بن سنان

صهیب بن سـنان رومی، ابویحیی ، که نامش عبدالملک بوده، از صـحابی معروف پیامبر خدا صـلی الله علیه وآله است؛ چنانکه مبارک فَوری در کتاب «تحفه الأحوذی» آورده است: «منزل صـهیب در سرزمین موصل، میان دجله و فرات بوده است. رومیان بر این ناحیه دست یافتند و وی به اسارت آنان در آمد و به روم برده شد. دوران کودکی و جوانی اش را در رم گذارند. طایفه بنی کلب او را خریـده، به مکه آوردند. پس از آن، عبدالله جدعان او را از بنی کلب خرید و مدت ها برده عبدالله جدعان بود. چون پیامبر صـلی الله علیه وآله به رسالت برگزیده شد. به آن حضـرت ایمان آورد و با عبدالله جدعان به مخالفت برخاست. از دست او آزار و اذیت فراوان دید. او از مستضعفان و رجال صفه بود. با پیامبر به مدینه هجرت کرد.».(۱)

به نوشـته مبـارک فوری و برخی دیگر از مورخـان، صـهیب بن سـنان جزو کسانی است که شب ها را به عبادت می پرداخت و روزها را در میدان های نبرد و جهاد در رکاب پیامبر صـلی الله علیه وآله با مشـرکان می جنگید. «الصُّهیبُ هُوَ صُهیبُ بنُ سِنَانٍ، مَولَی رَسول الله».(۲)«صهیب، همان صهیب بن سنان است که غلام و خدمتکار پیامبر خدا صلی الله علیه وآله

بود»

۱۵-شماش بن عثمان

شماس بن عثمان، از قبیله بنی مخزوم و فرزند عثمان بن الشرید و صفیه

ص: ۳۸۱

۱- المبارکفوری، پیشین، ص ۳۰۳

۲- ر.ک: اسد الغابه، ج۲، ص ۳۶

بنت ربیعه بن عبد شـمس است. او از مردان و معاریف مکه و از اشراف بلند آوازه این شهر بود که در دوران جاهلیت، به رسم آنان می زیست. در اسنادی که مبارک فوری ارائه کرده، او بردگانی داشته و به شدت به رسوم جاهلیت وفادار بوده است.

رسالت پیامبر گرامی اسـلام صـلی الله علیه وآله، باعث تحول عجیب در روحیه او گردید، به محضـر آن حضـرت آمد و تقاضا کرد که اسلام را بر او نماید. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله کلمات وحی را برای او بیان کرد. وی به محض شنیدن بخش هایی از کلمـات نورانی پیـامبر صـلی الله علیه وآله، ایمـان آورد. در این دوره، آزار فراوانی از قبیله خود و قبیله قریش تحمل کرد. با سختی و شـدتی که یـاران نخستین پیامبر داشـتند، او به همراه شخصـیت های بزرگی ماننـد جعفر بن ابوطالب، به دسـتور پیامبر خـدا صـلی الله علیـه وآله، به حبشه هجرت کرد. بـدین رو، شـماس بن عثمـان از مهـاجران نخسـتین است که تمـام امکانـات و معلقـات را به خـاطر ایمان خویش رها کرد. پس از هجرت پیامبر به مـدینه و سپری شـدن دوران رنـج و شـکنجه مسـلمانان در مکه، به همران مهاجران نخستین، در هجرت دوم، به مدینه رهسپار شد.

وی در ردیف اصـحاب صـفه در آمـد و سـپس به منزل مبشـر بن عبـد منذر رفت ودر منزل وی سـکنی گزید. در ماجرای عقد اخوت میان مسلمانان، پیامبرخدا صلی الله علیه وآله میان او وحنظله بن ابی عامر،عقداخوت بست.

« شهد البدر و الأحد مع رسول الله صلی الله علیه وآله ...».(۱) «همراه پیامبر صلی الله علیه وآله در بدر و

ص: ۳۸۲

۱- مؤسسه البحوث الاسلامیه، شهداء الاسلام فی عصر الرساله، مرکز الاعلام.

احد شرکت کرد.»

شماس بن عثمان در جنگ احد، جراحات بسیار برداشت. به فرمان پیامبر صلی الله علیه وآله به مدینه انتقال یافت و پس از مدتی در اثر جراحات وارده به شهادت رسید. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بر جنازه وی نماز خواند و در بقیع دفنش کرد.

۱۶. ابوقتاده انصاری

اشاره

اسم او «حارث» و به گفته ای «نعمان» و کنیه اش ابوقتاده است. وی فرزند. «ربعی بن بَلدَمَه انصاری» است و مادرش «کبشه»، دختر «مظهر بن حزام» می باشد. ابوقتاده در زمره اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله و از شجاعان و دلاوران کم نظیر و از برترین یاران پیامبر صلی الله علیه وآله است که به همین سبب «فارس رسول الله» لقبش دادند.

مؤرخان نگاشته اند: «ابوقتاده د ر تمام غزوه ها و جنگ های صدر اسلام همراه پیامبر صلی الله علیه وآله بوده

لیکن درباره حضور وی در بدر، یک رأی و یک نظر نیستند، لذا برخی او را از بدریون می دانند و جمعی هم بر این عقیده اند که او از جنگ احد به بعد حضور داشته است.».(۱)

ابوقتاده و همگامی اش با علی علیه السّلام

ابوقتاده از یاران مخلص و با وفای امیرمؤمنان علیه السّلام بوده و در تمام جنگ های

۱- ر.ک: الاصابه فی تمییز الصحابه، ج۷، ص ۲۳۷

زمان خلافت آن حضرت (مانند جمل، صفین و نهروان) حضور داشتند و در جمل و صفین، ملازم رکاب آن حضرت بوده است.».(۱)

ابوقتاده، والی مکه

هنگامی که علی علیه السّلام به خلافت رسید، خالد بن عاص بن هاشم بن مغیره مخزومی را که از سوی عثمان والی مکه بود عزل کرد و ابوقتاده انصاری را بر ولایت آن شهر منصوب کرد لیکن پس از مدتی، وی را از سمت خویش بر کنار نمود و قثم بن عثمان را به جایش گمارد. ابوقتاده به خاطر عشق وافری که به علی علیه السّلام داشت، از مکه راهی کوفه شد و د ر کنار آن حضرت تا پایان عمر شریفش در کوفه ماند.

«آنگاه که امیر مؤمنان علیه السّلام آماده حرکت به سوی بصره و جنگ با ناکثین گردید، ابوقتاده مطالبی گفت که حکایت از ایمان عمیق او به ولایت آن حضرت و وفاداری نسبت به او داشت.».(۲)

امیر مؤمنان علیه السّلام در جنگ خوارج، سپاه خود را آرایش داد و فرماندهی میمنه را به حجر بن عدی و میسره را به شبث بن ربعی یا معقل بن قیس ریاحی و سواره نظام را به ابو ایوب انصاری و پیاده نظام را به ابوقتاده انصاری سپرد و خود در قلب لشکر قرار گرفت.».(۳)

۱- ابن اثیر، ابی الحسن علی بن محمد، ج۵، دار احیاء التراث العربی، لبنان، ۱۹۷۰م

۲- تاریخ طبری

۳- همان.

خطیب بغداد نقل می کند: «هنگامی که امیر مؤمنان علی علیه السّلام از جنگ با نهروانیان فراغت یافت، ابوقتاده انصاری، با شصت یا هفتاد نفر از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله، به مدینه مراجعت نمود.».(۱)

ابوقتاده به محض ورود به مدینه، به دیدار عایشه شتافت و گفت و گفتکوهایی میان آنان انجام گرفت. در پایان، عایشه گفت: ای ابوقتاده، نباید چیزی مانع آن شود که من حقی درباره علی بن ابی طالب بگویم و آن این است که از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله شنیدم درباره علی علیه السّلام فرمود:

«تفترق أمّتی علی فرقتین، تمرق بینهما فرقه محلِّقون روسهم مخفّون شواربهم... یقرئون القرآن لا تتجاوز تراقیهم، یقتلهم أحب الناس إلی و أحبهم إلی الله تعالی».(۲)

«امتم به دو گروه تقسیم می شوند؛ گروهی از دین خارج می شوند، سرهایشان را می تراشند، شارب های خود را کوتاه می کنند. قرآن تلاوت می کنند که از حنجره شان تجاوز نمی کند. این گروه را کسانی می کشند که نزد من و خداوند محبوبترین بندگان خدایند.»

چون عایشه اقرار به حقانیت علی علیه السّلام کرد، ابوقتاده گفت: حال که می دانی علی علیه السّلام محبوبترین آفریده خدا در نزد پیامبر و خداوند است اکنون چرا با او به مخالفت برخاسته ای؟ عایشه از پاسخ طفره رفت.

۱- همان.

۲- حسکانی.

تاریخ وفات ابوقتاده

«ابوقتاده در سال ۴۸ یا ۵۰ هجری، پس از خلافت امیر مؤمنان علیه السّلام و دوران امامت امام مجتبی

علیه السّلام در مدینه از دنیا رفت و در بقیع دفن

گردید.».(۱)

۱۷. قیس بن سعد بن عباده

اشاره

نامش قیس، کنیه اش ابو عبدالله، پدرش سعد بن عباده، رییس قبیله خزرج بود و مادرش فکهیه نام داشت. ولادتش را اندکی پیش از ظهور اسلام دانسته اند. او در همان روزهای نوجوانی و در سن ۱۲ سالگی به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله گرایش یافت و به گروه مسلمانان پیوست و از صحابه مکی پیامبر شمرده می شود.

با پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به مدینه هجرت کرد و پس از غزوه بنی المصطلق، در همه جنگ های آن حضرت شرکت داشت. در مکه کنار رسول الله صلی الله علیه وآله و در مدینه با آن حضرت علیه السّلام بوده و خدمات فراوانی را در جبهه های جنگ به اسلام و پیامبر نموده است.

حضور در واقعه غدیر

طبق نقل ا بن اثیر در «اسد الغابه»،قیس بن سعد در واقعه غدیر حضور داشت و با توجه به ایمان عمیقی که به پیامبر صلی الله علیه وآله و بیانات آن حضرت داشت، یک از دوازده نفری است که با ابوبکر، رویارو شد و در اثبات فضیلت و حقانیت

۱- ابن اثیر، اسد الغالبه، ج۱، ص ۱۲۰

علی علیه السّلام دفاعیه های فراوانی را ارائه کرد. علی علیه السّلام او و همراهانش را به آرامش دعوت کرد و آنان به اعتراض کلامی بسنده کردند.

حضور در نبردهای دوارن امام علی و امام مجتبی (علیهما السلام)

«قیس بن سعد» در نبردهای جمل، صفین و نهروان، حضوری چشمگیر داشت و به جانبازی پرداخت و جراحاتی برداشت. او در دوران علی علیه السّلام به فرماندهی شرطه الخمیس رسید و از یاران با وفای علی علیه السّلام بود.».(۱)

قیس بن سعد در کنار علی علیه السّلام افتخار می کرد و به خود می بالید که همگام با شخصیتی است که محبوبترین فرد در نزد خدا و رسول است.

ایشان، همچنین مدتی را از ناحیه علی علیه السّلام فرماندار آذربایجان بود و در زمان امام مجتبی علیه السّلام از فرماندهان و پیشقراولان سپاه آن حضرت به شمار می رفت و پس از امام مجتبی علیه السّلام جز محبان و پیروان امام حسین علیه السّلام بوده است.

بازگشت به مدینه و لبیک دعوت الهی

چنان که از ماجرای زندگی وی بر می آید و ابن اثیر به آن اشاراتی رمزی و کوتاه نموده، قیس در سال ۱۹ پس از هجرت، در فتح مصر شرکت کرد و مدتی را همانجا ساکن شد تا این که در ماجرای اعتراض و شورش مردم مدینه علیه عثمان و قتل وی و خلافت علی علیه السّلام به مدینه بازگشت . او همچنین در کوفه، در کنار امیرمؤمنان بود و پس از شهادت آن حضرت، به مدینه بازگشت و در

۱- محمد علی عالمی، پیغمبر و یاران، ج۴، مؤسسه مطبوعاتی افتخاریان، بی تا، ص ۲۳۲

آغاز امامت امام حسین علیه السّلام سال ۶۱ هجرت، در مدینه دار فانی را وداع گفت و در بقیع مدفون گشت.».(۱)

۱۸- ابو رافع

اشاره

در نام وی اختلاف است؛ بعضی را او را طالب و برخی خزیمه خوانده اند.(۲)

کنیه وی ابورافع است. خاندانش از سابقین و پیشگامان اسلام اند. خاندان ابورافع از برترین خانواده های شیعه هستند که به نام وی به نوان «آل ابی رافع» شهرت یافته اند.

مسلمانی ابو رافع، در همان روزهای نخستین رسالت روی داد. او دو بار هجرت کرد؛ هجرت به حبشه و هجرت به مدینه. در تمام جنگ ها، در کنار پیامبر صلی الله علیه وآله و ملازم رکاب آن حضرت بوده است. جنگ های احد، بدر، خندق و حنین از جنگ هایی است که نام وی در شمار مجاهدان آن صحنه ها، به صورتی پر رنگ ثبت شده است.

نماز بر دو قبله

روزی که پیامبر صلی الله علیه وآله در مسجد قبلتین (۱۵ شعبان) در حال نماز ظهر، مأمور به تغییرقبله شد، ابو رافع در کنار آن حضرت حضور داشت و بر دو قبله نماز گذارد.

ص: ۳۸۸

۱- ر.ك: اسد الغالبه، حرف ق.

۲- ر.ك. اسدالغابه

در کنار علی علیه السّلام

بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله ملازم علی علیه السّلام بود و همراه آن حضرت به کوفه رفت و خزانه دار کوفه شد. ماجراهای فراوانی در باره ابو رافع و خزانه داری بیت المال علی علیه السّلام درکتب تاریخی مطرح شده است.(۱)

در برابر عثمان

ابو رافع با توجه به اعتقاد شدید به حقانیت علی علیه السّلام در برابر خلفا، موضع تندی داشت؛ از جمله در برابر عثمان به موضع گیری های صریح می پرداخت.

«جبله بن عمرو نخستین کسی است که با سخنان تند و خشن، به عثمان اعتراض کرد. بدین ترتیب که روزی جبله در میان گروهی ازافراد قبیله «بنی سعد» نشسته بود و زنجیری در دست داشت، عثمان که از آنجا عبور می کرد، به آنان سلام کرد. مردم جواب سلام او را گفتند.

در این هنگام جبله رو به مردم کرد و گفت: چرا جواب سلام کسی را می دهید که این همه اعمال خلاف مرتکب می شود؟ سپس رو کرد به عثمان، گفت: باید این نور چشمی ها را طرد کنی و گرنه این زنجیر را به گردنت خواهم انداخت. عثمان گفت: کدام نور چشمی ها؟ من برای انجام کارها، افراد شایسته را انتخاب می کنم. جبله پاسخ داد: آیا مروان، معاویه، عبدالله بن عامری و عبدالله بن سعد ابی سرح را به دلیل شایستگی آنان انتخاب کرده ای؟

اینان کسانی هستند که قرآن و پیامبر صلی الله علیه وآله، خون بعضی از آنان را هدر

ص: ۳۸۹

۱- جعفر سبحانی، فروغ ابدیت، ج۲، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۶۳، ص ۲۱۸

اعلام نموده و هیچ ارزشی در اسلام ندارند. عثمان که در برابر سخنان نافذ و اعتراض منطقی جبله پاسخی نداشت، آنجا را ترک کرد، از آن روز اعتراض شروع شد و مردم نسبت به عثمان جری

شدند.».(۱)

همچنین موضعگیری تند او نسبت به عثمان در خصوص داروغه مدینه، حارث بن حکم، در تاریخ مشهور است. «به تسلط حارث بن حکم به بازار مدینه به دستور وی اعتراض کرد. عثمان، «حارث» را داروغه بازار قرار داده بود و او به دستور و موافقت عثمان، اجناس رسیده از اطراف را می خرید و به قیمت دلخواه خود می فروخت و مجالی برای بازاریان باقی نمی گذاشت.

حارث علاوه بر این، بعد از شهادت امام علی علیه السّلام با امام حسن مجتبی علیه السّلام به مدینه بازگشت. او از نخستین دانشمندان شیعه محسوب می شد. کتاب «السنن و الأحکام و القضایا» از تصنیفات او است که روایات آن را از حضرت علی علیه السّلام نقل می کند. عبدالله و علی نیز از فرزندان او هستند و از اصحاب و یاران با وفای علی علیه السّلام به شماررفته اند.کتاب«قضایا امیرالمؤمنین»از تصنیفات عبدالله است و علی بن ابی رافع نیز کتاب های بسیاری درفنون فقه نگاشته است.(۲) کتاب هایی در«وضو»و«صلاه»ازنوشته های او است.

مرگ ابو رافع و دفن وی در بقیع

به نوشته فاکهی، ابورافع در سال ۵۸ هجرت از دنیا رفت و در قبرستان بقیع

ص: ۳۹۰

۱- جعفر سبحانی، پیشین، ص ۱۰۸ف به نقل از تاریخ طبری، ج۵، ص ۱۱۴

۲- السید ناصر الطیبی، ابورافع، مولی رسول الله، مجمع البحوث الاسلامیه، ۱۴۱۲ه.ق، ص ۶۴

به خاک سپرده شد.

«توفی فی المدینه فی نفس العام الذی استشهد فیه الامام أمیر المؤمنین و دفن بالبقیع.».(۱)

«در مدینه، در سالی که علی علیه السّلام به شهادت رسید وفات یافت و در بقیع مدفون گردید.

۱۹. جبله بن عمرو انصاری (ساعدی)

اشاره

او از یاران بزرگ و با فضیلت پیامبربود و از فقهای صحابه به شمار می آمد. «کان جبله بن عمرو فاضلاً من فقهائ الصحابه».(۲) «جبله بن عمر از افراد فاضل و از فقهای صحابه پیامبر صلی الله علیه وآله بود.»

در کنار پیامبر، در جنگ های فراوان، از جمله بدر و احد و خندق و ... حضور داشت و کلمات نورانی پیامبر صلی الله علیه وآله را فرا می گرفت و از پیامبر صلی الله علیه وآله درباره مفاهیم و محتوای آیات می پرسید و آن ها را در سینه خود حفظ می کرد. به حق او از فقهای صحابه پیامبر بود.

در جبهه علی علیه السّلام

پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله ، جبله بن عمرو از علی علیه السّلام جدا نشد و در جبهه آن حضرت قرار گرفت.«با آن حضرت به کوفه رفت و در نبرد های

۱- ابن خلکان، دفیات الاعیان، مراجعه شود.

۲- ابن اثیر، اسدالغابه، پیشین، ج ۵، ص ۱۸۷

جمل،صفین و نهروان حضور فعال داشت.».(۱)

او از منتقدان ماجرای سقیفه بود وهمواره از مظلومیت و حقانیت علی علیه السّلام سخن می گفت.کرایه دکانداران و دست فروش ها را برای خود جمع آوری می کرد و با مردم، بدرفتاری می نمود و هر چه مسلمانان در مورد کوتاه کردن دست حارث از بازار، با عثمان گفت و گو کرده بودند، و او ترتیب اثر نداده بود و همین امر موجب اعتراض شدید جبله بود.».(۲)

«جبله در زمان حیات عثمان با او مبارزه می کرد، از آنجا که او را عنصری خطا کار می دانست، به همین خاطر پس از مرگ وی نیز هنگامی که خواستند جنازه او را در قبرستان بقیع دفن کنند عثمان، از این کار جلوگیری کرد. از این رو، جنازه عثمان را به حش کوکب بردند و در آنجا به خاک سپردند.».(۳)

در بحار، متنی در خصوص وساطت افراد داردکه جبله، دست از عثمان بردارد ولی او همواره بر مخالفت با عثمان اصرار ورزیده و پای فشرده است. دراین زمینه مباحث مفصلی درباره وی در الغدیر (ج۹، ص ۲۱۲) وجود دارد که خوانندگان را به آن کتاب ارجاع می دهیم.

«أَنَّ زَیدَ بنَ ثابتٍ مَشَی إلَی جَبَلَه و مَعَهُ ابنُ عَمِّهِ أبُوأُسیدٍ السَّاعِدِی فَسَأَلاهُ الکَفَّ عَن عُثمانَ فَقَالَ وَ اللهِ لا أَقصُرُ عَنهُ أبَداً، و لا ألقَی اللهَ فَأَقُولُ

۱- جعفر سبحانی، شخصیتهای اسلامی شیعه، چاپخانه علمیه قم، ۱۳۵۹، ص ۱۰۷

۲- جعفر سبحانی، پیشین، ص ۱۰۸ به نقل از تاریخ طبری، ج۵، ص ۱۱۴

۳- همان، ص ۱۱۰، به نقل از الاصابه فی تمییز الصحابه، ج۱ف ص ۲۲۵

«أَطَعنا سادَتَنا و کُبراءَنا فَأضَلّونا السَّبیلاً...».(۱)

«زید بن ثابت با پسر عمویش ابو اسید ساعدی نزد جبله رفته و از او خواستند از عثمان دست بردارد. گفت: هرگز دست از او بر نمی دارم و نمی خواهم خدا را در حالی ملاقات کنم که در برابر سؤال خداوند بگویم: ما از بزرگان و رییسان خود اطاعت می کردیم ، آن ها ما را گمراه کردند.»

مرگ جبله و آرمیدن در بقیع

«جبله» در سال ۳۸ هجری، چشم از جهان فرو بست. مسلمانان زیادی بر جنازه مطهرش نماز گزاردند و در بقیع دفنش کردند.».(۲)

البته از برخی مطاوی تاریخی بر می آید که وی در مصر سکونت گزیده ولی هرگز اشاره ای به دفن وی در مصر نکرده ا ند، بلکه صاحب «الاستیعاب» محل دفنش را بقیع دانسته است. به همین جهت به نقل عبارتی از بحار، از مرحوم مجلسی بسنده می کنیم:

«ذکر القاضی عیاض فی المدارک أن المدفونین من أصحاب النبی هناك عشره الاف و لکن الغالب منهم مخفی الآثار عیناً و جهه و سبب ذلک أن السابقین لم یعلموا القبور بالکتابه و البناء، مضافاً الی أنِّ تمادی الأیام یوجب زوال الآثار...».(۳)

ص: ۳۹۳

۱- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج۲۱، دار العلم بیروت، ۱۹۸۷م، ص ۲۹۲

۲- ر.ك: الاستیعاب، ج ۶

۳- محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج۴۸، ص ۲۹۷

«قاضـی عیاض در مدارک خود آورده است: مدفونین در بقیع از اصـحاب پیامبر، ده هزارنفر ند لیکن بیشتر آن ها ، آثارشان از حیث اصل و نام و نشان، مخفی است و سـبب این مسأله هم این است که سابقین، قبور این صحابه را در کتب خود نیاورده اند. مضاف بر این، گذر ایام موجب زوال نشانه ها می شود.»

۲۰. حاطب بن أبو بَلتَعه

اشاره

حاطب بن ابی بَلتَعه الخالفی اللخمی، متوفای سال ۳۰ هجرت و مدفون بقیع است. مشهور آن است که چون حَطَب(هیزم) جمع می کرده، حاطب برنام اصـلی اش غالب شد و به تدریج آن را به فراموشی سپرد. حاطب اهل یمن بود و به مکه آمد و در مکه چون عشـیره و قبیله ای نـداشت، هم پیمان زبیر به عوام، برادر زاده حضـرت خدیجه علیه السّـلام گردید و پس از آن که پیامبر صلی الله علیه وآله به رسالت مبعوث شد، در کنار کوه ابوقیس، آن حضـرت را ملاقات کرد و به وی ایمان آورد و شهادتین بر زبان جاری ساخت.

او یکی از یاران پاک نهاد و با کفایت و دانشـمند حضـرت رسول بود که روایاتی هم درفضیلت و مقام والای او از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل شده است. «یکی از غلامانش به حضور پیامبر خدا آمد و از حاطب شـکایت کرد و گفت: ای فرسـتاده خدا، حاطب به جهنم می رود؟» پیامبر در پاسـخ وی فرمودنـد: نه؛ زیرا او در جنگ بـدر و حـدیبیه شـرکت داشت و خدای متعال از کسانی که در بدر بوده اند، راضی است.(۱)

۱- محمد علی عالمی، پیغمبر و یاران، ج۲، ص ۲۰۷، مؤسسه مطبوعاتی افتخاریان، ۱۳۴۶

مهاجری بدری

حاطب بن ابو بلتعه، در نزد پیامبر صلی الله علیه وآله جایگاهی برجسته داشت و شخصیتی بود بلند آوازه، او با پیامبر از مکه به مدینه هجرت کرد و افتخار شرکت در جنگ بدر نصیبش شد.

«و حاطبُ مهاجری بدری، له کرامه عند الرسول».(۱)«حاطب، شخصیتی بدری و مهاجری بود که در نزد پیامبر جایگاهی والا و موقعیتی ارجمند داشت.» او همچنین در حدیبیه همراه پیامبر حضور داشت و شاهد پیمان حدیبیه نیز بود.

روایتگر حضرت رسول صلی الله علیه وآله

حاطب، راوی، احادیث پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بود و از آن حضرت روایات فراوانی را نقل کرده است که به دو نمونه از آن ها اشاره می کنیم:

۱- «عن حاطب بن أبی بلتعه مرفوعاً عن رسول الله صلی الله علیه وآله : «مَن زارنی بعدَ موتی فکأنَّما زارنی فی حیاتی، و مَن مات فی أحد الحرمین بُعث یوم القیامه من الآمنین».(۲) « از حاطب بن ابی بلتعه، از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که آن حضرت فرمود: هر کس مرا بعد از مرگ زیارت کند، گویا در دوران حیاتم مرا زیارت کرده و هر کس در یکی از دو حرمین (مکه و مدینه) از دنیا برود، روز قیامت از عذاب الهی در امان است.». «عن حاطب بن أبی بلتعه قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله :

۱- السید شرف الدین، الفصول المهمّه، قسم الاعلام الخارجی لمؤسسه البعثه، بی تا

۲- عبد الحسین امینی، الغدیر، ج۵ ، دارالکتب العربی، بیروت، لبنان، بی تا

«یزوج المؤمن فی الجنّه اثنتین و سبعین زوجه من نساء الآخره و اثنتین من نساء الدنیا».(۱)«هر مؤمن در بهشت، با هفتاد و دو زن بهشتی ازدواج می کند و دو نفر آن ها از زنان دنیا می باشند».

نامه حاطب به مشرکان

پس از آن که پیامبر صلی الله علیه وآله در حدیبیه، با قریش و اهل مکه پیمان بست، از شرایط آن پیمان این بود که هر طایفه دیگری اگر خواست با پیامبر و قریش پیمان بندند، آزاد است و کسی نباید به ایشان حمله و تجاوز کند. قبیله خزاعه داخل پیمان پیامبرخدا شدند و طایفه بنوبکر با قریش پیمان بستند ولی باتحریک قریش و کمک آن ها،بنوبکر به خزاعه شبیخون زدند،پس ازآن ترسیدند که مبادا پیامبرتصمیم به جنگ با آن ها بگیرد، از این رو، در صدد کشف و فهم این مطلب برآمدند که آیا پیامبر با آن ها وارد جنگ خواهد شد یا خیر.

پیامبر هم تصمیم گرفت به قصد فتح مکه حرکت کند و از خدا خواست که اهل مکه از تصمیم او آگاه نشوند. در این میان، حاطب که مسلمان شده و به مدینه هجرت کرده بود و خانواده اش در مکه به سر می بردند و چون یمنی بودند کسی را در مکه نداشتند، قریش نزد خانواده او آمده، پیشنهاد کردند که نامه ای به حاطب بنویسد و به او بگویند که قریش را در جریان تصمیم پیامبر بگذارد که آیا به قریش حمله خواهد کرد یا خیر؟ خانواده حاطب پذیرفتند و نامه ای نوشته به زنی به نام ساره دادند که به مدینه ببرد و به حاطب بدهد. هنگامی که ساره به

۱- پیشین.

مدینه رفت، پیامبر خدا پرسید: آیا مسلمانی انتخاب کرده و به اینجا آمده ای؟ گفت: نه. و فرمود: آیا به مدینه کوچ کرده ای؟ گفت: نه. پیغمبر پرسید: پس چه چیزی باعث شد که به این سفر بیایی؟ گفت: ای پیامبر خدا،شما در مکه پناهگاه و آقای من بودید، همه رفتند و من محتاج شما شدم، اکنون آمده ام تا به من کمک کنید.

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند: جوانان مکه چه شدند مگر به تو کمکی نمی کنند؟ ساره (از آنجا که ساره آوازه خوان مکه بود و طبیعی بود که جوانان مکه یاریش کنند.) گفت: بعد از پیشامد بدر و کشته شدن بزرگان قریش آن ها دیگر دل و دماغی ندارند.

پیامبر به بنی هاشم فرمود: به او کمک کنید. بنی هاشم هم کمک شایانی به وی رساندند و مرکب و توشه و لباس به او دادند. حاطب نیز نامه ای برای اهل مکه نوشت و به همراه ده دینار و یک برده به وی داد و در نامه به اهل مکه نوشته بود که محمد در صدد جنگ با شما است، احتیاط نگهدارید!

وقتی ساره به سوی مکه راه افتاد، جبرئیل نازل شد و پیامبر را از اقدام حاطب آگاه کرد. پیامبر صلی الله علیه وآله زبیر را فرستاد و فرمود: تافلان محل بروید، در آنجا زنی را در هودجی خواهید یافت که نامه ای با فلان مشخصات در دست دارد، آن را از وی بازستانید و برگردید. آنان به محل معهود آ مدند و ساره را درهودج یافتند. هر چه تفتیش کردن چیزی نیافتند. او سوگند یاد کرد که چیزی همراه من نیست.

زبیر پیشنهاد کرد که برگردیم. علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه وآله و

همچنین جبرئیل به ما دروغ نگفته اند، شمشیر را کشید و فرمود: نامه را بده و گرنه گردنت را می زنم. ساره وقتی وضع را چنین دید، از لای موی سرش نامه را بیرون آورد و به ایشان داد.و آنان نامه را نزد پیامبر آوردند. رسول الله حاطب را به حضور خواست و از وی پرسید: این نامه از آن توست؟ حاطب گفت: آری، ای فرستاده خدا. فرمود: چه چیزی تو را واداشت که چنین نامه ای بنویسی؟(۱)حاطب درپاسخ حضرت گفت: از زمانی که مسلمان شده ام به کفر برنگشته و پیوسته به راه شما ایمان داشته و دارم. و همانطورکه می دانید هر یک از مهاجران به مدینه بستگانی در مکه دارند که از خانواده خود حمایت می کند اما من چون اهل مکه نیستم، کسی را در این شهر ندارم. خواستم راهی بیابم که به وسیله آن، خانواده ام مورد آزار قرار نگیرند.

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: حاطب راست می گوید به او جز سخن نیک نگویید. عمر گفت: ای پیامبر خدا، اجازه دهید گردن این منافق را بزنم! حضرت فرمود: عمر! تو چه می دانی؟! خداوند به اهل بدر توجهی ویژه دارد و گناهانشان را بخشیده و بهشت را بر آنان واجب کرده است. در این هنگام بود که آیه مبارکه سوره ممتحنه نازل شد که:

«أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّی وَعَدُوَّکُمْ أَوْلِیَاء تُلْقُونَ إِلَیْهِم بِالْمَوَدَّهِ وَقَدْ کَفَرُوا بِمَا جَاءکُم مِّنَ الْحَقِّ یُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِیَّاکُمْ أَن تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّکُمْ إِن کُنتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِی سَبِیلِی وَابْتِغَاء مَرْضَاتِی تُسِرُّونَ إِلَیْهِم بِالْمَوَدَّهِ وَأَنَا

۱- بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۵۷۶

أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنتُمْ»؛.(۱)

«ای کسانی که ایمان آورده اید دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی برمگیرید [به طوری] که با آنها اظهار دوستی کنید و حال آنکه قطعا به آن حقیقت که برای شما آمده کافرند [و] پیامبر [خدا] و شما را [از مکه] بیرون می کنند که [چرا] به خدا پروردگارتان ایمان آورده اید اگر برای جهاد در راه من و طلب خشنودی من بیرون آمده اید [شما] پنهانی با آنان رابطه دوستی برقرار می کنید در حالی که من به آنچه پنهان داشتید و آنچه آشکار نمودید داناترم »

حاطب و سفارتش به مصر

از کارهای مهم و پر ارزش حاطب، که معرف شخصیت وی نیز می باشد، بردن نامه پیامبر به مقوقس، پادشاه مصر است. هنگامی که آن حضرت تصمیم گرفت به سلاطین و زمامداران نامه بنویسد و آنان را به آیین اسلام دعوت کند، نامه ای هم به مقوقس، حاکم مصر نوشت. پس از مهر کردن نامه فرمود: چه کسی حاضر است این نامه را به مقوقس برساند و از خدا اجر و مزدش را بگیرد؟ حاطب گفت: من این دستور را انجام می دهم پیامبر فرمود: «بارک الله فیک یا حاطب».

حاطب نامه را گرفته، با پیامبر و اهل خویش خدا حافظی کرد و راهی مصر شد. راه طولانی میان مدینه و مصر را پیمود ولی آنگاه که وارد مصر شد، به او گفتند پادشاه در اسکندریه، در ویلای مخصوص کنار دریا است. حاطب خود را

۱- سوره ممتحنه : آیه ۱

به اسکندریه رساند ولی نگهبانان مانع از ورودش به ویلا شدند و نگذاشتند نامه را به مقوقس برساند.

در این هنگام نقشه ای به ذهنش خطور کرد و سوار کشتی شده، در ساحل دریا، مقابل کاخ شاهنشاهی، نامه را سر چوبی بلند کرد تا سلطان مصر متوجه گردید و او را احضار کرد. حاطب با وقار و شهامت، به حضور سلطان مصررفت و نامه پیامبر اسلام را به سلطان داد. پس از آنکه سلطان نامه را گشود و آن را خواند، به حالت اعتراض رو به حاطب کرده، گفت:اگر کسی که این نامه را از جانبش آورده ای پیغمبر و فرستاده خدا است، چرا به کسانی که آزارش می دهند و از وطن بیرونش کرده اند نفرین نمی کند تا هلاک شوند؟!

حاطب که از قرآن و دستورات آن مطالبی مهم را فرا گرفته بود، بی درنگ در پاسخ سلطان گفت: مگرعیسی پیامبر نبود، پس چرا به یهودانی که در مقام کشتنش بودند نفرین نکرد؟ مقوقس از پاسخ حکیمانه حاطب شادمان شد وگفت: « أحسنت، أنت حکیمٌ من عند حکیم»؛(۱) «توحکیمی و از جانب حکیمی خردمند آمده ای.» حاطب که زمینه را مناسب دید گفت:« إنّه کان قبلک من یزعم أنّه الربّ الأعلی یعنی فرعون فأخذه اللّه نکال الآخره و الأولی فانتقم به، ثمّ انتقم منه، فاعتبر بغیرک، ولا یعتبر غیرک بک».(۲)

«همانا پیش از تو مردی (فرعون) در این آب و خاک سلطنت داشت که خیال می کرد، او پروردگار بزرگ جهانیان است. خداوند مورد مؤاخذه و عذابش

۱- الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، ج ۲، ص۵۴۰

۲- همان.

قرار داد و به ذلّت و خواری دنیا و آخرت گرفتارش کرد. پس تو که وارث این آب و خاکی، از سرگذشت او عبرت گیر و زندگی خود را مایه عبرت دیگران قرار مده».

سپس او را موعظه کرد و موعظه هایش در مقوقس تأثیری عمیق گذاشت. مقوقس، علائم و نشانه های وجودی پیامبر صلی الله علیه وآله را از حاطب پرسید و حاطب به خوبی آن ها را پاسخ داد.

مقوقس به رسالت پیامبر اذعان و اعتراف کرد، ولی ایمان نیاورد. هدایایی را برای پیامبر خدا فرستاد؛ از جمله هدایا، دو خواهر بودند به نام سیرین و ماریه قبطیه که حاطب آن ها را سالم به حضور پیامبر آوردند. پیامبر سیرین را به عقد حسّا بن ثابت و ماریه را به عقد خود در آورد. ابراهیم از ماریه قبطیه تولد یافت.

مرگ حاطب بن ابی بلتعه

پس از رحلت پیامبرگرامی حاطب در مدینه ماند. دوران خلافت ابوبکر را سپری کرد. دوران عمر را دید و در عصر خلافت عثمان، دیده از جهان فرو بست. عثمان بر جنازه وی نماز خواند و در حشّ کوکب، منطقه ای در وسط قبرستان بقیع مدفون گردید.

۲۱. حکیم بن حزام

اشاره

حکیم بن حزام، پسر برادر حضرت خدیجه کبری علیهاالسّلام در دوره جاهلیت از اشراف و برجستگان مکه بود و از افراد دارای مکانت و موقعیت در آن دوران محسوب می گردید. دارالندوه که مرکز شورا و مجلس مشورتی قریش در دوره

جاهلیت بود، در اختیار وی قرار داشت. هرگاه قریش تصمیم می گرفتند در دارالندوه گرد هم آیند، باید از او اجازه می گرفتند. او مسلمانی برگزیده بود و دار

الندوه تا دوره خلافت و حاکمیت معاویه در اختیار او بود اما در این زمان او دارالندوه را در ازای صدهزار درهم به معاویه فروخت و تمام قیمت آن را صدقه داد و به فقرا و مساکین بخشید.به این جهت عبدالله بن زبیر بر او ایراد گرفت که «بعت مکرمه قریش» یعنی تو، عزت و شرافت قریش را فروختی! در پاسخ گفت: «ذهبت المکارم، إلّا التقوی»؛ «جز پرهیزکاری، همه عزت ها از بین رفت.»

«حکیم بن حزام، در بدر جزو لشکر قریش بود، ولی به نحو عجیبی از صحنه جنگ گریخت و از مرگ رهایی یافت که پس از آن، شدیدترین و جدّی ترین سوگندش این بود: «والّذی نجانی یوم بدر»؛ «سوگند به خدایی که مرا در جنگ بدر نجات داد.».(۱)

حکیم بن حزام سیزده سال، پیش از عام الفیل به دنیا آمد. در فتح مکه مسلمان شدو در جنگ حنین همراه پیامبر شرکت داشت. به دلیل تأثیر عمیقی که مسلمانی او برجای گذاشت و نقش بارزی که در ماجرای جنگ حنین داشت، پیامبر صلی الله علیه وآله صد شتر به وی بخشید تا بدین وسیله هم او را در مسلمانی، بر اسلام دلگرم سازد و هم ترغیبی باشد برای عشیره و قبیله او درگرایش به اسلام، که چنین هم شد.

«حکیم بن حزام، مردی سخاوتمند، بخشنده و دارای طبعی عالی بود؛ از

۱- پیغمبر و یاران، ج۲، ص۲۸۲، مؤسسه افتخاریان، ۱۳۴۶

جمله پس از مسلمان شدنش به حج رفت و صد شتر قربانی کرد و صد غلام را با خود مُحرم نمود و در وقوف به عرفه، به گردن هر یک از آنان طوق طلایی افکند که بر آن ها این جمله نقش بود: «عتقاء الله عن حکیم بن حزام»؛ «آزاد کرده های خدا از جانب حکیم بن حزام.»

از طبع بلند او همین بس که در زمان خلیفه اول و دوم، حتی از حق خود از بیت المال گذشت تا این که عمر در میان مردم اعلام کرد: مردم! گواه باشید که هرچه به حکیم اصرار می کنیم حق خود را از بیت المال بستاند، نمی پذیرد! وی دم مرگ از کسی چیزی قبول نکرد.(۱)

«او طبع بلند وصفت مناعت را از یک جمله پیامبر صلی الله علیه وآله کسب کرد. او خود می گوید: دو بار از پیامبرخدا تقاضای کمک کردم، فرمود: مال و ثروت دنیا، ظاهری خوش دارد و شیرین است، هرگاه کسی با حفظ سخاوت و شرافت مالی به دست آورد، بر او مبارک است و اگر با پست گردانیدن نفس و پست طبعی به دست آورد، بر او مبارک نباشد. آنگاه او مانند کسی است که هرچه می خورد سیر نمی شود و علاوه «و الید العلیا خیرٌ من ید السفلی»؛(۲) «دست بالا بر دست زیرین برتری دارد.». حکیم گفت: ای پیامبر خدا، به آن خدایی که تو را به پیامبری بر انگیخت، پس از این، نه از شما ونه غیر شما چیزی نخواهم پذیرفت.».(۳)

ص: ۴۰۳

۱- همان، ص ۲۸۲

۲- مقتنیات الدرر و ملتقطات الثمر، ج ۱، ص ۲۳۱

۳- همان.

حکیم بن حزام در فتنه های پس از پیامبر

پس از رحلت پیامبرخدا صلی الله علیه وآله، فتنه هایی که در ماجرای خلافت پیش آمد، حکیم بن حزام کناره گرفت و انزوا اختیار کرد ولی چنانکه از «اسد الغابه» آمده، پس از روی کار آمدن علی علیه السّلام جانب آن حضرت را گرفت. واقعیت این است که اسناد تاریخی اشاره چندان روشنی در این باره ندارد. حکیم، سرانجام در سال ۵۴ یا ۵۸ هجری، در مدینه دیده از جهان فرو بست. خلیفه سوم (عثمان بن عفان) بر او نماز گزارد و در بقیع مدفون گردید.

۲۲. قتاده بن نعمان

اشاره

قتاده بن نعمان، برادر ابوسعید خدری از طرف مادر و از طایفه خزرج است. او اهل مدینه بوده و از انصار محسوب می گردد. قتاده همراه اهل مدینه، در عقبه، خدمت پیامبر رسید و مفتخر به پذیرش اسلام شد. در جنگ های فراوانی در کنار آن حضرت بود؛ مانند بدر، اُحُد، خندق، حنین، تبوک وجنگ های دیگری که پیامبر صلی الله علیه وآله در آن ها حضور داشت.

در فتح مکه همراه پیامبر بود و پرچم بنی ظفر را در دست داشت و در میان یاران آن حضرت، از تیراندزان به نام و معروف محسوب می شد. «در جنگ اُحد تیری به چشمش اصابت کرد وآن را از حدقه بیرون آورد و برگونه اش آویخت. درهمان حال، خدمت پیامبر آمده و گفت:«ای پیامبر گرامی، تازه با زنی ازدواج کرده ام که او را زیاد دوست می دارم،می ترسم اگرمرا دراین حال ببیند،علاقه اش رااز من ببرد.پیامبر بادستان مبارکش چشم او را در جایش گذاشت و اینگونه دعا

ص: ۴۰۴

کرد: «اللهمّ اکسها جمالاً»؛ «خدایا! او را زیبا گردان!» در اثر دعای پیامبر صلی الله علیه وآله، چشم قتاده از اول بهتر و زیباتر شد و بر بینایی اش افزون گشت و هرگز مریض نشد.».(۱)

قتاده، روایتگر صادق

قتاده بن نعمان انصاریِ خزرجی، از راویان صادق پیامبرصلی الله علیه وآله است که روایات فراوانی درسلسله روات شیعه و اهل سنت، از او نقل گردیده و معلوم است که درحفظ کلام رسول الله صلی الله علیه وآله اصرار بلیغی داشت. از جمله روایات نقل شده از او، روایت زیر است که به عنوان نمونه به آن اشاره می کنیم:

« عن قتاده بن نعمان بن زید قال : قال رسول الله – صلی الله علیه و آله سلم :«نزل علیّ جبریل بأحسن ما کان یأتینی صوره فقال : إن السلام یقرئک السلام یا محمد ویقول: إنّی أوحیت إلی الدنیا أن تمرری وتنکدی وتضیقی وتشدّدی علی أولیائی حتّی یحبو لقائی وتوسّعی وتسهّلی وطیبی لأعدائی حتّی یکرهوا لقائی فإنّی جعلتها سجناً لأولیائی وجنّه لأعدائی... رواه الطبرانی و...».(۲)

«قتاده بن نعمان بن زید روایت کرده که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: جبرئیل با زیباترین صورت به نزدم آمد و گفت: ای محمد، خدای متعال به تو سلام رساند و فرمود: وحی کردم به دنیا که سخت بگیر و در فشار قرار ده و در تنگنا بگذار اولیا و دوستانم را تا اینکه درجستجوی دیدار من و در خواست وسعت و آسانی

۱- پیغمبر و یاران، ج۵

۲- الهیثمی، نورالدین علی بن ابی بکر الهیثمی، مجمع الزوائد، ج۱۰، دارالکتب العلمیه، بیروت، بی تا

از ناحیه من باشند و بر دشمنانم آسان گیر تا دیدار مرا ناخوش دارند؛ زیرا که من دنیا را زندان اولیای خود و بهشت دشمنانم قرار دادم.» این روایت را طبرانی ودیگران هم روایت کرده اند.

اجابت آخرین دعوت

قتاده بن نعمان، بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله در مدینه مرارت های زیادی را شاهد بود و همه را تحمل کرد و هرگز در ایمانش خللی ایجاد نگردید. در اسد الغابه، عبارتی است درباره او که می گوید: «ما بدّل و ما غیرّ ولا ـ رجع علی عقبه...».(۱)«هیچگونه تغییر و تبدیلی

نیافت و به عقب برنگشت.»

قتاده در سال ۲۳ هجرت، در ۶۵ سالگی از دنیا رفت. عمر بر جنازه او نماز گزارد و در قبرستان بقیع مدفون گردید و در جوار رحمت حق آرمید.

۲۳. مالک بن قیس (ابوخیثمه)

مالک بن قیس، اهل مدینه و از طایفه خزرج است. کنیه اش ابوخیثمه و به کنیه شهرت دارد. او ازیاران با وفای پیامبر بود، «در جنگ اُحد، خندق، حنین، ذات السلاسل، ذات العشیره و حمراء الاسد، در حالی که جراحاتی از جنگ اُحد به تن داشت شرکت کرد.».(۲) «هو ممّن شهد بدراً و ما بعدها من المشاهد»؛(۳)«او از

۱- اسد الغابه ، ج ۵

۲- اسد الغابه، ج۴

۳- محد بن علی شوکانی، نیل الاطار، ج۵ ، دار الجلیل بیروت، ۱۹۷۳م

کسانی است که در بدر و دیگر مشاهد حضور داشت.»

ابوخیثمه در جنگ تبوک؛ مانند چند تن دیگر از خواص یاران پیامبر صلی الله علیه وآله از رفتن به میدان جنگ خودداری کرد ولی پس از ده روز از حادثه تبوک و رفتن پیامبر به میدان جنگ، به شدت پشیمان شد وطی یک ماجرایی، به سمت تبوک حرکت کرد.

«پس از ده روز از حرکت پیامبرخدا، یک روز ظهر هنگام گرمای شدید تابستان مدینه، به خانه آمد. در میان باغی که داشت برای هر یک از دو همسر خود سایبانی ساخته بود، که در تابستان در آن زندگی می کردند. چون وارد شد، دید زنانش هرکدام دیوارهای سایبان خود را آب پاشیده اند تا هوای داخل خنک شود و هر یک کوزه آب خنکی آماده کرده و غذای مطبوعی تهیه دیده اند و به انتظار وی نشسته اند.

ابوخیثمه نگاهی به وضع زنان افکند و با خود گفت: انصاف نیست که پیامبرخدا صلی الله علیه وآله در زیر آفتاب و در مقابل باد و گرما باشد ولی ابوخیثمه در زیر سایبان و آب سرد و غذای آماده و در کنار همسران زیبایش در آسایش

به سر برد. به خدا سوگند وارد هیچ یک از خانه های شما نمی شوم و از آب سرد و غذای گرم استفاده نمی کنم تا به پیامبر صلی الله علیه وآله ملحق شوم. وسایل سفرم را آماده کنید که من رفتنی شدم. زنان در مقام تهیه وسایل سفر همسرشان شدند و ابوخیثمه شتر خود را آماده کرد و به سوی تبوک راه افتاد. وی در میان راه با عمیربن وهب جمحی رفیق شد. همینکه نزدیک سپاه پیامبرشدند، ابوخیثمه به رفیق خود گفت: من به جهت تخلّف از همراهی با پیامبر گناهکارم. قدری تأمّل

کن تا تنها به حضور پیامبر بروم و از آن حضرت عذر بخواهم.

ابو خیثمه وقتی نزدیک اردوی پیامبر رسید، شخصی به پیامبر عرض کرد: کسی از راه دور می رسد. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: خداکند ابوخیثمه باشد! چون نزدیکتر شد، گفتند: به خدا سوگند او ابوخیثمه است!وی شترش را خوابانید و شرفیاب حضور پیامبر گردید. حضرت به او فرمود: ابوخیثمه!از توانتظارهمین بود.او داستان حرکتش رابه عرض پیامبر رسانید وپیامبر درباره اش دعاکرد.».(۱)

در سیره ابن هشام آمده است: مالک بن قیس (ابوخیثمه)، ماجرای تخلّف خود را شرکت در جنگ تبوک و سپس رفتنش به این جنگ را چنین سروده است:

لَمّا رَأَیْت النّاسَ فِی الدّینِ نَافَقُوا أَتَیْت الّتِی کَانَتْ أَعَفّ وَأَکْرَمَاوَبَایَعْت بِالْیُمْنَی یَدِی لِمُحَمّدٍ فَلَمْ أَکْتَسِبْ إثْمًا وَلَمْ أَغْشَ مَحْرَمَاتَرَکْت خَضِیبًا فِی الْعَرِیشِ وَصِرْمَةً صَفَایَا کِرَامًا بُسْرُهَا قَدْ تَحَمّمَاوَکُنْت إذَا شَکّ الْمُنَافِقُ أَسْمَحْت إلَی الدّینِ نَفْسِی شَطْرَهُ حَیْثُ یَمّمَا (۲)

«چون دیدم مردم در دین نفاق می کنند، من راهی را برگزیدم که به تقوی و بزرگواری نزدیکتر بود. با دست راستم با پیامبر بیعت کردم و گناهی را مرتکب و حرامی را انجام ندادم.حتی زنان زیبا را در سایه گذاشتم و از درختان خرمای پرباری که رسیدنش نزدیک بود دست کشیدم. هنگامی که منافق در دین شک می کرد، روانم به همان سوی که دین به آن توجه می دهد روی می آورد.». ازجمله

ص: ۴۰۸

۱- پیغمبر و یاران، ج۵، ص ۳۳

۲- ابن هشام، سیره، ج۴، ص۱۶۳ ؛ الروض الأُنُف، ج۴، ص۲۹۵

دعاهای ابوخیثمه، این است:

«اللَّهُمَّ وَ لَا تَكِلْنِی إِلَى نَفْسِی طَرْفَةَ عَیْن، وَ لَا تَنْزِعْ عَنِّی صَالِحَ مَا أَعْطَیْتَنِی».(۱) «خدایا! مرا یک چشم به هم زدن به خودم وا منه و از من امور شایسته ای را که عطا کرده ای دریغ مدار.»ابوخیثمه درسال ۲۵ هجری، در اواخر خلافت عمر، از دنیا رفت و در بقیع، مقبره عمومی شهر مدینه مدفون گردید.

۲۴. ابیّ بن کعب، سیّد القرّاء

اشاره

او از فضلا و فقهای صحابه پیامبر صلی الله علیه وآله و کاتب وحی نبی بوده و استاد مسلّم قرآن؛ در حفظ، قرائت، تفسیر و در ارائه آرای پیامبرصلی الله علیه وآله بوده است.ابیّ بن کعب، از جمله دوازده نفری است که درعقبه با پیامبر بیعت کرد و در تمهید زمینه ورود آن حضرت به مدینه، تلاش های بسیار کرد. ابیّ بن کعب، خود نقل کرده است که: «پیامبرخدا صلی الله علیه وآله از من پرسید: کدام آیه از کتاب خدا نزد تو بزرگتر و کریم تر است؟ گفتم: آیه: (اللهُ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ لا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لا نَوْمٌ...)، (ایه الکرسی)پیامبر در این هنگام، دستی به سینه ام زد و فرمود: یا ابا المنذر، این علم تو را گوارا باد! از این زمان، او به این کنیه (ابوالمنذر) معروف گردید.».(۲)

ابیّ بن کعب نقل کرده که: «عصر روز سقیفه، به جمعی از انصار برخوردم. پرسیدند: از کجا می آیی؟گفتم: از نزد اهل بیت پیغمبر علیه السّلام.گفتند: درچه حالی

۱- همان سیره.

۲- پیغمبر و یاران، ج۱، ص۱۷۲

بودند؟ گفتم: جمعیتی که خانه ایشان محل فرود آمدن جبرئیل و خوابگاه پیغمبر خدا بود و اکنون وحی از خانه ایشان قطع شد و حق مسلّم آن ها از دست رفته، چگونه می توانند باشند؟ این جمله را ابیّ نقل کرد وگریست و کسانی که حاضر بودند نیز به سختی گریستند.

و نیز نقل کرده که چون سوره (لَمْ یَکُنِ الَّذینَ کَفَرُوا...)(۱) نازل شد، جبرئیل عرضه داشت: یا رسول الله صلی الله علیه وآله، خداوند امر فرموده است این سوره را به ابیّ بیاموزی! ابیّ گفت: یا رسول الله، خداوند مرا نام برد؟ فرمود: آری، سپس گریست. از وی پرسیدند: خوشحال شدی؟ گفت: چرا خوشحال نشوم با آن که خدا فرموده است: از فضل و رحمت پروردگار باید خوشحال شوند.»

ابیّ بن کعب، مؤیّد به روح القدس

در میان صحابه پیامبر صلی الله علیه وآله، تعداد انگشت شماری هستند که مؤید به روح القدس بوده اند؛ ازجمله آنها همین شخصیت بلند آوازه است که پیامبر صلی الله علیه وآله در حقش فرمود: «یَااُبَیّ مَا زِلت مُؤَیِّداً بروح القدس»؛(۲) «ای ابیّ، تو همواره مؤید به روح القدس هستی.»علت مؤید بودن او به روح القدس، انس همواره او با قرآن بوده است. که خودش نقل کرده است: «و عن أُبیّ بن کعب أنّ رسول الله صلی الله علیه وآله قال: مثل القرآن فی قلب المؤمن فکما أنّ هذا المصباح یستضاء به».(۳)«از

ص: ۴۱۰

۱- سوره نور: آیه ۹۸.

۲- مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج۸، مؤسسه الوفاء، بیروت ۱۹۸۳م، ص۲۴

۳- همان، ج۴، ص۲۴

ابیّ بن کعب نقل شده که پیامبر گرامی اسلام فرمودند: داستان و مثل قرآن درقلب مؤمن، مانند چراغی است که به وسیله آن نور حاصل می گردد.»

ابیّ بن کعب، راوی خبیر و آگاه نبی

ابیّ بن کعب، روایتگری بزرگ است که خبیر و بینا است و از نبی گرامی روایات فراوان نقل کرده است که چون تعداد این روایات قابل احصا و شمارش نیست به یک روایت کوتاه اشاره می کنیم:«رَوَی أُبَیُّ بْنُ کَعْبٍ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه وآله قَالَ: بُشِّرَ هَذِهِ الأُمَهُ بِالسَّنَاءِ وَ الرِّفْعَهِ وَ النُّصْرَهِ وَ التَّمْکِینِ فِی الأَرْضِ. فَمَنْ عَمِلَ مِنْهُمْ عَمَلَ الآخِرَهِ لِلدُّنْیا لَمْ یَکُنْ لَهُ فِی الآخِرَهِ نَصِیبٌ»(۱)

«ابیّ بن کعب گوید: پیامبرخدا فرمودند: بشارت ده این امت را به برجستگی و بلند مرتبگی و یاری الهی و قدرت در زمین. پس هرکس از آنان عمل آخرت را برای دنیا انجام دهد، درآخرت بهره ای نخواهد داشت.»

روایاتی نقل شده از ابیّ بن کعب، به لحاظ کثرت و انبوهی، بیشترین است.

قرائت ابیّ بن کعب، مطلوب امامان شیعه

از مطاوی روایات بر می آید که قرائت ابیّ بن کعب، درنزد امامان، به عنوان یک قرائت مطلوب و شاخص شمرده می شد. از جمله روایاتی که بر این موضوع دلالت می کند این روایت است که امام صادق علیه السّلام می فرماید: «انّا أ هل بیت فقرأ

۱- همان، ج ۱۸، ص۱۲۲

القرآن كما قرأه أبيّ بن كعب».(۱) «ما خاندانی هستیم که قرآن را مانند ابیّ بن کعب قرائت می کنیم.» این جمله بلندی شأن و علوّ رتبه و شخصیت منیع او را در نظرها مجسّم می سازد و نیز نشان می دهد که او از جانب ائمه علیه السّلام مورد تأیید بوده است.

ابیّ بن کعب ودفاع ازخاندان رسالت

در ماجرای خلافت، تعدادی از یاران علی علیه السّلام در مجلس ابوبکر بودند و به مخالفت شدید با خلافت خلیفه اول پرداختند و به وی اعتراض کردند. یکی از قوی ترین، داناترین و عالم ترین آن ها ابیّ بن کعب بود که خطبه ای طولانی و بلیغ را در آن مجلس ایراد کرد. اکنون به دلیل اهمیت آن خطبه، قسمتی از آن را نقل می کنیم.

«عَنْ يَحْيَى بْنِ عَبْدِ اللهِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ عَلِيٍّ عليه السّلام قَالَ: لَمَّا خَطَبَ أَبُو بَكْرٍ قَامَ أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ يَوْمَ جُمُعَةٍ وَ كَانَ أَوَّلَ يَوْمٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ، فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ هَاجَرُوا وَ اتَّبَعُوا مَرْضَاةَ الرَّحْمَنِ وَ أَثْنَى اللهُ عَلَيْهِمْ فِي الْقُرْآنِ وَ يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ الَّذِينَ تَبَوَّؤُا الدَّارَ وَ الإِيمانَ وَ أَثْنَى اللهُ عَلَيْهِمْ فِي الْقُرْآنِ تَنَاسَيْتُمْ أَمْ نَسِيتُمْ أَمْ بَدَّلْتُمْ أَمْ غَيَّرْتُمْ أَمْ خَذَلْتُمْ أَمْ عَجَزْتُمْ أَ لَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ قَامَ فِينَا مَقَاماً أَقَامَ صلى الله عليه وآله لَنَا عَلِيّاً فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلاَهُ فَعَلِيٌّ مَوْلاَهُ وَ مَنْ كُنْتُ نَبِيَّهُ فَهَذَا أَمِيرُهُ.......(۲)

۱- همان ج ۱۸، ص۱۲۵

۲- بحارالانوار، ج۲۸، ص۲۲۴، مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۹۸۳م.

از یحیی بن عبدالله بن حسن، از پدرش، از جدش، از علی علیه السّلام نقل کرده که فرمود: چون ابو بکر نخستین خطبه خلافت را خوانـد و آن روز جمعه، اول ماه مبارک رمضان بود، ابیّ بن کعب برخاست و خطبه ای خواند و چنین گفت: ای مسلمانان، ای پیامبران که هجرت کردیـد برای رضایت خـدا؛ ای مهاجرانی که خداوند درقرآن از آن ها ستایش کرد، فراموش کردید یا خود را به فراموشی زده اید؟ آیا تغییر نمودید؟

آیا خواری را برگزیدید؟ آیا ناتوانی پیشه کردید؟ آیا نمی دانید که پیامبرخدا علی علیه السّلام را به امامت برگزید و فرمود:

«هرکس که من مولای اویم، این علی، مولای اواست؟» آیـا نمی دانیـد که پیـامبر فرمـود: «ای علی، تـو نسـبت به من همچون هارونی نسبت به موسی و اطاعت تو بعد من برمردم واجب است؟» آیا نمی دانید که پیامبرخدا صلی الله علیه وآله فرمود:

شما را سفارش می کنم در باره علی علیه السّلام و اهل بیتم. پس آن ها را مقدم بدارید و بر آن ها پیشی نگیرید. فرمانشان را اطاعت کرده، به آن هـا فرمان ندهیـد؟ آیا نمی دانیـد که پیامبرخـدا صلی الله علیه وآله فرمود: اهل بیت من امامان بعـد از من هستند؟ آیا نمی دانید که پیامبرخدا صلی الله علیه وآله فرمود:

اهل بیت من نشانه ها و معیارهای هـدایت انـد؟ که مردم را راهنمایی به حق می کنند؟ آیا شـما نمی دانید که پیامبرخدا فرمود: ای علی، تو هـدایتگر گمراهانی؟ آیا درک نمی کنید؟ آیا بصیرت ندارید؟ آیا نمی شـنوید؟ شـبهات و فتنه ها بر شـما عارض شد؟ داستان شما همچون داستان مردی است که در سفری تشنگی شدید بر او عارض شده باشد که به معرض هلاکت رسیده، پس مردی را می نگرد که می تواند هدایت گر باشد.

از او جای آب را می پرسد و او می گوید: پیش روی تو، دو چشمه است؛ یکی چشمه ای که آبش شور شده است و دیگری چشمه ای که آبی گوارا دارد و می گوید از آب شور که بخوری هلاک می شوی و آب گوارا رحمت و حیات است. این است داستان شما ای امّت فریب خورده... شما پس از پیامبر صلی الله علیه وآله پیمان الهی را شکستید و شما بر عترت آن حضرت جفا کردید و با همه روشن بودنِ راه، در آن با یکدیگر اختلاف کردید. به اختلاف افتادید و اختلاف خود را به گمان باطلتان رحمت دانستید! هیهات، دور باد رحمت و مغفرت از شما! این کتاب خدا است که می فرماید: «از آنان مباشید که با هم تفرقه کردند.»

ابیّ بن کعب، سپس رو به ابوبکر نمود واعتراض های تندی به وی کرد که توگمراه شده ای؟! همه کارهای خیری که انجام دادی تباه گردید....

سخنرانی ابّی بن کعب اثر عمیقی درتاریخ نهاد

این است اثر وجودی ابی بن کعب، حامی آل محمد صلی الله علیه وآله که درتاریخ دوره اول اسلامی نقشی اساسی و مهم از خود برجای گذاشت. سینه اش مالامال از اسرار نهفته ای بود که پیامبر رحمت به او منتقل کرده بود و صندوق سؤالی بود و مؤید به روح القدس، حامی با وفای علی علیه السّلام درشب های تاریک و ذی جور دوره پس از رحلت نبیّ مکرّم، که سخنانش درصندوق تاریخ همچنان مضبوط است و نقل هایی که او از رسول گرامی کرده، درجای جای منابع و متون فقهی، حدیثی، تاریخی، عرفانی و حتی فلسفی امت اسلامی درخشش دارد.در ضمن روایات فراوانی از ابیّ بن کعب در فضیلت هریک از امامان شیعه علیه السّلام نقل شده

ص: ۴۱۴

که جای تعقیب آن ها دراین نوشتار وجود ندارد.

وفات ابیّ بن کعب

درتاریخ وفات این شخصیت بلند مرتبه اسلامی، میان مورّخان اختلاف است؛ این مسأله از تاریخ ۱۹ تا ۳۶ هجرت در نوسان است ولی از نقل های مجلسی در «بحارالانوار» و طبرسی در «احتجاج» بر می آید که تاریخ وفات ابی بن کعب در سال ۳۶ قمری است؛ دوران پس از انتقال خلافت به علی علیه السّلام او از دنیا مفارقت کرد. درحالی که مؤید به روح القدس بود و نام بلندش دردل تاریخ معارف دینی همچنان می درخشد.

جایگاه دفن وجود مبارکش در وسط روحاء است که محلّی است در قبرستان بقیع. در «مستدرک سفینه البحار» نقلی است به این مضمون که: «در سال ۱۹ هجری (قمری) ، ابیّ بن کعب و زینب بنت جحش و ابو الهیثم بن تیهان و اسید بن حضیر و ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطّلب وفات کردند و در بقیع مدفون شدند(۱)

۲۵. أبو الْهَیْثَمِ بْن التَّیِّهَان الأشهلی

اشاره

نـامِ ابو هیثم بن تیّهـان انصاری، «مالک» بوده و از یاران و صـحابه صادق و راستین پیامبر گرامی است. «عن محمـد بن اسـحاق قال: و شهد العقبه الأولی و الثانیه من الأنصار، ثمّ من بنی عبدالأشهل أبوالهیثم بن التیّهان و اسمه مالک

۱- الشیخ علی النمازی، مستدرک سفینه البحار، ج۵ ، مؤسسه النشر الاسلامی لجماعه المدرسین

حلیف لهم و هو نقیب شهد بدراً و لا عقب له».(۱)

از محمـد بن اسـحاق نقـل است که در بـاره ابوالهثیم گفت: در عقبه اول و دوم به حضور پیامبر صـلی الله علیه وآله رسـید و از انصـار شـمرده شـد. او از طـایفه بنی عبدالأشـهل، معروف به ابوالهیثم بن تیهان و نامش مالك است. سوگنـد خورده با پیامبر و نقیب و بزرگ مـدینه بوده، در بـدر حضور یـافته و پس از او فرزنـدی نبوده است. چنانکه در بحث مربوط به ابیّ بن کعب هم دیـدیم، نـام او در کنـار ابیّ بن کعب آمـده واز دوازده نفری است که در روز حـاکمیت ابوبکر، به او اعـتراض و از حق ربوده شده علی علیه السّلام دفاع کرد.

ابو الهیثم و خلافت ابوبکر

ابو الهیثم، از گروه دوازده نفری است که به ابوبکر، در روزی که خطبه خلافتِ پس از پیامبر صـلی الله علیه وآله را برای اوّلین بـار خوانـد، اعتراض کردنـد و به شـدت به حمـایت از علی علیه السّـلام برخاسـتند. ابوالهیثم ابن تیهـان پس از خزیمه بن ثابت برخاست و چنین گفت:«ابوبکر! به خاطر نداری زمانی را که پیامبر صلی الله علیه وآله علی بن ابی طالب علیه السّلام را در روز غـدیر برسـر دست بلنـد کرد و فرمود:«مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِیٌّ مَوْلَاه»؟مردم دو دسـته شدند،عده ای گفتند: پیغمبر با این عمل می خواهد علی را خلیفه و جانشـین خود کند، دسته ای دیگر گفتند: می خواهد عظمت و احترامش را تثبیت نماید. در پی این مشاجره برای حلّ مطلب، کسی را به حضور پیامبر صلی الله علیه وآله فرستادند تا کشف مطلب کند.

حضرت فرمود: پس از من

ص: ۴۱۶

۱- ابی عبدالله حاکم نیشابوری ، المستدرک علی الصحیحین، ج۲، دار المعرفه، بیروت، بی تا، ص۲۸۵

علی علیه السّلام فرمانده شما است و از من گذشته و بعد از من او خیر خواه ترین افراد است.(۱)

اختلاف در تاریخِ وفات ابن تیّهان

از برخی متون بر می آید که او در جنگ صفین، در رکاب علی علیه السّلام شرکت داشت و در صفین به شهادت رسیده است. برخی منابع، مانند حاکم نیشابوری، وفات او را در سال بیستم هجرت و برخی دیگر سال ۳۷ هجرت نوشته اند. به دلیل اهمیت مسأله، هر دو نقل را بررسی می کنیم: چنانکه اشاره شد، حاکم نیشابوری، استیعاب و برخی دیگر، نقل اول را آورده و گفته اند: زمان مرگش دوره خلافت عمر بود که وی بر جنازه اش در بقیع نماز گزارد و منابع دیگر، مرگ یا شهادت وی در صفین را نقل کرده اند.

ابوالهیثم در بقیع

از نقل هایی که در زیر می آید نیز چنین استفاده می شود که: ابوالهیثم در سال ۲۰ هجری از دنیا رفت و در بقیع مدفون گردید. حاکم نیشابوری در مستدرک آورده است: «و حدّثنا إبراهیم بن إسماعیل بن أبی حبیبه: سمعت شیوخ أهل الدار؛ یعنی بنی عبد الأشهل، یقولون مات أبو الهیثم بن التیهان سنه عشرین بالمدینه. و أیضاً حدّثنا سعید بن راشد عن صالح بن کیسان قال : توفی أبو الهیثم بن التیهان فی خلافه عمر بن الخطاب بالمدینه وصلّی علیه و دفن

۱- بحار الانوار، ج۲۸، ص۲۲۸

بالبقیع».(۱) «ابراهیم بن اسماعیل بن ابو حبیبه روایت کرده که گفت: از شیوخ اهل الدار؛ یعنی بنی عبد الاشهل شنیدم که می گفتند: ابوالهیثم بن تیهان در سال بیست هجری در مدینه وفات یافت. همچین سعید بن راشد از صالح بن کیسان نقل کرده که گفت: ابوالهیثم بن تیهان در دوره خلافت عمر بن خطاب درمدینه وفات یافت و عمر بر او نماز گزارد و در بقیع مدفون گردید.» برخی منابع هم به حضور او در صفین گواهی داده اند.

ابن تیِّهان درکلام علی علیه السّلام

کلامی از مولا نشان می دهد که ابوالهیثم در ردیف اول یاران آن حضرت قرار داشته است:

«أَیْنَ إِخْوَانِیَ الَّذِینَ رَکِبُوا الطَّرِیقَ وَ مَضَوْا عَلَی الْحَقِّ؟ أَیْنَ عَمَّارٌ وَ أَیْنَ ابْنُ التَّیِّهَانِ وَ أَیْنَ ذُو الشَّهَادَتَیْنِ وَ أَیْنَ نُظَرَاؤُهُمْ مِنْ إِخْوَانِهِمُ الَّذِینَ تَعَاقَدُوا عَلَی الْمَنِیَّهِ وَ أُبْرِدَ بِرُءُوسِهِمْ إِلَی الْفَجَرَهِ؟ قَالَ : ثُمَّ ضَرَبَ بِیَدِهِ عَلَی لِحْیَتِهِ الشَّرِیفَهِ الْکَرِیمَهِ فَأَطَالَ الْبُکَاءَ ثُمَّ قَالَ علیه السّلام : أَوِّهِ عَلَی إِخْوَانِیَ الَّذِینَ تَلَوُا الْقُرْآنَ فَأَحْکَمُوهُ وَ تَدَبَّرُوا الْفَرْضَ فَأَقَامُوهُ أَحْیَوُا السُّنَّهَ وَ أَمَاتُوا الْبِدْعَهَ...».(۲)

۲۶. نوفل بن حارث

اشاره

او فرزند حارث بن عبدالمطّلب، پسر عموی پیامبرخدا صلی الله علیه وآله است و از نظر سن از تمام افراد بنی هاشم بزرگتر بوده و هم سال عباس، عموی پیامبر بوده

ص: ۴۱۸

۱- المستدرک علی الصحیحین،ج۲، دارالمعرفه، بیروت، بی تا، ص۲۸۵

۲- صبحی صالح، نهج البلاغه، خطبه ۱۸۱، دارالمعرفه ، بیروت ، ۱۹۸۷م.

است.

« نوفل به اجبار در جنگ بدر با مشرکین همراه شد ولی اشعاری از او نقل شده که می رساند وی راضی به پیروزی پیامبر در بدر بوده و در همین جنگ به اسارت لشگر اسلام در آمد. پیامبر به او پیشنهاد کرد فدیه خود را بپردازد و آزاد شود. نوفل گفت: مال و ثروتی ندارم.

پیامبرخدا فرمود: نیزه هایی را که در جدّه داری بده. نوفل هزار عدد نیزه در جده داشت که کسی از آن ها آگاه نبود. در این هنگام عرض کرد: اکنون یقین کردم که شما پیامبر خدایید؛ زیرا هیچ کس جز خدا نمی دانست که من در جده چه دارم. آن نیزه ها را داد وآزاد شد، مسلمانی گرفت.» .(۱)

درجنگ صفین سه هزار نیزه به پیامبر داد و آن ها را میان سربازان اسلام تقسیم کردند. نوفل از جمله ده نفری بود که در میدان جنگ استقامت ورزید و از صحنه نبرد فرار نکرد. او به مدینه هجرت کرد و پیامبر صلی الله علیه وآله در نزدیکی مسجد خانه ای به وی و عباس عمویش بخشید که با یک دیوار از هم جدا می شد.

مرگ نوفل بن حارث

«نوفل بن حارث در سال ۱۵ هجری در دوره خلافت عمر، درمدینه بدرود زندگی گفته و عمر برجنازه وی نماز خواند و در بقیع مدفون گردید.»

۱- ابن سعد، طبقات، ج۴

۲۷– بَراء بن معرور

اشاره

براء بن معرور، از قبیله خزرج و از صحابی مدنی و انصاری است. او از پیروان راستین و با وفای پیامبر خدا صلی الله علیه وآله است. درپیمان عقبه، در میان جمعیت هفتاد نفری اهل یثرب حضور داشت که در تاریکی شب، هنگام خفتن کفار قریش، با عشق و شوقی بی حد و با ابراز وفاداری و جانفشانی در راه آرمان های نبوی، دست بیعت به پیامبر داد و با کلماتی که حاکی از ایمان و عشق سرشار وی به آن حضرت بود، اظهار ارادت نمود و قول داد که تا آخرین رمق حیات خویش، از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله حمایت و پشتیبانی کند.

رضی الدین علی بن یوسف مطهر حلی آورده است: «وَ بَیعَهُ العَقَبَهِ الثانِیهِ وَ کانُوا سَبعِینَ رجلاً و امرَأَتَینِ وَ اختَارَصلی الله علیه وآلهمِنهُم اثنَی عَشَرَ نَفِیباً لِیکُونوا کُفَلاءَ قَومِهِ؛ جَابِرُ بنُ عَبدِاللهِ وَ البَرَاءُ بنُ مَعرُورٍ وَعُبَادَهُ بنُ الصَّامِتِ و ».(۱) «در بیعت عقبه دوم، هفتاد مرد و زن بودند، که پیامبر صلی الله علیه وآله دوازده تن از آنان را به نقابت و نمایندگی خویش برگزید، تا آن که به عنوان نماینده پیامبر در میان قومش باشند؛ از جمله آنان، جابر بن عبدالله انصاری و براء بن معرور و عباده بن صامت بودند.»

براء بن معرور نخستین بیعت کننده در عقبه

ابن معرور، از پیشگامان در بیعت با پیامبر بود و نخستین کسی در میان هفتاد و دو نفر مرد و زن در عقبه که با پیامبر دست بیعت داد. «أوّلُ مَن بَایَعُ

۱– رضی الدین علی بن یوسف مطهر حلی، العدد القویه، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۸ ق.

مِنهُم البَراءَ بنَ مَعرُور ثُمَّ تَبایَعَ النَّاس».(۱)«از میان آن ها، نخستین کسی که با پیامبر بیعت کرد، براء بن معرور بود. سپس دیگران با آن حضرت دست بیعت دادند.». کسانی که از مدینه عازم مکه شده بودند، در ایام تشریق با پیامبر خدا صلی الله علیه وآله دیدار کردند و از آن حضرت خواستند نشستی را با آنان داشته باشند.

«قَالَ أسَعدُ بنُ زُرَارَه: فَلَمّا فَرَغنا مِن الحَجِّ وَ کانَت اللّیلَهُ الّتی وَ اعَدنَا رسُولَ اللهُ صلی الله علیه وآله وَ معَنَا عَبدُ اللهِ بنُ عَمرو بنِ حَرَام أبُو جَابِر سَیدُ من سَادَاتِنا. وَ شَریفُ مِن أشرافِا .

أخَذنَاهُ مَعَنا... ثُمّ دَعَوناهُ إلی الإسلام وَ أخبَرناهُ بمیعادِ رَسولِ اللهِ صلی الله علیه وآله إیانا العَقَبَه. قَالَ: فَأَسلَمَ وَ شَهِدَ مَعَنا العَقَبَه، وَ کانَ نقیباً ... فَنِمنا تِلکَ اللَیلَهَ مَعَ قَومِنا فی رِحالِنَا، حَتی إذَا مَضَی ثُلثُ اللیلِ خَرَجنا مِن رحالِنا لَمِعادِ رَسولِ الله صلی الله علیه وآله حَتی اجتَمَعنا فی الشّعبِ عِندَ العَقَبَهِ وَ نحنُ سَبعُونَ رَجُلاً وَ مَعَنا امرَأَتانِ مِن نِسائنَا؛ نُسَیبَهُ بِنتُ کَعبٍ أُمّ عُمارَه، وَ أسماءٌ بِنتُ عَمرو أُمّ مَنیع. قالَ فَتَکَلَّمَ رسولُ الله صلی الله علیه وآله فَتَلا القُرآنَ وَ دَعَا إلَی اللهِ وَ رَغَّبَ فِی الإسلام ثُمّ قَالَ: أبَایِعُکم عَلَی أن تَمنَعُونی مِمَّا تَمنَعونَ مِنهُ نِساءَکُم وَ أبناءَکُم قالَ : فَأَخَذَ البَرَاءٌ بنُ مَعرُورٍ بِیدِهِ ثُمّ قالَ : نَعَم. وَ الَّذی بَعَثَکَ بِالحَقِّ لَنَمنَعَنَّکَ مِمَّا نَمنَعُ مِنهُ أُزرَنَا ».(۲) «اسعد بن زراره گوید: چون از اعمال حج فراغت یافتیم، در شبی که پیامبر به ما وعده داده بود حاضر شدیم. عبدالله بن عمرو بن حرام ابوجابر سید و بزرگ مدینه را که همراه خود بوده بودیم نیز با ما در عقبه حاضر شد که او را به اسلام فراخواندیم و او مسلمانی برگزید.

ص: ۴۲۱

۱- همان، ص ۱۱۹

۲- عبدالحسین امینی، الغدیر، ج۷، دار الکتاب العربی، لبنان، ۱۹۶۷م، ص

عقبه هفتاد مرد بودیم، دو زن نیز با ما بودند؛ نسیبه دختر کعب، معروف به امّ عماره و اسماء دختر عمرو، معروف به امّ منیع. پیامبر صلی الله علیه وآله در آن شب و در میان آن جمع، آغاز به سخن کرد و قرآن تلاوت نمود و ما را به اسلام فرا خواند. سپس فرمود: من با شما بیعت می کنم بر این که شما دشمنان را از من دفع کنید؛ چنانکه از زنان و فرزندانتان دفع می کنید. در آن هنگام براء بن معرور دست پیامبر صلی الله علیه وآله را گرفت و چنین گفت:

آری قسم به آن که تو را به پیامبری برانگیخت و به حق برانگیخت. ما دفع می کنیم از وجود شما دشمنان را، همان گونه که از فرزندان و زنانمان چنین می کنیم.» در متنی دیگر آمده است که براء بن معرور گفت: «ای پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، ما فرزندان میدان های جنگیم و اهل مقاومتیم و این مقاومت و جنگجویی رااز نیکانمان به ارث بوده ایم. خاطرتان آسوده که پیوسته با شما خواهیم بود.»

مسلمانی براء در مدینه

براء بن معرور، مانند بسیاری از مدنی ها، پیش از هجرت مسلمان شد. او به وسیله تبلیغات مصعب بن عمیر اسلام را برگزید و قلبی پر از عشق و ایمان به پیامبر صلی الله علیه وآله داشت و در این راه، سر از پا نمی شناخت. وقتی در عقبه به محضر آن حضرت شرفیاب شد، بار دیگر شهادتین را بر زبان جاری ساخت.

نماز به سوی کعبه

از رخدادهای برجسته و مسائل عجیب در زندگی براء بن معرور آن بود که همواره کینه یهود را در دل داشت و از همین روی، پس از مسلمان شدنش،

ص: ۴۲۲

خوش نداشت که به سوی بیت المقدس نماز بخواند، از این رو در سفری که از یثرب به مکه، برای دیدار با پیامبر صلی الله علیه وآله می رفت، با همین ذهنیت، به سوی کعبه نماز گزارد و هنگام مرگ خویش وصیت کرد که به سوی کعبه دفنش کنند؛ «وَلَّما حَضَرَهُ المَوت أَوصَی أَن یدفَنَ وَ یستَقبَلَ بِهِ الکَعبَه».(1)« در میان راه مکه و مدینه، به همراهان خود گفت: دلم راضی نمی شود. این بنا؛ یعنی خانه کعبه را پشت سر قرار دهم و به سمت شام و بیت المقدس نماز بگزارم، بلکه به سوی کعبه به نماز می ایستیم. .همراهان گفتند: ما نشنیده ایم که پیامبر جز به سوی شام و بیت المقدس نماز بخواند، ما مخالفت با پیامبر صلی الله علیه وآله نمی کنیم. براء گفت: اما من به سوی کعبه نماز می گزارم؛ چون هنگام نماز رسید، او به سوی مکه و بقیه به سوی بیت المقدس نماز گزاردند. چون وارد مکه شدند، به کعب بن مالک گفت: پسر برادرم، بیا با هم نزد پیامبر صلی الله علیه وآله برویم تا از عمل خود بپرسیم؛ زیرا با مخالفت با شما فکرم ناراحت است.

آن دو، پیش تر پیامبر را ندیده بودند اما هنگامی که وارد مسجد شدند، با نگاه اول آن حضرت شناختند. براء نزدیک شد و گفت: ای فرستاده خدا، خداوند مرا به اسلام هدایت کرد و به روش دیگر مسلمانان، به سوی بیت المقدس نماز می گزاردم، لیکن در این سفر که به مکه می آمدم، دلم راضی نشد که این خانه (کعبه) را پشت سر قرار دهم و لذا به سوی مکه نماز خواندم. دوستان و همراهانم به من اشکال کردند، شما چه می فرمایید؟ پیامبر فرمود: من به سوی

۱- میرزا حسین نوری طبرسی، نفس الرحمان فی فضائل سلمان، تحقیقی جواد قیومی،۱۳۶۹ش، ص۷۵

بیت المقدس نماز می گزارم، اگر صبر می کردی بهتر بود، سپس به سوی بیت المقدس برگشت و به جانب آن نماز گزارد.».(۱)

بَراء بن معرور، نقیب مدینه

بَراء بن معرور در بیعت عقبه، از سوی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به نقابت و مهمتری قومش درمدینه برگزیده شد. این کار به دلیل جایگاه و عظمتی بود که براء در نزد پیامبر داشت. او در فاصله پیمان عقبه، تا هجرت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به یثرب، در این شهر تلاش گسترده ای در انتقال پیام های پیامبر صلی الله علیه وآله به قوم خویش نمود و بیشتر آنان، توسط براء بن معرور و مسلمانی را برگزیدند.(۲)

نماز پیامبر خدا و علی علیه السّلام بر جنازه براء بن معرور

علامه مجلس، مرگ او را در چهار ماه نخست هجرت دانسته است. وی می نویسد: «هنگامی که جنازه براء بن معرور را نزد پیامبر خدا صلی الله علیه وآله آوردند تا بر او نماز بگزارد، فرمود: علی بن ابی طالب علیه السّلام کجا است؟ گفتند: او به قبا، در پی کار یکی از مسلمانان رفته است.پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نشست و بر او نماز نخواند. گفتند: ای فرستاده خدا، چرا بر او نماز نمی خوانی؟ گفت: خدای بزرگ فرمود: نماز او را به تأخیر اندازم تا علی هم برسد و در نمازش حاضر شود و او را نسبت به سخنی که در حضور من به او گفت، حلال کند...... چیزی نگذشت که

۱- ابن سعد، الطبقات الکبری، دار العلم بیروت، ۱۹۸۷م، ج۳، ص ۸۸

۲- ر.ک: ابن سعد، الطبقات الکبری، ج۳

علی بن ابی طالب حاضر شد و در برابر جنازه ایستاد و گفت: ای براء، خدایت رحمت کند! تو مردی بسیاری روزه دار و نماز گزار بودی و در راه خدا از دنیا رفتی. آن گاه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: اگر میتی از دعای پیامبر بی نیاز بود، بی شک این دوست شما با دعای علی علیه السّلام درباره او بی نیاز شده (یعنی دیگر با دعای براء نیازی به دعای رسول الله ندارد) سپس پیامبر خدا برخاستند و بر جنازه براء نماز گزاردند و در بقیع، بدن مطهرش رادفن نمودند.».(۱)

«پیامبر خدا صلی الله علیه وآله چون از تجهیز و تکفین براء بن معرور فارغ شدند و در مجلس عزا نشستند، فرمودند: شما ای بازماندگان و اولیای براء، به تبریک سزاوارترید تا تسلیت؛ زیرا برای براء در حجاب های آسمان،قبه ای برپا شد تا روحش به اسمان عروج کند. روح او را به بهشت بردند وهمه خازنان بهشتی، روحش رادریافت نمودند.».(۲)«وَصَلَّى رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله، عَلَيهِ و كَبر أربَعاً و دَفَنَه بِالبَقيع».(۳) « و پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بر جنازه او نماز گزارده، چهار تکبیر گفتند و در بقیع دفنش کردند.»

۲۸. بِشر بن براء بن معرور

اشاره

شخصیت نام آور دیگری که در بقیع دفن گردیده، بشر بن براء بن معرور است. براء بن معرور، فرزندی دارد به نام بشر که او نیز از بزرگان و اشراف

ص: ۴۲۵

۱- احمد الرحمانی الهمدانی، الامام علی علیه السّلام، مرکزانتشارات فرهنگی منیر، ۱۳۷۷ش، ص ۷۷۴
۲- همان، ص ۷۷۵
۳- میرزا حسین نوری طبرسی، نفس الرحمان فی فضائل سلمان، پیشین، ص ۷۵

مدینه است و در عقبه با پیامبر خدا بیعت کرد و در بدر و احد و دیگر غزوات پیامبر صلی الله علیه وآله شرکت داشت و در راه پیامبر و آرمان والای آن حضرت جانفشانی های فراوان نمود. روایات فراوانی حضور او را در عقبه مورد تأکید قرار داده اند.

«و کان أهل بیعه العقبه الآخره، ثلاثه و سبعین رجلاً و امرأتین و هم: أسید بن حضیر النقیب، أبو الهیثم بن التیهان النقیب... البراء بن معرور النقیب، بشر بن البراء الخزرجی و ...».(۱) و اهل بیعت عقبه آخر، هفتاد و سه مرد و دو زن بودند... که از جمله آنان، اسید بن حضیر نقیب، ابوالهیثم بن تیهان، نقیب قوم خویش، براء بن معرور، نقیب قومش و بشر بن براء بن معرور خزرجی بودند.»

همراه با پیامبرصلی الله علیه وآله در خیبر

از غزوه هایی که در آن، بشر بن براء بن معرور، بیش از همیشه، در کنار پیامبرصلی الله علیه وآله بوده، حادثه خیبر است . هنگام نماز و در زمان غذا خوردن، با پیامبر صلی الله علیه وآله بوده است.

پیامبر صلی الله علیه وآله به ایشان علاقه داشته و این علاقه را بارها به وی اظهار کرده اند.

توطئه یهود بر ضد پیامبر و شهادت بشر

هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله خیبر را فتح کرد و پیش از آن، در غزوه های فراوانی بر یهود چیزه شد، بر آنان سنگین آمد، از این رو زنی یهودی به نام

۱- مرکز المصطفی، هجره النبی(ص) إلی المدینه.. مرکز المصطفی، ۱۳۷۸ش، ص ۱۰۰

زینب، دختر حارث، برادر زاده مرحب، برای گرفتن انتقام از پیامبر در قتل برادرش مرحب خیبری، در ماجرای فتح خیبر، تصمیم گرفت به گونه ای پیامبر را به قتل برسان و به ایشان سم بخوراند. بنابر این، پرسید: پیامبر از اعضای گوسفند، کدام عضو را بیشتر از همه دوست می دارند؟ گفتند: پیامبر دست گوسفند را دوست دارد. به این جهت، گوسفندی را ذبح کرده و همه آن را کباب کرد و سم در اعضای آن، به خصوص دست هایش قرار داد و خدمت پیامبر خدا آورد.

پیامبر لقمه ای از آن غذا در دهن گذاشتن و بی درنگ از دهن بیرون آورده، فرمودند: دست نگهدارید که این غذا، خودش می گوید من مسموم هستم. همه یاران دست کشیدند ولی بشر بن براء ابن معرور قبل آن، لقمه را فرو برده بود که همین لقمه به شدت در وجود او اثر گذاشت و همانجا از دنیا رفت. و در واقع به شهادت رسید، توسط زنی یهودی، که بر اساس تحریک دیگر یهودیان در آن غذا سم ریخته بود.

حدثنا وهب بن بقیه، حدثنا خالد عن محمد بن عمرو، عن أبی سلمه، و أن رسول الله صلی الله علیه وآله أهدت له یهودیه بخیبر شاه مصلیه ... کانت زینب بنت الحارث زوجه سلام بن مشکم و لم یأکل النبی صلی الله علیه وآله و الآکل کان بشر بن براء بن معرور، فمات بشر بن براء بن معرور الأنصاری».(۱)

« وهب بن بقیه گوید خالد برای ما روایت کرد از محمد بن عمرو، و او از ابوسلمه که زنی یهودی، به نام زینب دختر حارث همسرسلام ابن مشکم،

ص: ۴۲۷

۱- اهم مناظرات الشیعه، الإنتصار، العاملی، دار السیره، بیروت، لبنان، ۱۴۲۱ق، ص ۴۸۷

گوسفندی مسموم را برای پیامبرخدا صلی الله علیه وآله آورد. اما حضرت از آن تناول نکرد و فقط در دهانش گذاشت و بیرون آورد.، اما بشر بن براء بن معرور، لقمه ای خورد و در اثر سم آن، از دنیا رفت.»

البته در سندهای مورد اعتماد تاریخی آمده است که پیامبر خدا، گر چه از غذا نخورده، اما همان لقمه ای را که در دهان خویش گذاشت، اثر سم در وجود مبارکش باقی ماند و گاهی در وجود آن گرمی اثر می گذاشت وحال ایشان را منقلب می ساخت و به همین جهت بسیاری از مورخان عقیده دارند که پیامبر صلی الله علیه وآله در اثر همان سم زن یهودی، به شهادت رسیده اند و مرض اخرین ایشان اثر سهم زن یهودی بوده که در خیبر به پیامبر داده شده است.

موعظه بشر در برابر یهود

بشر بن براء بن معرور، همراه با معاذ بن جبل، در جریان خباثت های مکرر یهود، به میان آنان رفته و به موعظه شان پرداخته است. در کتاب «متفرقات در اسباب نزول» اینگونه آمده است: نزلت هذه الآیه فی بنی قریظه و بنی نضیر؛« و لَمَّا جاءهَهم کتابٌ من عِندِ اللهِ مُصَدِّقٌ لَما مَعَهُم و کانُوا مِن قَبلُ یستَفتِحُونَ عَلَی الَّذین کَفَرُوا فَلَمَّا جاءَهُم مَا عَرَفُوا کَفَرُوا بِهِ فَلَعنَهُ اللهِ عَلَی الکَافِرِینَ».(۱)

« این آیه درباره بنی قریظه و بنی نضیر نازل شده است: و آنگاه که کتابی از نزد خدا برای آنان آمد و آن تصدیق می کرد آنچه را که به آنان نازل شده بود وان ها از قبل اظهار فتح و پیروزی کردند و چون آنچه را که می شناختند به آنان

۱- مرکز المصطفی، متفرقات فی اسباب النزول، ۱۳۷۶ش، مرکز الرساله، ص ۲۶

داده شد، به آن کفر ورزیدند. پس لعنت خدا بر کافران باد!»

در تفسیر این آیه، ابن عباس که آشنا به علم تفسیر از جانب پیامبر شد، چنین گفته است: کلمه «یستَفتِحُونَ» را چنین تفسیر کرده است: «یستفتحون، أی: یستنصرون علی الأوس والخزرج لرسول الله صلی الله علیه وآله قبل مبعثه: فلمِّا بعثه الله من العرب و لم یکن من بنی اسرائیل کفروا به».(۱)

«آن ها اظهار می داشتند که پیروز خواهند شد؛ یعنی به وسیله رسول گرامی اسلام بر اوس و خزرج غلبه خواهند کرد؛ چرا که خداوند پیامبر صلی الله علیه وآله را از عرب برانگیخت و از بنی اسرائیل برنینگیخت که به ایشان کفر ورزیدند.». ابن عباس ادامه داده است: پس از اظهار کفر یهود، دو نفر به نزد یهود رفته و آن ها را شماتت کردند؛ یکی معاذ بن جبل و دیگری بشر بن براء بن معرور بود.

«فقال بشر بن البراء ابن معرور، یا معشر الیهود: اتقوا الله و أسلموا، فقد کنتم تستفتحون علینا بمحمد و نحن أهل الشرك، و تصفونه، و تذکرون أنّه مبعوث، فقال سلام بن مشکم: ما جاءنا بشیء نعرفه و ما هو بالذی کنّا نذکر لکم فأنزل الله تعالی هذه الآیه.».(۲)

«بشر بن براء بن معرور گفت: ای جماعت یهود، تقوا پیشه کنید و مسلمان شوید. شما کسانی بودیدکه پیش از رسالت محمدصلی الله علیه وآله بر ما، طلب و اظهار نصرت می کردید و او را به صفات نیک می ستودید . حال چرا این موضع را گزیده اید. سلام بن مشکم گفت: محمد چیزی را که ما می خواستیم نیاورده و

۱- مرکز المصطفی، متفرقات فی اسباب النزول، ۱۳۷۶ش، مرکز الرساله، ص ۳۷

۲- همان، ص ۳۸

آنچه را یاد می کردیم محقق نکرده، سپس این آیه نازل شد...»

مورخان آورده اند که پیامبرخدا از همان سم دچار مریضی شد، مادر بشر به عیادت پیامبر صلی الله علیه وآله آمد. حضرت به وی فرمود: ای مادر بشر، اثر همان لقمه ای که در خیبر با پسر تو خوردم، گاهی در من ظاهر می شد تا این که این بار نفسم را قطع می کند.

«فقال صلی الله علیه وآله یا أمّ بشر، ما زالت أكلت خيبر التی الكلت بخيبر مع ابنک تعاودنی، فهذاأوان قطعت ابهری فكان المسلمون يرون أنّ رسول الله صلی الله عليه وآله مات شهيداً مع ما أكرمه الله به من النبوه».(1)

«پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود:ای مادر بشر، همواره لقمه خیبر که با پسرت خوردیم، مرا به مرض واداشت که امروز هم برای همان به عیادتم آمده ای. پس اکنون زمان قطع نفس من است» و مسلمین اعتقاد دارند که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله شهید از دنیا رفته، به اضافه کرامتی که خدا به او نبوت فرموده.»

البته در مطاوی و مسانید تاریخی آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، پس از شهادت بشر، زن یهودی را آوردند و دستور دادند که او را به سزای عملش برسانند و او را کشتند. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بشر بن براء بن معرور را در بقیع دفن کرد و خود، شخصاً به جنازه اش نماز گزاردند. رحمت و غفران و رضوان الهی، بر این حماسی پاکباخته و شهید.

«فصَلّى عَلَيه رَسُولُ الله و دُفِنَ بِالبقيع».(2)«پیامبر بر او نماز گزاردند و در

ص: ۴۳۰

۱- مرکز المصطفی، بقیه اخبار مرض النبی وفاته، مرکز الرساله، ۱۳۷۸ش، ص ۹۴

۲- مرکز المصطفی، بعض ما جاء فی غزوه خیبر، مرکز الرساله، ۱۳۷۸ه.ش، ص ۱۲۷

بقیع دفن گردید.»

۲۹. عبدالله بن سلام

اشاره

از دیگر یاران مخلص، با وفا و صادق پیامبر خدا صلی الله علیه وآله عبدالله بن سلام است. وی بر آیین یهود بود، که با شنیدن آوازه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به این که در مکه، مردی از عرب به رسالت برانگیخته شده و نامش محمد است. به مکه رهسپار شد تا به حضور آن حضرت برسد و با توجه به اخباری که در تورات خوانده بود، می خواست استفاده کند که آیا نشانه هایی که تورات درباره پیامبر خاتم داده، صحیح است یا خیر؟ در مجمع الزواند هیثمی آمده است: «یوسف بن عبدالله بن سلام، از پدرش عبدالله بن سلام، نقل کرده آنگاه که عبدالله بن سلام یهودی بود به احبار یهودیان گفت: من با پدرانم وبا ابراهیم و اسماعیل عهدی بسته ام در زمانی که محمد فرستاده خدا می آید، به دین او بگرویم، به این جهت، چون شنیدم که پیامبر خدا در مکه به رسالت برانگیخته شد، به مکه رفتم، پیامبر را در موسم حج، در منا دیدم، تا چشمان پیامبر به من افتاد، پرسید: تو عبدالله سلامی؟ گفتم: آری. فرمود: نزد من بیا. نزدیکش رفتم. حضرت از من پرسید: «أنشُدُکَ بِالله، یا عبدَاللهِ بن سَلام أما تَجِدُنی فی التَّوراهِ رسول الله»؛ « تو را به خدا سوگند می دهم، آیا نام مرا در تورات، به عنوان رسول الله ندیده ای؟ » گفتم: نام و سیمای شما را در تورات خوانده اند. سپس از ایشان خواستم خدا را برایم توصیف کند. آن حضرت سوره توحید را برایم تلاوت کردند. به ایشان عرض کردم: «ای فرستاده خدا، چگونه می توانم به آیین شما وارد شود؟ فرمود: بگو:

«أشهَدُ أن لا إلهَ إلا الله و أشهَدُ أَنَّکَ رَسُول الله». من شهادتین بر زبان جاری ساختم و مسلمانی برگزیدم.».(۱)

بازگشت به مدینه و انتظار پیامبر

عبدالله بن سلام وقتی مسلمان شد، به مدینه بازگشت و چون در میان یهودیان می زیست اسلامش را کتمان کرد و پوشیده داشت و نمازش را مخفیانه، به شیوه اسلامی می گزارد و منتظر بود که پیامبر خدا به مدینه هجرت کند. خودش چنین نقل کرده است:

«شنیدم که پیامبر خدا به مدینه هجرت کردند، فریاد مردم مدینه را در انتظار نبی شنیدم. جمعیت انبوهی منتظر قدوم آن حضرت بودند. من بالای درخت خرمایی رفتم و چون پیامبر نزدیک شدند خودم را از روی درخت انداختم تا به حضورش شرفیاب گردم. چون پیامبر مرا دید، فرمود: ای عبدالله بن سلام،یقین دارم که اگر موسی را هم می دیدی، این گونه از بالای درخت خودت را نمی انداختی! گفتم: آری، ای فرستاده خدا، من شوق به زیارت شما دارم و از دیدار شما به حدی خوشحالم که با دیدن موسی، چنین خوشحال نخواهم شد: «فأجلسنی رَسول الله صلی الله علیه وآله فی حجره و مسح علی رأسی و سمّانی یوسف».(۲)

«پیامبرصلی الله علیه وآله مرا در کنار خود نشاند و دست مبارکش را بر سرم کشید ونامم

۱- نو رالدین علی بن ابی بکر الهیثمی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج۹، دار الکتب العلمیه، بیروت، بی تا، ص ۳۲۶

۲- همان، ص ۲۲۷

را یوسف گذاشت.»

در کنار پیامبر خدا صلی الله علیه وآله

عبـدالله بن سـلام، پس از هجرت پیامبرصـلی الله علیه وآله، همواره در کنـار انحضـرت بود و در بسـیاری از نبردهـا در رکابش حضور داشت. در بـدر و احـد و احزاب و حنین شـرکت کرد و از یـاران بـا وفـا و صـادق پیـامبر گرامی بود. طبق نقـل طبرانی، عبدالله بن سـلام، در حفر خندق، در ماجرای غزوه احزاب، در کنار پیامبر و علی علیه السّـلام بود و در هنگام حفر، اشعاری در دفاع از پیامبر به صورت حماسی می خواند.

نزول آیه قرآن در شأن وی

وقتی عبدالله بن سـلام مسـلمان شد، بر یهود، گران آمد و آنان پیوسـته در صدد بودند که با وی مرتبط شده، از او بخواهند که اسلامش را انکار کند. و این آیه مبارکه در همین زمینه، نازل شد.»

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَتَّخِذُواْ بِطَانَةً مِّن دُونِكُمْ لاَ يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّواْ مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاء مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الآيَاتِ إِن كُنتُمْ تَعْقِلُونَ».(۱)

«ای مؤمنان! بیگانگان را همراز خود مگیرید، چه آن ها را از هیچ گونه آسیب رسانی در حق شـما کوتاهی نمی کنند. دوست دارند شما در رنج باشید. و همانا دشمنی از گفتارشان پیداست، و کینه ای که دلشان نهان می دارد بزرگ تر است. به

۱- آل عمران: ۱۱۸

راستی ما آیات رابرای شما بیان کردیم اگر اندیشه کنید.»

راوی رسول الله صلی الله علیه وآله

عبـدالله بن سـلام، راوی صـادق پیـامبر صـلی الله علیه وآله بود و روایات فراوانی را از پیامبر خـدا در سـینه خود داشـته و در هر مجلسـی آن ها را بیان می کرد.، بدین روی، در کتاب روایی معتبر، عبدالله بن سلام از راویان برجسته پیامبر خدا صلی الله علیه وآلـه معرفی گردیـده است. برای نمـونه، دو سه روایت را که او از پیـامبر نقـل کرده، می آوریم: «عَن عَبـدِ اللهِ بنِ سـلام، قَـالَ: سَمِعتُ رَسُولَ الله صـلی الله علیه وآله یقُولُ: مَن تَوَضَّأ فَأَحسَنَ الوُضُوءَ، ثُمَّ قَامَ یصَـلِّی رَکعَتَین، أو أربَعًا، شَکَّ سَهلٌ یحسِنُ فِیهِما الرکوعِ والخُشُوعَ، ثُمَّ استَغفَرَ اللهَ غَفَرَ لَهُ»..(۱)

« عبـدالله بن سـلام گویـد: شـنیدم از پیـامبر خـدا صـلی الله علیه وآله که می فرمود: هر کس وضو بگیرد، وضویی نیکو بگیرد.، سپس قیام کرده، دو یا چهار رکعت نماز بگزارد و رکوع درستی انجام دهـدو با خشوع و حضور قلب نماز را اقامه کنـد،سـپس از خداونـد طلب مغفرت نمایـد،خداونـد همه گناهانش را می بخشـد.»«وَ عَن عبدِالله بن سـلام، انه قال: قال النبی صـلی الله علیه وآله : الحیاء من الإیمان و لا إیمان لمن لا حیاء له».(۲)

«عبـدالله بن سـلام نقـل کرده که پیـامبر خـدا صـلی الله علیه وآله فرمودنـد: حیـا نشانه ایمان است و ایمان نـدارد کسـی که حیا ندارد». « و عَن عبدالله بن سلام: إنّ النّبی

ص: ۴۳۴

۱- الهیثمی، پیشین، ج۲، ص ۲۷۸

۲- همان، ج ۱، ص ۹۱

صلی الله علیه وآله قال: خیر النساء من تسرّک إذا أبصرت و تطیعک إذا أمرت و تحفظ غیبتک فی نفسها و مالک».(۱)

«عبدالله بن سلام از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: بهترین زن آن است که خشنودت سازد آنگاه که به او می نگری و اطاعتت کند آنگاه که فرمانش می دهی و در غیاب تو خود را برایت حفظ کند

و نگاهبان مالت باشد.». عبدالله بن سلام همچنین روایات بسیاری در زمینه های مختلف از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده است؛ از جمله این که در سلسله راویان غدیر خم و فضایل علی علیه السّلام، به صورت مبسوط منعکس کرده است که به جهت خودداری از طولانی شدن بحث، از اشاره به آن ها صرف نظر کرده و خوانندگان را به کتب تاریخی در این زمینه ارجاع می دهم.

مدافع خلافت

در کارنامه زندگی عبدالله بن سلام، همگامی با علی علیه السّلام، پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، انعکاس کامل دارد، ولی در ماجرای انقلاب مردم علیه عثمان، از این که خلیفه کشی در میان مسلمانان رایج شود، به شدت بیمناک بود و مردم را از آن بر حذر می داشت.

«روی الطبرانی: عن عبدالله بن سلام أنه قال: حین هاج الناس فی أمر عثمان: أیها النّاس لا تقتلوا هذا الشیخ و استعتبوه فإنّه لن تقتل أمّه نبیها فیصلح أمرهم حتّی یهراق دماء سبعین ألفاً منهم و لن تقتل أمه خلیفتهافیصلح امرهم حتی

۱- همان، ج۴، ص ۲۷۲

یهراق دماء أربعین ألفاً. فلم ینظروا فیما قال و قتلوه».(۱)

«طبرانی از عبدالله بن سلام نقل کرده است: هنگامی که مردم در مخالفت با عثمان شورش کردند ودر صدد کشتن وی بر آمدند، چنین گفت:ای مردم، این پیرمرد را نکشید و رهایش کنید، زیرا هیچ امتی پیامبرش را نکشت مگر این که شیرازه امورشان از هم گسست و سزاوار بود که خون هفتاد هزار نفرشان بر زمین بریزد و هرگز نمی کشد امتی خلیفه ای را مگر این که سزاوار است خون چهل هزار نفرشان بریزد. و آنان به گفته وی توجه نکردند و خلیفه را کشتند. »

عبدالله بن سلام بعد از قتل عثمان می گفت: مردم با این عمل خود، باب فتنه علیه خلیفه به حق را گشودند. البته نیک می دانیم که علی علیه السّلام هم در ماجرای انقلاب مردم مدینه علیه عثمان، هرگز راضی به کشته شدن خلیفه نبودند و به همین جهت حسنین و محمد حنفیه را مأمور کردند که از خلیفه نگهبانی کنند وحتی خلیفه را که در مضیقه بی آبی قرار داده بودند، سیراب سازند و برایش آب ببرند و شاید عبدالله بن سلام هم از همین جهات، مخالف کشته شدن خلیفه بوده است.

گفتار علی علیه السّلام درباره عبدالله بن سلام

حضرت علی علیه السّلام درباره عبدالله بن سلام، جمله را بیان کرده که بسیار مهم است. آن حضرت در پیشامد ماجرایی فرموده است: «دعوه فإنه منّا اهل البیت» رهایش سازید که او فردی از ما اهل بیت است.

ص: ۴۳۶

۱- همان، ج ۹، ص ۹۲

«فجلس عبدالله بن سـلام بعد قتل عثمان ا يام فی الطريق لعلی، فقال: أين تريد يا علی؟ فقال: أريد أرض العراق . قال: عبدالله بن سلاـم: لاـ تـأتی العراق و عليك بمنبر رسول الله صـلی الله عليه وآله فوثب به أناس من أصـحاب علی و هموا به فقال علی: دعوه فإنّه منّا أهل البيت».(۱)

«عبدالله بن سـلام، چند روز بعد از قتل عثمان، در راه علی عليه السّلام نشست. تا آن حضرت را ببيند. هنگامی که آن حضرت، اراده داشت به عراق برود، او را ديد، پرسيد به کجا اراده کرده ای يا علی؟ حضرت فرمود: می خواهم به عراق بروم. عبدالله بن سلاـم گفت: به عراق مرو و بر تو بـاد به قبر پيـامبر خـدا. و اصـحاب علی بـا او برخورد کردنـد ومی خواسـتند مـانع از گفتار او شوند، حضرت فرمود: رهايش سازيد که او فردی از ما اهل البيت است».

فضايـل عبـدالله سـلام فراوان است و او در واقع، عـالم به شـريعت بود و جزو کسـانی است که معـاذ بن جبل همواره ديگران را سفارش می کرد که از علم عبـدالله بن سـلام بهره گيرند.لذا ذهبی در سـير اعلام النبلاء آورده است که عبدالله بن سـلام، جزو کسانی است که «عنده علم الکتاب»، « در نزد او است علم کتاب».(۲)

عبدالله سلام، به مناسبت اسم گذاری که پيامبر برای او کرد، نام فرزند بزرگ خود را يوسف نهاد و يوسف نيز شخصيتی ممتاز در نزد رسول خدا محسوب می گرديد.

۱- الهيثمی، پيشين، ج۹، ص ۹۲

۲- ر.ك. الذهبی سير اعلام النبلائ، ج۲، ص ۴۱۸

ابن حنان (۱) گوید: عبدالله بن سلام از بهترین صحابه پیامبر خدا بود؛ «وَ هُوَ مِن خِیارِ صَحابَهِ الرَّسول» یعنی او از نیکان و بهترین های اصحاب پیامبر ود که در سال ۴۳ هجری قمری، در مدینه در گذشت. مسلمانان پیکر او را با اندوه به بقیع برده و بر آن نماز گزاردند و در بقیع مدفونش کردند.

۳۰. کعب بن عمرو

اشاره

کعب بن عمرو از دیگر آرمیدگان در بقیع است. وی مشهور به ابوالیسر و دارای پیشینه ای نیک بوده و از اصحاب با وفای پیامبر خدا در کتب رجال نام برده شده است.

ص: ۴۳۸

۱- تاریخ الصحابه، ج۴، ص ۲۸۰ و کتاب الثقات، ج ۳، ص ۳۲۸

حضور در پیمان عقبه:

کعب ا ز کسانی که همراه با یثربیان، در آخرین پیمان عقبه حضور داشته و با پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بیعت می کند. مسلمانی او در یثرب، به وسیله مصعب بن عمیر بوده است.

حضور در بدر و بیعت رضوان:

کعب بن عمرو، هم در بیعت رضوان حضور داشته و هم در بدر. علامه امینی در کتاب ارزشمند «الغدیر» او را در زمره کسانی یاد می کند که در بیعت رضوان و بدر حضور داشته و در جلد نهم کتاب یاد شده آورده است: «در روز جنگ جمل، گروهی از برجستگان صحابه پیامبر خدا ، زیر پرچم علی علیه السّلام حضور داشتند. آنان از نامداران امت بودند و بیشترشان در جنگ صفین، همراه حسن و حسین، در کنار علی علیه السّلام و در رکاب آن حضرت بودن. این ها کسانی بودند که هم در بیعت رضوان حضور داشتند و هم در بدر.» (۱) علامه سپس از نام آن ها یاد می کند و می نویسد:

«۱- اُسید بن ثعلبه انصاری، بدری ۲- ثابت بن عبید انصاری، بدری که در صفین کشته شد...

۳- کعب بن عمرو، ابوالیسر یا ابو زعنه،بدری، که در بیعت رضوان حضور داشت».(۲)

۱- عبداحسین الامینی النجفی، الغدیر، ج۹، دار الکتاب العربی، بیروت ۱۳۹۷ه، ص ۲۶۷

۲- همان، ص ۲۶۸

شجاع در میدان های رزم

کعب بن عمرو در میـدان هـای رزم و نبرد، دلاـوری بزرگ و فردی شـجاع و نترس بود که در ماجرای اسـیر گرفتن گروهی از کفار قریش، پیامبر خدا به او فرمود: «أَعَانَکَ عَلَیهِم مَلَکٌ کَرِیمٌ».(۱)«فرشته ای کریم تو را بر آنان یاری داد.»

راوی احادیث پیامبر

کعب بن عمرو، یـا ابوالیسـر، از راویان احادیث پیامبر خـدا صـلی الله علیه وآله بود که از او روایات فراوانی در مسانیـد صـحیح فریقیـن بـاقی مانـده اسـت کـه جهت دوری از طولاـنی شـدن بحث، از آوردن نمـونه خـودداری می کنیم. طبـق نقـل ابن حجر عسقلانی، کعب بن عمرو (ابوالیسر) درسال ۵۵ هجری در مدینه وفات یافت.

«صَلَّی عَلَیه جَمَاعَةٌ مِنَ المُسلِمینَ وَ دُفِنَ بِالبَقیع».(۲)

۳۱. سهل بن سعد ساعدی خزرجی؛ ابوالعباس

اشاره

سهل بن سـعد ساعدی خزرجی از بزرگان اصـحاب است که در بیعت عقبه حضور داشـته و در جنگ های بدر و اُحُد شـرکت کرده و از بزرگترین افتخـاراتش آن است که مـدتی خادم پیامبر خـدا بوده و در غـدیر خم، ماجرای نصب علی علیه السّـلام به مقام امامت مسلـمانان را از نزدیک دیـده است. وی در حـدیثِ شاهد خواهیِ علی علیه السّـلام بر ماجرای غدیر و حاضـران در آن، از هفده نفری است که در حضور

۱- بعض ما جاءنی جبرئیل و بعض الملائکه، مرکز المصطفی، ص ۱۶۲۴

۲- ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۸۰، دار الکتاب العربی، ۱۹۸۷م، ص ۴۳۷

خلیفه اول (ابوبکر) به پا خاستند و شهادت قاطع دادند و سوگند صریح یاد کردند که به چشم خود دیدند پیامبرخدا صلی الله علیه وآله در ماجرای غدیرخم، علی علیه السّلام را به رهبری امّت بعد از خویش، نصب کردند.

سهل بن سعد، همراهی صادق برای پیامبر صلی الله علیه وآله

سهل بن سعد ساعدی؛ ابوالعباس، همراهی صادق برای پیامبر صلی الله علیه وآله بود و تقریباً تمام دوران رسالت را با آن حضرت همراهی کرد؛ به گونه ای که کمتر غزوه ای است او در کنار پیامبر حضور نداشته باشد. اگر بخواهیم تمام موارد همگامی و حضورش با پیامبرگرامی اسلام صلی الله علیه وآله را بنگاریم، از حد یک مقاله فراتر خواهد رفت، لذا به بیان نمونه ای از آن همگامی اکتفا می کنیم:

«سَهْلَ بْنَ سَعْدٍ قَالَ: جُرِحَ وَجْهُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وآله... يَوْمَ أُحُدٍ... وَ كُسِرَتْ رَبَاعِيَتُهُ وَهُشِمَتِ الْبَيْضَةُ عَلَى رَأْسِهِ الشَّرِيفِ فَكَانَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وآله تَغْسِلُ الدَّمَ وَكَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ يَسْكُبُ عَلَيْهَا بِالْمِجَنِّ فَلَمَّا رَأَتْ فَاطِمَةُ أَنَّ الْمَاءَ لَا يَزِيدُ الدَّمَ إِلَّا كَثْرَةً أَخَذَتْ قِطْعَةَ حَصِيرٍ فَأَحْرَقَتْهُ حَتَّى صَارَ رَمَادًا ثُمَّ أَلْصَقَتْهُ بِالْجُرْحِ فَاسْتَمْسَكَ الدَّمُ».(۱)

«سهل بن سعد گوید: در ماجرای جنگ اُحد، صورت پیامبر (درود خدا بر او و آلش باد) جراحتی یافت و چهار دندان پیشین آن رسول گرامی صلی الله علیه وآله شکست و بر سرشریفش در اثر جراحت ورمی ایجاد شد، فاطمه علیهاالسّلام پیامبر را مداوا می کرد و

۱- الشیخ محمد صادق النجمی، أضواء علی الصحیحین، مؤسسه المعارف الاسلامیّه، ۱۴۱۹ه.. ق. ص۲۴۷ و الشیخ محمد فاضل المحمودی، اسرار الفاطمیه، ص۲۵۹ ؛ صحیح مسلم، ج۵ ، ص۱۷۸

خون را از پیشانی آن حضرت می شست و علی علیه السّلام با ظرفی آب می ریخت. فاطمه علیهاالسّلام وقتی دید آب بر خون چیره نمی‌شود و خونریزی بند نمی‌آید، قطعه حصیری را برداشت و آن را سوزانده، خاکسترش را بر محل جراحت بست و خون بند آمد.»

سهل، روایتگری ولایتمدار

سهل بن سعد، یکی از راویان خاندان رسالت است. روایتگری است که ولایت علی علیه السّلام را در دل داشت و روایات بسیاری از پیامبر خدا در امامت علی علیه السّلام نقل کرد. او بسیاری از روایات را که نقل کرده، خود ناظر، شاهد و شنونده از پیامبر بوده است. به نمونه ای از این روایات اشاره می کنیم:

«حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِي حَازِمٍ، قَالَ: أَخْبَرَنِي سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ(رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ) أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه وآله قَالَ: يَوْمَ خَيْبَرَ لأُعْطِيَنَّ هَذِهِ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلاً يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، قَالَ: فَبَاتَ النَّاسُ يَدُوكُونَ لَيْلَتَهُمْ أَيُّهُمْ يُعْطَاهَا فَلَمَّا أَصْبَحَ النَّاسُ غَدَوْا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وآله كُلُّهُمْ يَرْجُو أَنْ يُعْطَاهَا، فَقَالَ: أَيْنَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ؟.........(۱)

«یعقوب بن عبدالرحمان، از ابن حازم نقل کرده که گفت: سهل بن سعد ساعدی به من خبر داد که پیامبرخدا صلی الله علیه وآله در روز خیبر فرمود: پرچم را سحرگاهان به مردی خواهم داد که خداوند فتح و پیروزی را به دست او محقق می سازد؛ مردی که خدا و رسول را دوست دارد و

خدا و رسول هم او را دوست

۱- محمد حیاه الانصاری، المسانید، ج۱، بی تا، بی نا، ص۱۱۷ و ج۲ ص۲۰۴

دارند. سهل گفت: مردم شب را به صبح آوردند، در حالی که در این اندیشه بودند که پیامبر پرچم را به چه کسی خواهد سپرد!؟ آنگاه که صبح شد، خدمت پیامبر رسیدند و هر کدام امیدوار بودند که پرچم به او داده شود، اما پیامبر فرمودند: کجا است علی بن ابی طالب علیه السّلام؟ سهل گفت: علی درگیر درد چشم است. پیامبر فرمود: او را بیاورید. علی را آوردند. حضرت از آب دهانش به چشم علی کشید و برایش دعا کرد. چشم علی علیه السّلام بهبود یافت. گویی که دردی نداشته است! در این هنگام پیامبرصلی الله علیه وآله پرچم را به علی سپرد. علی علیه السّلام خطاب به پیامبر صلی الله علیه وآله گفت: من با آنان می جنگم تا همچون ما، به مسلمانی در آیند. پیامبر فرمود: پیشگامانی را بفرست و به اسلام دعوتشان کن و به آنان بگو که خدا درباره ایشان چه چیزی را دوست می دارد. سوگند به خدا که اگر یک نفر به وسیله تو هدایت شود، برای تو بهتر است از تمام نعمت های روی زمین.»

پایداری سهل در ولایت علی علیه السّلام

کینه آل مروان نسبت به اهل بیت را به خوبی می دانیم و نیز آگاهیم که بیشترین کینه را، این دودمانِ مطرود نسبت به علی علیه السّلام داشته اند. در همین راستا مروانیان می کوشیدند یاران علی را نیز به انواع آزارها و اذیت‌ها، شکنجه کنند. از این رو، فردی از آل مروان که از سوی معاویه بر مدینه گماشته شده بود، دستور داد سهل بن سعد ساعدی را بیاورند. وقتی سهل را حاضر کردند، آن فرد دستور داد که سهل به علی علیه السّلام ناسزا گوید، اما سهل از این کار خودداری کرد و حاضر به سبّ علی علیه السّلام نشد.

ص: ۴۴۳

آن فرد خبیث گفت: حال که حاضر نیستی، علی را دشنام داده، ناسزا بگویی، بگو خداوند ابو تراب را لعنت کند(!) سهل گفت: برای علی، نامی محبوب‌تر از ابوتراب نیست و هنگامی که او را با کنیه «ابوتراب» می خوانند، خوشحال می شود و من هرگز چنین کاری را نمی‌کنم؛ زیرا خودم شاهد بودم که علی علیه السّلام در خانه نبود و پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به خانه علی رفتند و دیدند او در خانه نیست، از دختر خویش فاطمه علیهاالسّلام پرسیدند: علی کجا است؟ فاطمه علیهاالسّلام عرض کرد:

از خانه بیرون رفت. پیامبر به سمت مسجد رفتند و دیدند علی علیه السّلام درگوشه ای از کوچه منتهی به مسجد، روی خاک‌ها نشسته و بر چهره‌اش مقداری گرد و غبار است. حضرت به ایشان فرمود: برخیز ای ابوتراب، پس از این، علی علیه السّلام خوشترین کلمه را کلمه ابوتراب می دانست و هرگاه به این کنیه خوانده می شد، خوشنود می گردید.»(۱) و بدینسان، سهل بن سعد از ناسزایی به علی علیه السّلام خودداری ورزید و مورد آزارها و شکنجه های بسیاری واقع شد و همواره مورد عذاب قرار می گرفت.

سهل و نقل حدیث قهقری

حدیثی است که سهل بن سعد ساعدی آن را از

پیامبرخدا صلی الله علیه وآله نقل کرده که در مضامین حدیثی، معروف به «حدیث قهقری» است. مضمون آن چنین است:

«عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْد السّاعِدِی ، قَالَ : قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه وآله: ... لَیَرِدَنَّ عَلَیَّ أَقْوَامٌ أَعْرِفُهُمْ وَیَعْرِفُونِی، ثُمَّ یُحَالُ بَیْنِی وَبَیْنَهُمْ، ... فَأَقُولُ: إِنَّهُمْ مِنِّی، فَیُقَالُ: إِنَّکَ لا

۱- محمد حیاه الأنصاری، المنتخب من صحاح السته، بی تا، بی نا، ص۲۲

تَدْرِی مَا أَحْدَثُوا بَعْدَکَ، فَأَقُولُ: سُحْقًا سُحْقًا لِمَنْ غَیَّرَ بَعْدِی»، «وَ یُقَالُ: إِنَّهُمْ ارْتَدُّوا بَعْدَکَ عَلَی أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَی».(۱)

«از سهل بن سعد ساعدی است که گفت: پیامبر خدا فرمود: در روز قیامت، اقوامی بر من وارد می شوند که من آن‌ها را می شناسم و آن‌ها هم مرا می شناسند. سپس میان من و آنها حایل و مانع ایجاد می شود. من به خداوند عرض می کنم: آنان از من هستند. در جوابم گفته می شود: تو نمی دانی که آنان بعد از تو چه ها کردند؟! من می گویم: وای، وای بر کسانی که بعد از من، سنتی را تغییر داده باشند، که گفته می شود، آنان به عقب برگشتند و قهقری اختیار کردند.»

سهل، ناظر کاروان اسیران کربلا و سرها بر نیزه ها

سهل بن سعد ساعدی، خود نقل کرده که آهنگ بیت المقدس کردم. به شام که رسیدم، دیدم شهری است پردرخت و خوش آب و هوا و نیز دیدم که همه شهرها را آذین بسته اند و سردرهایی مجلّل ساخته اند. اسب‌ها را زین کرده و محفل‌هایی نصب نموده اند و مردم هلهله می کردند و جشن گرفته بودند. زنانی هم دف و چنگ می زدند و شادی را افزون می ساختند.

با خود گفتم: آیا شامیان عیدی دارند که چنین شادمانی می کنند؟ از مردی پرسیدم: مگر شما عید دارید؟ گفت: گویا شامی نیستی؟ از کدام دیاری؟ گفتم: از اهالی مدینه ام. گفت: شگفت نیست که امروز از آسمان خون ببارد و زمین اهلش را به کام خود فرو برد. پرسیدم:

برای چه؟! گفت: اکنون اسیران آل الله و سر مطهّر

ص: ۴۴۵

۱- السید بدرالدین الکاظمی، مناقشه عقائدیّه، المملکه العربیه السعودیه، نشر الحجاز، ۱۳۹۷ه.. ص۹

حسین علیه السّلام را بر نیزه کرده، می آورند.

«فَقُلْتُ وَا عَجَبَاهْ یُهْدَی رَأْسُ الْحُسَیْنِ وَ النَّاسُ یَفْرَحُونَ قُلْتُ مِنْ أَیِّ بَابٍ یُدْخَلُ فَأَشَارُوا إِلَی بَابٍ یُقَالُ لَهُ بَابُ سَاعَاتٍ قَالَ فَبَیْنَا أَنَا کَذَلِکَ حَتَّی رَأَیْتُ الرَّایَاتِ یَتْلُو بَعْضُهَا بَعْضاً فَإِذَا نَحْنُ بِفَارِسٍ بِیَدِهِ لِوَاءٌ مَنْزُوعُ السِّنَانِ عَلَیْهِ رَأْسٌ مِنْ أَشْبَهِ النَّاسِ وَجْهاً بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله سلم ».(۱)

«گفتم: وای بر این مردم، که سر حسین بن علی علیه السّلام به ظالمی هدیه داده شود و آنان شادمانی کنند. پرسیدم: آنان را از چه دری وارد شام می کنند؟ آن مرد گفت: از باب ساعات. در همین اثنا دیدم که پرچم‌ها پشت سر یکدیگر آمدند. سواری را دیدم که پرچمی وارونه بر دست دارد و نیزه ای و بر بالای نیزه سری را دیدم که شبیه ترین صورت را به رسول گرامی اسلام دارد.»

«عَنْ کَامِلِ البَهَائی، قَالَ سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ السَّاعِدِی: رَأَیْتُ الرُؤُوسَ عَلَی الرِمَاحِ وَ یَقْدُمُهُم رَأْسُ الْعَبّاسُ بْنُ عَلِیّ علیه السّلام فَنَظَرْتُ إِلَیهِ کَأَنَّهُ یَضْحَکُ، وَ رَأْسَ الإمَامِعلیه السّلام، کَانَ وَرَاءَ الرُؤُوسِ، أَمَامَ الْمُخَدَّراتِ وَلِلرأْسِ الشَّرِیفِهِ مَهَابَهً عَظِیمَهً وَ یُشْرِقُ مِنْهَا النُّورُ بِلِحْیَهٍ مُدَوَّرَه قَدْ خَالَطَهَا الشَّیْب وَصلب عَلَی شَجرَه. فَاجْتَمَعَ النّاس حولَهَا یَنْظُرُونَ إِلَی النُّورِ السَّاطِعِ فَأَخَذَ یَقْرَأُ الْقُرْآنَ، دَعَاهُم ابْن زِیَاد مَرَّهً أُخْرَی فَلَمَّا دَخلُوا عَلَیْهِ وَ أَیْنَ رَأْسُ الْحُسَیْنِ بَینَ یَدیهِ وَالأَنوَارِ الإلَهیه تَتَصَاعَدُ إِلَی عَنَانِ السَّمَاءِ.».(۲)

«از کامل بهایی نقل شده است که سهل بن سعد ساعدی گفت: سرها را بر

۱- الحاج حسین الشاکری، الامام الحسین?، بی تا، بی نا، ص۲۲۴ ؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۱۲۷
۲- همان، ص۲۳۲

نیزه دیـدم و پیشاهنـگ آنان، سـر مطهّر عباس بن علی بود. به او نگریسـتم، گویا که می خندیـد و سـر مطهر امام علیه السّـلام، پشت سـر همه سـرها قرار داده شده بود و پیش روی زنان حرم عصـمت و طهارت آن سـرمطهر مهابت و جلالتی بزرگ داشت که از آن نوری به آسمان ساطع بود؛ سری که پیری برآن عارض گشته بود و بر درختی نهاده بودند.

مردم، گرد آن سـر نورانی و مطهّر جمع شده بودند و نور جلالتش را می نگریسـتند و آن سر مطهّر قرائت قرآن می نمود. آنان را ابن زیاد فراخواند و سـر مطهر حسین را پیش او بردند و سر را پیش روی خود نهاد، در حالی که انوار الهی از آن سر نورانی به آسمان کشیده می شد.»

سهل بن سعد، روایتگر حدیث فاطمه علیهاالسّلام

سهل بن سـعد ساعدی روایتگر حدیث فاطمه زهرا علیهاالسّـلام است؛ روایتی که حضـرت زهرا علیهاالسّـلام از پدر بزرگوارش نقل فرموده، که پـدرم به علی علیه السّـلام فرمود: ای علی علیه السّـلام، تو خلیفه من بعـد از منی و بعد از تو، فرزندت حسن، و بعد از فرزندت حسن، فرزندت حسـین علیه السّـلام و بعد از حسین علیه السّلام، فرزندش علی بن الحسین علیه السّلام و پس از او، فرزندش محمد بن علی الباقر علیه السّلام و پس از او،

فرزندش جعفر بن محمد الصادق علیه السّـلام و بعد از او فرزندش موسـی بن جعفر علیه السّلام ، و پس از او، فرزندش علی بن موسـی الرضا علیه السّـلام و پس از او، فرزندش محمدبن علی الجواد علیه السّـلام و پس از فرزندش علی بن محمدالهادی علیه السّلام و پس از او، فرزندش حسن بن علی العسکری علیه السّلام ، و بعد از او فرزندش که نامش هم نام

من است و خداونـد به وسـیله او، زمین را پر از عـدل و داد می نمایـد. پس از آنکه از جور و سـتم پر شـده باشـد؛ «یَفْتَحُ اللَّهُ بِهِ مَشَارِقَ الأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا فَهُمْ ئِمَّهُ الْحَقِّ وَ أَلْسِنَهُ الصِّدْقِ مَنْصُورٌ مَنْ نَصَرَهُمْ مَخْذُولٌ مَنْ خَذَلَهُمْ».(۱)

«خداونـد به دست مهدی شـرق وغرب عالم را فتح می کند. آنان، امامان حق وزبان‌های راستین خدایند. پیروز است کسـی که آنان را یاری کند و خوار و بی مقدار است کسی که آنان خوار شمارد.»

جنایت حجاج بن یوسف ثقفی در حق سهل

حجاج بن یوسف ثقفی که از پلیـدترین و جنایتکارترین حاکمان دوران اموی بود، جنایات فراوانی را بر یاران علی و طرفداران اهـل بیت: وارد نمود؛ از جمله آن جنایـات، جنایتی بود که بر جابر بن عبـدالله انصاری و سـهل بن سـعد ساعـدی وارد ساخت. حجـاج ایشـان را به جرم دوستی اهـل بیت: احضارکرد و فرمان داد از علی علیه السّـلام، آن امیر تقوا و عـدالت و پاکی بیزاری بجویند اما هیچیک از آن دو شخصیت بزرگ و برخی از کسانی که با آن‌ها بودند، حاضر به چنین کاری نشدند. آنها در برابر دژخیم تاریـخ ایسـتادند و بر ولاـیت علی علیه السّـلام و تبعیت از آن حضـرت پای فشـردند، ولی حَجّاج دسـتور داد بر دست و گردن آنهـا آهنی سـرخ شـده قرار دادنـد. دست‌های هر دو بزرگوار و گردن آنها را با آهن گـداخته علامت نهادنـد تا به زعم خود، مردم عبرت گیرند و ولایت علی علیه السّلام را فرو نهند!

«كَانَ الْحَجَّاجَ بْنَ يُوسُف ِالثَّقَفِيّ، قَدْ خَتَمَ فِي يَدِ ِجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ِ

ص: ۴۴۸

۱- الحاج حسین الشاکری، المهدی المنتظر[، ج۱، چاپخانه ستاره، ۱۴۲۰ق. ، ص۱۸۵

الأَنْصَارِيِ وَ فِي عُنُقِهِ وَ فِي يَدِ سَهْلِ بْنِ سَعْدِ السَّاعِدِيّ وَ عُنُقِهِ، يُرِيدُ إِذْلَالَهُمْ وَ أَنْ يَجْتَنِبَهُمُ النَّاس.».(۱)«حجاج بن یوسف ثقفی به دست و گردن جابر بن عبدالله انصاری و به دست و گردن سهل بن سعد ساعدی با آهن گداخته علامت نهاد و سرخ کرد و غرضش آن بود که آن‌ها را خوار سازد و به مردم بگوید که از آنها دوری جویند.»

مدفون در بقیع

در آغاز اشاره داشتیم که سهل بن سعد، اراده بیت المقدس کرده بود که در شام با حادثه مؤلمه اسارت خاندان عصمت و طهارت و فرزندان و زنان و خواهران گرامی امام حسین علیه السّلام، مواجه شد. تواریخ معتبری، مانند «مروج الذهب» مسعودی و «الاستیعاب» نقل کرده اند که سهل بن سعد ساعدی همراه کاروان

اسیران به کربلا بازگشت و تا زمانی که در قید حیات بود، در مدینه ماند و در صدمین سال حیاتش در سال ۹۱ هجری، دار فانی را وداع گفت و در قبرستان بقیع مدفون گردید. «ابوالعباس، سهل بن سعد انصاری خزرجی ساعدی، در ۹۱ ه- . در مدینه وفات یافت و در بقیع دفن شد.»

۳۲. جبیر بن مُطعِم

اشاره

جبیر بن مطعم بن عدی بن نوفل بن عبد مناف، از صحابی جلیل القدر پیامبرخدا (صلی الله علیه و آله) و پسر عموی آن حضرت است. پس از هجرت

ص: ۴۴۹

۱- السید محمدرضا الجلالی، تدوین السنه الشریفه، بی نا، ۱۴۱۲هجری، ص۴۷۸

پیامبر صلی الله علیه وآله بر روش خود که بر سیره قبایل موجود در مکه بود، ثابت ماند، ولی در ماجرای فتح مکه، در زمره طُلَقا بود که به دست پیامبر صلی الله علیه وآله آزاد شد و مورد لطف آن حضرت قرار گرفت و بعد از آن، به اسلام گروید و به خوبی اسلام را درک کرد و به احکام نورانی اسلام تشرف یافت و عامل به دستورات اسلام بود:«هو ابن المطعم بن عدی الذی هو من الطلقاء الذین حسن اسلامهم.».(۱)«او پسر مطعم بن عدی است که جزو آزاد شدگان است؛ آنان که اسلامشان نیکو شد و به نیکی به آن عمل کردند.» پدر او مردی بزرگوار بود که در مکه پیامبر را، هنگام بازگشت از طائف پناه داد و از این رو است که پیامبرصلی الله علیه وآله در دوران رسالتش از مطعم بن عدی به نیکی یاد کرده است.

«ثُمّ کانَ ابنُهُ جُبَیر شَریفاً مُطَاعاً، وَ لَهُ رِوَایه أحَادِیث، رَوَی عَنْهُ وَلَدَاهُ الفَقِیهَان مُحَمَّد وَ نَافِع، وَسُلَیمَانُ بنَ صُرَد، وَ سَعِیدُ بْنُ الْمُسَیَّبِ، وَآخَرُونَ وَ أَبُو سَلَمَهَ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَن، وَ کَثِیرٌ مِنَ الرُّواه».(۲)

«پسر وی (مطعم) که جبیر باشد، فردی بود شریف و مطاع (که دیگران اطاعتش می کردند). او احادیثی را بیان کرده که دو فرزندش محمد و نافع و سلیمان بن صرد خزاعی و سعیدبن مسیّب و دیگران و ابوسلمه بن عبدالرحمان و بسیاری از راویان احادیث، از او نقل روایت و حدیث کرده اند.»

«وَ قَالَ ابْن إِسْحَاقُ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِی بَکْر وَغَیْرِهِ قَالُوا: أَعْطَی رَسُولُ اللَّه صلی الله علیه و آله سلم المُؤَلِّفَه قُلُوبِهِم، فَأَعطَی جُبَیر بْنَ مُطْعِم مِئَهَ مِنَ

۱- ابن اثیر، اسد الغابه، ج۵، دارالعلم بیروت، ۱۹۸۷م، ج۱، صص۲۸۷ و ۳۲۳

۲- همان، ج۱، ص۳۲۴

الإِبِلِ... كَانَ جُبَير مِن حُلَمَاءِ قُرَيشٍ وَسَادَتِهِم، وَكَانَ يُؤخَذُ عَنهُ النَّسَب».

«ابن اسحاق نقل کرده که عبدالله بن ابو بکر و دیگران گفته اند: پیامبرخدا صلی الله علیه وآله به کسانی برای تألیف قلوب هدایایی دادند؛ از جمله به جبیر بن مطعم صد شتر عنایت کردند و جبیر از انسان‌های بردبار قریش و از بزرگان آن ها شمرده می شد و قریش خود را مفتخر می دانستند که نسبتشان را با او بیان بدارند و خود را به او منسوب نمایند.»

عالم به انساب عرب

جبیربن مطعم در علم انساب مهارت فراوان داشت. برخی از مورخان نوشته اند:«وَ كَانَ جُبَيْرُ بْن مُطعِمٍ، أَعْلَمُ النَّاسِ بِأَنْسَابِ الْعَرَب».(۱)«جبیر بن مطعم، دانا ترین مردم به نسب عرب بود.»

از این رو، بسیاری از کسانی که می خواستند از قبیله خود آگاهی یابند و بدانند که نسبتشان قرشی است یا غیر قرشی و یا از قبایل زیر مجموعه قریش بوده‌اند، به او مراجعه می‌کردند و او به درستی پاسخشان را می داد و این، نشانه هوش بالا و فطانتی بود که در جبیربن مطعم وجود داشت.

روایتگر روایاتی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سلم

جبیربن مطعم، روایاتی را از پیامبرخدا (صلی الله علیه و آله) نقل کرده که به نمونه ای از آن اشاره می کنیم:

۱- السید المرعشی، شرح احقاق الحق، ج۱۲، من منشورات مکتبه آیت الله المرعشی، بی تا، ص۹۰

«عَنْ جُبَیْرِ بْنِ مُطعِمٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله سلم : أَ لَسْتُ بِوَلِیِّکم؟ قَالُوا: بَلَی یَا رَسُولَ الله. قَالَ: إِنِّی أَوْشَکَ أَنْ أُدْعَی فَأُجِیبَ. وَ إِنِّی تَارِکٌ فِیکُمُ الثَّقَلَیْنِ کِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِی أَهْلَ بَیْتِی، فَانْظُرُوا کَیْفَ تَخْلُفُونِّی فِیهِمَا».(۱)

«از جبیر بن مطعم نقل است که گفت: پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای مردم، آیا من سرپرست و حاکم و صاحب اختیار شما نیستم؟ گفتند: آری، ای فرستاده خدا. فرمود: یقین دارم که به زودی از سوی خدا دعوت می شوم و دعوت حق را اجابت می کنم، من می روم و در میان شما دو امر گرانبها و ارزشمند را باقی می گذارم؛ کتاب خدا و عترتم. پس بنگرید که بعد از من چگونه پاسشان می دارید.». شخصیت بزرگ جبیربن مطعم، سبب شده است که بسیاری از مورخان او را به عنوان راوی حدیث غدیرخم به حساب آورده و از زمره آل محمد (صلی الله علیه و آله) یادش کرده اند.

دفن در بقیع و تاریخ وفات

جبیربن مطعم، روزگار خود را با عزت در کنار پیامبر (صلی الله علیه و آله) سپری کرد و با حلم و بردباری ویژه رفتار نمود. او از بزرگان قریش بود و پس از رحلت پیامبر، در مدینه روزگار گذراند و در دفاع از علی علیه السّلام مبالغه زیاد کرد. او در اواخر روزگار حاکمیت معاویه بدرود حیات گفت و در قبرستان بقیع مدفون گردید.«مطعم در سال ۸۵ یا ۸۰ هجری قمری در مدینه در گذشت و در

۱- السید حامد النقوی خلاصه عقبات الانوار، ج۲، به قلم علی حسینی میلانی، بی نا، ۱۴۰۴ق. ص ۲۴۱

بقیع مدفون گردید.».(۱)

۳۳. ابو عَبْس، عبدالرحمان

اشاره

« أبو عبس بن جبر بن عمرو بن زید بن جشم بن حارثه واسمه عبد الرحمن».(۲)«ابوعبس، فرزند جبر بن عمرو بن زید بن جشم بن حارثه بن حارث اوسی است و اسم او عبد الرحمان است.» او صحابه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله است که در نبردها و جنگ‌های بدر و اُحد شرکت داشت. از او فرزندان زیادی در مدینه باقی ماند. همه روزه به حضور پیامبر صلی الله علیه وآله می رسید تا از حال آن بزرگوار آگاه باشد و در تاریخ دوره اسلامی اش نگاشته شده که روزی را بدون رسیدن به محضر پیامبر صلی الله علیه وآله، به پایان نبرد و در جمعه و جماعت مقید به شرکت بود.

علم کتابت

او به کتابت عربی آشنایی کامل داشت و با خطی خوش، عربی را می نگاشت و در موارد فراوانی، به دستور پیامبرخدا صلی الله علیه وآله متن های مهم را می نگاشت که در سلسله روات حدیثی، نقل های چندی که به دستور پیامبر نگاشته وجود دارد.

شکستن بت ها

وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله) به ابو عبس فرمان داد همراه ابو برده بن نیار،

۱- ابن حجرعسقلانی، تقریب التهذیب، ج ۱، ص۱۲۶

۲- الحافظ الذهبی، سیر اعلام النبلاء، جز، ۱۰، مرکز البحوث العلمیه، بی تا، ص۴۰۵

مأموریت شکستن بت های بنی حارثه را به عهده بگیرند، در او شور زاید الوصفی به وجود آمد و به همراه ابو برده، رفتند و بت های قبیله بنی حارثه را در هم شکستند. پیامبر صلی الله علیه وآله میان او و خنیس بن حذافه سهمی، که در بخش‌های پیشین شرح حال او را آوردیم، پیمان اخوت و برادری بست.

شرکت ابو عبس در قتل کعب بن اشرف

سریه ای در مدینه روی داد به نام «سریه قتل کعب بن اشرف»، این سریّه در ماه ربیع الاول سال سوم هجرت، برای قتل کعب بن اشرف ترتیب داده شد.

کعب بن اشرف، شاعر بود و پیامبر صلی الله علیه وآله و اصحابش را هَجو می کرد و در اشعار خود کافران قریش را بر ضدّ مسلمانان بر می انگیخت. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وآله به مدینه آمد، مردم مدینه ترکیبی از گروه های مختلف بودند. طوایف اوس و خزرج جمعیت مسلمانان را تشکیل می دادند. طوایف دیگر (یهودیان و مشرکان) با این دو طایفه هم پیمان بودند.

مشرکان و یهودیان مدینه پیامبر و اصحاب آن حضرت را به شدت آزار می دادند و خداوند متعال پیامبر خود و مسلمانان را فرمان به شکیبایی و گذشت می داد تا این‌که در مورد آنان آیه ای نازل شد. «لَتُبْلَوُنَّ فی أَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ وَ لَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذینَ أُوتُوا الْكِتابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مِنَ الَّذینَ أَشْرَكُوا أَذیً كَثیراً وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ».(۱)«به یقین همه شما در احوال و جان های خود آزمایش می شوید! و از کسانی که پیش از شما به آن ها (کتاب) آسمانی داده شده (یهود) و همچنین از مشرکان، سخنان

۱- آل عمران : ۱۸۶

آزار دهنده فراوان خواهید شنید و اگر استقامت کنید و تقوا پیش بگیرید، شایسته تر است؛ زیرا این، از کارهای مهم و قابل اطمینان است.».البته آیات دیگری هم در همین راستا نازل شد.

«کعب بن اشرف از ناسزا گفتن و آزاررساندن به پیامبر و مسلمانان خودداری نمی کرد. بلکه در این امر زیاده روی داشت. هنگامی که زید بن حارثه برای بشارت دادن پیروزی بدر بیرون آمد و کعب بن اشرف اسیران را در اسارت دید، ناراحت شده، به قوم خود گفت: وای بر شما! به خدا سوگند امروز زیر زمین برای شما بهتر از روی زمین است. این ها که کشته و اسیر شدند، سران و بزرگان مردم بودند. شما چه فکر می کنید؟ آن ها گفتند: تا زنده هستیم با محمد دشمنی می ورزیم. کعب بن اشرف گفت: چه ارزشی دارد؟ او خویشان خود را لگد کوب کرد و از میان برد. ولی من پیش قریش می روم و آنها را بر می انگیزم و برای کشته شدگانشان مرثیه می سرایم. شاید آن ها راه بیفتند و من هم همراه آن ها می آیم. اینجا بود که عازم مکه شد.» .(۱)

«کعب، مرثیه ها، سرود و اشعار حسان بن ثابت را هجو کرد. چون حسان بن ثابت شنید، به هجو کعب آغاز کرد. مکیان موضع کعب را نپذیرفتند و او ناگزیر شد که از مکه به مدینه باز گردد. چون خبر آمدن او به مدینه رسید، پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: خدایا! در ازای اشعاری که او سروده و شرّی که آشکار ساخته، به هر طریقی که صلاح می دانی او را جزا ده!»

ص: ۴۵۵

۱- سیدالناس، ابوالفتح محمد، عیون الاثر فی فنون المغازی و الشمائل، بیروت، دارالقلم، ۱۴۱۴ق. ، ج۱، ص۳۴۸

تصمیم پیامبر صلی الله علیه و آله سلم

پیامبرخدا صلی الله علیه وآله به مسلمانان فرمود: چه کسی شرّ کعب بن اشرف را از من دفع می کند؟ چند تن از آنان اعلام آمادگی کردند و گفتند: ای فرستاده خدا، ما می توانیم شرّ او را دفع کنیم. آنان عبارت بودند از: محمد بن مسلمه، ابو نائله، ابوعبس بن جبر و حارث بن اوس. «آنان گفتند: ای پیامبرخدا صلی الله علیه وآله ، ما او را می کشیم. به ما اجازه بده که هر چه لازم باشد بگوییم. جز این چاره ای نیست.

پیامبر فرمود: هر چه می خواهید بگویید.».(۱)

ابو نائله و ابوعبس نزد کعب رفتند و در ظاهر، از محمد صلی الله علیه وآله بدگویی کردند و گفتند: او ما را به زحمت انداخته است! به هر طریقی بود او را آماده کردند که مثلاً ـ با آنان در نابودی پیامبر همکاری کند. او پیشنهاد آنان را پذیرفت اما تضمین خواست.

ابو نائله و ابوعبس برای اینکه بتوانند با خود سلاح همراه ببرند، گفتند به تو سلاح جنگی می دهیم و او پذیرفت. این چهار نفر، شبانه حضور پیامبر رسیدند و ماجرا را به پیامبر گفتند. حضرت فرمود: کار خوبی کرده اید، اکنون به یاد و نام خدا بروید. پیامبر آنان را تا بقیع بدرقه کرد و آنها به سمت خانه کعب بن اشرف به راه افتادند.

«ابو عبس و همراهان چون کنار خانه کعب رسیدند، دو تن از ایشان (ابو نائله و ابوعبس) او را صدا زدند. کعب بن اشرف که تازه عروسی کرده بود، چون برخاست، زنش گوشه لباسش را گرفت و پرسید: کجا می روی؟ گفت: با آنان

۱- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایه و النهایه، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۷ق. ، ج۴، ص ۵۰

قراری دارم. نـائله برادر رضاعی من است، اگر می دانست خوابم بیـدارم نمی کرد و با دست خود جامه اش را گرفت و رفت.» (۱)

پس از سـاعتی گفتگو، آن چهـار تن به کعب اطمینان دادنـد که همراه او خواهنـد بود و از وی خواسـتند که با هم، برای ادامه گفتگو به شـرح العجور برونـد و به راه افتادنـد. نائله دست به موهای کعب برد و گفت: چه موهای زیبا و معطری داری؟ کعب گفت: آری، این عطر را همه روزه به موهایم می مالم. بالأخره اطمینان یافت که مسأله ای نیست و خطری تهدیـدش نمی کنـد. ابونـائله بـار دیگر به موهـای او دست زد و همـان سـخن را تکرار کرد و بـاز مسافتی رفتنـد. دفعه سوم، ابونائله دست خود را به موهای او برده، آن را به چنگ گرفت و محکم به عقب فشار داد و به حارث و ابوعبس گفت: بکشـید دشـمن خدا را ! آن دو با شمشیر به جانش افتادند و شرّش را از سر اسلام و مسلمانان کوتاه کردند.

بدرود حیات و دفن در بقیع

ابوعبس، صـحابی پاکبـاخته پیـامبر صـلی الله علیه وآله تـا زمان خلافت عثمان در مـدینه روزگار گذرانـد، لیکن متأسـفانه نقل چندانی از چگونگی موضع گیری ها و عقایدش در پس از رحلت پیامبر صـلی الله علیه وآله در دست نیست، اما قدر مسلّم آن است که نکوهشی در منابع و مطاوی تاریخی از وی نشده است. در هر حال در سال۳۴ ه- . ق. در دوره خلافت عثمان، بدرود حیات گفت و در بقیع دفن

ص: ۴۵۷

۱- الهاشـمی البصـری، محمـد بن سـعد، الطبقـات الکـبری، تحقیق محمـد عبـدالقادر عطـا، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۰ه ، ص۲۴

گردید: «مات أبو عبس فی سنه أربع وثلاثین فی خلافه عثمان بن عفان وهو بن سبعین سنه وصلی علیه عثمان ودفن بالبقیع».(۱)

«ابوعبس، در سال سی و چهارم هجرت، در دوره خلافت عثمان از دنیا رفت، در حالی که هفتاد سال از سن وی گذشته بود. عثمان بر او نماز خواند و در بقیع دفنش کردند.»

۳۴.عبدالله ابن امّ مکتوم

اشاره

نامش عبدالله فرزند عمرو است. او در مکه به دنیا آمد و در همان شهر زیست تا آن که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله رسالت یافت و مبعوث گردید. پس از شنیدن دعوت پیامبر صلی الله علیه وآله، به جمع یاران آن حضرت پیوست و مسلمانی برگزید و شیفته آیات وحی شد.

هجرت به مدینه

ابن امّ مکتوم، صحابی صادق پیامبر، همواره در کنار آن حضرت بود و چون آن گرامی، به مدینه هجرت کرد، ابن امّ مکتوم هم پس از چند روز، همراه با کاروان مهاجران، به مدینه النبی هجرت نمود و همواره صداقت و ارداتش به پیامبر را حفظ کرد و تا پایان عمر آن حضرت و پس از رحلت

ایشان، ملازم آرمان هایش بود.

ص: ۴۵۸

۱- ابن سعد، الطبقات الکبری، همان، ج۳، ص ۴۵۱

ابن امّ مکتوم، مؤذن پیامبر

پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله دو مؤذن داشت؛ ۱. مؤذنی مشهور و نامدار به نام «بلال بن رباح حبشی» ۲. عبدالله ابن امّ مکتوم؛- «کَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ مُؤَذِّنَانِ؛ أَحَدُهُمَا بِلَالٌ وَ الآخَرُ ابْنُ أُمِّ مَکْتُومٍ وَ کَانَ ابْنُ أُمِّ مَکْتُومٍ أَعْمَی وَ کَانَ یُؤَذِّنُ قَبْلَ الصُّبْحِ». (۱) «پیامبر خدا صلی الله علیه وآله دو مؤذن داشت؛ بلال (ابن رباح حبشی) بود و دوّمی، عبدالله ابن امّ مکتوم که نابینا بود وپیش از صبح (برای نماز شب) اذان می گفت».

«وَ کَانَ ابْنُ أُمِّ مَکْتُومٍ یُؤَذِّنُ قَبْلَ بِلَال بالصُّبْحِ وَ کَانَ یُؤَذِّنُ بِلَال بَعدَ ابْنُ أُمِّ مَکْتُومٍ».(۲)«ابن امّ مکتوم پیش از بلال اذان می گفت و بلال بعد از ابن ام مکتوم.»

در روایتی دیگر اینگونه آمده است که درماه مبارک رمضان پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند:«إِذَا أَذِنَ ابنُ أُمُّ مَکتُومٌ فَکُلَوا فَإنَّهُ یُؤَذِّنُ بِاللَّیلِ وَ إِذَا أَذِنَ بِلَالُ فَامسُکُوا».(۳)«هرگاه ابن امّ مکتوم اذان گفت، بخورید که او در شب اذان می گوید و هر گاه بلال اذان گفت امساک کرده و از خوردن باز ایستید.»

در واقع، اذان ابن امّ مکتوم به معنای اعلام این نکته بوده که مردم بدانند دارند وارد صبح می شوند، مواظب باشند که بعد از او بلال اذان خواهد گفت. به خوبی می دانیم که شأن مؤذن در صدر اسلام، شأن والایی بوده و مقامی معنوی است که پیامبرخدا این مقام معنوی را به افرادی می دادند که در نظر ایشان، برای

۱- بحار الأنوار، ج ۸۰، ص ۱۱۱

۲- بهاء الدین محمد بن حسن بن محمد اصفهانی، معروف به فاضل هندی، کشف اللّثام، مکتبه المرعشی، ۱۴۰۵ه- . ج ۱، ص ۲۰۷

۳- یوسف بحرانی، الحدائق الناظره، ج ۷، مؤسسه النشر الاسلامی بقم، بی تا، ص ۳۳۸

این امر، صالح و شایسته بودند و البته به معنای آن نیست که دیگر صحابه صادق پیامبر، این محبوبیت و جایگاه را نداشته اند؛ زیرا به افراد معدودی برای گفتن اذان نیاز بوده است.

امامت بر مردم در نماز جماعت

عبدالله ابن امّ مکتوم، فردی نابینا بوده که به دستور پیامبر صلی الله علیه وآله بر مردم اقامه جماعت می کرد؛ زیرا او هم دارای تقوا و ملکه عدالت نفسانی بود و هم در نماز قرائتی زیبا داشت و از همین رو، هنگامی که برخی از یاران پیامبر صلی الله علیه وآله از ایشان در باره امامت جماعت به وسیله ابن امّ مکتوم پرسیدند: حضرت فرمود: «یَؤُمُّکُمْ أَقْرَؤُکُم».(۱) «باید با قرائت ترین شما بر شما امامت کند».و آنگاه که افراد از پیامبر صلی الله علیه وآله می پرسیدند: آیا می شود نابینا بر مردم اقامه جماعت کند؟ می فرمود: « إِمَامَهُ ابنَ أُمّ

مَکتُوم فَضلٌ لَکُم »؛(۲) «امامت ابن امّ مکتوم فضیلتی است بر شما.»

علاّمه حلّی در تذکره الفقها اینگونه نگاشته است:«أنّ النّبی صلی الله علیه وآله استخلف ابن أمّ مکتوم یؤمّ الناس و کان أعمی.» قال الشعبی:غزا النّبی صلی الله علیه وآله ثلاث عشره غزوه، کلّ ذلک یقدّم ابن أمّ مکتوم یصلّی بالناس».(۳)«پیامبر خدا که (درود خدا بر او وآلش باد) ابن امّ مکتوم را جانشین خویش ساخت تا بر مردم اقامه

۱- همان، ج۴، ص۲۱۹

۲- همان، ج۴، ص ۲۲۰

۳- جمال الدین ابن الحسن بن یوسف بن علی بن المطهر المعروف بحلّی، تذکره الفقها، مکتبه الرضویه، بی تا، ص۱۷۹

جماعت کند، در حالی که نابینا بود. شعبی از قول پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده که پیامبر درسیزده غزوه ابن ام مکتوم را پیش انداخت تا برای مردم نماز جماعت بخواند».

«قال ابن حجر، رواه جماعه من أهل العلم بالنسب والسیره، أنّ النبی استخلف ابن أمّ مکتوم ثلاث عشر مدّه فی الأبواء وبواط، و ذی العشیره و غزوته فی طلب کرزبن جابر، و غزوه السویق و غطفان و غزوه أحد و حمراء الأسد و نجران و ذات الرقاع و فی خروجه فی حجه الوداع و فی خروجه إلی بدر... و کان النبی صلی الله علیه وآله یستخلفه علی المدینه، یصلّی بالناس عامّه غزواته، استخلفه علی المدینه فی غزوه بنی النضیر و غزوه الخندق و فی غزوه بنی قریظه و غزوه بنی لحیان».(1)

«ابن حجر و جماعتی از اهل علم که دانش سیره و نسب را می دانستند، نقل کرده اند که پیامبر صلی الله علیه وآله در سیزده غزوه ابن امّ مکتوم را جانشین خویش کرد؛ مانند ابواء وبواط و ذی العشیره و غزوه ای که پیامبر در جستجوی کرزبن جابر بود و غزوه غطفان و اُحُد، وحمراء الأسد و نجران و ذات الرقاع و نیز هنگام رفتن به حج وداع و در جنگ بدر او را برای امامت جماعت در مدینه جانشین خود کردند...و نیز پیامبر او را جانشین خویش می ساخت تا درمدینه بماند ودرتمام غزوه ها برمردم امامت جماعت کند.

۱- الشیخ علی الاحمدی المیانجی، مکاتیب الرسول، مرکز تحقیقات الحج، ۱۹۹۸م. ص۴۹

همچنین اورا درغزوه بنی نضیر، خندق، بنی قریظه و غزوه بنی لحیان جانشین خویش ساخت که در مدینه بر مردم امامت جماعت کند.»

درسی از زندگی ابن امّ مکتوم

در منابع تاریخی نقل شده که روزی ابن امّ مکتوم به خانه پیامبر رفت. زمانی که او وارد خانه شد، دو تن از همسران پیامبر در نزد پیامبر بودند. آن ها پوشش و حجاب نگرفتند، پیامبر به آنان دستور داد که حجاب خود برگیرند. آن دو گفتند: ای فرستاده خدا، او نابینا است! پیامبر پرسید: آیا شما هم نابینا هستید؟ صلی الله علیه وآله صلی الله علیه وآله فأقبل ابن أمّ مکتوم فقال: «احتجبا عنه» فقلنا: إنّه أعمی، فقال: «أ فعمیاوان أنتما؟!». (۱)

«امّ سلمه روایت کرده که من و میمونه نزد پیامبر بودیم و ابن امّ مکتوم وارد شد، پیامبرخدا فرمودند: حجاب خود برگیرید. گفتیم: او که نابینا است، چه نیازی به حجاب است؟ فرمود: آیا شما هم نابیناهستید؟»

در روایت دیگر آمده است: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وآله لَهُمَا اُدْخُلاَ الْبَيْتَ. فَقَلَتَا إِنَّهُ أَعْمَى. فَقَالَ:إِنْ لَمْ يَرَكُمَا فَإِنَّكُمَا تَرَيَانِه».(۲)«پیامبر صلی الله علیه وآله به ایشان (دو تن از همسرانش) فرمودند: وارد خانه شوید. آنان گفتند: ابن امّ مکتوم ما را نمی بیند. حضرت فرمودند: او شما را نمی بیند، شما که او را می بینید.» از این ماجرا، به خوبی می توان فهمیدکه زنان در مسأله حجاب، باید نهایت دقت را بکنند و در هر حالی، خود را از نامحرم بپوشانند.

ص: ۴۶۲

۱- علامه حلّی، پیشین، ج۲، ص۵۷۳

۲- سید محسن حکیم، مستمسک العروه الوثقی، ج۴، بی نا، بی تا، ص۲۵

نزول آیات سوره عبس در باره ابن امّ مکتوم

(عَبَسَ وَ تَوَلَّی، أَنْ جاءَهُ الْأَعْمی،وَما یُدْرِیکَ لَعَلَّهُ یَزَّکَّی،أَوْ یَذَّکَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّکْری).(۱) «چهره درهم کشید و روی برتافت، ازاین که نابینایی به سراغ او آمده بود! تو چه می دانی شاید اوپاکی و تقوا پیشه کند، یا متذکّر گردد و این تذکّر به حال او مفید باشد!»

«قال الطبرسی= فی مجمع البیان: قیل نزلت الآیات فی عبدالله بن أمّ مکتوم و هو عبدالله بن شریح ابن مالک بن ربیعه الفهری من بنی عامر بن لؤی و ذلک أنّه أتی رسول الله صلی الله علیه وآله و هو یناجی عتبه بن ربیعه و أبا جهل بن هشام و العباس بن عبد المطّلب و أبیا و أمیه بن خلف، یدعوهم إلی الله و یرجو إسلامهم فقال: یا رسول الله أقرئنی و علّمنی ممّا علمک الله، فجعل ینادیه و یکرّر النّداء و لا یدری أنّه مشتغل مقبل علی غیره حتّی ظهرت الکراهه فی وجه رسول الله صلی الله علیه وآله لقطعه کلامه...فنزلت الآیات، و کان رسول الله بعد ذلک یکرمه و إذا رآه، قال: مرحباً بمن عاتبنی فیه ربّی و یقول له: هل لک من حاجه؟ و استخلفه علی المدینه مرّتین فی غزوتین». (۲)

«مرحوم طبرسی نقل کرده که گفته شده،آیات اول سوره عبس، درباره عبدالله ابن امّ مکتوم نازل شده است؛ در زمانی که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله با عتبه و ابوجهل بن هشام و عباس ابن عبدالمطّلب و امیه بن خلف، گفتگو می کرد تا آن ها را ارشاد و هدایت کند و به اسلام فرا بخواند، که در این هنگام، عبدالله ابن امّ

۱- عبس : ۴ - ۱

۲- محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، ج۱۷، داراحیاء التراث العربی، ۱۹۸۳م. ۱۴۰۳ه- . ص۷۸

مکتوم وارد شـد و گفت: ای پیامبر، بخوان بر من آنچه را که بر تو نازل شـده و آموزشم ده. این سـخن را مکرر با صـدای بلند می گفت و نمی دانست که پیامبر صـلی الله علیه وآله مشغول گفتگو و ارشاد دیگران بود، که نوعی کراهت در چهره حضرت ظاهر شد، به خاطر آن که کلام رسول را قطع نمود.

پس در این هنگـام این آیـات (آیـات نخست سوره عبس) نـازل شـد. پیامبر بعـد از این ماجرا او را احترام می کردنـد و هرگاه ایشان را می دیدنـد، می فرمودنـد: درود برکسـی که خدا در باره او به من عتاب کرد و خطاب به او (ابن امّ مکتوم) فرمود: ای ابن امّ مکتوم، آیا حاجتی داری از من بخواهی؟ و پیامبرابن امّ مکتوم را بارها به جای خود بر مدینه جانشین ساختند.»

برخی از مفسـران نقل کرده اند که کراهت در چهره حضـرت رسول نبود بلکه در چهره امیّه بن خلف بود که نابینایی وارد شد و...البته منظور مـا این نیست که کراهت در چهره چه کسـی ظـاهر شـده، مراد آن است که آن فرد یـا پیامبرصـلی الله علیه وآله مورد عتاب قرار گرفته؛ زیرا ابن امّ مکتوم زمینه پذیرش و هدایت داشته؛ چنانکه بعداً هم این نکته نمودار شد و لذا پیامبر صلی الله علیه وآله او را مورد تکریم و احترام قرار داد.

نابینایی، معلّم قرآن

ابن امّ مکتوم، حافظه ای قوی و سـرشار داشت. با این که چشـمانش نمی دید، قرآن را حفظ بود و به افراد دیگر می آموخت و پیامبر خدا صلی الله علیه وآله هم به ابن امّ مکتوم دستور دادند که او قرآن را به دیگران بیاموزد.

«بخاری به اسناد خود، از ابن اسحاق، ازبراء بن معرور آورده است که

ص: ۴۶۴

می گفت: از اصحاب نبیّ گرامی صلی الله علیه وآله نخستین کسانی که در مدینه بر ما وارد شدند، مصعب بن عمیر و عبدالله بن امّ مکتوم بودند که قرآن کریم را بر ما می آموختند و ما هم به سخنان آن ها گوش فرا می دادیم و قرآن را از آن دو فرا گرفتیم.».(1)

بدرود زندگی

ابن امّ مکتوم، بعد از رحلت نبیّ گرامی صلی الله علیه وآله تا سال۱۳ق. در قید حیات بود. تاریخ از زندگی او پس از رحلت پیامبر نقل چندانی ندارد، جز این که در نقل ها وارد شده که او در جنگ قادسیه هم حضور داشت و اذان می گفت و قرآن تلاوت می کرد.

«و قد غزا ابن أمّ مکتوم، و کان یمسک الرآیه فی بعض حروب القادسیه». (2)«ابن ام مکتوم در جنگ ها وغزوات حضور داشت و پرچم را در بعضی از جنگ های قادسیه به دست می گرفت». در هر حال، ابن امّ مکتوم، تا سال ۲۳ق. در قید حیات بود و خدمات فراوانی را به اسلام کرد. او در زمان خلافت عمر، زندگی را بدرود گفت و در جوار حق آرمید؛ «صَلّی عَلَیهِ عُمَرُ بنُ الخَطّابُ وَ دُفِنَ بِالبَقِیعِ».(3)«عمر بن خطاب بر جنازه اش نماز گزارد و در بقیع مدفون گردید».

ص: ۴۶۵

۱- سید محمدباقر حجتی، کشف الفهارس، انتشارات سروش، ۱۳۷۰ش، ص۱۳۲
۲- عبد الرحمان بن محمد بن مخلوف الثعالبی، تفسیر الثعالبی، ج۵، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۹۹۷م. ص۲۵۴
۳- عبد الرحمان بن محمد بن مخلوف الثعالبی، تفسیر الثعالبی، ج۵، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۹۹۷م. ص۲۵۴

نکته قابل یادآوری این است که فردی نابینا این همه محبوبیت می یابـد. معلّم قرآن و نیز جانشـین پیامبر صـلی الله علیه وآله در مـدینه در غیـاب او می شود و در نمـاز امـام مردم می شود و هرگز راه انحراف نمی رود و پیامبر صـلی الله علیه وآله بر او فوق العاده احترام می گذارد.

۳۵-قیس بن عاصم منقری

اشاره

قیس بن عـاصم بن سـنان بن خالـد بن منقر بن عبیـد بن مقاعس التمیمی المنقری، کنیه اش، ابوعلی و یا ابوطلحه و یا ابوقبیصـه بوده که بیشتر مورخانِ نام آور گفته اند: او همان ابوعلی، قیس بن عاصم منقری است.

«قدم فی وفد بنی تمیم علی رسول الله صـلی الله علیه وآله و ذلک فی سـنه تسع، فلمّا رآه رسول الله صلی الله علیه وآله قال: هذا سید أهل الوبر. وکان (رضی الله عنه) عاقلاً حلیماً مشهوراً بالحلم». (۱)

«او (قیس بن عـاصم) در سال نهم هجرت، با جمعی از بنی تمیم بر پیامبر خـدا وارد شـد، چون فردی عاقل و حلیم و مشـهور به حلم بود، پیامبر تا او را دیدند، فرمودند: هذا سید اهل الوبر، این مرد، آقای انسان ها است.»

تحریم شراب در عهد جاهلیت

به این دلیل که فردی عاقل و خردمند بود وضـررهای شراب را می دانست، پیش از ظهور اسلام، خوردن شراب را برخود حرام کرد و دیگر لب و دهان

ص: ۴۶۶

۱- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج۳، داراحیاء التراث العربی، ۱۹۹۶م. ص۲۱۴

خویش را بر آن آلوده نمی ساخت و می گفت: شراب زایل کننده خِرد و اندیشه است. تحریم شراب از این رو بود که او در دوره جاهلیت تجارت شراب داشت، روزی به اندازه ای شراب آشامید که از خود بیخود شد؛ لذا در حال مستی گریبان ناموس خویش گرفت و بر وی سخنان بیهوده گفت و به ماه می نگریست و یاوه می گفت، چون به هوش آمد، ماجرای سخنان بیهوده اش را به وی گفتند. از کار خویش به شدّت نفرت یافت، همانجا شراب ها را بریخت و افراد گماشته بر شراب را آزاد کرد، پول های کسب شده از راه تجارت شراب را به مستمندان داد و آن را بر خود تحریم کرد و سوگند خوردکه هرگز لب به شراب آلوده نسازد. او آنگاه این اشعار را سرود:

رَأَیْتُ الْخَمْرَ صَالِحَهً وَفِیهَا خِصَالٌ تُفسِدُ الرَّجُلَ الْحَلِیمَا

فَلَا وَ الله أشربها صحیحا ًوَلَا أشفی بِهَا أَبَداً سَقِیماً

وَ لَا أعطی بِهَا ثَمَناً حَیَاتی وَ لَا أَدعو لَهَا أَبَداً نَدِیماً

فَإنَّ الخَمرَ تفضح شَارِبِیهَا و تجنیهم بها الأمر العظیما العظیما(۱)

«شراب چیز خوبی است ولی در آن خصوصیتی است که مرد حلیم را تباه می کند. به خدا سوگند، در حال صحّتم هرگز آن را نخواهم آشامید و هرگز از آن به عنوان معالجه استفاده نخواهم کرد. تا زنده ام پولی برایش هزینه نمی کنم و همنشین خود را به آن نخواهم خواند. زیرا شراب، آشامنده اش را رسوا می کند و منشأ خطرهای بزرگی است.»

۱- ابن عبد البرّ ، الاستیعاب فی معرفه الأصحاب، ج۱ ، ص ۴۰۰

پند و اندرز پیامبرصلی الله علیه وآله به قیس بن عاصم

انسان های خردمند و با هوش همواره در پی کسب دانش و معرفت اند و در هر مرتبه ای از دانش که باشند باز هم می کوشند تا از افرادلایق و اندیشمند بهره ببرند.

قیس که خود مردی حکیم است، همین که به پیامبرخدا صلی الله علیه وآله دست می یابد، همواره در کنار آن حضرت قرار می گیرد و ملتمسانه می خواهد که از شریعه علم نبی بهره گیرد. قیس در جلسه نخست پس از مسلمانی اش، از محضر پیامبر خدا، تقاضای پند و موعظه کرد.

«خلیفه بن حصین گوید: از قیس بن عاصم منقری شنیدم که می گفت: بر پیامبرخداصلی الله علیه وآله وارد شدم که در میان جماعتی از بنی تمیم بود. از آن حضرت موعظه خواستم، فرمود: با آب سدر غسل کن. امرش را اطاعت کردم و به محضرش رفتم. بار دیگر عرض کردم: مرا موعظه فرما تا به آن سود برم. پیامبر فرمود:«یَا قَیْسُ، إِنَّ مَعَ الْعِزِّ ذُلاًّ، وَ إِنَّ مَعَ الْحَیَاهِ مَوْتاً، وَ إِنَّ مَعَ الدُّنْیَا آخِرَهً، وَ إِنَّ لِکُلِّ شَیْ ءٍ حَسِیباً، وَ عَلَی کُلِّ شَیْ ءٍ رَقِیباً، وَ إِنَّ لِکُلِّ حَسَنَهٍ ثَوَاباً، وَ لِکُلِّ سَیِّئَهٍ عِقَاباً، وَ إِنَّ لِکُلِّ أَجَلٍ کِتَاباً، وَ إِنَّهُ یَا قَیْسُ لاَ بُدَّ لَکَ مِنْ قَرِینٍ یُدْفَنُ مَعَکَ، وَ هُوَ حَیٌّ، وَ تُدْفَنُ مَعَهُ وَ أَنْتَ مَیِّتٌ، فَإِنْ کَانَ کَرِیماً أَکْرَمَکَ، وَ إِنْ کَانَ لَئِیماً أَسْلَمَکَ، لاَ یُحْشَرُ إِلاَّ مَعَکَ، وَ لاَ تُحْشَرُ إِلاَّ مَعَهُ، وَ لاَ تُسْأَلُ إِلاَّ عَنْهُ، وَ لاَ تُبْعَثُ إِلاَّ مَعَهُ، فَلاَ تَجْعَلْهُ إِلاَّ صَالِحاً، فَإِنَّهُ إِنْ کَانَ صَالِحاً لَمْ تَأْنَسْ إِلاَّ بِهِ، وَ إِنْ کَانَ فَاحِشاً لاَ تَسْتَوْحِشْ إِلاَّ مِنْهُ وَ هُوَ عَمَلُکَ».(۱)

ص: ۴۶۸

۱- حسن بن ابی الحسن دیلمی، اعلام الدین فی صفات المؤمنین، مؤسسه آل البیت، بی تا، ص۳۳۲

«بـدان ای قیس که با عزّت ذلّت و خواری همراه است و با زنـدگی مرگ، و با دنیا آخرت، و با هر چیزی حسابگری است و با هر چیزی مراقب و نگهبـانی است. هر حسـنه ای را ثوابی است و هر گنـاهی را عقوبتی و هر مـدتی را پایانی. ای قیس، برای تو ناچـار رفیقی بایـد در قـبرت، در حـالی که تو مرده ای و او زنـده است. اگر رفیق خوبی باشـد، تو را گرامی می دارد و اگر بد باشـد، تو را تسـلیم نکبت و عـذاب سازد. او جز با تو محشور نخواهـد شـد و جز با تو برانگیخته نمی شود و جز درباره تو از او نخواهند پرسـید و درقیامت جز با او مبعوث نشوی. پس همنشین قبر خود را قرار مده مگر امری صالح و نکو و شایسته، که اگر خوب باشد نجاتت دهد و اگر بد باشد برای تو منشأ ترس شود. و آن، عمل و کردار تو است.»

در متن روایت آمده است که قیس به پیامبر گفت: ای رسول گرامی صـلی الله علیه وآله، اگر این سـخنان شـما به شـعر درآید، مطلوب است. فردی از صحابه به نام صلصال که در گفتن شعر مهارت داشت، آن را اینگونه به شعر در آورد:

تَخَیَّرْ قَرِینـاً مِنْ فِعَالِـکَ إِنَّمَـا قَرِینُ الْفَتَی فِی الْقَبْرِ مَا کَانَ یَفْعَلُ یفعل فَلاَ بُـدَّ لِلإِنْسَانِ مِنْ أَنْ یُعِـدَّهُ لِیَوْم یُنَادَی الْمَرْءُ فِیهِ فَیُقْبِلُ فَإِنْ کُنْتَ مَشْغُولاً بِشَیْ ءٍ فَلاَ تَکُنْ بِغَیْرِ الَّذِی یَرْضَی بِهِ اللَّهُ تَشْغَلُ فَمَا یَصْحَبُ الإِنْسَانَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِ وَ مِنْ قَبْلِهِ إِلاَّ الَّذِی کَانَ یَعْمَلُ

أَلاَ إِنَّمَا الإِنْسَانُ ضَيْفٌ لأَهْلِهِ قِيمُ قَلِيلاً عِنْدَهُمْ ثُمَّ يَرْحَل(۱)

«از کردار خویش، دوستی برای خود برگزین که رفیق آدمی در گور (برزخ) همانا اعمال او است. پس ناگزیر، انسان باید عملی را برای روز رستاخیز و روزی که فراخوانده می شود برگزیند. پس اگر به کاری سرگرم می شوی، مراقب باش کاری باشد که رضای خدا در آن است. پس پیش و پس از مرگ، جز عمل انسان، همنشینش نخواهد بود.همانا آدمی در جمع خانواده اش میهمانی بیش نیست که اندکی در میان ایشان درنگ و سپس به سرای آخرت کوچ خواهد کرد.»

قیس، حلیم و بردبار

در تاریخ عرب، حلم و بردباری را به احنف بن قیس مثال می زنند لیکن با این حال وقتی از احنف بن قیس پرسیدند حلم را از که آموختی؟ گفت: از قیس بن عاصم منقری. یک بار او را دیدم که در روبه روی خانه اش تکیه به شمشیر کرده و مردم را پند و اندرز می داد. در این میان، کشته ای را با مردی که دستهایش را بسته بودند، آوردند. به قیس گفتند: این پسرِ برادر تو است که پسرت را کشته است! اما به خدا سوگند، قیس نه تکیه اش را از شمشیر گرفت و نه سخنش را قطع کرد، بلکه به سخنانش ادامه داد و بی آنکه حواسش به هم بریزد و یا لکنتی به او دست دهد، سخنش را به پایان رساند.

چون از سخنرانی فارغ شد، متوجه پسر برادرش گردید و گفت: پسر برادرم!

ص: ۴۷۰

۱- همان، ص۳۳۳

بـد کـاری مرتکب شـدی، خـدایت را نافرمـانی کردی، رحِم و خویشاونـدی خود را بریـدی! تیر خود را درباره خودت به کار انداختی و افرادت را کم کردی!سپس پسردیگرش را طرف سخن قرارداد وگفت: بازوهای پسر عمویت را بازکن وبرادرت را به خاک بسپار وصد شتردیه برادرت را از مال من به مادرت تقدیم کن؛زیرا او ازعشیره وفامیلی دیگراست.» .(۱)

حضور قیس در فتح مکه، حنین و طائف

پیش تر اشـاره شـد کـه قیس بـن عـاصم در سـال نهـم هجرت، به پیامبرخداصـلی الله علیه وآله ایمـان آورد، امـا در عین حـال، بسیاری از مورخان نوشته اندکه سال هشتم و قبل از فتح مکه رخ داده و لذا در فتح مکه هم شرکت داشت و در حنین و طائف نیز بـا پیـامبر خــدا بـود و در کنـارش بـا دشــمنان او جنگیــد. «وَکانَ شَـیخاً عَالمـاً حَلِیمـاً مُعَمّـِداً وَ شَاهـد الفتـح و الحنیـن و الطائف».(۲)«قیس، پیرمردی عالم، دارای حلم و سن زیاد بود که در فتح مکه و حنین و طائف نیز حضور داشت.»

همراه کاروان به دربار هِرَقل

در سـال نهم هجرت، پیـامبر صـلی الله علیه وآله چنـد نفر را به دربـار هِرَقـل فرسـتاد که نـامه پیـامبر رابه او برساننـد و به اسـلام دعوتش کنند، در میان آن چند نفری که به دربار هرقل رفتند. قیس بن عاصم منقری، فرد دانای حلیم و بردبار بود.

ص: ۴۷۱

۱- ابن اثیر جزری، اسد الغابه، پیشین، ص۲۲۹

۲- معنی معجزات الأنبیا، مرکز الرساله، بی تا، ص۲۳۹

«هنگامی که فرستادگان پیامبر، مقابل هرقل قرار گرفتند، هرقل بدون فرد مترجم گفت: چه کسی داناترین شما است که از او پرسش هایم را بپرسم؟ همه آنان، به قیس بن عاصم نگریستند. هرقل خطاب به قیس گفت: به حق دینی که داری، از معجزات پیامبرتان چه دیده ای؟

قیس در پاسخ وی گفت: در سفری با پیامبر بودم که مردی عرب خدمت ایشان رسید، پیامبر از او پرسید: آیا گواهی می دهی که خدایی جز خدای عالم نیست و من فرستاده خدایم؟ مرد عرب گفت: چه کسی هست به آنچه که می گویی گواهی دهد؟ پیامبر به درختی که در آن حوالی بود اشاره کرده، فرمودند: این درخت گواهی می دهد. پیامبر درخت را فراخواند و درخت نزدیک آمد و سه بار پیامبر از اوشهادت و گواهی خواست و درخت سه مرتبه به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر گواهی داد. سپس پیامبر به درخت امر کرد که به جای خود باز گردد و درخت بازگشت.

هرقل گفت: ما در کتاب خود خوانده ایم که فردی از امّت پیامبر شما اگر گناهی کند، بر او یکی نوشته شود و اگر عملی خیر انجام دهد، ده ثواب برایش می نویسند. قیس گفت: آری، او پیامبر ما است که این آیه بر او نازل شد: (مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها وَ مَنْ جاءَ بِالسَّيِّئَهِ فَلاَ يُجْزى إِلاَّ مِثْلَها). هرقل گفت: پیامبری که موسی به وجود او بشارت داده، در روز قیامت گواه بر مردم وشاهد بر آن ها است. قیس گفت: آری، چنین است، قرآن هم فرمود:(يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْناكَ شاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِيراً) «ما ای پیامبر صلی الله علیه وآله، تو را شاهد، بشارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم».

ص: ۴۷۲

نصایح قیس هنگام مرگ

قیس به هنگـام مرگش،این جملات را که برای همیشه و همه انسـان هـا راهگشـا است خطاب به فرزنـدانش بیان کرد: «یَا بَنِیَ خُذُوا عنّی، فإِنّه لیس أَحد أَنصح لکم منّی، إِذا أَنا متّ فسوّدوا کبارکم لاَ تسوّدوا صـغارکم فیسفه الناسُ کِبارَکم وتَهُونُوا علیهم وعلیکـم بإصـلاح المـال، فـإنّه منبهه الکریم، ویُسْـتَغنی به عن اللئیم، وإِیّاکم و المسأَله، فإنّهـا آخر کسب الرجـل، فـإذا متّ فلا تنوحوا علیّ...»

«فرزنـدانم! از من فراگیریـد که فردی مشـفق تر و ناصـح تر از خودم برایتان سـراغ نـدارم. هرگاه من مُردم، بزرگانتان را محترم شمارید و بر خود سیادت وآقایی دهید، ولی افراد کم مایه و کوچک را سیادت ندهید که مردم، بزرگان شما را سفیه و نادان می پندارنـد و برحـذر می دارم شـما را از این که چیزی از مردم بخواهیـد که آخرین کسب و تلاش شـما خواهـد شـد. هرگاه مُردم، بر من نوحه و زاری نکنید».فلمّا مات رثاه عبده بن الطبیب بقوله:

علیک سَلامُ اللَّهِ، قَیْسَ بن عاصمٍ و رَحْمَتُهُ ما شَاءَ أَن یَتَرَحَّما

فما کان قیس هلکه هلک واحد و لکنه بنیان قوم تهدّما

هنگامی که قیس از دنیا رفت، عبده بن طبیب درباره اش چنین سـرود:«سـلام ورحمت خدا بر تو ای قیس بن عاصم تا آن زمان که رحمتش شامل حال مخلوقات است.مرگ قیس مرگ یک فرد نبود، بلکه مرگ او بنیان قومی را درهم ریخت».

ص: ۴۷۳

قیس، مدفون در بقیع

قیس بن عاصم، تا سال ۲۰ هجرت در قید حیات بود و در دوره خلافت عمر، خلیفه دوم، بدرود زندگی گفت؛

«فَصَلَّی عَلَیهِ عُمَرُ وَ جَمَاعَهٌ مِنَ المُسلِمِینَ وَ دَفَنُوهُ فِی البَقِیعِ»؛ (۱)«عمر با گروهی از مسلمانان بر او نماز گزاردند و در بقیع دفنش کردند.»

۳۶. عبد الله بن عتیک

اشاره

عبـدالله بن قیس بن اسود، از طـایفه بنی سـلمه، مردی انصاری و اهل مـدینه است. او از نامـداران مـدینه و از صـحابه و یاران با وفای پیامبرخدا صـلی الله علیه وآله است.عبدالله بن عتیک، با تبلیغات مُصـعب بن عمیر، در جریان رسالت پیامبر قرار گرفت. او برای دیدن پیامبر صلی الله علیه وآله به مکه رفت و آن حضرت را در عقبه ملاقات کرد و اسلام آورد.

ابن عتیک، مجاهدی انصاری

عبدالله بن عتیک، دارای روحیه جهادگر و مبارز بود و از این رو، در بیشتر جنگ ها شـرکت داشت و خود در سریّه ای پیشگام بود و آرمان پیامبر را محقّق ساخت.

سریه ای از سـریّه هـا، در تاریـخ به نـام عبـدالله بن عتیک معروف است. این سـریّه، در منابع مختلف تاریخی ضـبط گردیـده و مورخان اتفاق نظریه دارند که

ص: ۴۷۴

۱- ابن اثیر جزری، اسد الغابه، ج۴، ص۳۲۲

عبدالله بن عتیک در آن نقشی اساسی داشت و ابن ابی الحقیق را به قتل

رساند. در تاریخ آمده است بعد از قتل کعب بن اشرف، که برضدّ پیامبر صلی الله علیه وآله توطئه های فراوان داشت، جمعی از یاران آن حضرت به حضورش رفتند و گفتند:

«یا رسول الله، أَرسلنا إِلی ابن أَبی حُقَیْق، فأَرسل أَبا قتاده وأَبا عتیک وأَبیض بن الأَسود، وعبد الله بن أنیْس، وقال لهم: لا تقتلوا صبیا ولا امرأَه لا فذهبوا فدخلوا الدار لیلاً، وغلقوا علی کل قوم بابهم من خارج، حتی إِذا استغاثوا لم یستطیعوا أَن یخرجوا، ثم صعدوا إِلیه فی علیه له إِلیها عجله فإذا هم به نائم أَبیضُ کأَنه القِرطاس، فتعاطوه بأَسیافهم فضربوه، فصرخت امرأته فهموا أَن یقتلوها، فذکروا نَهْیَ رسول اللّه صلی الله علیه وآله لا تقتلوا امرأَةً ولا صبیاً فنزلوا...».(۱)

گفتند: ای فرستاده خدا، ما را به سوی ابن ابی حقیق بفرست، تا به قتلش رسانده و مسلمین را از شرّش برهانیم. پیامبرصلی الله علیه وآله اباقتاده و ابن عتیک وعبدالله بن انیس را فرستادند وبه آن ها فرمودند: نکشید کودک و نه زنی را، آن ها شبانه رفتند وبه خانه ابن ابی حقیق وارد شدند. قبل از رفتن در خانه افراد آن محل را از پشت بستند، که نتوانند خارج شده و فریاد بزنند و او را برهانند.

سپس از دیوار پله ها بالا رفتند، دیدند که خواب است. او را در خواب به قتل رساندند و با شمشیر بر بدنش تاختند. همسرش فریاد زد، اراده قتلش نمودند، اما ناگهان این سفارش پیامبر یادشان آمد که کودک و زن را نکشید.»

ص: ۴۷۵

۱- بو زید عمر بن شبه النمیری البصری، اخبار المدینه المنوره، ج۲، ص۴۶۳

توضیح این نکته لازم است که ابن ابی حقیق مخفیانه بر ضدّ پیامبر توطئه می کرد و زمینه را برای جنگ و توطئه قریش بر ضدّ آن حضرت آماده می ساخت. پس لازم بود شورش از دامن مسلمانان برطرف شود؛ لذا پیامبرصلی الله علیه وآله اراده کرد و اصحاب یاد شده و در رأس آن ها عبدالله بن عتیک رفتند و شرّ ابن ابی حقیق را از پیامبر صلی الله علیه وآله و اسلام کوتاه کردند. این واقعه

در سال ششم هجرت، در ماه رمضان رخ داد.معروف شدن این سریّه به «سریه عبدالله بن عتیک»، نشان از آن داردکه ابن عتیک، شجاعت و دلیری فوق العاده ای داشته و پیامبر صلی الله علیه وآله او را سردسته گروه انصار نمود تا بروند و شرّ ابن ابی الحقیق را برطرف سازند.

در دیگر متون تاریخی، ماجرای سریّه یاد شده، مفصل آمده و نقش عبدالله بن عتیک به صورت پررنگی مطرح گردیده است که در این نوشتار به همین حد اکتفا کردیم و جهت یادآوری عظمت عبدالله بن عتیک، آن را کافی می شماریم. عبدالله بن عتیک، در نبرد بدر و اُحد و خندق و بسیاری از نبردهای دیگر شرکتی فعال داشته و پیامبر بارها در سخنان خود از او به نیکی یاد کرده است.

ابن عتیک راوی پیامبر صلی الله علیه وآله

عبدالله بن عتیک، روایات فراوانی را از قول پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده وهمین معنا، ملازمت و همراهی ایشان با پیامبر صلی الله علیه وآله را حکایت می کند

که در اینجا به نقل دو روایت می پردازیم که ابن عتیک از پیامبرخدا نقل کرده است:

«عَنِ ابْنِ جَابِرِ بْنِ عَتِيكٍ الأَنْصَارِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله إِنَّ مِنَ الْغَيْرَهِ مَا يُحِبُّ اللهُ ، وَمِنْهَا مَا يُبْغِضُ اللهُ ، فَأَمَّا الْغَيْرَهُ الَّتِى يُحِبُّ اللهُ ، فَالْغَيْرَهُ

ص: ۴۷۶

فِی اللهِ ، وَإِنَّ مِنَ الْخُیَلاَءِ مَا یُحِبُّ اللهُ ، أَنْ یَتَخَیَّلَ الْعَبْدُ بِنَفْسِهِ عِنْدَ الْقِتَالِ ، وَأَنْ یَتَخَیَّلَ عِنْدَ الصَّدَقهِ ، وَأَمَّا الْخُیَلاَءُ الَّتِی یُبْغِضُ اللهُ ، فَالْخُیَلاَءُ لِغَیْرِ الدِّینِ». (۱)

«از ابن عتیک انصاری نقل شده که گفت: پیامبرخدا صلی الله علیه وآله فرمود: نوعی از غیرت است که خدا آن را دوست می دارد و نوع دیگر را مبغوض می شمارد، آن غیرتی را که خداوند دوست دارد، غیرت در راه خداست و غیرتی که دشمنش می شمارد، غیرت در غیر راه خداست. فخر و تفاخر هم، چنین است؛ خداوند نوعی از آن را دوست می دارد و نوع دیگر را دشمن؛ نوعی که دوست می دارد آنجا است که انسان درمیدان جنگ و جهاد در راه خدا بر خود فخر و مباهات می کند. (چراکه ادای تکلیف کرده است) اما تفاخری که در نزد خدا مبغوض است، تفاخر در غیر راه خداوند است.»

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَتِیکٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وآله : مَنْ خَرَجَ مِنْ بَیْتِهِ مُهَاجِراً فِی سَبِیلِ اللهِ فَخَرَّ عَنْ دَابَّتِهِ فَمَاتَ أَوْ لَدَغَتْهُ حَیَّهٌ فَمَاتَ أَوْ مَاتَ حَتْفَ أَنْفِهِ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَی اللهِ». (۲)

«از عبدالله بن عتیک نقل شده که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: هرکس از خانه خود، در راه خدا و برای خدا خارج شود و از مرکب خود بیفتد و بمیرد و یا ماری او را نیش زند و بمیرد و یا به مرگ ناگهانی گرفتار گردد، اجرش بر خداوند است.»

۱- محمد بن حبان، الهیثمی، موارد الظمآن، بی تا، بی نا، ص۳۱۹

۲- ابن عبدالله محمد بن احمد انصاری قرطبی، تفسیر القرطبی، ج۱۲؛ دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ه- . ص۸۹

ابن عتیک، مدفون در بقیع

برخی از مورّخان؛ مانند خیرالدین زرکلی نگاشته اند که او در یمامه به شهادت رسید،اما مورّخان نام آور دیگر؛ چون طبری، مقریزی، حاکم حسکانی و نیشابوری، نامش را در ردیف کسانی ثبت کرده اند که در مدینه وفات یافت و در خلافت عمر از دنیا رفت و عمر بر جنازه اش نماز گزارد و در بقیع مدفون گردید.

صالحی شامی در کتاب «سبل الهدی و الرشاد» آورده است: «عبد الله بن عتیک بن قیس بن الأسود بن الحارث الأنصاری الأوسی، من أجلّه أصحاب الرسول، توفی فی المدینه فی خلافه عمر، فصلَّی علیه و دفنه فی البقیع».(۱)

«عبدالله بن عتیک بن قیس بن اسودبن حارث انصاریِ اوسی، از بزرگان صحابه پیامبر است. او در مدینه، در دوره خلافت عمر وفات یافت. عمر بر وی نماز گزارد و در بقیع دفنش کرد.»

حکیم بن حِزام

نامش حکیم بن حزام بن خویلد بن اسد بن عبد العزّی، قریشی اسدی است. او سیزده سال پیش از عام الفیل به دنیا آمد و یکصد و بیست سال عمر کرد. (۲)او در درون خانه کعبه متولّد شد و مادرش فاخته او را در آب زمزم غسل داد.

حاکم نیشابوری می نویسد: «و أُمُّه فاخته، بنت زهیر بن أسد بن عبد العُزّی وکانت ولدت حکیماً فی الکعبه و هی حامل فضربها المخاض و هی فی

ص: ۴۷۸

۱- محمد بن یوسف الصالحی الشامی، سبل الهدی و الرشاد، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۹۹۳م، ص۹۵

۲- ابن عبدالله حاکم نیشابوری، مستدرک، ج۳، دارالمعرفه بیروت، لبنان، بی تا، ص۴۸۳

جوف الکعبه فولدت فیها فغسله فی حوض الزمزم و لم یولد قبله فی الکعبه أحدٌ.»

حکیم بن حزام برادر حضرت خدیجه کبری، همسر گرامی پیامبرخدا صلی الله علیه وآله است. او در عهد جاهلیت از بزرگان اشراف و قریش بود. طبق نقل های مکرّر تاریخی، دار الندوه، مرکز مشورتی قریش، در اختیار وی بوده که در

دوران معاویه، آنجا را صد هزار درهم به وی فروخت و تمام قیمت آن را صدقه داد و میان مستمندان و بینوایان مکه توزیع کرد.

ابن اثیر در «اُسد الغابه» چنین نگاشته است:«حکیم بن حِزام، پس از آن که دارالندوه را به معاویه فروخت، عبدالله بن زبیر بر او طعنه زد و ایراد گرفت «بِعتَ مَکْرُمَهَ قُرَیشٍ؟» یعنی عزّت و شرافت قریش را فروختی؟! وی درپاسخ گفت: «ذَهَبَتْ الْمَکَارِمُ إلاَّ التَّقْوَی»؛«جز پرهیزکاری، همه عزت ها از بین رفته اند.».(۱)

فتح مکه و مسلمانی حکیم بن حزام

حکیم بن حزام در ماجرای فتح مکه مسلمانی برگزید و در شمار صحابه بزرگ پیامبر در آمد و پس از مسلمانی، به مدینه مهاجرت شخصی کرد و در کنار پیامبر صلی الله علیه وآله همواره ملازم آن حضرت بود؛ به گونه ای که پرسش های فراوانی را از آن حضرت می کرد که پرسش های جالبی است و در مطاوی تاریخی و حدیثی معروف است.

«حکیم، در بدر جزو لشکر قریش بود، لیکن به گونه عجیبی گریخت و از

۱- ابن اثیر جزری، اسد الغابه، ج۵، داراحیاء التراث العربی، ۱۹۹۴م. ص۲۵۲

کشته شدن نجات یافت که پس از آن، سخت ترین و شدیدترین سوگندش آن بود که: «وَالَّذِی نَجّانِی یَومَ بَدرٍ» ؛ «قسم به کسی که در روز جنگ بدر مرا نجات داد.».(۱)

پر واضح است که اگر در جنگ بدر، به دست مسلمانان کشته می شد، در حال شرک بود و دیگر توفیق مسلمانی و تشرّف به اسلام را نداشت و از آن همه فیض و برکات باز می ماند.

سخاوت و جود حکیم بن حِزام

حکیم بن حزام مردی بود با سخاوت و دارای طبعی بلند و روحی بخشنده و کریم. او به جهت شکرانه نعمت مسلمانی اش، بعد ازمسلمانی و هجرت به مدینه، به حج رفت و صد شتر قربانی کرد و صد غلام را لباس احرام پوشاند تا در وقوف به عرفه آن ها را آزاد کند. غلام ها را به مکه برد و در عرفه به گردن هر یک طوق طلایی افکند که بر آن ها این جمله نقش شده بود؛ «عُتَقَاءُ الله عَن حَکِیمِ بنِ حِزامٍ».(۲)

«این ها از سوی حکیم، آزاد شده های راه خدایند.»

از طبع بلند او همین بس که در زمان ابوبکر و عمر، حتی از حق خود از بیت المال هم گذشت و نپذیرفت تا آن که عمر در میان مردم اعلام کرد: مردم! شما گواه باشید هرچه به حکیم اصرار می کنم، حق خود را از بیت المال بستاند،

۱- محمد علی عالمی، پیغمبر و یاران، ج۲، انتشارات دانش قم، ۱۳۴۶، ص۲۸۲

۲- ابن اثیر جزری، اسد الغابه، پیشین، ج۲، ص ۴۰

نمی پذیرد. او تا لحظه مرگ هم از کسی چیزی قبول نکرد.».(۱)

حکیم بن حِزام و صله رحم

از ویژگی های بارز و برجسته وی، صله رحم بود. حتی آنگاه که بنی هاشم در کنار پیامبرصلی الله علیه وآله بودند و در شعب ابو طالب در محاصره اقتصادی به سر می بردند و کسی جرأت نداشت با مسلمانان مراوده و داد و ستد داشته باشد و مشکلی را از آن ها برطرف نماید، حکیم بن حزام در چنین موقعیتی خطیر و حساس، برای زندانیان و محصور شدگان شعب، غذا می فرستاد و آنها را به طور رایگان و به جهت صله رحم، به مسلمانان و پیامبر صلی الله علیه وآله تقدیم می کرد. در بحارالأنوار علامه مجلسی آمده است:

«روزی حکیم بن حزام برای مسلمانانی که در شعب محاصره شده بودند آذوقه می برد، ابوجهل با وی برخورد کرد و پرسید: کجا می روی و این آذوقه ها چیست؟ حکیم گفت: آن ها را برای محمد و یارانش می برم. ابوجهل اعتراض کرد و گفت: این مخالفت با قراردادی است که امضا کرده ای، تو را رسوا خواهم کرد! جلوی او و آذوقه ها را گرفت وگفت: نمی گذارم آن ها را به شعب ابو طالب ببری.

از حکیم بن حزام اصرار و از ابوجهل منع و اعتراض... تا این که کار به زد و خورد انجامید. ابوالبختری که از قریش بود، به پشتیبانی از حکیم برخاست و گفت: ابوجهل! حیا نمی کنی؟! این مرد گندمی راکه از عمه اش پیش او بوده برایش می برد و تو مانع ادای حق می شوی؟ درگیری به آنجا رسید که ابوالبختری

۱- محمد علی عالمی، پیشین، ص۲۸۳

بـا اسـتخوانِ سـاق پـای شـتر بر سـر ابوجهـل کوبیـد و سـر وی مجروح شـد و خون جـاری گشت. تمـام این مـاجرا را حمزه بن عبدالمطّلب از نزدیک می دیدد، لیکن از خوف آن که مخالفت ها شدیدتر شود. دخالت نکرد.».(۱)

در زندگی حکیم بن حزام، صـله رحم جایگاه خاصی داشت؛ چنانکه در مدینه همواره برای عمه های پیامبر هدایایی می برد و به نوعی آن ها را از نظر مالی تأمین و حمایت می کرد؛

زیرا دوران مـدینه دوران عسـرت مسـلمانان بود و عمّه هـای پیـامبر صـلی الله علیه وآله از مکّه به مـدینه مهاجرت کرده بودنـد. حکیم به آن ها و به عموم بنی هاشم کمک می رساند.

او در دوره جاهلیت نیز بسـیار صـله رحم می کرد. بعد ازآنکه مسـلمان شد، از پیامبرخدا صلی الله علیه وآله پرسید: ای فرستاده خـدا، آیـا امـوری ماننـد صـله رحم، که در عهـد جـاهلیت انجـام داده ام، برایم خیری دارد؟ پیـامبر صـلی الله علیه وآله فرمـود: «أَسْـلَمْتَ عَلَی مَا أَسْلَفْتَ مِنْ خَیْرٍ»؛(۲) « آنچه در گذشـته عمل خیر انجام داده ای، نیکو و سالم است.» و بـدینسان پیامبر به وی اطمینان داد که آنچه در گذشته و دوره جاهلیت صله رحم انجام داده، در نظر خدا نیکو و منشأ برکت است.

حکیم بن حزام، راوی پیامبر صلی الله علیه وآله

از افتخارات بزرگ حکیم بن حزام آن است که از پیامبرصلی الله علیه وآله روایات

۱- محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، ج۱۹، داراالکتب العلمیه، بیروت، ۱۹۹۸م، ص۱۹

۲- أبو محمد علی بن أحمد بن سعید بن حزم الأندلسی القرطبی الظاهری، المحلّی، ج۱۰، دارالفکر، بی تا، ص۲۰۱

فراوانی را نقل کرد. برای نمونه به سه روایت که ایشان از پیامبر نقل کرده، اشاره می کنیم:

«رَوَى حَكِيمُ بْنُ حِزَام أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله نَهَى أَنْ تُقَامَ الْحُدُودُ فِي الْمَسَاجِدِ».(۱)

«حکیم بن حزام نقل کرده که پیامبرخدا صلی الله علیه وآله از جاری شدن حدود الهی در مساجد نهی کردند.»

«و قد نهى رسول اللّه صلى الله عليه وآله حكيم بن حزام عن بيع ما ليس عنده، فقال: لا ـ تبع ما ليس عندك يعنى ما لا تملك».(۲)

«همانا پیامبرخدا صلی الله علیه وآله حکیم بن حزام را نهی کردند از فروش چیزی که در اختیارش نیست. پس فرمودند: آنچه را که نزد تو نیست، نفروش؛ یعنی چیزی را که مالک آن نیستی».

«عَنْ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ قَالَ سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَأَعْطَانِي؟ ثُمَّ سَأَلْتُهُ فَأَعْطَانِي، ثُمَّ سَأَلْتُهُ فَأَعْطَانِي، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: يَا حَكِيمُ إِنَّ هَذَا الْمَالَ خَضِرَةٌ حُلْوَةٌ، مَنْ أَخَذَهُ بِسَخَاوَهِ نَفْسٍ، بُورِكَ لَهُ فِيهِ، وَمَنْ أَخَذَهُ بِإِشْرَافِ النَّفْسِ لَمْ يُبَارَكْ لَهُ فِيهِ، وَكَانَ كَالَّذِي يَأْكُلُ وَلاَ يَشْبَعُ وَالْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنْ الْيَدِ السُّفْلَى». (۳)

«حکیم بن حزام گفت: از پیامبر صلی الله علیه وآله درخواست کمک مالی کردم، عطایم کرد. بار دیگر درخواست کردم، باز عطایم کرد، بار سوم درخواست کمک کردم،

۱- ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، الخلاف، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۷ه- . ص۲۱۲
۲- جمال الدین حسن بن یوسف، علی بن مطهر الحلّی، تذکره الفقها، مکتبه المرتضویه، بی تا، ص۱۲۸
۳- ابی زکریا محی الدین النووی، شرح المهذب، دارالفکر، بی تا، ص۲۴۶

باز هم عطا کرد. آنگاه فرمود: ای حکیم، این مال، سبزه ای شیرین است، هرکس آن را با سخاوت دریافت کند، بر او مبارک خواهد بود، و هر کس او را با نفسانیت و برتری جویی بخواهد، خداوند در آن برکتی قرار نخواهد داد و او همچون فردی خواهد بود که بخورد و سیر نشود و بدان که دست فراتر و بخشنده، بهتر است از دستی که امساک کرده و بخل می ورزد.»

اگر به منابع فقهی و حدیثی شیعه و اهل سنت رجوع کنید، خواهید دیدکه حکیم بن حزام در رأس راویان پیامبر صلی الله علیه وآله است.

شنونده صدایی عجیب از آسمان

حکیم بن حزام، در جنگ بدر در سپاه کفر حضور داشته، او خود نقل می کند که در روز جنگ بدر، برای شکست سپاه اسلام اجتماع نمودیم. اما واقعه ای عجیب دیدم و از آن روز در دلم این نکته ایجاد شد که پیامبرخدا صلی الله علیه وآله از جانب خدا مورد تأیید قرار گرفته وبه نوعی مترصد فرصت بودم که موقعیت برایم مهیّا شود تا به او ایمان بیاورم: «عَن حَکِیمُ بنٌ حِزام قَالَ: الْتَقَیْنَا فَاقْتَتَلْنَا،فَسَمِعْت صَوْتًا وَقَعَ مِنْ السّمَاءِ إلَی الأَرْضِ مِثْلَ وَقْعِ الْحَصَاهِ فِی الطّشتِ وَ قَبَضَ النّبِیّ صلی الله علیه وآله الْقَبْضَهَ فَرَمَی بِهَا فَانْهَزَمْنَا».(۱)

«از حکیم بن حزام نقل است که گفت: در روز بدر گرد آمدیم تا با پیامبر صلی الله علیه وآله بجنگیم،ناگهان صدایی از آسمان شنیدم که به زمین می آمد؛ مانند افتادنِ سنگ ریزه ها در طشت. پیامبر صلی الله علیه وآله از آن سنگ ریزه ها گرفتند و به سوی ما

۱- مغازی واقدی، ج۱، ص ۹۶

انداختند وما از ترس آن سنگ ریزه ها گریختیم.»

پاسخ حکیم بن حزام به دعوت الهی

«حکیم بن حزام بن خویلد بن أسد بن عبد العزّی بن قصیّ القرشیّ الأسدی... وکان من المؤلّفه قلوبهم... وتوفّی سنه أربع وخمسین أیّام معاویه...».(۱) «حکیم بن حزام، فرزند خویلد، فرزند اسد بن عبد العزی، فرزند قصی قرشیِ اسدی است... و او از مؤلفه قلوبهم بود... در سال ۵۴ ق. در دوران حکومت معاویه از دنیا رفت.» عمری طولانی داشت. بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله همواره در مدینه بود

حاکم نیشابوری در «المستدرک» آورده است:«و حکیم بن حزام، مات بالمدینه سنه أربع و خمسین و هو ابن مأه و عشرین سنه ودفن بالبقیع».(۲)«حکیم بن حزام در سال ۵۴ ق در سن یکصد و بیست ساله در مدینه وفات یافت و جنازه اش در بقیع مدفون گردید.»

۱- اسد الغابه، ج۱ ، ص۲۷۸

۲- ابو عبدالله الحاکم النیشابوری، المستدرک، دارالمعرفه، بیروت، لبنان، بی تا، ص۴۸۳

منابع و مآخذ:

الف:

- اهوازی، مصطفی محمدی ، فاطمه بنت اسد، بانوان نمونه، قم: انتشارات نور السجاد، ۱۳۷۸،

- ابن اثیر ،عزّالـدین ابوالحسن علی بن محمّـد بن اثیر جزری، أُسـد الغابه فی معرفه الصـحابه، دارالعلم بیروت ۱۹۸۷ - داراحیاء التراث العربی، ۱۹۹۴م- انتشارات اسماعیلیان، تهران، ۱۳۶۲- دار احیـاء التراث العربی، لبنان، ۱۹۷۰ - دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا - دارالعلم بیروت، ۱۹۸۷م.

- ابن اثیر / عزّالدین ابوالحسن علی بن محمّد بن اثیر،تاریخ ابن شحنه درحاشیه الکامل، چاپ افندی سال ۱۳۰۱

- ابن اثیر / عزالدین ابوالحسن علی بن محمّد بن اثیر الجزری، الکامل فی التاریخ،بیروت: التراث العربی، ۱۴۰۴ق،

- ابن اثیر، عز الدین، علی بن ابی الکریم، اسد الغالبه فی معرفه الصحابه ، دار الکتب العلمیه، ۱۹۸۰م،

- ابن حَجَر، شهاب الدین ابوالفضل احمد بن علی عسقلانی، الإصابه فی تمییزالصحابه،

ص: ۴۸۶

– بن حجر ، شهاب الدين ابوالفضل احمد بن على العسقلانى ، تهذيب التهذيب، دار الفكر للطباعه ۱۴۰۴ه،

– بن شبه، ابوزيد عمر بن شبه النميرى البصرى، تاريخ المدينه المنوره، فهيم محمود شلتوت، مطبعه قدس

– بن شبه، ابوزيد، عمر بن ابى شبه النميرى البصرى، تاريخ المدينه المنوره، دار الفكر، قم، ۱۳۶۵ش

– ابن سعد، محمد، الطبقات الكبرى، دار صادر بيروت، بى تا،مركز الدراسات مصر،۱۹۷۶م – التراث العربى، ۱۹۹۶م

– ابن عساكر، ابى القاسم على بن الحسن ابن هبه الله عبدالله الشافعى المعروف تاريخ مدينه دمشق، دار الفكر للطباعه و النشر، ۱۴۱۷ق

اندلسى، احمد بن محمد بن ربه، العقد الفريد ،دار الكتب العلميه ۱۹۸۷ بيروت

– ابن هشام، ابو محمد عبدالملک، السيره النبويه، مؤسسه المهدى، دار التقوى، قاهره، ۲۰۰۴م، الطبقه الاولى

– ابن هشام/ ابو محمد عبدالملک، سيره ابن هشام، مكتبه على صبيح، مصر ۱۳۸۳ه

– بن هشام، ابو محمد عبدالملک، السيره النبويه، تحقيق: مصطفى السقاع مصر، مطبعه مصطفى البانى، ۱۳۵۵ق،

– ابن حجرعسقلانى، شهاب الدين احمد بن على ، تقريب التهذيب، دار الكتاب العربى، ۱۹۸۷م

– ابن حجر العسقلانی، شهاب الدین احمد بن علی ، تهذیب التهذیب، دار الفکر للطباعه و النشر، ۱۴۰۴ه،

– الامینی، محمد امین ، بقیع الفرقد، نشر مشعر، ۱۴۲۸ه،

– ابن عبدالله محمد بن احمد انصاری قرطبی،تفسیرالقرطبی، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ه– .

–ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، دار الحیاء الکتب العربیه، ۱۹۵۹م،

–ابن عنبه، جمال الدین احمد بن علی، عمده الطالب، ۱۹۶۱م، مصعبه الحیدریه فی النجف،

– ابن ابی شیبه، المصنف ، دارالفکر بیروت بی تا،

– ابن ادریس حلی، السرائر، تحقیق: گروهی از علمای قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۰ق،

– ابن حمزه طوسی، عماد الدین محمد بن علی، الثاقب فی المناقب، تحقیق: نبیل رضا علوان، نشر انصاریان، قم: ۱۴۱۲ق

– ابن صباغ مالکی، علی بن محمد، الفصول المهمه فی معرفه الائمه علیه السّلام، مؤسسه تحقیقات و نشرمعارف، ۱۳۷۶،

– ابن شبه، ابوزید عمر بن شبه النمیری البصری ، تاریخ المدینه المنوره، دار الفکر، قم، ۱۴۱۰ق،

– ابن سعد، محمد،الطبقات الکبری،تحقیق:محمد عبدالقادر عطا، دار الکتب العلمیه،بیروت: ،۱۴۱۰ق،

– ابن سعد، محمد، الطبقات الکبری، دار صادر، بیروت، لبنان، ۱۹۹۶م،

ص: ۴۸۸

- ابن هشام، عبدالملک، السیره النبویه، تحقیق مصطفی السقا، مصر: مطبعه البانی، ۱۳۵۵ش،

- ابن جوزی، المنتظم، تحقیق: محمد عبدالقادر عطا، دار الکتب العلمیه، ۱۹۹۲م،

- ابن جبیر ، تذکره بالاخبار عن اتفاقات الأسفار، چاب لیدن و بیروت، دارالکتب اللبنانی

- ابن قتیبه، الدینوری،

المعارف، دار الفکر للطباعه و النشر، بی تا،

- ابن قتیبه،الدینوری، الامامه و السیاسه، تحقیق شیری و تحقیق زینی

- ابن قتیبه، الدینوری، عیون الاخبار، دار الفکر للطباعه و النشر، بی تا،

- ابوالقاسم علی بن الحسین هبه الله، تاریخ مدینه دمشق،

- ابن زباله، تاریخ المدینه، دار الفکر، قم، ایران، ۱۴۱۰ق

- ابورافع، السید ناصر الطیبی، مولی رسول الله، مجمع البحوث الاسلامیه، ۱۴۱۲ه.ق،

- ابوالفداء، ابن کثیر اسماعیل بن عمر دمشقی، البدایه و النهایه، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۷ق.

- ابوالفدا ، ابن کثیر اسماعیل بن عمر دمشقی، المختصر فی تاریخ البشر معروف به تاریخ ابوالفدا

- ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، الخلاف، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۷ه- .

- ابوالحسن علی بن اثیر، ابی الکرم، الکامل فی التاریخ، بیروت، دار بیروت،

۱۹۶۵م،

–أبو محمدعلی بن أحمدبن سعیدبن حزم

الأندلسی القرطبی الظاهری، المحلّی، دارالفکر، بی تا،

– شیخ ابوالحسن، جدّ مادری صاحب جواهر، کتاب «ضیاءالعالمین»

– ابی زکریا محی الدین النووی، شرح المهذب، دارالفکربیروت بی تا،

– ابی عبدالله حاکم نیشابوری ، المستدرک علی الصحیحین، دار المعرفه، بیروت، بی تا،

– اصـفهانی، بهاء الدین محمد بن حسن بن محمد اصفهانی، معروف به فاضل هندی، کشف اللّثام، منشورات مکتبه المرعشی، ۱۴۰۵ه– .

–احمد بن علی بن حجر عقلانی، تعجیل المنفعه بزوائد رجال الأئمه الأربعه، دار الکتب العربی، بیروت، ۱۹۸۷م

– امیرمهنا الخیامی، زوجات النبی صلی الله علیه وآله ، تهران مرکز فرهنگی انتشاراتی منبر، ۱۳۷۷،

– احمد الرحمانی الهمدانی، الامام علی علیه السّلام، مرکزانتشارات فرهنگی منیر، ۱۳۷۷ش،

– اصفهانی، عماد الدین حسینی، زنان

پیغمبر اسلام، ۱۳۶۶ق،

– الانصاری، محمد حیاه ، المسانید، ج۱، بی تا، بی نا،

– ابونصر بخاری، سهل بن عبدالله سرالانساب العلویه،

ب:

– بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح کتاب الکسوف، دار الفکر ، للطباعه ،

ص: ۴۹۰

بیروت، ۱۴۰۱ق،

- بحرانی، علّامه شیخ عبداللّه بحرانی، عوالم العلوم، تحقیق سید محمد باقر ابطحی،

- بیومی مهران، السیده فاطمه الزهرا

- بلاذری، فتوح البلدان، دار العلم بیروت، ۱۹۸۷م،

- بحرانی، یوسف ، الحدائق الناظره، مؤسسه النشر الاسلامی بقم، بی تا،

- بهاء الدین، قهرمانی نژاد، فاطمه بنت اسد، مرکز تحقیقات حج، نشر مشعر، ۱۳۹۱،

- بیهقی، ابوبکر، دلائل النبوه، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۵،

ث

- الثعالبی عبد الرحمان بن محمد بن مخلوف ، تفسیر الثعالبی، ج۵، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۹۹۷م.

ج

- الجلالی، السید محمدرضا ، تدوین السنه الشریفه، بی نا، ۱۴۱۲هجری،

ح

- حکیم، سید محسن ، مستمسک العروه الوثقی، ج۴، بی نا، بی تا،

- حجتی، سید محمدباقر کشف الفهارس، انتشارات سروش، ۱۳۷۰ش،

- حسکانی، حاکم ، شواهد التنزیل، مؤسسه الطبع و النشر، ۱۹۹۰م،

- حصه عبدالعزیز محمد، مسند البزاز، بیروت، مؤسسه علوم القرآن، حدیث ۲۷۸۱

– حلّی، جمال الدین ابن الحسن بن یوسف بن علی بن المطهرالمعروف بحلّی،تذکرهالفقها،مکتبهالرضویه،بی تا،

– حلی، رضی الدین علی بن یوسف مطهر ،

العدد القویه، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۸ ق.

خ

– الخصیبی، حسین بن همدان ، الهدایه الکبری، مؤسسه البلاغ، بیروت، لبنان، ۱۹۹۱،

د

– دیلمی، حسن بن ابی الحسن ، اعلام الدین فی صفات المؤمنین، مؤسسه آل البیت، بی تا،

ذ

– الذهبی، الحافظ، سیر اعلام النبلاء، جز، مرکز البحوث العلمیه، بی تا،

ر

–رضی الدین علی بن یوسف مطهر حلی، العدد القویه، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۸ ق.

– «ریچارد بورتون» جهانگرد انگلیسی، همان سفرنامه خود را در دو جلد بزرگ منتشر ساخته است. موسوعه العتبات المقدسه،

س

–سمهودی، نور الدین علی ابن احمد، وفاءالوفاء، به تحقیق خالد عبدالغنی، دار الکتب العلمیه، بیروت،

ص: ۴۹۲

- سمهودی، نور الدین علی ابن احمد بن عبدالله، وفاء الوفا، دار الاضواء، بیروت، ۱۳۸۶ه

–سمهودی، نور الدین علی بن احمد، وفاء الوفاء، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۷م.

- سلیم بن قیس الهلال، کتاب سلیم بن قیس، تحقیق محمد باقر الانصاری، بی تا، بی نا:

- السرخسی، شرف الدین، الفصول المهمّه، قسم الاعلام الخارجی لمؤسسه البعثه، بی تا

- السرخسی، شمس الدین ، المبسوط، دار المعروفه، بیروت، بی تا،

- سعادت پرور، پرتویی از فضائل معنوی فاطمه زهراء، جلوهء نور ،انتشارات احیاء کتاب، ۱۳۸۰

- سبحانی، جعفر ، فروغ ابدیت، چاپخانه دفتر تبلیغات اسلامی،۱۳۶۲،

- سبحانی، جعفر ، فروغ ابدیت، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۶۳،

- سبحانی، جعفر ، شخصیتهای اسلامی شیعه، چاپخانه علمیه قم، ۱۳۵۹،

- سمهودی، علی بن عبدالله، وفاء الوفاء، ج۳، دار الاضواء، بیروت، ۱۳۸۶ هجری،

- سمهودی، نور الدین علی بن احمد، وفاء الوفاء، ج۲، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۷م.

- سلیم بن قیس الهلالی،التابعی الکبیر، تحقیق محمد باقر انصاری زنجانی، بی تا،

- السید شرف الدین، الفصول المهمّه، قسم الاعلام الخارجی لمؤسسه البعثه، بی تا

- سیدالناس، ابوالفتح محمد، عیون الاثر فی فنون المغازی و الشمائل، بیروت، داراالقلم، ۱۴۱۴ق.

- سلیم بن قیس الهلال، کتاب سلیم بن قیس، تحقیق محمد باقر الانصاری، بی تا، بی نا

ش

- شاذان بن جبرئیل قمی، الفضائل ، نجف، نشر حیدری، ۱۳۸۲ق،

- الشریف المرتضی، رسائل المرتضی، دار

القرآن الکریم بقم، اعداد سید مهدی جرجانی، بی تا،

- الشاکری، الحاج حسین ، الامام الحسین?، بی تا، بی نا،

- الشاکری الحاج حسین ، المهدی المنتظر، چاپخانه ستاره، ۱۴۲۰ق. ،

- الشامی، محمد بن یوسف الصالحی ، سبل الهدی و الرشاد، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۹۹۳م،

- شافی سید مرتضی، العقد الفرید، چاپ بیروت، چاپ مصر

- شافعی، محمد طاهرهاشمی، کتاب مناقب اهل بیت از دیدگاه اهل تسنن، فضائل الامام امیرالمؤمنین حسن

- شمس الدین السرخسی، المبسوط، دار المعروفه، بیروت، بی تا،

- شهاب الدین احمد بن علی بن حجر العسقلانی، تهذیب التهذیب، دار الکفر للطباعه ۱۴۰۴ه،

– الشریف المرتضی، رسائل المرتضی، دار

القرآن الکریم بقم، اعداد سید مهدی جرجانی، بی تا،

– شوکانی، محمد بن علی نیل الاطار، دار الجلیل بیروت، ۱۹۷۳م

ص

– صبحی صالح، نهج البلاغه، خطبه ۱۸۱، دارالمعرفه ، بیروت ، ۱۹۸۷م.

– صبحی صالح، نهج البلاغه، مرکز البحوث الاسلامیه، ۱۳۹۵ق،

ط

– طبرسی میرزا حسین نوری ، نفس الرحمان فی فضائل سلمان، تحقیقی جواد قیومی،۱۳۶۹ش،

– طبرسی، ابوعلی فضل بن الحسن، مجمع البیان، ج ۱۰، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۳۸۷م،

– طبری، محمد بن جریر، تاریخ الأمم والملوک، تحقیق محمد ابولفضل ابراهیم، بیروت،دارالتراث،۱۳۸۷،

ع

عبدالبَرّ، ابوعمر یوسف بن عبدالبرّ نمری

اندلسی الاستیعاب فی معرفه الأصحاب،

– عبدالفتاح عبدالمقصود، الامام علی – عبدالفتاح عبدالمقصود، فاطمه الزهرا

– العاملی،اهم مناظرات الشیعه، الإنتصار، دار السیره، بیروت، لبنان، ۱۴۲۱ق،

– عاملی، جعفر مرتضی، الصحیح من سیره النبی الاعظم صلی الله علیه و آله، بیروت: دارالسیره، ۱۹۸۷م،

- عالمی، محمد علی ، پیغمبر و یاران، انتشارات دانش قم، ۱۳۴۶،

- عالمی، محمد علی، پیغمبر و یاران، انتشارات بصیرتی ، قم، خیابان ارم، بی تا، ۱۳۸۹ه

- عالمی، محمد علی، پیغمبر و یاران، موسسه مطبوعاتی افتخاریان، ۱۳۴۶

- عالمی، محمد علی پیغمبر و یاران، مکتبه بصیرتی، قم، ۱۳۸۶ق،

ف

- فراهانی، سفرنامه میرزا محمدحسین فراهانی،

- فرهاد میرزا معتمدالسلطنه، «قمقام ذخار» در مقتل و «هدایه السبیل» که سفرنامه حجِ اوست ۱۲۹۲ ه-

ق

- قهرمانی نژاد، بهاء الدین، زنان اسوه (فاطمه بنت اسد)، نشر مشعر، ۱۳۸۹،

- قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸،

ک

- الکشی، محمد بن عمر بن عبدالعزیز ، اختیار معرفه الرجال، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۵۹،

- الکاظمی، السید بدرالدین ، مناقشه عقائدیّه، المملکه العربیه السعودیه، نشر الحجاز، ۱۳۹۷ه..

- کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، پاساژ سعدی، بی تا،

گ

- گنجی، حسین - کوثر رسول بررسی شخصیت و منزلت والای بانوی

دوسرا حضرت فاطمه زهراموسسه فرهنگی طوبای محبت – ۱۳۸۴

م

– المغزی واقدی، محمد بن عمر، تحقیق: ماریدن جونز، بیروت: مؤسسه الأعلمی، ۱۴۰۹ ق،

– المفید، محمد بن نعمان الاختصاص، علی اکبر الغفاری، جماعه المدرسین، بی تا،

– المغربی، محمد باقر المغربی، ، بحار الانوار، دار العلم بیروت، ۱۹۸۷م،

– المغربی، قاضی نعمان، شرح الاخبار، مؤسسه النشر الاسلامی لجماعه المدرسین، بی تا،

– المحمودی، الشیخ محمد فاضل ، اسرار الفاطمیه، ص۲۵۹ ؛ صحیح مسلم،

– المرعشی، شرح احقاق الحق، من منشورات مکتبه آیت الله المرعشی، بی تا،

– المیانجی، الشیخ علی الاحمدی ، مکاتیب الرسول، مرکز تحقیقات الحج، ۱۹۹۸م.

– مازندرانی، مولی صالح، شرح اصول کافی، بی تا، بی نا،

– المجتبی(علیه الصلاه و السلام) آستانه

قدس رضوی ۱۳۷۰

– میرزا حسین نوری طبرسی، مستدرک الوسائل، مؤسسه آل بیت الأحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق،

– محمد بن جریر بن رستم الطبری لأمالی، المسترشد، تحقیق الشیخ احمد المحمودی، مطبعه سلمان الفارسی بقم، ۱۴۱۵ق،

ص: ۴۹۷

- محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، داراالکتب العلمیه، بیروت، ۱۹۹۸م،

- مجلسی، محمد باقر،

بحار الانوار ، دار العلم بیروت، ۱۹۸۷م،

- مجلسی، محمد باقر،

بحارالانوار، ، مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۹۸۳م.

- مجلسی، محمد باقر ، بحار الانوار، دار الطباعه للنشر، ۱۹۸۷م،

- مجلسی، محمد باقر، بحار النوار، مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳ق،

- مرکز المصطفی، هجره النبی صلی الله علیه وآله إلی المدینه.. ، ۱۳۷۸ش،

- مرکز المصطفی، متفرقات فی اسباب

النزول، ۱۳۷۶ش، مرکز الرساله،

- مرکز المصطفی، بقیه اخبار مرض النبی وفاته، مرکز الرساله، ۱۳۷۸ش،

- مرکز المصطفی، شخصیات أخری من الصحابه ، ۱۹۸۹م،

- المستدرک علی الصحیحین، دارالمعرفه، بیروت، بی تا،

- مرندی، مولی ابوالحسن فاضل «مجمع النّورین و ملتقی البحرین» متوفی ۱۳۴۹ ه.ق)

ن

- نجمی، محمد صادق ، میقات حج، شماه ۴۵، زمستان ۱۳۸۴،

- نجفی، محمد جواد ،ستارگان درخشان ،زندگانی امام حسن مجتبی،ناشر کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۴۴،

- نجمی، محمد صادق تاریخ حرم ائمه بقیع ، ناشر موسسه تحقیقاتی و هنری مشعر،۱۳۹۱

- النجمی، الشیخ محمد صادق ، أضواء علی الصحیحین، مؤسسه المعارف الاسلامیّه، ۱۴۱۹ه.. ق.

ص: ۴۹۸

– النجفی، عبدالحسین الامینی ، الغدیر، دار الکتاب العربی، بیروت ۱۳۹۷ه،

– النجفی، عبدالحسین الامینی، الغدیر، دار الکتاب العربی، لبنان، ۱۹۶۷م،

– النقوی السید حامد خلاصه عقبات الانوار، به قلم علی حسینی میلانی، بی نا، ۱۴۰۴ق.

– النمازی، الشیخ علی ، مستدرک سفینه البحار، مؤسسه النشر الاسلامی لجماعه المدرسین

– نیشابوری، ابی عبدالله حاکم، المستدرک علی الصحیحین، دار المعرفه، بیروت، بی تا،

– نمیری، ابوزید، عمر ابن شبه، تاریخ المدینه المنوره، دار الفکر، قم، ۱۳۶۵ش.،

و

– واردی، سید تقی، کتاب " خاندان عصمت علیهم السلام، زندگینامه امام زین العابدین علیه السّلام،

ه–

– الهیثمی، نور الدین علی بن ابی بکر مجمع الزوائد و منبع الفوائد، دار الکتب

العلمیه،بیروت،بی تا،

– الهیثمی، محمد بن حبان، موارد الظمآن، بی تا، بی نا،

– هدایه السبیل چاپ مطبوعاتی علمی تهران،

– الهندی، متقی، کنز العمال، ج۶، مؤسسه الرساله، بیروت، ۱۹۷۵م،

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹